

پروانه‌های فیروزه‌ای (۲)

# مهربان‌تر از پرواز

به کوشش  
فرزان معظم، آناهیتا معظم

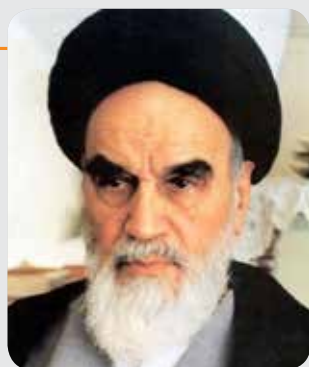
تاریخ شفاهی پیرامون داران کودک و نوجوان  
مشتواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پروانه‌های فیروزه‌ای (۲)  
**مهربان‌تر از پرواز**

به کوشش  
فرزان معظم و آناهیتا معظم



حضرت امام خمینی (ره)  
هنر عبارت است از دمیدن روح  
تعهد در انسان‌ها.



### مقام معظم رهبری

امروز کلید پیشرفت این کشور، به میزان زیادی دست شماست؛ شما می‌توانید این نسل را به یک نسل پیش‌رونده، امیدوار، پرشوق و متعهد به ارزش‌های اسلامی و ملی خود بار بیاورید.



به پاس احترام  
به مهربان‌تر از پرواز  
زاون





## فهرست

۱۱	◆	ندای آغاز
۱۷	◆	فانوس راه
۶۷	◆	تپش خیال دوست
۱۱۹	◆	سایبان آرامش
۱۴۱	◆	تا انتهای حضور
۲۸۹	◆	در سفر آنسوها
۲۹۳	◆	رویای نقره‌ای
۳۰۱	◆	روایت دوست



ندای آغاز



## تحول در مسیر ارتقاء

تغییر، ریشه‌دارترین و در عین حال مدرن‌ترین هدف‌گذاری بشری است. آنچه می‌تواند یک پدیده را ناکارا و مبتذل کند، ایستایی و رکود است و آنچه به همان پدیده، جان می‌بخشد؛ حرکت و تغییر. جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، به عنوان یکی از قدیمی‌ترین و جریان‌سازترین و زنده‌ترین جریان‌های فرهنگی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، چنین حکایتی دارد. پویایی این رویداد زلال و در جریان، آنجاست که اگر در مسیر حرکت خود با رکود روبه‌رو شد و اگر نسبت‌اش با جهان پرسرعت پیرامونی دچار خدشه شد، می‌توان با بهره‌گیری از خرد جمعی نسبت به اصلاح و جان‌بخشی به آن، دغدغه داشت و برای حرکتش در ادامه مسیر دست به اقدام زد.

با تجربه‌های پشت سر گذاشته شده ادوار این رویداد خاطر انگیز، سال ۱۳۹۸ این تغییر و تحول در چندین بُعد جشنواره کلید خورد که تغییر نگرش از «اثر» به «منظومه» یکی از پایه‌های این تغییرات بود. اگر موفقیت جشنواره در سال‌های قبل براساس یک روال نانوشته، در تولید بالا و آما رگمی خلاصه می‌شد، در نگرش منظومه‌ای «رویکرد کیفی» جای آن را گرفت.

توجه به وجوه بین‌المللی و مشارکت‌جویی از مدعوین خارجی در اداره پنل‌های آموزشی و کارگاه‌ها، خدمات پروفایلینگ اقتصادی فیلم‌ها برای نخستین بار، شفاف‌سازی مالی، توجه به سودآوری در

عین حفظ کیفیت، خدمت‌رسانی به تهیه‌کنندگان سینما و ایجاد زمینه‌های آشنایی بیشترشان با صنایع مجاور صنعت سینما، توجه به بخش وب‌سری برای نخستین بار، بلیط فروشی اینترنتی، راه‌اندازی کتابخانه ویدیویی جشنواره، براگزاری پنل‌های تولید مشترک و ... همه و همه از نشانه‌های رویکرد مبتنی بر تغییر سی‌ودومین جشنواره فیلم‌های کودکان و نوجوانان در بعد ملی و بین‌المللی بود. وقتی چنین نگرشی بر یک رویداد غالب می‌شود، حتی در اختصاص جایزه هم می‌توان فکر شده و طراحی شده عمل کرد، همانطور که در آخرین دوره جشنواره، سه جایزه تشویقی از سوی دبیر برای قدردانی از رویکرد مبتنی بر «نوآوری»، «پیوست فرهنگی» و «نگاه کسب و کارمحور» در فیلم‌های وطنی حوزه کودک و نوجوان اهدا شد که یک اقدام آینده‌نگرانه دیگر به شمار می‌رود. این نگرش البته محدود به جشنواره نبود و المپیاد فیلمسازی نوجوانان کشور را هم در بر گرفت. رویدادی که در واقع پاسخ به یک شوق نوجوانانه پرواز در آسمان آبی فرهنگی ایران زمین است و مجال تجربه‌اندوزی و آموختن چگونگی نگاه دقیق و موشکافانه به علایق پیرامونی این نسل. استفاده از منتورها و مشارکت هنرمندان محبوب نسل جدید در این رویداد به عنوان مربیان با تجربه، تحول مثبتی بود که یکی از متفاوت‌ترین ادوار المپیاد را به ثبت رساند و با بازخورد مثبتش در نوجوانان، به همه ثابت شد اگر به این قائل هستیم که نوجوانان امروز، پیام‌آور آزادی، مسئولیت و اندیشه‌های نو در فردای این سرزمین هستند، باید این المپیاد و کارکردش را بیش از پیش جدی بگیریم.

نتایج نظرسنجی دوره سی و دوم که به شکل علمی و طراحی شده اتفاق افتاد، می‌تواند پیش‌روی مدیران، برنامه‌ریزان، مسئولان کلان و اجرایی و همه دست‌اندرکاران جشنواره و سینمای کودک، تصویری واقع‌بینانه از نحوه فعالیت و بازخورد کسب شده را ترسیم کند. اصفهان «شهر دوستدار کودک» و «شهر خلاق» است و برگزاری جشنواره فیلم‌های کودکان و نوجوانان با یان دو شاخصه شهر اصفهان، همخوانی دارد. شهری که می‌تواند اتوپیای «کسب و کارهای محتوا محور» و «صنعت تصویر برای کودک و نوجوان» باشد.

### علیرضا تابش

مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی و دبیر سی‌ودومین جشنواره

بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان



«پرورش نسل خلاق؛ مهم‌ترین دستاورد جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان» سرمایه اجتماعی را مهم‌ترین سرمایه سازمان‌ها، نهادها و جامعه عصر حاضر می‌دانند؛ توجه به سرمایه اجتماعی، افزایش همبستگی و محکم‌کردن پیوندهای اجتماعی، افزایش امید و اعتماد عمومی و ارتقای ارزش‌های اجتماعی را به دنبال دارد.

رخداد سی و دو ساله جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان سال‌هاست در زمینه ایجاد، حفظ و پاس‌داشت سرمایه اجتماعی شهر اصفهان و ایران، تلاش می‌کند.

تربیت نسلی از داوران و خبرنگاران نوجوان که فرصت آموزش، مهارت‌آموزی و کسب تجربه را از طریق این جشنواره به‌دست می‌آورند و نیز شناسایی استعدادها و سرمایه‌گذاری بر روی آن‌ها، کاشت نهال امروز برای بهره‌برداری از درختانی پربار در آینده است. کودکان و نوجوانان در این جشنواره نه فقط مخاطب که خود بخشی از حلقه‌های اصلی این جشنواره هستند. داوران نوجوان، در طول جشنواره به تماشای فیلم‌ها می‌نشینند و در نهایت جایزه ویژه این بخش را اعلام می‌کنند. خبرنگاران نوجوان نیز در بخش مهمی از فضای رسانه‌ای این جشنواره، حضور و فعالیت دارند. این اتفاق، توجه و تمرکز اصلی جشنواره به رکن اصلی خود یعنی کودکان و نوجوانان را نشان می‌دهد، آن‌ها را درگیر و دخیل می‌کند و ثابت می‌کند که این جشنواره به هیچ وجه «به نام کودکان و نوجوانان؛ به کام دیگران» نیست.

باشگاه مخاطبان جشنواره نیز اتفاق ارزشمند دیگری در حوزه کسب سرمایه اجتماعی است که کودکان و نوجوانان علاقمند را برای فعالیت داوطلبانه در جشنواره و در حیطه‌های مختلف علایق و مهارت‌هایشان، گرد هم جمع می‌کند.

در واقع شناسایی استعدادها، پرورش نسلی خلاق با تجربه‌ای ارزشمند، از طریق حضور واقعی و عمل‌گرایانه در عرصه‌ای بزرگ مانند جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، هم‌چنین اعتماد به آن‌ها و توجه و ارزش‌گذاری به علایق و دغدغه‌هایشان را می‌توان از مهم‌ترین دستاوردهای این جشنواره دانست. پیوند محکم کودکان و نوجوانان با فضای فرهنگ و هنر کشور از طریق این جشنواره، در بسیاری موارد در آینده به پیوندی ناگسستنی تبدیل شده‌است. بسیاری از کودکان و نوجوانانی که در دوره‌های گذشته در این جشنواره به عنوان داور یا خبرنگار فعالیت می‌کرده‌اند، اکنون از هنرمندان یا فعالان اجتماعی و فرهنگی هستند و این دستاوردی بزرگ در راستای همان تربیت نسل یا خلق سرمایه اجتماعی است که از رهگذر این جشنواره محقق می‌شود.

#### ایمان حجتی

مدیرکل ارتباطات و امور بین‌الملل شهرداری اصفهان

مدیر اجرایی سی و دومین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان





طلوع...

پروانه‌ها باز به سراغ گنبدهای فیروزه‌ای دیارمان آمده‌بودند که بر آن شدیم ماندگارشان کنیم در خاطره‌ها. از جای جای این کره‌ی خاکی گشتیم و گشتیم تا هر جا اثری از پروانه‌ای هست بماند به یادگار، بماند با قلم، بماند با قاب تصویر در ذهن.

جادوی سینما بود که مارا به هم پیوندمی داد در این مرزوبوم، پیوندی پروانه‌ای از جنس بلور هنر... تا بدانیم تا چه حد توانستیم رنگ‌دهیم به رویای کودکان و نوجوانانمان.

بر آن شدیم تا فرزندانمان پيله پاره‌کنند و پروانه‌های درونشان را شکوفا و قطعاً این پرواز به مدد ابریشم وجودی خانواده‌ها بود که میسر شد.

فرزندانمان هر کدام پروانه‌ای شدند و بر شانه‌های هنرمندانمان نشستند و هر چند کوچک بودند تأثیری مانا هم گرفتند و هم بر جای گذاشتند و این ستودنی است.

مانا ماندن راه عزیزانمان یاری دوست را می‌طلبید و همدلی یارانِ پروانه‌ای و خدای را سپاس که مارا در کنار این عزیزان قرارداد.

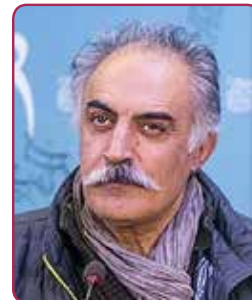
فرزان معظم

فانوس راه  
[مدیران]

## علی‌رضا شجاع نوری

دبیر دوره‌های ششم، هفتم، هشتم، نهم اصفهان و

بیست‌ونهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان همدان



علی‌رضا شجاع‌نوری: جشنواره [فیلم‌های کودکان و نوجوانان] تا پنج دوره در کنار جشنواره فجر در تهران برگزار شده‌بود، بعد آقای بهشتی به من مأموریت دادند که اصفهان را بررسی کن، یعنی اول، به ذهن ما خورد که جشنواره باید جدا شود و اگر برود یکی از شهرستان‌ها بهتر خواهد بود. من آمدم اصفهان را بررسی کردم. شهردار آن موقع اصفهان آقای ملک‌مدنی بود. ایشان فوق‌العاده استقبال کردند و گفتند هر امکاناتی می‌خواهید در اختیارتان می‌گذاریم که این جشنواره به اصفهان بیاید. این برخورد خیلی خوب، به ما این انرژی داد و فکر کردیم می‌توانیم یک جشنواره خیلی خوب طراز جهانی کودک در اصفهان راه بیندازیم بنابراین کمر همت‌مان را برای یک چنین اتفاقی بستیم و گفتیم خودش باید یک جشنواره مستقل باشد و بچه جشنواره فجر نباشد و حالا دیگر باید روی پای خودش بایستد، البته ما که امکانات‌ها را جور کردیم، آمدیم اصفهان دیگر آقای ملک‌مدنی شهردار اصفهان نبودند و آقای نیک‌کار شهردار بودند و با ایشان ادامه دادیم که همه‌جوره جشنواره را حمایت کردند. ما گفتیم چه کار کنیم که هم جشنواره طراز بین‌المللی و هم آموزنده‌باشد و صرفاً محل نشستن، گفتن و درخواستن نباشد؟ یعنی جایی باشد که تجربیات بتواند منتقل شود و جریان فیلم‌سازی کودک و نوجوان را رونق‌دهد و بتواند برای مردم شهر هم دستاورد داشته‌باشد. از جمله چیزهای کوچک که در آن جشنواره شروع کرده و راه‌انداختیم، ایجاد باغ‌نور بود که یک فضای در حاشیه زاینده‌رود بود بدین صورت که در همان روزهای اول گفتیم به یک فضای باز جشنواره‌ای احتیاج داریم که محل تجمع کودکان و مردم باشد و بتوانند شب‌ها در آن فیلم ببینند و یک شاخصی برای جشنواره باشد وقتی نمایش هست. جاهای مختلف را دیدیم. این تکه زمین در حاشیه زاینده‌رود نظرها را جلب کرد که مورد موافقت همه قرار گرفت و شهرداری اصفهان با دستور آقای نیک‌کار و با استقبال همه همکاران‌شان دست‌اندرکار ساخت باغ نور شدند. سالن نمایش خیلی بزرگی شد، با ظرفیت دوهزار نفر که مراسم افتتاحیه را آن‌جا برگزار کردیم.

چون جشنواره کودک و نوجوان بود؛ کودکان و نوجوانان یکی از مشکلاتشان نداشتن سرعت خواندن بود، برای همین نمی‌توانستند فیلم خارجی را با زیرنویس بخوانند، به همین دلیل زیرنویس

خواندن برای کودک و نوجوان معضل می‌شد. بزرگترها به دلیل حجم مطالعه، سریع‌تر می‌توانند بخوانند و حتی با زیرنویس هم ارتباط برقرار بکنند؛ پس اگر ما جشنواره‌مان مربوط به کودک و نوجوان است باید کاری بکنیم که کودکان و نوجوانان بتوانند راحت‌تر با فیلم‌ها ارتباط برقرار کنند. خوب به همین علت برای اولین بار در ایران ما برنامه دوبله هم‌زمان را آوردیم که این کار چون برای اولین بار بود خود دوبلورها هم برایشان نامفهوم بود؛ یادم است مرحوم منوچهر نوذری، آقای مقامی، مرحوم عرفانی، ناظریان، آقای خسرو شاهی، خانم‌ها شکوفنده و ناظریان هم در دوره اول بودند؛ خیلی حمایت کردند. خانم‌ها هم حضور داشتند. در چند سالن دوبلورها را به‌طور هم‌زمان می‌گذاشتیم که هم بحث دوبله برای بچه‌ها جذاب بود و هم از طریق دوبله هم‌زمان کار را ادامه دادیم.

حال وقتی که مخاطب خیلی خوب می‌تواند فیلم را ببیند، ما هم ما می‌خواهیم ببینیم این فیلم چه جور با مخاطب ارتباط می‌گیرد. یک‌بخش آن تشویق‌ها در سالن‌ها و نمایش‌های دوم و سوم که بچه‌ها می‌آیند بود، اما غیر از آن ما برخورد دقیق و کارشناسانه نیاز داشتیم. پس به یک گروه از داوران کودک و نوجوان نیاز داشتیم که این گروه بتواند راجع به فیلم‌ها قضاوت کنند. فکر کردیم این گروه می‌تواند بین‌المللی و از کشورهای دیگر هم باشد بنابراین با کمک بنیاد فارابی یک تعداد گروه دآوری ایرانی و بین‌الملل کودک و نوجوان تشکیل دادیم، که این داوران مرتباً فیلم‌ها را می‌دیدند، بعد هم مورد قضاوت قرار می‌داده، آرایشان را اعلام می‌کردند بعد از این پروسه نمایش فیلم، پرسش و پاسخ صورت می‌گرفت که داوران در جلسات مباحثه شرکت می‌کردند. بنابراین این‌ها یک مقدار با فیلم‌دیدن علمی‌تر و مسئولانه‌تر برخورد کردند. دیگر فیلم برای کودک و نوجوان یک وسیله سرگرمی صرف و وقت پر کردن نبود. فیلم هم یک موضوع مورد مطالعه بود که باید با دقت به آن نگاه می‌کردند و از آن بهره‌می‌بردند. دآوری باعث می‌شد که گروه دآوری نیز تحت تأثیر قرار گرفته و در رشدشان تأثیر گذارد. همین گروه دآوری و اخبار و منش و افکارشان باعث می‌شود که کودکان و نوجوانان دیگر که هم سن این‌ها بودند، وقتی وارد سالن می‌شوند آن‌ها هم می‌توانستند جدی‌تر فیلم‌ها را ببینند و بگویند پس می‌شود فیلم را مطالعه کرد، پس می‌شود فیلم را دید، پس می‌شود در کنار این که از فیلم لذت می‌بریم، فیلم را هم فهمید و این که درک آن‌ها تأثیر داشت. باز شب‌ها جلسات پرسش و پاسخ و جلسات گردهمایی بود که در این جلسات برای اولین بار بود اما دوستان می‌گفتند این که می‌گذارید این‌ها بنشینند پشت میز و با هم حرف بزنند، فایده‌ای ندارد اما من گفتم ما باید این قدر بنشینیم پای گفتگو و تبادل نظر حتی اگر حرف‌های مهمی نمی‌زنیم در آینده همین‌طور هم شد. در همان جلسات اول به صورت جلسات سازنده بحث و بررسی و پرسش و پاسخ بود که خیلی مورد استقبال قرار گرفت،

بعد در ادامه‌اش شب‌ها بحث آزاد سینمایی بود که این خودش خیلی باعث می‌شد فیلم‌سازها تشویق شوند برای این که گرایش پیدا کنند به سینمای کودک و نوجوان. من خودم خیلی‌هایشان را دیدم که می‌گفتند: سال دیگر حتماً فیلم خواهیم داشت و می‌روم که فیلم کودک و نوجوان بسازم. بحث‌ها هم از ده و یازده شب شروع می‌شد تا ساعت چهار و پنج صبح ادامه داشت؛ دانشجویهای دانشگاه اصفهان هم می‌آمدند، این‌ها جزو شنونده‌ها و مستمعین آزاد این جلسه بودند بنحوی که می‌دیدم صبح‌ها پنج صبح این‌ها در هتل بودند. می‌گفتم چرا نمی‌روید؟ می‌گفتند: ما دانشجوی دانشگاه هستیم و درب خوابگاه هم الان بسته است. مانده‌ایم در هتل که صبح، درب خوابگاه باز شود. این جلسات باعث می‌شود که تبادل شور و نشاط فکر و اندیشه بیش‌تری بین فیلم‌سازان صورت بگیرد من حتی فیلم‌ساز خارجی هم داشتم که می‌آمدند فضای جشنواره را می‌دیدند، مثلاً آقای مایکل روبرو که کارگردانی فیلم «راه حل بادام زمینی» بود در همان سال‌ها به من گفت: سال اول که دعوت شدم نمی‌دانستم کجا می‌آیم و حالا که آمدم یکی از آرزوهایم این است که یک فیلم دیگر بسازم و بتوانم این‌جا اکران کنم با این تماشاچی‌های خوب و پرشور که دارید و با این فضای جشنواره که خیلی آموزنده است، هم یاد می‌دهم و هم یاد می‌گیرم، این چیزی بود که ایشان گفت. غیر از آن ما بولتن جشنواره را داشتیم و آن هم برای اولین بار بود که تأسیس می‌کردم. دوستانی که می‌آمدند و جشنواره در اختیارشان بود بولتن را ترتیب می‌دادند. کلاً شهر اصفهان به دلیل افقی بودن و تپه ماهور نداشتن و به لحاظ جاهای دیدنی داشتن، استعداد بسیار خوبی داشت برای یک جشنواره بسیار بسیار خوب و دو - سه سالی که در اصفهان بودیم، جشنواره ما به پنج تا جشنواره طراز اول کودکان دنیا رسید به‌نحوی که خیلی از جشنواره‌ها، مدیرانشان و خیلی فیلم‌سازها تمایل داشتند فیلمشان در جشنواره اصفهان شرکت کند، چون هم داوری خوبی داشتیم و هم جایزه‌ی ما رزومه خیلی خوبی را ایجاد می‌کرد. بعد از مدتی دیگر قسمت نبود ادامه دهیم و دوستان دیگری آمدند.

جشنواره تأثیر به‌سزایی روی داوران کودک نوجوان داشت چون این‌ها می‌دیدند، سر یک ساعتی باید بیایند سالن، و اگر دیر می‌آمدند به آن‌ها گفته می‌شد: چرا دیر آمدی؟ اما تا قبل از آن فیلم را به صورت یک امر سرگرم کننده، چیزی بگوییم و بخندیم، دیر رفتیم و زود رفتیم، تصور می‌کردند و خود فیلم برایشان جدیت آن‌چنانی نداشت و با برنامه‌ریزی‌های ما مثلاً خانم مرضیه برومند یکی از سال‌ها سرپرست گروه داوری کودکان و نوجوانان بود. ایشان برنامه می‌گذاشت و می‌گفت: بچه‌ها فردا ساعت هشت صبح این‌جا باشید، می‌خواهیم برویم فیلم ببینیم بعد ساعت فلان می‌نشینیم راجع به فیلم بحث می‌کنیم. بچه‌ها می‌گویند: پس می‌شود به فیلم هم جدی نگاه کرد! این تأثیری بود که در

بچه‌ها می‌گذاشت. همین باعث می‌شد که این‌ها کم‌کم مسئله‌ها را، نظر داشتن را و فکر کردن به آثار هنری را تمرین کنند. اگر ما یک اثر هنری را ببینیم، از کنارش رد می‌شویم در صورتی که اگر به ما تذکر داده‌شود که تو به‌عنوان یک مخاطب باید فکر کنی و ببینی این اثر هنری چه ارتباطی با تو دارد برقرار می‌کند، آیا آن توانایی را دارد با شما ارتباط برقرار کند؟ آیا تو می‌توانی با آن ارتباط برقرار کنی؟ آن اثر هنری چه قوت و ضعفی دارد؟ و...

این‌ها باعث می‌شود که ما هم نسبت به آثار هنری بی‌تفاوت از کنارشان رد نشویم و فکر نکنیم که مال ما نیست، اگر ما برویم در سالن، فیلم برای ما ساخته‌شده و باید راجع به آن فکر کنیم. این کودک و نوجوانان داور یاد می‌گرفتند بنحوی که اگر دوره بعد داور بودند، خیلی جدی‌تر و اگر داور هم نبوده‌اند به سادگی و سرسری فیلم را نمی‌دیدند، نه این‌که اذیت‌شوند بلکه با دقت نگاه می‌کردند و فیلم‌براحتی از زیر دست‌شان در نمی‌رفت و مسئله‌ها را نگاه می‌کردند. این تأثیر را بر داوریشان داشت. بعد از سال‌ها من آن‌چنان دیگر دنبال داوری نبودم، چون داشت روال خودش را پیش می‌برد. فکر کردم که الان دیگر وقتش است که کودکان و نوجوانان خودشان به‌عنوان سازنده فیلم مطرح شوند. برای همین در بیست و نهمین دوره جشنواره ایده‌المپید فیلم‌سازی نوجوانان را آوردم که الان باید مسئله‌ها نسبت به ساخت فیلم و با بیان تصویری فکر بکنند. یعنی دیگر آنکه زمانی تنها راه ارتباطی ما حرف‌زدن است اما الان راه ارتباطی ما فیلم است، دیگر مردم وقت ندارند که بشینند و یک ساعت به حرف‌های شما گوش دهند اما شما می‌توانید در فیلم سه دقیقه‌ای حرف چند ساله را بزنید، لذا کم‌کم باید نوجوانان ما این فکر را بکنند و بتوانند ابراز نظر بکنند و بتوانند ابراز فکر بکنند با فیلم‌سازی که انجام می‌دهند می‌گذاشتید لذا آن ایده را داریم که خیلی هم استقبال شد و حدود هزار نفر از سراسر ایران فیلم فرستادند و خیلی هم فیلم‌های خوبی شد و سنگ‌بنای خوبی گذاشته‌شد و امسال هم دیدم خوشبختانه با عنایت مسئولین محترم فارابی این المپید فیلم‌سازی به سر و شکل محکمی برگزار شد.

یک زمان که داشتم فیلم «فرش باد» را به کارگردانی کمال تبریزی تهیه می‌کردم و در حاشیه زاینده‌رود فیلم‌برداری می‌کردیم، یک جوان رعنائی آمد و خودش را معرفی کرد و داشت یک بولتن سینمایی در اصفهان در می‌آورد، صبح‌های جمعه در سینما نمایش فیلم می‌گذاشت. گفت: آن زمان که شما جشنواره می‌گذاشتید من بچه بودم که به جشنواره می‌آمدم بعد علاقه‌مند شدم و الان دارم سینما را پی‌گیری می‌کنم. بولتن هفتگی یا ماهانه سینمایی منتشر می‌کرد و این خیلی باعث خوشحالی و شوق من شد.

## حمیدرضا قندی

مدیر اجرایی دوره‌های ششم، هفتم، هشتم، نهم، دهم، یازدهم، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم و هفدهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان



جشنواره آبان ماه سال ۱۳۶۹ شروع شد. یادم هست آن سال خداوند این قدر به ما کمک کرد که در سال اول خوش درخشیدیم. شهردار اصفهان آن سال آقای نیک کار خیلی به من محبت داشت چون من هم جوان بودم و هم کار فیلم کرده بودم و یک سری نیازها را متوجه بودم. شروع کردیم جشنواره کودک را برگزار کردن. اول دفتر را تجهیز کرده و بعد جشنواره برگزار شد. یادم هست عنوان جشنواره را من پیشنهاد دادم: «شهر دست بچه‌ها» و این اتفاق شروع شد. سال ۶۹ که اولین جشنواره در اصفهان برگزار شد ما داور کودک نداشتیم، در جلسه‌ای که با دوستان تهران گرفتیم به این نتیجه رسیدیم که داور فیلم کودک باید خود کودک باشد و خدا حفظ کند دوستانی که در بنیاد سینمایی فارابی آن موقع کار می‌کردند، آقایان جمال امید، امیراسفندیاری و علی‌رضا شجاع‌نوری و بسیاری دوستان دیگر که این کار را به ما سپردند و گفتند: شما داور کودک را انتخاب کنید. آن موقع سال ۱۳۷۰ من مدیر حوزه هنری اصفهان شده بودم و دستم باز بود برای این که بخواهم از بقیه کمک بگیرم، آن موقع آقایان معظم، لطیف، و خانم آکوش (عقیلی) به ما کمک کردند.

ما با آموزش و پرورش وارد مذاکره شدیم و به یاد دارم وقتی رفتم جلسه، گفتند: باید بروید پیش آقای محسنی که در آموزش و پرورش اصفهان مسئولیتی داشت، وقتی من را دید از من پرسید که می‌دانی من کی هستم؟ من گفتم: بله من نمی‌خواستم جسارتی خدمت‌تان کرده باشم. از شیطنت‌های دوران نوجوانی خودم و ایشان صحبت شد که البته شیطنت‌های من بیش‌تر در امور فرهنگی- هنری در دوران راهنمایی‌ام بود مثل برپایی نمایشگاه کتاب در زمانی که درس می‌خواندیم و ایشان با شناخت کامل و خوبی که از من داشت واقعاً خیلی همکاری کرد. جشنواره شروع شد و بهترین جشنواره شد. وقتی جشنواره کودک را می‌خواستیم برگزار کنیم گروه‌های فشار خیلی ما را اذیت کردند، مثلاً در دفتر می‌ریختند و من را تهدید می‌کردند و یا مراسم که می‌گذاشتیم، باید حالت‌های خاص خودش را داشته باشد.

من از ششمین دوره، دبیر اجرایی جشنواره بودم. فکر می‌کنم تا هفدهمین دوره یا نوزدهمین

که البته یک سالش را نبودم، یک سالش رفت و دوباره برگشت. البته حسن جشنواره کودک این بود که من مدیر حوزه هنری اصفهان بودم که ساختمانش هنوز آماده نبود و شروع حوزه هنری را هم ما همان‌جا داشتیم. یک دفتری داشتیم کنار سی و سه پل، آن‌جا دفتر دائمی جشنواره کودک بود و ما سال ۶۹ - ۷۰ برنامه‌ریزی جشنواره کودک را برای سال ۷۰ انجام می‌دادیم و خاطرات عجیبی از آن دوران دارم. به یاد می‌آورم، ما با هیچ شروع کردیم و بچه‌هایی که با من بودند جوانی‌شان را این‌جا گذاشتند و با عشق کار کردند. به یاد ندارم کسی از من طلب یک هزار تومانی را بکند و این افتخاراتی که الان در بحث فیلم‌های کودک هست مربوط به آن زمان و بچه‌های اجرایی آن موقع است که باعث شد جشنواره رونق بگیرد.

برای اولین بار ما خانم عقیلی را دعوت کردیم برای جشنواره و داورهای کودک و نوجوان جشنواره و باغ نور برای جشنواره ساخته‌شد و واقعاً آن فضایی که آماده شد یک چیز عجیبی بود که ظرف سه - چهار ماه، ما برای برگزاری هفتمین دوره جشنواره آن‌جا را آماده کردیم، که از آن موقع نزدیک به سی سال می‌گذرد. فراخوانی که در آموزش و پرورش دادیم، در مدارس کارهای اولیه‌اش انجام می‌شد و دوستان زیادی نظیر خانم عقیلی وقت گذاشتند.

به نظر من جشنواره یک رویداد فرهنگی نیست، یک بمب فرهنگی است و چون اصفهان پایتخت فرهنگ و هنر است خیلی اتفاق‌ها در آن می‌افتاد. برگزاری جشنواره کودک عاملی شد که ما توانستیم مدیران حوزه هنری در تهران را متقاعدکنیم دانشگاه سینما تئاتر سوره را به اصفهان بیاورند. آن موقع که دانشگاه سینما در اصفهان راه افتاد و حرکت اولیه‌اش بمبی بود که در آن خیر و برکت بود، یعنی بمبی که در آن فرهنگ‌سازی شد، بمبی که در آن تحول ذهن داشت، تخریب خیابان و جاده و آدم‌ها را نداشت. و جشنواره باعث شد آن بمب حرکت کند و در شهر اتفاق‌های خوبی بیفتد. داورها انتخاب‌شوند، انگیزه فیلم‌سازان اصفهان جدی‌گرفته شود و اصلاً به هنرمندان اصفهانی اهمیت داده شود که در زمینه فیلم‌سازی فعالیت‌دارند و این ارزشمند بود چون اولین بار بود که بعد از انقلاب یک حرکت فرهنگی در شهرستانی انجام می‌شد و همه این‌ها قبلاً در پایتخت بود. خدا رحمت کند آقای زاون را که در انتخاب داور و تولید فیلم چه قدر به ما کمک کرد.

انتخاب داورهای کودک و نوجوان که انجام شد، فیلم‌های کودک بر اساس سلیقه کودکان ساخته شد، یعنی به نظر من این داورها خودشان یک الگوسازی کردند و چون داور، کودک بود نیاز خودش را برای فیلم می‌دانست که چیست؟ و آن‌ها به فیلم‌هایی رأی دادند که با آن



فیلم توانسته بودند ارتباط برقرار کنند، پس فیلم‌سازان بعدی فهمیدند که فیلمی که می‌خواهند بسازند باید چگونه باشد و داور پسند باشد، نه داوری که بخواهند از آن جایزه بگیرند، داوری که از بدنه و از جنس خودشان بیاید و فیلم را تایید بکند. جشنواره‌های مختلف که برگزار می‌شد داوران بزرگی که آن‌جا بودند فیلم را انتخاب و جایزه هم می‌دادند ولی فیلمی فروش می‌کرد که داورهای کودک نوجوان انتخاب کرده بودند.

برای اولین بار دوبله هم‌زمان را در جشنواره فیلم کودک آوردیم. البته تجهیزات می‌خواست و آن موقع مثل الان نبود که همه چیز آماده باشد، آن موقع آپارات‌ها سی‌وپنج بود و می‌بایست از طریق آن سیستم صوتی تجهیز می‌شد. خدا رحمت کند آقای داوود مقامی برای دوبله هم‌زمان می‌آمد. یک‌اتفاق خوب دیگر هم که آن موقع افتاد، نو شدن سینماها بود، لامپ‌ها و پرده سینماها عوض می‌شد. چون ما می‌خواستیم جشنواره بین‌المللی برگزار کنیم، از بنیاد سینمایی فارابی می‌خواستیم و این تجهیزات را از تهران می‌گرفتیم و به سینماها می‌دادیم و چون یک رویداد بین‌المللی بود، شهرداری اصفهان هم تکاپویی در این زمینه داشت، آسفالت، فضای سبز، مسیری که داورها می‌رفتند و نحوه پذیرایی از داورها را داشتند. در زمان جشنواره کودک خواب به چشم کسی نبود. از ده صبح تا یک و دو نصف شب طول می‌کشید، فیلم‌ها که تمام می‌شد تازه پاتوق‌های شبانه فیلم شروع می‌شد. مدیر اجرایی جشنواره کودک، اولین بار بود که راه می‌افتاد چون دوستان من در پایتخت بودند و یک نفر باید کارهای مربوط به اصفهان را انجام می‌داد. اسم مدیر اجرایی را من خودم گذاشتم، چون تمام کارها در اصفهان به عهده خود ما بود و دوستان از تهران تشریف می‌آوردند برای چند جلسه و سه چهار روز زودتر که می‌آمدند همه چیز آماده بود و مدیر اجرایی آن موقع شکل گرفت.

من سال ۱۳۷۲ ازدواج کردم و خداوند سال ۷۸ پسری به من داد و در سال ۱۳۹۰ پسر دوم داور کودک جشنواره کودک شد؛ حدوداً ده - دوازده ساله بود که هم داور سینمای ایران بود و هم داور بین‌الملل و تأثیراتش را از من گرفته بود. چون من یک ریشه فرهنگی داشتم و کار فرهنگی انجام داده بودم، فیلم‌سازی می‌کردم، مدیر تولید فیلم‌های مختلفی بودم و مدیر اجرایی جشنواره کودک نیز بودم.

دانیال سال ۹۰ داور کودک شد و الان او به جز این که در رشته روانشناسی بالینی تحصیل می‌کند، در چند دوره هم داور بوده و چند تا کار فیلم هم انجام داده؛ و چون من خودم شروع کننده داوری کودک در جشنواره بودم؛ اهمیت دادم که این اتفاق برای پسرم بیافتد و خیلی از خانواده‌ها شاید

اجازه نمی‌دادند فرزندشان به تهران برود ولی من چون محیط را محیطی سالم و درست می‌دیدم و هنوز که هنوز است پاک‌ترین و سالم‌ترین حرکت فرهنگی در بحث فیلم‌سازی اگر بخواهد باشد جشنواره فیلم کودک است، که خیلی مثبت و اثربخش است. دانیال آن موقع شروع کرد و یک خانواده‌ای هم ممکن است جنسش فرهنگی نبوده ولی داور موفقی داشته باشد و قطعاً و صد در صد جشنواره توانسته آن مسیر را فراهم کند و من می‌گویم جشنواره کودک یک بمب جریان ساز بود که باعث شد در اصفهان اتفاق‌های زیادی بیافتد.

من سال ۶۹ وقتی مدیر اجرایی جشنواره کودک شدم، باعث شد سال ۱۳۷۰ مدیر حوزه هنری شوم یعنی آن حرکت سبب شد یک عده بیش‌تر به من اعتماد کنند و مسئولیت حوزه هنری را به من بسپارند و ده - دوازده سال از عمر من در آن جا بود و با آن زندگی کردم و کار کردم و فکر می‌کنم موفق‌ترین حوزه هنری در کشور بود، چون بیش‌ترین امکانات را داشت و بیش‌ترین حرکت‌های فرهنگی را انجام داده و حتی می‌شود گفت به موازات تهران با کمی کم و زیاد اتفاق‌های بزرگی در حوزه هنری اصفهان افتاد. آن اتفاق باعث شد حوزه هنری، پیش‌دانشگاهی سوره، دانشگاه سینما تئاتر سوره برای اولین بار در اصفهان تشکیل شود. دانشجویانی که ما در سینمای کودک داشتیم الان خودشان رئیس دانشگاه و فیلم‌ساز هستند و آن اتفاق شروع کرد، یعنی آن جریان و اتفاقی که در جشنواره افتاد باعث شد که اصلاً یک مسیر جدیدی و یک اتوبان جدید فرهنگی باز شود و آن حرکت، حرکتی بود که از جشنواره کودک شروع شد. داور کودکش یک طرف، حوزه هنری‌اش یک طرف و دانشگاه سوره‌اش یک طرف بود. زمانی که ما دانشگاه سوره را راه‌اندازی کردیم همان دانشجویان برای جشنواره کودک فیلم‌ساختند یعنی یک جشنواره باعث شد، نمایش کودک راه‌اندازی شود و مانند یک چرخه‌ای مکمل همدیگر شدند.

بعد از آقای نیک‌کار جناب آقای مهندس حمیدرضا عظیمیان شهردار اصفهان شدند و ایشان واقعاً با تمام وجود با اعتمادی که به من کردند باعث شد جشنواره کودک در اصفهان ماندنی شود. ولی شهردار اصفهان پای من و پای جشنواره کودک ایستاد. امکاناتی که ما از شهرداری می‌گرفتیم خیلی زیاد بود یعنی اگر شهرداری آن موقع به ما کمک نمی‌کرد هر چند که برگزارکننده بود ولی شهرداری فقط به ما پول نمی‌داد و در تمام زمینه‌ها با ما هم‌کاری می‌کرد. شهرداری اصفهان به این نتیجه رسیده بود که می‌تواند با یک حرکت بین‌المللی فرهنگی شهر را به همه نشان دهد و بهترین رسانه برای این موضوع سینما است. الان شبکه‌های مجازی زیاد شده و می‌توانید با عضو شدن خیلی از فیلم‌های سینمایی را ببینید ولی آن زمان نه سینمای خانوادگی بود نه سینمای

خانگی و هر کس در سینما می‌رفت و فیلم می‌دید. شهرداری اصفهان واقعاً کمک کرد و آن بستر فراهم شد؛ حوزه هنری کنار جشنواره کودک بود و من چون هر دو مسئولیت را داشتم این‌ها مثل دو تا بازو شدند برای حرکت‌های بزرگ فرهنگی. بنیادسینمایی فارابی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و شهرداری اصفهان باید از حوزه هنری قدردانی کنند زیرا حوزه هنری اصفهان بستری که آن زمان فراهم کرد برای این حرکت فرهنگی، بسیار مؤثر بود.

این حرکت فرهنگی که به نظر من پول خرج کردن برای جشنواره کودک، هزینه نیست، یک سرمایه‌گذاری بزرگ است و شهرداری وقتی ادعا می‌کند دو میلیارد یا ... هزینه برای جشنواره داده شده نباید منتی گذاشته شود. در واقع اصفهان را با کم‌ترین هزینه معرفی می‌کند و وقتی جشنواره کودک برگزار می‌شود آماری که راجع به جشنواره کودک و شهر اصفهان، ثانیه‌ها و دقیق آن را بخواهیم محاسبه کنیم از نظر سیستم بازرگانی صدا و سیما سر به فلک می‌کشد و وقتی یک کارگردان به اصفهان می‌آید قطعاً لوکیشن فیلم خودش را دفعه بعدی از این‌جا انتخاب می‌کند و وقتی یک داور یا یک بازیگر به‌عنوان مهمان می‌آید باز یک حرکت جدید ادامه پیدا می‌کند و این ارزشمند است و در اصل شهرداری اصفهان به نظر من بودجه‌ای را که می‌خواهد ببندد باید به نام بودجه توسعه اصفهان یا بودجه پیشرفت اصفهان ببندد که در دل آن جشنواره کودک برگزار شود که در واقع معرفی شهر اصفهان به تمام دنیاست.

یک موقع برای کاری سمت سمیرم و یاسوج رفته بودم، یکی از کاتالوگ‌های جشنواره کودک در ماشینم بود، وقتی در ماشین را باز کردم یک عده کودک دور ماشین آمدند و وقتی آرام جشنواره را یکی از بچه‌ها دید با هیجان گفت: جشنواره ما!!! یعنی یک بچه‌ای به این کوچکی در سمیرم تأثیرش را گرفته بود مانند ورزش که در دنیا تاثیر دارد، جشنواره کودک در مغزها اثر گذاشته بود.

آن موقع یک طرح پوستر که می‌خواستیم انجام بدهیم هنرمندان اصفهان را درگیر می‌کردیم، نمایشگاه که می‌خواستیم برپا کنیم از بچه‌های اصفهان بودند و یکی از شرایط من با دوستان فارابی آن موقع یعنی جناب آقای بهشتی که خدا ایشان را حفظ کند و خیلی به من محبت داشتند، این بود که ما در اصفهان همه‌چیز داریم، شما فقط مهمان ما باشید و فیلم‌ها را برای ما بیاورید و ایشان این اعتماد را به من کردند و واقعاً ما همه چیز داشتیم. آقای جمال امید که یکی از بزرگان سینما هستند و ما در ایام جشنواره فقط تماس تلفنی با هم داشتیم، البته در اصل فکر و کارهایی مثل انتخاب فیلم‌ها یا ... در تهران انجام می‌شد ولی در واقع از اصفهان خیال‌شان راحت بود که

تیم اصفهان کار خودش را بخوبی انجام می‌دهد. فکر می‌کنم دوستان هم در جریان هستند زمانی که ما مسئولیت جشنواره کودک را داشتیم نمره قبولی مان بیست بود به دلیلی که من به گروه خودمان اعتماد داشتم و جشنواره را باور داشتم و خودم به خودم بیست داده بودم و نباید زیر بیست هم بپذیرم و بچه‌ها هم چون برای بیست کار می‌کردند موفق بودند و آن موقع بیست ما بیست عشق بود؛ بیست نمره نبود یعنی اگر بخواهیم عشق را در صد بندی کنیم به نظرم بیست را بکنیم عاشق و ما آن عاشق بودیم و همه عاشقانه کار می‌کردیم.

## مرتضی کاظمی

### دبیر هفدهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان



من کاظمی هستم که از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۷۲ افتخار خدمت به‌عنوان مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان را برعهده داشتم و تجارب ارزشمندی را بدست آوردم.

من همان سال اول که مدیر کلی فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان را برعهده گرفتم و حتی از قبل هم به این تفکر بودم که متأسفانه در بخش فرهنگ توجهی به اصفهان در مقیاس روشن و حیثیت تاریخی‌اش نمی‌شود و همه چیز در تهران متمرکز است، لذا به‌عنوان یک سیاست این راه را پیش گرفتم که بتوانم اصفهان را در شأن، هویت، اعتبار تاریخی و فرهنگی‌اش مطرح‌کنیم و نقشش را در توسعه فرهنگی کشور واقعاً بتوانم ایفا کنیم. به‌همین جهت برنامه‌ریزی‌هایی را در پیش‌گرفتم که بتوانیم برخی از رویدادها را در اصفهان متمرکز کنیم. همان سال یعنی ۱۳۶۷ بود که با مدیران وقت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نشست و گفتگو‌هایی داشتم، از جمله آقای مهندس بهشتی که مدیر عامل بنیاد فارابی بود، از منظر این که بتوانیم برای اصفهان در توسعه سینمایی ایران یک نقشی را عهده‌دار بشویم. من از دو منظر دنبال همچنین سیاستی بودم: منظر اول این که اصفهان بتواند برگزارکننده رویداد بین‌المللی باشد که در شأن تاریخی‌اش باشد و آن رویداد چند ویژگی داشته باشد: یکی این که از نظر کیفیت، موضوع و گستردگی حائز اهمیت باشد. دوم در سطح ملی هم بتواند بدرخشد و سوم این که در سطح جهانی هم مطرح‌شود. در نهایت آن چنان پایدار و بادوام باشد که یک چشم‌اندازی برای اصفهان چه در سطح شهر و چه استان اصفهان داشته باشد و بشود از قبل آن رویداد را ترسیم و تعریف کرد. در نهایت این که آن رویداد همگانی باشد و صرفاً در اختیار اقشار خاص نباشد، عموم مردم و شهروندان را در ترکیب‌های مختلف سنی و جنسی پوشش بدهد. این‌ها ویژگی‌هایی بود که ما برای آن رویداد بین‌المللی که در اصفهان برگزارشود، داشتیم طبعاً باید می‌گشتیم و جستجو می‌کردیم که چه رویدادی حائز این ویژگی‌هاست، از منظر دیگر من به‌عنوان مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی و نماینده وزارت‌خانه بودم، در عین حال آن سیاست‌گذاری‌های اصفهان را باید پی می‌گرفتیم، آن شاخصه‌ها و مشخصه‌ها را باید در ذیل سیاست‌های وزارت‌خانه هم پیگیری می‌کردیم. از منظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در واقع می‌شود گفت ما به‌دنبال نوعی تمرکززدایی بودیم.

از رویدادهایی که هم‌ا‌ش در تهران متمرکز شده‌بود و است، متأسفانه همچنان ما این تمرکز را در بخش فرهنگ تهران می‌بینیم. بیش از نود درصد تولیدات فرهنگی و هنری ایران در تهران انجام می‌گیرد و این شاخص خوبی نیست. این نشان‌دهنده توسعه‌یافتگی نیست. سراسر کشور باید واجد ظرفیت‌هایی باشد که به توسعه فرهنگ و هنر کشور کمک کنند. این تمرکززدایی، یک سیاست درستی بود، که باید اعمال می‌شد. شاید می‌توان گفت که اولین تجربه‌اش در دهه ۱۳۶۰ اساساً اولین تجربه بعد از انقلاب هم همین بود که رویداد بین‌المللی به اصفهان بیاید. نکته دیگر توزیع عادلانه این ظرفیت‌ها بود در سراسر کشور مبتنی بر آمایش سرزمین و نواحی. مثلاً اصفهان دارای چه ظرفیت‌هایی است و چه مزیت‌ها و چه سابقه‌ای دارد؟ بر آن اساس آن ظرفیت‌های موجود را توزیع کنیم تا جشنواره کودک هم براساس همین سیاست منتقل شد. سومین نکته از نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این بود که جشنواره فیلم کودک یکی از بخش‌های جنبی جشنواره فیلم فجر بود و باید به استقلال می‌رسید، چون ظرفیت لازم را داشت و استقلالش می‌توانست منجر به توسعه‌اش شود. آخرین نکته از نظر وزارتخانه این بود که سینما صنعتی چند بعدی است و طبعاً اگر تمام ابعادش در تهران متمرکز شود که همچنان هست لاجرم به توسعه متوازن سینما منجر نمی‌شود، لذا خوب است که بعضی از بخش‌های این صنعت در سایر نقاط کشور مستقر شود که خوب سینمای کودک به این ترتیب منتقل شد. در چنین جریان و نگاه رویکردی بودیم که من با آقای مهندس بهشتی صحبت کردم و دیدم خوشبختانه ایشان هم این تفکر را داشته و دنبال بوده که جایی یکی از استان‌ها را کاندیدا کند برای انتقال جشنواره فیلم کودک، من که با ایشان مطرح کردم ایشان بلافاصله پیشنهاد انتقال جشنواره کودک را دادند و خوب طبعاً من استقبال کردم چون خودم دنبال همچین رویدادی بودم. می‌شود گفت حالت برد، برد را احساس می‌کردیم. هم اصفهان و استان می‌تواند بهره‌مند باشد از همچین رویدادی و هم ایشان احساس می‌کرد که از ظرفیت اصفهان می‌تواند استفاده کند. برای توسعه فعالیت‌های بنیاد سینمایی فارابی من با مدیریت استان که آن موقع آقای کرباسچی استاندار بود و آقای ملک مدنی شهردار بود صحبت مقدماتی را انجام دادم که هر دو استقبال کردند. البته در زمان مدیریت ایشان جشنواره منتقل نشد و بحث‌های اولیه‌اش با این دو بزرگوار بود و بعد مدیران بعدی، آقایان نیک کار که شهردار و آقای استاندار اصفهان شدند آن‌ها همت کردند و خوشبختانه جشنواره به اصفهان منتقل شد.

دوران کودک یکی از سیاست‌هایی بود که ما فکر می‌کردیم برای ترسیم چشم‌انداز جشنواره

در اصفهان خوب است و رسیدن به آن چشم انداز، چشم انداز چپی بود؟ یکی این بود که ما اصفهان را تبدیل کنیم به قطب؛ اول سینمای کودک و نوجوان کشور و دوم قطب سایر محصولات و رویدادهای فرهنگی هنری کشور، مثلاً تئاتر کودک، موسیقی کودک و نوجوان، کتاب کودک هم بتواند در اصفهان متمرکز شود و اصفهان تبدیل شود به چنین قطبی و حتی در منطقه؛ واقعاً اصفهان این شأن و سابقه را دارد.

ما برای رسیدن به آن چشم‌انداز نیازمند اقداماتی بودیم که باید تدارک می‌کردیم. یکی این که مشارکت همگانی داشته باشیم و این نباشد که یک تیمی از تیم اجرایی تهران دو هفته قبل از شروع جشنواره بیاید و در اصفهان مستقر شود و همه امور را عهده‌دار شود؛ جشنواره برگزار کنیم و یک هفته بعد از جشنواره جمع‌کند و برگردد تهران. این با آن نیت و هدفی که ما دنبال می‌کردیم کاملاً متفاوت بود. ما می‌خواستیم جشنواره اصفهان باشد. من آن موقع تأکید می‌کردم هنوز هم می‌گویم ما نباید بگوییم جشنواره فیلم کودک و نوجوان اصفهان باید بگوییم جشنواره اصفهان. همه می‌دانند که این جشنواره کودک و نوجوان است که در واقع نام اصفهان نمی‌چسبد به جشنواره، اساساً جشنواره هویت اصفهان دارد و موضوعش کودک و نوجوان است. چون این اتفاق نیفتاد؛ یکی - دو دوره به مشکل خورد و به شهرهای دیگر رفت، ولی خوشبختانه مجدد برگشت. وقتی ما چنین چشم‌اندازی داشتیم باید زیر ساخت‌هایش را فراهم می‌کردیم. یکی از زیر ساخت‌هایش، باید مشارکت‌های همگانی باشد. ذیل این مشارکت همگانی باید نوعی شناسایی استعدادهای شهروندان اصفهان صورت‌بگیرد و در سنین مختلف این استعدادها شکوفا شود. از جمله همین‌ها بحث داوری کودک و نوجوان ذیل همان سیاست‌هایی بود که اولاً جلب مشارکت‌های همگانی بکند بویژه در طیف کودک و نوجوان، و دوم این که نوعی آموزش و پرورش استعدادهای سینمایی در این مسیر شکل بگیرد، این‌ها کسانی باشند که در آینده بتوانند ایفای نقش کنند و باعث قطب شدن اصفهان در سینمای کودک شود. حالا سایر بحث‌ها هم بود، در این که اصفهان را به‌عنوان زیر ساخت تبدیل کنیم به جایی که خدمات و تسهیلات فراهم کند برای تولید فیلم‌های سینمایی. تولید هم می‌تواند یک بخش از آن در اصفهان شکل بگیرد یعنی ناشران و مدیران و مؤسسات تولید فیلم در آموزش‌های مختلفی در حوزه سینما در اصفهان انجام بگیرد. متأسفانه با تغییر مدیریت‌ها این اتفاق نیفتاد. یکی از مشکلات که ما در بخش فرهنگ داریم، متأسفانه عمر کوتاه مدیریت‌های فرهنگی است که زیر سه سال است. متوسط عمر مدیران فرهنگی کشور ما در همه سطوح از وزیر گرفته تا مدیرکل، مدیر و رئیس اداره زیر

سه سال است. متوسطش، طبیعی است که زیر سه سال هیچ جریانی شکل نمی‌گیرد و هیچ پدیده‌ای تثبیت نمی‌شود، هم‌اکنون با سلیقه‌ها تغییر می‌کند و عملاً در آن بستری که لازم است برای توسعه و ثبات پیش نمی‌رود. یک هم‌چنین حرکتی که در اصفهان انجام شد همراه با داوران کودک، ناشی از آن رویکرد و سیاست و تأمین زیرساخت‌هایی بود که لازم است برای توسعه سینما شکل بگیرد.

توصیه و خواهش شخصی من این است که آن‌چنان برنامه‌ریزی کنند و آن‌چنان امور را پیش ببرند که اصفهان بتواند در آینده به چنین قطبی تبدیل شود. چون واقعاً تولیدات فرهنگی و هنری کودکان در کشور ما به این امر نیاز دارد. ما پایین‌ترین آمار را در این زمینه داریم. تولید کتاب کودک وضع خوبی ندارد، تولید فیلم کودک وضعیت خوبی ندارد، تولید موسیقی برای کودک که اصلاً نداریم، و این خیلی بد است که کودکان و نوجوانان ما مجبور باشند موسیقی بزرگسالان را گوش دهند، فرقی ندارد موسیقی سنتی، موسیقی پاپ، موسیقی بزرگسال، مال بزرگسالان است. کودک در سن خودش موسیقی سن خودش را نیاز دارد که ما در کشور تولید نداریم. تغاتر کودک و سایر حوزه‌ها، جایش در کشور خالی است و تا وقتی که ما نتوانیم این را متمرکز در جایی مستقر کنیم، همچنان وضعیت نامطلوب و خارج استاندارد را خواهیم داشت، لذا تصور من این است که برگزاری جشنواره، اگر صرفاً برگزاری رویدادی باشد که سالی یک‌بار انجام شود، منجر به نتیجه مثبتی نخواهد شد چرا که یک رویداد یک هفته یا ده روز، ذهن جامعه هنرمندان و مسئولین درگیر است و کار خوبی هم هست اما آثار، مهم است، ماندگاری این تأثیرات مهم است، که منوط به همین بحث‌هاست.

نکته آخر هم آن سال در هفدهمین دوره جشنواره که بنده مسئولیت دبیری را برعهده گرفتم، از روی ضرورت بود در حالی که من معاون وزیر در امور هنری بودم و طبعاً وقت چندانی نداشتم که صرف امور اجرایی جشنواره بکنم. دوستان می‌دانستند هم مدیریت شهری و هم مدیران سینمایی در وزارتخانه می‌دانستند که من فرصت ندارم. ضروری است به دلیل ناهماهنگی‌هایی که ایجاد شده بود، یک کسی باید به عبارتی مرضی‌الطرفین باشد که بتواند این ناهماهنگی‌ها را از بین ببرد و مرتفع کند. من این چنین نقشی را برعهده گرفتم و پذیرفتم دبیر جشنواره باشم ولی فرصت اجرایی هم نداشتم، لذا باید یاد کنم از آقای جمال امید و سایر دوستان و همکارانی که در بنیاد فارابی و چه در مدیریت شهری اصفهان همت کردند و جشنواره به حمدالله بخوبی برگزار شد و شد آغازی برای سرعت گرفتن مجدد جشنواره در اصفهان و گرنه



من بشخصه صرفاً به همان دلیلی که عرض کردم به دلیل ضرورت، پذیرفته بودم، نه کار اجرایی آن را انجام داده بودم و نه می‌شد گفت از بنده است. خیلی دیگر از دوستانی بودند که بیش‌تر می‌توانستند مسئولیت‌پذیرند. بنابراین برای من توفیقی بود که نامم یک سال در کارنامه دبیران جشنواره ذکر شود. امیدوارم جشنواره سالیان زیادی بتواند در اصفهان به حیات خود ادامه دهد و سال به سال پیشرفت کند و همچنان که در سال‌های اول برگزاریش در رتبه‌بندی‌های جشنواره کودک و نوجوان در بالاترین کلاس بود باز بتواند در بین جشنواره‌های جهانی مجدد به رتبه و جایگاهش برگردد.

من فقط یکی از کسانی بودم که در بنیان‌گذاری جشنواره در اصفهان می‌شود نامم را ذکر کرد، دوستان دیگر مثل آقای بهشتی، مثل مدیران وقت استان و شهر اصفهان، همه دوستان که ذکر کردم در این بنیان‌گذاشتن نقش داشتند و واقعاً هم حضورشان ارزشمند بود، اما نکته‌ای در خصوص داوران کودک و نوجوان، شاید ما اطلاعات دقیقی نداریم اگر یک امکانی پیش بیاید که بررسی کنیم این اسامی را بروید سراغشان و ببینیم کجا هستند، مطمئناً شاخص خیلی خوبی خواهیم یافت که جشنواره تأثیرگذار بوده در زندگی خود این‌ها و یا نه و آثار بیرونی داشته و یا نه، حتی بچه‌های دیگری که این امکان را نداشتند جزو داوری باشند، اما ذهنشان درگیر بوده، شاغل بوده‌اند فرصت نکردند هم به نظر من تأثیر گذاشته‌است، ای کاش ما بتوانیم در تمام ابعاد جشنواره این کنکاش را داشته‌باشیم تا از آثار اجتماعی - فرهنگی - اقتصادی جشنواره چه در سطح شهر، استان و کشور و چه در سطح افراد مرتبط در جشنواره اطلاعاتی کسب کنیم.

یکی از مشکلات بخش فرهنگ کشور ما همین است که متأسفانه ما با زبان آمار و ارقام - که امروزه در کشور حرف را می‌زند - در توسعه نمی‌توانیم دستاوردهای بخش فرهنگ و هنر را مطرح کنیم، لذا تصور این است که فرهنگ و هنر خیلی تأثیر ندارد و کالای لوکس، تجملاتی و هزینه‌بر است و اقتصادی نیست. به نظر من کاملاً این‌ها اشتباه‌است و فرهنگ و هنر قطعاً در تمام ابعاد توسعه تأثیر دارد. فرهنگ و هنر بستر توسعه است، چه سینما، چه موسیقی، چه تئاتر و... اما مشکل ما کسانی هستند که در این حوزه فعال هستند، متأسفانه با زبان آمار و ارقام و اقتصاد نتوانستیم و نخواستیم یا فرصت نکردیم صحبت کنیم و در سطح برنامه‌های توسعه ملی، نشان‌دهیم که آثار این رویدادها و حرکت‌ها چه میزان در رشد نیروی انسانی ما و کاهش آسیب‌های اجتماعی ما نقش دارد. این خلاء را ما زمانی باید مرتفع کنیم. درست است که فرهنگ و هنر یک بخش کیفی است اما یک جایی هم ما باید برویم کمی فعالیت کنیم و با

ادبیات برنامه و بودجه گفتگو کنیم از این منظر که آثار این بخش فرهنگ چیست؟ هم اکنون در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صرفاً مشاور وزیر در اقتصاد فرهنگ و هنر هستم و البته خادم هنر و فرهنگ کشور بویژه فرهنگ و هنر اصفهان و یکی از دوست‌دارن شهر اصفهان به دلیل این که آن‌جا متولد شدم و به دلیل این که همچنان معتقدم اصفهان یکی از پایگاه‌های پر قدرت فرهنگ و هنر جهان می‌تواند باشد، اگر ما به شناخت دقیقی از ظرفیت‌ها و مزیت‌های اصفهان برسیم. آرزوی موفقیت می‌کنم برای شما و دوستان و دست‌اندرکاران جشنواره.

## جواد جعفری

### مدیر اجرایی دوازدهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم کودکان و نوجوانان کرمان



بخاطر اهمیتی که نسبت به جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان داشتید و باعث و بانی شدید که ما را به خاطرات دهه هفتاد برگرداند، از این بابت تشکر می‌کنم.

جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به نظر من یکی از جشنواره‌های پرخاطره است. البته جشنواره‌ای که من دارم از آن صحبت می‌کنم همان جشنواره دهه هفتاد است؛ امروز را نمی‌توانم در موردش اظهار نظر کنم. یک جشنواره بسیار پرخاطره است که هم برای مردم استان کرمان، هم برای هنرمندانی که آن دوره در جشنواره شرکت کردند و هم برای مسؤلانی که این جشنواره را اداره و تولید می‌کردند، پرخاطره است. من در مقدمه باید عرض کنم که آن دوره، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که متکلف برگزاری جشنواره بود، آقای مهندس عزت‌الله ضرغامی که آن زمان معاونت امور سینمایی وزارتخانه را به عهده داشتند، نمی‌دانم به چه دلیلی با دوستان‌مان در اصفهان به جمع‌بندی نرسیده بودند که این جشنواره‌ای که پایگاه و خواستگاهش اصفهان بود و چند سال در اصفهان برگزار شده بود، در اصفهان برگزار نشود. حالا با مسؤلان محترم شهرداری که برگزارکننده و میزبان این جشنواره بودند بطور مثال هزینه‌هایش را تأمین نکرده بودند، یا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شرایطی را برای آن‌ها پیش‌بینی کرده بود، یا شرایطی را قائل شده بودند که آن‌ها شرایط را نپذیرفته بودند، در هر حال بین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و استان میزبان یعنی اصفهان این توافق حاصل نشده بود که جشنواره در آن سال آن‌جا برگزار شود. آقای مهندس ضرغامی پیشنهاد دادند هم به اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان و هم استانداری استان کرمان که اگر آمادگی دارید میزبانی جشنواره به عهده استان کرمان باشد و کرمان هم در آن دوره و امروز «شهر جشنواره‌ها» لقب گرفته بود به جهت این که بیش‌تر فعالیت‌های بزرگ فرهنگی کشور در کرمان برگزار می‌شد و تقریباً می‌شود گفت که هم نمایشگاه‌های فرهنگی و هم جشنواره‌ها به لحاظ نگاه و دیدی که مسؤلان وقت استان کرمان داشتند که باید تلاش کرد تا استان کرمان در حوزه فرهنگ شاخص‌های خودش را رشد دهد و بخصوص فعالیت‌های ملی و بین‌المللی را در کرمان سازمان‌دهی کند؛ لذا با استقبال، جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان را پذیرفت؛ و یک ستادی در استان

زیر نظر استاندار وقت، جناب آقای مرتضی بانک شکل گرفت. به این ستاد مأموریت داده شد و به معاونت سیاسی - اجتماعی استانداری، با مسؤلیت مرحوم محمودی که بعد به عنوان استاندار استان کرمان منصوب شدند و مسؤلیت تشکیل ستاد برگزاری جشنواره را پذیرفتند و بنده هم به عنوان مدیر اجرایی جشنواره - که در آن زمان مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی بودم - قرار شد تمام نیازهایی که برای برگزاری جشنواره است، تهیه و هماهنگی کنیم که این جشنواره به بهترین وجه ممکن برگزار شود. اساساً کرمانی‌ها در کارهای فرهنگی بسیار خوش سلیقه و مهمان نواز هستند و سعی می‌کنند در هر کاری سنگ تمام بگذارند. هم به جهت این که میزبان جشنواره‌ای هستند که هم از داخل کشور، هم از خارج کشور مهمان دارند و هم این که به فعالیت‌های فرهنگی بسیار علاقه‌مندند و هم این که موضوع فیلم هم موضوعی بود که ارزشمند و تأثیرگذار است، لذا تمام استان کرمان بسیج شدند و دست به دست هم دادند تا یک جشنواره پر خاطره و ماندگار برای کرمانیان و در ذهن مردم ایران را در آن جا برگزار کنند، لذا همه ارگان‌های شهر پای کار آمدند. این ستاد در حقیقت مجموعه‌ای بود از تمام دستگاه‌هایی که بنحوی آن‌ها می‌توانستند به نوعی کمک کنند. در حقیقت این ستاد، دو رویکرد را پیش گرفت: یک رویکرد این بود که شهر به لحاظ زیرساختی و آمادگی کافی برای برگزاری جشنواره پیدا کند، حتی با توجه به تیزهوشی مردم کرمان این جشنواره، وسیله‌ای شد که برخی کمبودهای شهر در همین فاصله برگزاری جشنواره یا به بهانه برگزاری جشنواره، کمبودها مرتفع شود. مثلاً خیلی از خدمات شهری که ممکن است نیاز بود در یک بازه‌ی زمانی چهار یا پنج ساله انجام شود، سعی شد که در همین فاصله برگزاری جشنواره نیازها و خدمات شهری پی‌گیری شود. به هر حال شهر به لحاظ زیرساختی با مسؤلیت شهرداری تمام نیازها، شناسایی شد و زیر ساخت‌های مربوط به برگزاری جشنواره در ستاد کرمان آماده شد. اعم از فعالیت‌های عمرانی یا خدمات شهری و حتی فعالیت‌هایی که مربوط به زیباسازی شهر بود در یک ستاد مستقل و جداگانه‌ای زیر نظر شهردار محترم وقت پی‌گیری شد، که البته یک کمیته‌ای بود زیرمجموعه ستاد اصلی؛ و ستاد هم رویکرد دومش این بود که برنامه‌ریزی کند که به لحاظ محتوای جشنواره، مشارکت و نقش مردم در جشنواره در شهر کرمان به خوبی و آبرومندی برگزار شود، لذا آن چه که اتفاق افتاد این بود که زمان برگزاری جشنواره، مکانی که برای جشنواره پیش‌بینی شد؛ یک فضای بسیار دلنشین باشد. ما در کرمان یک جایی داریم به نام خانه شهر که یک میدان خیلی وسیعی است که یک طرفش پارک و یک طرفش سینما است که فضای دلنشینی است. آن جا به عنوان مرکزیت اصلی

جشنواره در نظر گرفته شد. هتل‌های کرمان آمادگی پیدا کردند برای این که مهمانان جشنواره، داخلی و خارجی را اسکان بدهند. حمل و نقل در کرمان فعال شد که فاصله اقامت مهمانان تا مرکز جشنواره را مرتباً بتواند سرویس دهند. در حقیقت می‌توان گفت: تمام نهادها و سازمان‌های اداری شهر، زمان برگزاری مقدمات جشنواره در حال آماده‌سازی زیرساخت‌ها بودند و هم در زمان برگزاری جشنواره کمک می‌کردند و در واقع با هم‌افزایی این نهادهای استان، این رویداد فرهنگی شکل گرفت.

در واقع هم‌افزایی، هم‌سویی، هم‌جهتی و همدلی سازمان‌ها و نهادها این قدر برجسته بود که با وجود این که الان سال‌های نسبتاً طولانی از آن جشنواره می‌گذرد یعنی از سال هفتاد و پنج تا الان، ولی هنوز خاطرات آن جشنواره وجود دارد، ضمن این که یکی از نقاط عطف و برجسته فعالیت‌های فرهنگی در استان کرمان محسوب می‌شود. به همان نسبت هم هنرمندانی که در آن جشنواره شرکت کرده بودند و مهمانان، رضایت کامل داشتند و تا سال‌های بعد وقتی که با آن‌ها مواجه می‌شدیم، می‌گفتند که تا آن دوره جشنواره‌ای را با این عظمت به یاد ندارند تا جشنواره دوازدهم که در کرمان برگزار شد؛ می‌گفتند که ما در این دوازده دوره که جشنواره برگزار شده به لحاظ کمی و کیفی جشنواره‌ای ندیده بودیم و حتی تا چند دوره بعدش هم که من هنوز کرمان بودم و ارتباط داشتم با هنرمندان و سال‌های بعد که در جاهای دیگر، جشنواره رفته بودم، می‌گفتند باز هم هیچ کدام از این جشنواره‌ها، جشنواره کرمان نشده است. می‌خواهم عرض کنم که یک نقطه عطفی بود این جشنواره هم به لحاظ خود مردم کرمان و هم به لحاظ هنرمندانی که در این جشنواره شرکت کرده بودند و هم دست‌اندرکارانی که آن را مدیریت می‌کردند.

تأثیری که این رویداد فرهنگی ایجاد کرد؛ یعنی آن تأثیرهای زیرساختی که به لحاظ فضای شهری اتفاق افتاد، یک رویداد فرهنگی بین‌المللی، در یک استان اتفاق افتاد. یکی از بخش‌ها که در جشنواره بوده، داوران کودک و نوجوان است. ما هم دو گروه داور داشتیم: یک گروه داورانی که شخصیت‌های آشنا به فیلم و متخصص هستند، و یک گروه هم از کودکان و نوجوانان انتخاب شده بودند. بیست نفر از بچه‌ها، کار داوری جشنواره را انجام می‌دادند. بنابراین در زمان قضاوت و داوری، ما دو نوع داوری داشتیم: یک داوری از ناحیه متخصصان امر و شخصیت‌های سینمایی معروف و برجسته، و یکی هم از ناحیه کودکان و نوجوانان کرمانی که فیلم‌ها را انتخاب کرده و انتخاب‌های خودشان را عرضه می‌کردند. ما در واقع سه نوع داوری داشتیم: یک داوری فیلم‌های ایرانی، یک گروه هم داور بخش بین‌الملل بودند؛ و سوم آقای محمدرضا پیشوایی، میلاد قاسمی

تبار، کامران، میثم مولایی و احمد جوهری و ... همکاران بخش بین‌الملل بودند، که سرپرست آن گروه با آقای داریوش نوروزی بود. آن بیست نفر هر کدام‌شان الان افراد تحصیل‌کرده‌ای در حوزه‌های فنی و مهندسی، فرهنگی - هنری و پزشکی هستند.

سه میزگرد تخصصی در سه دانشگاه کرمان برگزار شد، میزگرد دانشگاه شهید باهنر، با حضور سیروس الوند و اکبر عبدی بود. میزگرد در دانشگاه علوم پزشکی هم با حضور آقای جهانگیر الماسی و علی‌رضا خمسه و پرویز پرستویی. در دانشگاه شهید باهنر از آقای هوشنگ مرادی کرمانی نویسنده داستان‌های کودک تجلیل شد و در دانشگاه آزاد هم نشست تخصصی در مورد نقش زن در سینما برگزار شد.

## محمدجواد زمردیان

مدیر اجرایی بیست‌ویک، بیست‌و دو، بیست‌وسه و بیست‌و چهارمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان همدان



ممنونم که یادی از ما کردید، بالاخره ده - یازده سال گذشته از سالی که جشنواره از همدان رفت و تماس از سمت دوستان فارابی گرفته نشد. این اولین تماس است که به فال نیک می‌گیریم. شما می‌توانید از همه دوستانی که در فارابی بودند سؤال کنید. فکر می‌کنم در طول چهار سالی که بنده توفیق مدیریت اجرایی جشنواره را داشتم می‌توانم این ادعا را داشته باشم که بیش‌ترین ارتباط را در بین مدیران اجرایی ادوار کل کشور داشتم ارتباطم با این دوستان بسیار زیاد بود.

من چند سالی در جشنواره فیلم کودک و نوجوان، کمک‌حال دوستانمان در بنیاد فارابی بودم. امیدوارم آن سال‌هایی که این جشنواره در استان همدان بوده، ان شاءالله آن رفقا خاطرات خوبی از آن سال‌ها داشته باشند. به هر حال استانی که اصلاً ظرفیت‌های برگزاری یک چنین رویداد هنری و سینمایی را نداشت، به فضل الهی به نظرم توانست آن شاخصه‌های اصلی جشنواره بزرگی مثل جشنواره کودک و نوجوان را حفظ کند.

قضاوت این رخداد فرهنگی که باید روی آن کار تحقیقی و پژوهشی انجام شود؛ مهم است. روی چگونگی خودش، شرایط خودش در دنیا، نسبت این رخ داد در دنیا با کشور ما، و کشور ما با کودک و نوجوان ما قرار می‌دهیم. این خیلی مهم است، ما کشوری هستیم که به کودک و نوجوان بسیار اهمیت می‌دهد، چون در آموزه‌های دینی‌اش سفارش‌های متعددی شده است. به حمدالله در فرهنگ ذاتی مردم کشور ما، کودک و نوجوان جایگاه فوق‌العاده‌ای دارد اما در این جایگاه فوق‌العاده آن‌طور که باید و شاید برای این امر، طراحی‌های مناسب صورت‌نگرفته نه در شکل و نه ساختار. شما می‌بینید چه قدر کانون هست؟ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، یک سازمان برای این طراحی شده، سازمان دانش آموزی، یعنی همه این‌ها در بدنه مدیریتی و حاکمیتی نظام جمهوری اسلامی با آن روبرو هستیم. حالا دیگر بگذریم در بقیه جاها که چطور به این موضوع توجه می‌شود. در این فرآیند در حوزه فرهنگ و هنر آیا حق کودک و نوجوان آن‌طوری که باید و شاید ادا شده، این جا حرف‌ها زیاد است. سینما که جای خودش

و بنده در اندازه‌ای نیستم که درباره این حوزه‌ها حرف بزنم. متخصصین و کارشناس‌های زیادی وجود دارند که صاحب نظرند و در این حوزه سال‌های سال هست که دارند فعالیت می‌کنند. اما نکته در مورد قضاوت و داوری آثار است، به عبارتی این آثار را در سینمای کودک و نوجوان به سه قاضی ارجاع دادیم: یک قاضی، داوران بزرگسال، اسم با خودش است؛ داورانی که در این سال‌ها این زحمات را به دوش می‌کشند و خواهند کشید. گروه دوم، داوران کودک و نوجوان و گروه سوم مردم، یعنی ما باید حتماً این مثلث را با این سه ضلعش ببینیم. وقتی دیدیم در منشور داوری که تا حالا نیامدیم روی این کار کنیم که ما یک منشور داوری داشته باشیم که این سه ضلع باید به اصول منشور توجه داشته باشند. عمده‌تاً شنیدیم که ما آثاری داریم که برای کودک و نوجوان یا درباره کودک و نوجوان، عمده‌تاً این دو تا اصل دارد، مطرح می‌شود. اما هیچ‌گاه نیامدیم این سه ضلع داوری را در کنار هم برایشان یک منشور تعریف کنیم؛ که آن‌ها این اصول داوری را بدانند. آن‌جا مردم با رأی خودشان می‌خواهند فیلمی را انتخاب بکنند و اسم فیلم را در صندوق آراء بیاندازند یا با حضورشان برای تماشای آن فیلم بروند. خود این هم یک داوری و قضاوت است و نکته قابل اهمیتی است که در طول این دوره‌ها به آن اهمیت ندادیم و جشنواره باید به بلوغ خود رسیده‌باشد که خوب رسیده‌است.

یک وقت‌هایی در آن سه سال که من توفیق داشتم مدیریت را دنبال می‌کردم همواره به این توجه داشتم و فکر می‌کردم حتی یک جاهایی هم پی‌گیری کردم اما چون سیاست‌گذار نبودم و در حوزه اختیاراتم نبود طبیعتاً بیش‌تر از این نمی‌توانستم دنبال کنم و آن نسبت بین جشنواره کودک و نوجوان، که ما به‌عنوان جشنواره کودک و نوجوان فیلم‌های رشد از آن یاد می‌کنیم؛ و تئاتر کودک و نوجوان همیشه در ذهنم این بود که این نسبت‌ها در شکل‌گیری ذهن داوران نوجوان ما خیلی لازم است و این‌ها باید با هم دیگر یک سناریو را دنبال کنند. حالا این داوران عزیز می‌خواهد، داوران بزرگسال باشند و یا می‌خواهد مردم باشد و یا می‌خواهد کودک و نوجوان باشد. خوب دسترسی در دو بخش خیلی سخت بود و در حوزه اختیارات حقیر نبود؛ لذا امروز یک تجربه‌نگاری هست که دارد منتقل می‌شود؛ و آن این بود که من به ذهنم رسید برای ارتباط بین این سه گروه کاری انجام‌دهیم. بهترین شاخصه هم می‌تواند خود کودکان و نوجوانان باشند.

حقیقتش الان یادم نیست که دوره نوزدهم و بیستم چگونه این کار در اصفهان انجام‌شد و نقش داوران کودک و نوجوان، آیا یک نقش صرفاً کلی بوده و پازل را پر کنیم و یا صرفاً یک حضور بوده



یا نقش‌آفرین هم بوده‌اند. نتوانستم جایی به آن دسترسی پیدا کنم. حقیقتش یک اشکالی هم وجود دارد، و آن مدیران اجرایی که جابجا می‌شوند، اسناد و مدارک و اطلاعات را منتقل نمی‌کنند. البته از خودم تعریف‌نکنم من بیش‌تر از هزار صفحه بولتن تحویل‌دادم یعنی روزی که جشنواره را تحویل‌دادند هیچ چیز به من ندادند ولی خودم روزی که این سه یا چهارسال توفیق اداره‌اش را داشتم، حداقل بیش از هزار صفحه این اطلاعات را در اختیار عزیزان قرار دادم به‌عنوان تجربه‌نگاری که گردآوری شده‌بود. آن چیزی که خیلی قابل توجه بود، نقش‌آفرینی کودکان و نوجوانان بود. برای این‌که من دقیقاً متوجه‌شدم در فرآیند اجرایی فعالیتی که من مسئولیتش را پذیرفتم چگونه باید این حضور احساس شود. بچه‌ها را تقسیم‌بندی کردیم، یک بخش از این بچه‌ها را آوردیم در حوزه اجرایی و کنار دست دبیر؛ در سن کودک و در سن نوجوانی، آن بچه‌هایی که استعدادش را داشتند. یادم‌هست برای این کار فراخوان وسیعی گذاشتیم و خود این کار هم هیأت‌گزینش و هیأت‌داوران داشت. در سال اول بیش از صد نفر انتخاب‌شدند. اگر فیلم‌ها و اسناد آن روز را ملاحظه‌بفرمایید، می‌بینید ما فراخوان عمومی دادیم به آموزش و پرورش و به کانون پرورش فکری کودک و نوجوان که اگر شما بچه‌هایی دارید با این ویژگی‌ها، به ما معرفی کنید. یک جا پایمان را فراتر از این گذاشتیم، فراخوان عمومی کردیم و برایش تیزر زدیم و گفتیم شاید کسانی نیامده و خودشان را در این عرصه نشان نداده‌است یا استعداد درونی خودشان را پیدا نکرده‌اند و یا فرصتی برای این اتفاق رخ نداده‌است. این‌ها شناسایی شدند، بیرون‌آمدند و این بچه‌ها در سطوح مختلف به کار گرفته شدند. یک گروه‌شان به‌عنوان مشاوران آمدند که کار اجرایی را رصد بکنند و کمک‌کنند و کنار اساتید، آن لوازم مدیریتی را در سنین خودشان به آرامی یاد گرفته‌اند و الان ما از آن بچه‌ها آدم‌هایی را داریم که تحصیلات مرتبطشان را انتخاب کرده‌اند. در این حوزه حتی بعضی از این‌ها علاقه‌مند بودند به‌عنوان بازیگر در سن کودکی و نوجوانی نقش‌آفرین باشند. گروه بعدی بچه‌هایی بودند که به‌عنوان داور باید می‌رفتند آن فیلم‌ها را می‌دیدند و با این اصول آشنا شدند، دبیرخانه جشنواره وقتی فعال می‌شود در استان یک بازه زمانی سه ماهه است. خیلی که بخواهد سریع فعالیت خودش را آغاز کند، در یک دوره سه ماهه واقعاً خیلی دشوار است که شما کودک و نوجوان را انتخاب کنید و او را با اصول داوری آشنا کنید، کلاس‌ها و کارگاه‌ها و ورکشاپ‌های مختلف بگذارید که او بتواند در این سن اظهار نظر کند. در آن سال‌ها ما بیش از سی نفر داور ماهر داشتیم که بتوانند در این نقش‌ها ورود کنند و من خیلی خدا را شاکرم که در سال اول، بعد در سال دومش و بعد در سال سوم، هر کدام از

داوری این بچه‌ها، هر کدام از نظرات این بچه‌ها آن جایی که صائب بود خودش را نشان می‌داد و دقیق بود. نزدیکی نظرات این بچه‌ها با داوران اصلی جشنواره، این‌ها که از نظرات هم، مطلع نبودند ولی وقتی فرآیند نظرات این‌ها گردآوری می‌شد شما نزدیکی را در می‌دیدید. نکته جالب این بود که توجه به کودک و نوجوان با توجه به شاخصه‌هایی که این بچه‌ها داشتند و از ضمیر پاک و ناخودآگاه خودشان آن آثار را می‌دیدند و نیازهایی که دارند، ارائه می‌شد، خیلی قابل توجه بود و باعث می‌شد ما در برنامه‌ریزیمان حداقل در بخش جنبی جشنواره که دست خودمان است - چون بخش‌های اصلی حتماً باید می‌رفت در شورای سیاست‌گذاری - طبیعتاً باید آن اصول و استانداردها و پارامترهای خودش را رعایت می‌کرد ولی بخش‌های جنبی فعالیت‌هایی بود که قبل و حین و بعد از جشنواره رخ می‌داد؛ و آن‌جا ما از نظرات این بچه‌ها خیلی خوب می‌توانستیم استفاده کنیم. حداقل در دوره‌ای که حقیر این توفیق را داشتیم، تنها استانی بودیم در کشور که در طول سال اکران فیلم‌های کودک و نوجوان داشت یعنی سینمای ویژه کودک و نوجوان شکل گرفت. جریان سازش و دلیلش همین داوران کودک و نوجوان بودند، این‌ها به ضرورت و اهمیت این موضوع پی برده بودند و این را مطالبه می‌کردند. چون ما به این‌ها یک شأنیت حقیقی داده بودیم، که واقعاً در شأن آن شأنیت بودند نه این که خدایی نکرده یک شأنیت کاذبی به این افراد بدهد. بچه‌هایی که از دانش حداقلی برخوردار بودند و آمدند در این فرآیند قرار گرفتند، با حداقل این آموزه‌ها آشنا شدند و طی چندتا کارگاه آموزشی که در یک ماه هر روز این‌ها می‌آمدند سرکلاس که با این اصول آشنا می‌شدند. آن‌ها خیلی سریع نیازهای اصلی را پیدا کردند و جهت‌دادند به فعالیت‌های فرهنگی، هنری یک استان. من به جرأت می‌گویم این‌ها وارد شدند و حتی در تولیدات، استان ما در فضایی نبود که در تولیدات وارد شود ولی در طول آن سه سال نه تنها در بخش جنبی فعالیت می‌کند بلکه در بخش اصلی هم نقش‌آفرین می‌شود. پس از فرآیند یک رخداد فرهنگی که در استان زیر ساختش وجود نداشته، زیر ساختش از حیث تجهیزات فنی آماده شد چه از نظر ورود به مسئله، مردم، آشنا شدنشان با این فرآیند، توجه‌داشتنشان در این موضوع، آیا این ضرورت است برای آن‌ها یا نه؟ این خیلی مهم است که این جشنواره در سالیان متممادی در استانی برگزار می‌شود که شهر جشنواره‌هاست، این خیلی تفاوت دارد ما به این موضوع باید خیلی توجه کنیم. یک استان پر پتانسیل با ظرفیت بسیار بالا، این جشنواره را مدیریت می‌کند که من به جرأت می‌گویم که هفته‌ای یک جشنواره در آن برگزار می‌گردد، آن هم جشنواره‌های بین‌المللی. حالا شما یک‌دفعه این جشنواره را می‌آورید در استانی که تا آن

تاریخ هیچ‌گونه برنامه بین‌المللی برگزار نکرده‌است. اساساً یک سینما که استانداردهای برگزاری جشنواره بین‌المللی را داشته باشد نداریم. یک هتل ندارد که استاندارد پذیرش مهمان‌های جشنواره را داشته باشد. می‌خواهم بگویم ببینید یک رخداد چه تأثیری می‌گذارد. این جشنواره در استان ما یازده فاکتور فرهنگی و اجتماعی را تغییر داد؛ و این نکته بسیار حائز اهمیت است، استان ما سه تا سالن سینما بیش‌تر نداشت، با همان وضعیتی که داشت هیچ‌کدام از این سه تا را مؤسسه سینمای شهر به لحاظ استاندارد فنی تحت عنوان سینما تأیید نمی‌کرد. امروز بیست‌وسه سالن اکران دارد، حالا ما از این استفاده نمی‌کنیم، که بحث جداگانه است.

اساساً فلسفه وجود جشنواره‌ها برای این است که یک گفتمانی را ترویج کند، که از دل آن گفتمان جریانی شکل بگیرد. جشنواره فیلم کودک و نوجوان اگر از درون فجر بیرون آمد، صرفاً به خاطر آن گفتمان بود. کشوری که اساساً از لحاظ نرخ جمعیتی نگاه می‌کنید. در آن مقطع کشور بسیار نوجوانی بوده، آموزه‌های دینی به این توجه دارد، سنت مردمانش به این توجه دارد. پس به‌عنوان یک گفتمان غالب به آن توجه می‌کند؛ جشنواره کودک و نوجوان را در حوزه هنر و سینما به صورت تخصصی می‌بیند. از همه ابزار استفاده می‌کند، می‌گوید: من فیلم‌های آموزشی تولید می‌کنم، پس جشنواره‌اش باید مستقل باشد. حالا غلط یا درستش را نمی‌خواهم در این موضوع ورود کنم. فقط می‌خواهم بگویم این که چه قدر در این رخداد، کار دقیقی در طول این سال‌های متمادی انجام شده و شکل گرفت. قابل توجه است به پیشینه این جشنواره هم قبل از انقلاب رجوع کنید باز به رگه کار گفتمانی می‌رسید. می‌بینید که این‌ها واقعاً قابل توجه بودند و به آن توجه می‌شده، ولی در دوران بلوغ خودش که امسال سی‌دو سالش رسید، طبیعتاً باید به این نکات توجه می‌شد.

آن چیزهایی که ما امروز باید به آن توجه داشته باشیم این است که اگر بخواهیم به حوزه داوری و به حوزه جریان‌سازی این رخدادها توجه کنیم، دیگر باید این جشنواره را واقعاً کم‌تر از جشنواره فیلم فجر ببینیم. در نهادهای سیاست‌گذار حتماً این نقطه اتصال دیده شود. اشکالی که الان در نظر این حقیر وارده است این که متأسفانه تولید این جشنواره سپرده شده به یک سازمان، و الان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، این‌ها را به عهده دارد و بنیاد سینمایی فارابی چون متولی حمایت و برگزاری و دیده شدن آثار هنری است، آمده و این دو جشنواره فجر و کودک را مدیریت می‌کند و یک جایی حامی، و یا اسپانسر پیدا می‌کند برای آن. شما در ادوار مختلف ببینید در اصفهان این جشنواره را کی حمایت می‌کند؟ شهرداری، اما ما در آن سه

سال که جشنواره در استان ما برگزار شد اصلاً به این موضوع که یک سازمان مثل شهرداری و فرهنگ ارشاد باشد، توجه نمی‌کردیم. می‌خواهم به این نکته اشاره کنم، مسئولین نقششان خیلی تعیین‌کننده است. استاندار را به‌عنوان رئیس ستاد انتخاب کردیم و گفتیم آقای استاندار شما مسئول این ستاد هستید، این برنامه را شما باید در شورای فرهنگ عمومی به‌عنوان یک برنامه اصلی ببینید و از فرآیندهای برنامه‌ریزی و فاکتورهای شورای فرهنگ عمومی بخواهی. ما به این می‌گوییم یک رویداد و یک رخداد و آن موقع است که می‌توانیم فرآیند برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی خود را متناسب با این رخدادهای تعریف کنیم. حالا چون ذائقه‌های مردم متفاوت است بعضی وقت‌ها رخدادهای و رویدادهای هم متفاوت می‌شود. اما کودک و نوجوان زیرساخت نهاد اصلی یک خانواده را تشکیل می‌دهد و از آن اولویت‌های اصلی است که در نظام تربیتی در جامعه به آن باید توجه شود. پس باید فاکتور اصلی توجه شما به آن رخداد و رویداد باشد. این داوران در سه شکلی که دور هم جمع شدند مؤلفه اصلی کودک و نوجوان است. پس پرداختن به کودک و نوجوان از دلش خیلی توفیقات بیرون می‌آورد. مدیر شما، منتقد شما، نویسنده شما را کارگردان و تهیه‌کننده شما را تأمین می‌کند. عناصری که برای این رخداد و این رویداد نیاز دارید را از دل خودش بیرون می‌دهد. استان همدان این توفیق را در طول آن چند دوره خودش داشت که این اتفاق بیافتد.

بسته جشنواره بیست و چهارم را که من می‌خواستم استفاده کنم، مشاور بنده که یک نوجوان بود، آقای پیام خدا بنده تهیه کرد. این خیلی نکته مهمی است، از سیاست‌گذاری تا اجرایی، یعنی فراخوان را این نوجوان آماده کرده بود. متن فراخوان را کی تهیه می‌کند؟ شورا، ولی این نوجوان بسته‌ای نزدیک به سیصد صفحه‌ای تهیه کرده بود، که من هنوز دارم، یادگاری نگه داشتم. پس یک نوجوان در طول سه سال به چه بلوغ و رشدی می‌رسد که می‌تواند، بسته تولید کند. می‌تواند در فیلم‌ساخت جشنواره نقش‌آفرین باشد. این‌ها نکات حائز اهمیت است. امیدوارم دوستانی که در شورای سیاست‌گذاری و دبیر جشنواره هستند، همواره به این موضوع به دقت نگاه کنند. امسال من یک چیز از شهردار اصفهان دیدم که جای تشکر دارد. امسال ما می‌خواهیم مردمی‌ترین جشنواره را قرار دهیم، فیلم‌ها را ببریم کجا پخش کنیم؟ آقای رضا داد یا آقای جعفری جلوه یا آقای شاه‌حسینی، حتی آقای احمدیان به من می‌گفتند مرسوم نیست این کاری که تو داری می‌کنی. آخر جشنواره غالباً می‌رود در چهار، پنج سالن. شما الان چه جوری اجرا می‌کنی؟، ما هم که اجازه تکثیر فیلم‌ها را این جور نداریم. شما با داشتن بیست و سه سالن، در کل

استان، در کنار آن می‌گویی بخش جنبی هم داریم. ما مثلاً از روستاها بچه‌ها را جمع می‌کردیم می‌آوردیم برای تماشای فیلم، تور یک روزه گذاشته بودیم از روستاهای کم برخوردار، بچه‌ها را می‌آوردیم، می‌گفتیم یک روز این‌ها مهمان ما در شهر بچرخند. بچه این استان هست ولی غار علی‌صدر را ندیده‌است، گنج‌نامه را ندیده، ما این‌ها را می‌بردیم جای دیدنی، فیلم می‌دیدند، با فضای سینما آشنا می‌شدند، داستان کودک و نوجوان را می‌شناختند و برای ناهار این‌ها را کنار مهمان‌ها در هتل می‌بردیم. جشنواره واقعاً برای این بچه‌ها بود. ما در این سه سال اکران فیلم‌های ما، اکران رسمی که از ساعت نه صبح بود تا یازده شب، من اجازه گرفته بودم اکران غیر رسمی هم داشتیم. سه صبح غیر رسمی داشتیم، هفت صبح غیر رسمی داشتیم برای کودک و نوجوان. نکته آخر این که یکی از دغدغه‌های اصلی که همواره مدیران ما را در همه حوزه‌ها به‌ویژه حوزه سینما مورد تهدید قرار می‌دهد و ذهن این‌ها را درگیر می‌کند، این است که ما بودجه نداریم. من برنامه‌ریزی کرده بودم. چون قرار ما به این بود که در توافق ما استاندار در دوره‌ای که این دولت هست، در کشور ما هم عمده‌تاً دولت‌ها دو دوره هستند، طی هشت سال یک سند چشم‌اندازی داشته‌باشیم و برای سال پنجم دیگر جدول در بخش دریافت اعتبارات سفید بود. از سمت دولت، آقای جعفری جلوه به من می‌گفت: داری چه کار می‌کنی؟ یعنی شما در بخش استانداری پول نمی‌خواهی، ما برای سال پنجم هم دیگر نمی‌خواهیم. ما دو بخش تأمین منابع دیده بودیم: یک بخش اسپانسرهایی بودند که هویت گرفته بودند. تا کی صدا و سیما پفک نمکی تبلیغ کند؟ اگر این پفک نمکی برای کودک و نوجوان است، نمی‌تواند به شکل‌های دیگر خودش را نشان می‌دهد. حالا مثال می‌زنم پفک نمکی...

ما تمام اسپانسرهای حوزه کودک و نوجوان را در کشور شناسایی کردیم که این‌ها اساساً تولیداتشان برای کودک و نوجوان است و وارد گفتگو با این‌ها شدیم و من برای ده سال آینده حامی داشتم. شاید این حرف‌های من آرمانی باشد. ما یک صندوق تولید آثار سینمایی در استان طراحی کرده بودیم که در آن سال که نهصدویست تومان قیمت دلار بود، ما نزدیک به یک میلیارد تومان بودجه در این صندوق داشتم. برای توجه به تولیدات با آقای جعفری جلوه تفاهم‌نامه‌ای امضاء کردیم که آقای جعفری جلوه، فارابی یا معاونت سینمای و استانداری همدان بیابند و سرمایه این صندوق را تأمین کنند، یک سوم آن را از مردم کمک بگیریم و یک سوم را استانداری از بودجه‌هایش بگذارد، یک سوم هم معاونت سینمایی و یک هیأت‌امنا داشته باشد و اجازه باشد ما هیأت امناس را همدانی انتخاب کنیم. آقای جلوه گفتند: هیأت‌امنا باید عناصری

باشند که در کشور شناخته شده باشند. گفتم باشد همین افراد هم می‌شوند. من بیست و هشت نفر از همدان معرفی کردم که در حوزه کودک و نوجوان فعال هستند. اصلاً این لیست را دیدم متحیر مانده بود. می‌گفت: این‌ها همدانی هستند؟ می‌گفتم: بروید شناسنامه‌ها را نگاه کنید و ببینید نوشته صادره از کجا. این‌ها خودش وجهه به این کار می‌دهد. خود این‌ها چه اتفاقات بزرگی را در این ساختار رقم می‌زند. اگر ما از یک ادبیات استفاده نکنیم به‌عنوان رخداد فرهنگی و رویداد اجتماعی پس باید در قواره خود این رخداد به آن توجه کنیم. مظلومیت حوزه سینما به ویژه در بخش کودک و نوجوانش امروز دیگر برای کسی پوشیده نیست، بزرگان هم برای این بخش گلیه می‌کنند. جشنواره آن فرصتی بود که می‌توانست و می‌تواند به این موضوع توجه داشته باشد و حالا کودکان و نوجوانان به شکل تخصصی در برش‌های مدیریتی ساختاری که وارد شوند چه در حوزه داوری، چه در حوزه اجرایش، بسیار می‌توانند منشأ خیر و برکت باشند.

من سال آخر خدمت سازمانی و در بنیاد خاتم‌الاولی مشغول به کار هستم. یک بنیاد فرهنگی است که یک‌سری فعالیت‌های فرهنگی می‌کند و یکی از کارهایش همکاری با سازمان‌های سینمایی مثل سازمان هنری-رسانه‌ای اوج است که یکی از اقدامات ترکیبی فعالیت‌اش است. من در آن مقطع که آمدم جشنواره، مدیر بنیاد شهید استان بودم؛ و در وزارت کشور مأمور شده بودم. آن مقطع، آقای استاندار نظرش این بود که ما این‌جا نیاز به یک‌سری افراد داریم که کمک‌کنند و نمی‌توانیم از یک سازمان یک نفر بگذاریم. آن مقطع توفیق داشتم به‌عنوان مدیر بنیاد شهید خدمت خانواده‌های شهدا باشم و بعد هم قسمت شد و مأمور شدم به دبیرخانه جشنواره و چندسالی هم خدمت عزیزان در دبیرخانه جشنواره بودم. به نظر من در حاشیه جشنواره‌ها باید یک نفر را برای این موضوع بگذارند. من یادم هست می‌خواستم تشکری بکنم از سینماگران، ما آدم‌های بزرگی در حوزه سینما داریم، آمدیم بخش جنبی را گذاشتیم با سینماگران همدانی، در سن‌های مختلف آوردیم و معرفی کردیم. حتی من دنبال این بودم که به نوجوان هم برسیم. دیدم انجمن سینمای جوان گفت دیگر خیلی قابلیت ارائه ندارد و من گفتم پس این استعدادها را شناسایی کنیم. یک‌سال قرارداد بستیم با انجمن سینمای جوان که بیاید یک انجمن دیگر هم برای ما درست کند، انجمن سینمای نوجوان و این‌ها را تربیت کند و آنها را به جوان برساند که این‌ها بتوانند ان شاءالله در این فضاها ورود کنند. این نکته خانواده‌ها که می‌گویند نکته مهمی است. بعضی از مشاورین ما شاید خودشان در گفتگوهایشان گفته باشند اما من اجازه نداشته باشم بگویم. بعضی از این‌ها را ما از خانواده‌های مستضعف جامعه انتخاب کردیم.

اشکالی که به دوستان ما وارد است این که این‌ها صرفاً تمام این رویدادها را در آن بازه زمانی می‌بینند، در صورتی که دبیرخانه نباید درش بسته شود تا جشنواره بعد. ما خیلی ظرفیت‌ها و پتانسیل‌ها داریم با همین شرایط موجودمان، که می‌توانیم این دبیرخانه را در طول سال فعال کنیم. در آن سه یا چهار سالی که حقیر توفیق داشتیم، مسئولیت این کار به عهده ما بود ما دبیرخانه را در طول سال فعال کرده بودیم اما از پنج تا هفتصد نفر در بازه زمانی یکساله عناصرش فعال می‌شدند ولی دبیرخانه باز بود و این فعالیت‌ها و پیگیری‌ها و جلسات گپ‌وگفت‌ها بود. در پایتخت، بنیادی که عهده‌دار این فعالیت‌ها است اگر از ظرفیت و داشته‌های خودش استفاده بکند، اصلاً نیازمند تأمین منابع مالی جشنواره‌اش نباید باشد. امروزه این خیلی بد است که جایگاه حوزه سینمای کودک و نوجوان ما در بین همه جایگاه‌هایی که داریم در بحث تولید آثار، این وضعیت را داشته‌باشد. امیدوارم این هم‌افزایی‌ها، همه کمک‌کند به مدیران و از توانمندی همین افراد استفاده شود. بیاییم برای این افراد هم سبب خیر باشیم.

## پرویز طاهری

### مدیر اجرایی دوره‌های نوزدهم و بیستم جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان



بسم‌الله الرحمن الرحیم. من پرویز طاهری متولد سال ۱۳۵۰. البته باید تجربیات دیگران را هم در زمان کار کردن سهیم دانست و شاید همراه با تجربه من که کم‌تر از سه - چهار ماه بود که معاونت مالی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان شده‌بودم، آقای شاکری که مدیر کل وقت بود، بنده را به آقای استاندار معرفی کرد و با توجه به این‌که از قبل بنده را می‌شناخت که در فعالیت‌های فرهنگی شهر شرکت‌داشتم و ایشان رئیس جهاد دانشگاهی اصفهان بود، بنده را به وزارت‌خانه معرفی کردند و طی حکمی که از طرف معاون وزیر گرفتم به‌عنوان مدیر اجرایی جشنواره در استان اصفهان معرفی شدم، که البته خیلی خوب بود هم برای خودم و هم برای دوستانی که می‌توانستند از امکانات و نیروهایی که وزارت‌خانه دارد، خیلی راحت استفاده کنند، در جشنواره استفاده کنیم. مدیریت وقت، آقای شاکری بود، همه می‌خواستند تمام توانشان را بگذارند تا جشنواره‌ای در شأن اصفهان برگزار شود. در کل، برکات بسیار زیادی داشت. سال اول، بخشی و درصد قابل توجهی را تجربه کردیم، و با مطالعه نقاط قوت و ضعف سال قبل که از منظر عموم می‌دیدم - چون نمی‌شد از منظر تخصصی بررسی کرد - باید یک کار پژوهشی انجام می‌شد، ولی چیزی که در افکار عمومی می‌دیدم، بالاخره در رابطه با دخل و خرج‌هایی که در جشنواره می‌شود و کارهایی که شهرداری انجام داده، ما یک پژوهش کلی انجام دادیم، برای شروع کار حدود شش، هفت ماه قبل از جشنواره که بنده را معرفی کردند، فقط کارهای اجرایی و هماهنگی‌هایش باید انجام می‌شد، امکان‌سنجی‌هایی کردیم در رابطه با شهرداری، از دست شهرداری خارج شده بود و به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی واگذار شده بود و سیاست خود وزارت‌خانه بر این بود که اگر دست خود ارشاد باشد، قدرت و توانمندی اجرایی و کاری که می‌تواند داشته باشد، خیلی بالاتر باشد، آن چیزی که ما در جلسات بدست‌آورده بودیم. یا شاید هم مشکلاتی که به‌قول معروف به‌صورت خاص برای دوستان پیش آمده بود، عدم هماهنگی که شورای وقت یا شهرداری با توجه به این‌که همراهی نداشتند، شاید این انگیزه را برای وزارت ارشاد درست کرده بود که این‌ها مستقلاً دست خودشان باشد و آخر دولت بود؛ یکی دوسال بیش‌تر فرصت نداشت و باید کار انجام می‌داد و برداشت‌هایی که من دارم خارج از این نبود، ما



باید کاری انجام می‌دادیم و تجربه اول وزارت‌خانه بود که به صورت مستقیم می‌خواست وارد شود، قبلاً هم بود؛ یعنی آقای سید محسن هاشمی مدیر اجرایی قبلی که بود شاید در یک برهه‌ای به‌عنوان نماینده اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی کار می‌کرد ولی به این گستردگی نبود که کل کار را واگذار کنند. ما باید تیمی می‌شدیم با افرادی که با انگیزه باشند و افرادی که عشق به این کار داشته باشند چون فقط صرف انجام کار نبود، کسانی را می‌خواست که شبانه‌روز را وقت بگذارند و دغدغه‌شان جشنواره باشد. به‌رحال بخواهند سیر اهدافی که وزارت ارشاد داشت را به واقعیت کار عملی انجام دهند. تیمی را مشخص کردیم که بخشی از آن را من از بخش اداره انجام‌دادم - کسانی که فکر می‌کردم می‌توانند با من همکاری داشته باشند - بخش اعظمش را هم از توانمندی نیروها استفاده کردیم، یعنی از حوزه و دانشگاه، بچه‌هایی که در بخش هنری مختلف سطح شهر بودند، از دانشگاه‌های مختلف هنر یا دانشگاه‌های دیگر که در حوزه هنر یا فعالیت فردی داشتند یا رشته هنری داشتند هم اضافه می‌شدند به این بخش، از بخش حوزه هنری هم از هنرجوهایی که دوره دیده بودند و علاقه‌مند بودند که در حوزه سینما بخصوص کمک‌کنند، آن بخشی از شهرداری بعضاً بودند که علاقه خاص را به حوزه جشنواره داشتند که ما از تجربیات آن‌ها استفاده کردیم، بخصوص در بخش تشریفات و هماهنگی‌هایی که باید انجام می‌شد که البته درایت خوبی داشتند که نباید نادیده گرفته شود، و در اصل می‌توانم بگویم یک یاعلی بود که بچه‌های استان همه باهم گفتند.

این رویداد فرهنگی شروع شد، که در مرحله اول مذاکراتی با شهرداری داشتم و احساسم این بود که خیلی تمایلی به کمک ندارند یعنی فقط در حد خدقوت و ما در خدمت هستیم ولی فقط در حد تعارف بود. به‌رحال چون این بحث مربوط به استان بود و من بحث را سیاسی نمی‌دیدم و بیش‌تر بحث فرهنگی و رویدادی بود، بسنده کردیم به قدرت اجرایی خود دوست‌داران هنر و این کار را انجام دادیم. من شنیده‌بودم که دوره قبل بالای یک میلیارد تومان هزینه جشنواره شد و هر چه بررسی می‌کردم البته برای این که شهرداری یک کارهای خاصی را انجام می‌داد، این هزینه‌ها قابل تامل بود ولی برای وزارت ارشاد با بودجه اندکی که برای جشنواره داشت نمی‌شد، و ما باید هم مدیریت هزینه می‌کردیم و هم کار انجام می‌دادیم. ارتباط گرفتیم با صنایع، حوزه بازرگانی و آن‌هایی که می‌توانستند به ما کمک‌کنند، به حوزه گردشگری و اتفاق‌هایی که می‌توانست خیر و برکاتی در حوزه فرهنگ و اقتصاد و حتی هنر برای ما داشته باشد، از جمله بحث نشریات و چاپ‌هایی که باید انجام می‌شد، حوزه‌های تبلیغاتی، گردشگری،

هتل‌های ما حتی سرویس‌های ایاب و ذهابی مثل تاکسیرانی که می‌توانست خیلی کمک‌های ویژه داشته‌باشد و اتفاق‌های خوبی برای استان بیافتد که این برکات باعث می‌شد دیگران هم خودشان را به روزرسانی کنند.

در دوره نوزدهم که ما می‌خواستیم کار انجام‌دهیم، تجربیات بنده هم زیاد نبود، به واقع وزارت‌خانه هم می‌خواست چیزهایی که به نفع خود استان است، تحقق بیش‌تری پیدا کند، اختیارات زیادی به استان داده‌بود. یادم هست که تعدادی از داوران از آموزش و پرورش و مدارس بودند، چون سابقه از سال‌های قبل داشتند، انتخاب این‌طور بود و بحث سفارشی نبود، و شاید در هر دوره‌ای یکی، دو مورد؛ و واقعاً بالای نود درصد این اتفاق نمی‌افتاد؛ به‌هر حال یک رویداد بین‌المللی بود؛ باید چهارچوب‌های خودش رعایت می‌شد. افرادی را که معرفی می‌کردند حدود دویست، سیصد نفر بودند یعنی از آموزش و پرورش یا جاهای دیگر اعلام و فرم‌هایی را تکمیل، و بچه‌ها می‌آمدند، از آن‌هایی که علاقمند بودند، سؤالاتی پرسیده می‌شد، کم‌کم به تعداد اضافه می‌شد. یک سری هم داور کودک خارجی داشتیم، برای این‌ها دوره می‌گذاشتند، بچه‌هایی بودند که واقعاً علاقه داشتند و کسانی بودند که عاشق سینما و فیلم بودند.

بخشی را دوستان در اصفهان کمک می‌کردند، و بخشی هم افرادی در حوزه سینما که از بنیاد فارابی بودند، که با تجارب زیادی که داشتند، روش درست داوری کردن را آموزش می‌دادند، که نقطه‌عطفی شد. دو - سه نفری که من با خانواده‌های آن‌ها ارتباط داشتم، یادش به‌خیر می‌گفتند، کسانی بودند که در همین حوزه داوری که قرار گرفتند سبک زندگی آن‌ها عوض شد، کسانی که علاقمند بودند، که وارد بحث هنر و سینما شدند، که در این راه قدم برداشتند. یکی از خصوصیات خاص هم این بود که جهت می‌داد به کسانی که با علاقه می‌آمدند، و کسانی که در این حوزه تربیت می‌شدند و این‌ها کسانی هستند که آینده خوبی را برای سینما رقم می‌زنند تا این‌که توصیه‌ای آمده‌باشند. این بحث جشنواره نوزدهم، حالا جشنواره بیستم را گذر کنیم و من این را به‌واقع به عینه دیده‌ام، یعنی استقبالی که انجام شد، سخت‌گیری‌هایی که در حوزه انتخاب بچه‌ها شد، از لحاظ هوشی بسیار بالا و علاقمند بودند، واقعاً فراتر رفته بود، افراد زیادتری آمده بودند، و دبیرخانه جشنواره خوب کار کرده‌بود.

از جشنواره نوزدهم تا بیستم، چون مطمئن بودیم که جشنواره بیستم رخ می‌دهد، ولی بیست و یکمی را پیش‌بینی نمی‌کردیم. این زمزمه‌ها بود که به دلیل مشکلات مالی، اگر استان نتواند بخشی از آن را تأمین کند، احتمال این‌که جشنواره به استان دیگر انتقال پیدا کند، وجود

داشت. با شرایطی که ما در سطح شهر رصد می‌کردیم عدم استقبال بعضی از مدیران وقت که از نظر سیاسی منتصب بودند به دولت بعدی، نشان می‌داد که احتمال زیاد ما برای یکی دو دوره بعدی یا جشنواره را نداشته باشیم یا نوع اجرایی خیلی قوی پیش نبریم، که معمولاً همیشه دست‌خوش تحولاتی می‌شود. تاریخ جشنواره به ما نشان داده است که در تغییرات دولت‌ها است که سیاست‌ها مورد دست‌خوش تغییرات قرار می‌گیرد، که این نشان‌گر مشکل فهم فرهنگی بعضی از مدیران ماست، که نشان‌گر رفتار داخلی ماست. نمی‌شود به جشنواره الزام دهیم؛ و این را ما باید در نگرش فرهنگی تغییر دهیم ولی برای جشنواره بیستم انصافاً خیلی عالی بود. حدود دو برابر ثبت‌نام‌ها انجام شد، تعداد ساعت‌های آموزشی افزایش یافت، حتی تعداد اساتیدی که باید فنی‌تر در حوزه هنر کار می‌کردند هم اضافه شدند. یادم است آن موقع که دانشگاه کمک کرد در این مسیر و اساتید خوب ما در این کار قدم برداشتند. من فکر می‌کنم با کیفیت بالاتری بود، و آن دو، سه نفر خانواده‌ای که هست محصول دوره بیستم بود. انصافاً جشنواره دستاوردهای خوبی داشت، جشنواره بیستم با توجه به تجربیاتی که داشتیم. من یادم هست که من قید و شرط کردم، چون مطمئن بودم وزارت‌خانه خودش گفته بود من را معرفی کنند، از همین طرف هم آقای استاندار، آقای حسینی یادشان به‌خیر، خیلی قاطع گفته بودند که حتی مدیرکل ارشاد را هم نپذیرفته بودند به‌عنوان مدیر اجرایی جشنواره، گفته بودند، ایشان حتماً باید باشد، و من یک جایگاه بالاتری، یک احساس قدرت بالاتری داشتم که یادم هست آن موقع آقای استاندار یک حکم نیابتی مثل قائم‌مقام خودش در جشنواره را به من داد، حتی به معاون‌شان آقای شفیع‌ی، به ایشان در مقابل خودم اعلام کردند که تمام همکاری‌ها باید بشود، چون می‌دانست دولت و خط سیاسی دارد عوض می‌شود، قطعاً کم‌کاری‌ها در این کار انجام می‌گرفت، ولی ایشان گفته بود این جشنواره باید عالی‌ترین جشنواره استان باشد، چون همه می‌دانستیم سال بعد قطعاً نیست، چون کسانی که سرآمد کار دوره بعد بودند اصلاً علاقه‌ای نداشتند.

موضوع افتتاحیه در جشنواره بیستم بود، ما با کوچک‌ترین چیزها دچار مشکل می‌شدیم مثلاً می‌خواستیم کاروان بچه‌ها را راه بیاندازیم، با مذاهب، قومیت‌ها و لباس‌های مختلف، در این کالسکه‌های معروف می‌نشینند، و حدود بیست، سی، تا فراهم کرده بودیم که دورشهر حرکت کنند، در هر کاری دچار مشکل می‌شدیم، یعنی الان صحبت می‌کردیم، دو ساعت بعد با ما تماس می‌گرفتند: کی گفته مذاهب؟ کی گفته قومیت؟ و در تفکرها تنگ‌نظری شده بود، مثل الان نیست که هر اتفاقی به همین راحتی باشد، در آن موقعیت کار کردن خیلی سخت بود، ولی یکی

از سال‌های عالی بود که به‌نظر من تکرار نشد، چون بعد از این که جشنواره برگشت، قطعاً به‌عنوان مهمان ویژه دعوت می‌کردند، در بخش‌هایی خوب بود هماهنگی‌های که داشتند بخصوص چند سال اخیر که شهرداری در برگزاری بودند یا سیتی سنتر که وارد عمل شد و خوب شده بود ولی خیلی جاها آن همدلی که در جشنواره بیستم اتفاق افتاد و همه و همه بچه‌های سینما، بچه‌های نمایش یک حرف داشتند، که جشنواره مال اصفهان است، من به‌عنوان یک شهروند و نه به‌عنوان یک مسئول دیگر تکرارش را ندیدم، چون در جشنواره‌های اخیر که می‌بینید در حد همان چند خیابان، آن موقع شاید رسانه‌ها کمتر بود، شاید فیلم‌ها این‌طوری نبود، آمدند صف کشیدند پشت در سینما و حالا برنامه‌های جنبی که گذاشته می‌شد، ده تا اتوبوس، فقط هنرمندان اصفهان برنامه اجرا می‌کردند و روزانه بین چهل تا چهل‌وپنج تا مدرسه، سرویس برنامه هنری می‌دادند، بطور رایگان و آن‌جا دعوت می‌کردند، یعنی مخاطب کودک را با احترام دعوت می‌کردند، آن‌جا برنامه اجرا می‌کردند و بلیطش را به خانواده می‌دادند تا بتواند بیاید سینما ولی من این را دیگر ندیدم چون در کمیته‌های مختلفی هم که رفتم، دیدم عملی نبود فقط گفته می‌شد، ما همین که احترام به خود کودک بگذاریم، کافی است. در جشنواره بیستم یادش بخیر آقای رضاداد که هر کجا هست خداوند سلامتی به ایشان بدهد و خدا نگه‌دارش باشد، من از ایشان خواهش کردم که قرار نیست بچه‌ها بیایند دیدن هنرمندها، امسال هنرمندها بروند دیدنش‌شان که جمعی از هنرمندان شاخص اصفهانی، آن‌هایی که در حوزه نمایش شهرت داشتند و مردم خیلی علاقمند بودند به همراه هنرمندان تلویزیون، به دیدن هفتاد یا هشتاد خانواده رفتند، که بخش اعظم‌شان در مناطق کم‌برخوردار بود که آرزوی دیدن آن‌ها را داشتند، در بیمارستان‌ها به بخش بیماران سرطانی می‌رفتیم و یادم هست با تمام گزارش‌های منفی که به امام جمعه وقت آقای طباطبائی نژاد می‌گفتند، خود ایشان تشکر کرد؛ هنرمندها می‌رفتند به دیدن آن‌ها و هدایایی که بخشی را بنیاد فارابی و بخشی را خودمان تهیه کرده بودیم به آن‌ها می‌دادند.

من فکر می‌کنم اشکال کار در برنامه‌ریزی خود ماست، چون من هم یک مدیر فرهنگی بودم و هم در این جامعه کار کردم، به‌عنوان یک شهروند انتظارات مردم را می‌دانم که چیست؟ ما جشنواره را باری به هر جهت می‌بینیم یعنی برای اجرا در همان زمان و یک عده هم‌کارهایش را انجام می‌دهند و تمام. من تا یاد دارم از قبل از خودم با خواندن گزارشات درخصوص سوابق جشنواره، قرار است یک دبیرخانه دائمی درست‌شود، تا الان که سی‌ودومین دوره است، هنوز نیست. اگر قرار بود همان روزها یک قسمت از بیابان‌های اطراف اصفهان را تحت عنوان یک

شهرک سینمایی که ویژه کودک و نوجوان باشد، فقط امکاناتی می‌دادند مثل شهرک دفاع مقدس تهران قرار بود انجام شود، می‌شد. پس همه می‌گوییم، ولی هیچ کدام واقف به بحث بچه‌ها نیستیم، الان می‌فهمیم که فاصله بین خانواده‌ها در حال گسترده‌گی است، فاصله بین فرزند و پدر و مادر گسترده می‌شود، ولی باز هم عمل نمی‌کنیم.

همه مدیران مقصر هستند و باید جواب این کوتاهی را به ملت بدهند، مردم ما خیلی خوب هستند و اگر اشکالی هست مربوط به مسئولین‌شان است، هیچ فرقی ندارد مربوط به هر دولتی، همه علاقه به ایران را یادمان رفته، خانواده‌دوستی را فراموش کردیم که باید چه اتفاقی بیافتد و این فاصله‌هایی که افتاده. شما هر موقع در هر مدرسه‌ای بروی، یک سوتی که بزنی همه جمع می‌شوند و می‌گویند ما آماده به کاریم، ولی ما برنامه‌نداریم برای این کار ما بخشی‌نگری داریم. فکر می‌کنیم، کلان موقعیت‌ها را نمی‌بینیم. من یادم هست همان موقع قرار بود این اتفاق بیافتد که جشنواره از اصفهان رفت، بعد به همین نیت گفتند و هیچ اتفاقی نیفتاد و هیچ برنامه‌ای برای مداومت آن نیست. قطعاً وزارت‌خانه و بنیاد فارابی، چه امیدی دارد که آن‌را بسپارد به استانی که حرفی را امروز می‌زند ولی فردا به آن عمل نمی‌کند، الان بین هنرمندها و مدیران فرهنگی‌اش هم دارد فاصله می‌افتد. من همه مدیران را دوست دارم، صادق هستند، شاید در حوزه اجرا به اندازه اصفهان کار نمی‌شود.



## مهدی مسعودشاهی

### دبیر بیست‌وهشتمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان

من از سال ۱۳۵۹ که مسئولیت سینمایی داشتم سه تا اصل را تعریف کردم: هدایت، حمایت و نظارت. در خصوص هدایت، بحث جشنواره‌ها مطرح و سازمانی تحت عنوان جشنواره‌ها تأسیس گردید که بعدها به دلیل تغییر مدیریت‌ها به آن توجه نشد، ظرفیت‌سازی در بخش هدایت را جشنواره‌ها به‌عهده‌دارند.

طبیعتاً وقتی با هنرمندان ارتباط دارید ظرفیت آن‌ها را می‌شناسید و آن را ارزیابی می‌کنید و افق آینده را براساس ظرفیت آن‌ها می‌سنجید، در بخش داوران کودک و نوجوان خوشبختانه این ارزیابی را به‌خوبی انجام‌شده‌است و این ارزیابی به‌عهده خود بچه‌ها گذاشته‌شده، دوستان و هنرمندانی که در این بخش کمک‌کرده و هدایت را در بحث ارزیابی به‌بچه‌ها و نسل آینده یاددادند، تأثیر خیلی خوبی داشته‌است.

جشنواره‌ی کودک و نوجوان از ابتدا یکی از زیرساخت‌های بسیار مهم در سینمای کشور به‌حساب می‌آمد، که می‌تواند به مخاطب یادبدهد که چگونه ببیند و نقاط مثبت فیلم‌های جشنواره را برای خود داشته‌باشد، که البته فراز و نشیب هم داشته به‌دلیل توجه یا کم‌توجهی به بحث ساختارش ما مشکلاتی داشتیم، مدتی در اصفهان برگزار که به یک روند مثبتی منتهی شد ولی متأسفانه به‌دلیل مدیریتی، شاید نتوانستند این هم‌کاری را ادامه‌بدهند.

به همدان رفت، من هم مسئولیتی داشتم و کمک‌کردم که قوامی بگیرد، خوشبختانه دوباره به اصفهان برگشته‌است، ما خوشحالیم به دلیل این‌که اصفهان یک زیرساخت فرهنگی و هنری دارد، بحث اعتقادی هم کمک می‌کند که این جشنواره بتواند به یک قوام و رشد نسبی دسترسی پیدا کند، با توجه به آموزشی که کودکان دیده‌اند فیلم‌ها را خودشان ارزیابی می‌کنند و جوان‌های ما باید بدانند چه فیلمی را می‌بینند، الان هم الحمدلله سینما به‌گونه‌ای شده‌است که در کانون خانواده جایی دارد و اعضا خانواده از طریق آموزش با سینما ارتباط دارد و حضورش مؤثر است و سینما و آثار سمعی بصری یکی از ارکان زندگی سبک جدید است، استفاده از ظرفیت نیروی انسانی برای تشخیص و ارزیابی آثار هنری و سمت‌وسو دادن به آن در جشنواره‌ها

می‌تواند مؤثر باشد، با ظرفیت‌سازی می‌توانیم هنرمندی تربیت کنیم که بتواند میزان هنری را برای آیندگان ترسیم کند.

شاید به تعبیری داریم توربافی را به نسل آینده یاد می‌دهیم که فقط مستمع نباشند، با تعاملی که داوران کودک و نوجوان با هنرمندان برقرار می‌کنند، نیازهای هنری استخراج و توقعی که از هنرمند دارند و ظرفیت‌هایی که باید برای آن‌ها ترسیم شود مشخص می‌شود، و هنرمندها هم نیازها و ظرفیت‌های کودکان و نوجوانان را پیدا می‌کنند، امیدواریم بتوانیم از این ظرفیت‌ها با حضور داوران کودک و نوجوان به خوبی بهره‌برداری کنیم.

روش تعلیم و تربیت درست استفاده شده است، چون برای نسل جوان ما نمی‌توانیم متکلم لوحه باشیم، ظرفیت‌ها در یک تعامل روحی-روانی تبدیل به یک اثر هنری می‌شود، که با تحلیل، ظرفیت‌های آن استخراج و از زوایای خود بچه‌ها که دارای نبوغ خاصی هستند بررسی می‌شود، داورانی که از لحاظ محتوا و ساختار صاحب‌نظر شده‌اند، به دلیل تعامل با رسانه‌ها می‌توانند بهترین معیار برای تولید آثار فرهنگ، هنری آینده‌ی ما باشند. باید در بحث‌های فرهنگی و اعتقادی، ریشه‌ای کار شود که بتوانیم تربیت نیروی انسانی داشته و آینده‌ی فرهنگی‌مان را قوام ببخشیم، اگر در این چارچوب باشد بسیار مؤثر است. هدایت فیلم‌سازها از همین موارد شروع می‌شود، آینده‌ی این داوران، آینده‌ی هنرمندانی است که در اوج طوفان رشد کرده و تئوری‌ها را به صورت عملی دیده، بحث و گفت‌وگو کردند.

زمانی به زیرساخت‌ها فکر می‌کردم که بهترین سرمایه‌های ما سرمایه‌های انسانی است، نیروی انسانی با ظرفیت‌های خود می‌تواند وقایع گذشته را تحلیل و ساختاری برای آینده طراحی کند. باید داوران دوره‌های گذشته به یک انجمن یا یک تشکلی برسند تا بتوانند هم از تجربیاتشان بگویند و هم توقعاتشان را مطرح کنند. چون این‌ها به یک مسئولیت‌های رسیده‌اند که برای آینده‌ی کشور مفید است، ما نیروی انسانی متفکر و خلاق پرورش داده‌ایم، این‌ها نباید رها بشوند و با جمع شدنشان به یک نهادی دست پیدا کنیم. در سال‌های ۶۲ و ۶۳ مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی را با همین نیت راه‌اندازی کردیم و هنرمندانی که در کل کشور ظرفیت‌ساز هستند، می‌توانند با آن تعامل کنند این ظرفیت نباید رها شود از خود آن‌ها می‌شود ایده‌گرفت و از آن‌ها می‌توان برای آینده‌سازی استمداد گرفته شود. در خصوص کودک و نوجوان و کارهای زیرساختی که برای کودک و نوجوان انجام داده‌اید که هر چقدر هم برایشان کار کنیم باز هم کم کرده‌ایم، به هر حال این‌ها را فعال کرده‌اید و الحمدولله نتایج خوبی هم داشته‌است.

## وحید ملتجی

### مدیر اجرایی دوره هجدهم جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان



من ملتجی هستم، چون خیلی زمان گذشته خیلی چیزی در ذهنم نیست و این‌که این مسئله دوران کودک و نوجوان عمدتاً زینت‌المجالس بوده است. به نظر من هیچ‌وقت جدی نبود، شاید همه بگویند نه ما جدی به این مسئله می‌پردازیم، منتها از قواعد و شرایط می‌شود فهمید که این جوری نبوده است. البته این الگوبرداری شده، شاید از جشنواره‌های دیگر دنیا که یک همچنین کاری را انجام می‌دهند و شاید به صورت نمادین حتی باشد، که نمادینش هم بد نیست. ببینیم که جریان‌سازی شده یا نه. همین الان می‌توانیم نگاه کنیم، سی‌ودو دوره بوده است، واقعاً ما چه جریانی را در این حوزه ایجاد کرده‌ایم؟! آن سال، هفتادوپنج نفر داور بودند، که پنج نفر ناشنوا بودند و فرآیند انتخاب هم، طبق همین فرآیند که تقریباً دوره‌های بعد هم بود به همین صورت بود و همکاری آموزش و پرورش هم بود و به لحاظ نمادین اتفاق خوبی بود و جزو سال‌هایی بود که یادم است لباس‌های خاص می‌پوشیدند و کیف‌های خاص داشتند. خود این‌ها از یک سینما به سینمای دیگر رفتند حتی مدیریت می‌شد و با هم حرکت می‌کردند، خود این به لحاظ نمادین، اتفاق خوبی بود. اما در حوزه محتوا باید بیشتر ورود کنیم و آن بُعد ماجرا را ببینیم. به نظرم می‌رسد که جریان‌سازی هدفمندی اتفاق نیافتاده، اگر هم اتفاق افتاده و شما می‌دانید چیز مثبتی هست و کسی را جایی می‌بینید که کار مثبتی کرده این‌ها عمدتاً خودشان این کار را انجام داده‌اند، این جور نبوده که یک جریان مشخص هدفمند پیش برود و به یک نقطه هدفمند برسد. شنیدم امسال یک مدرسه‌ای را می‌خواهند راه بیاندازند، نمی‌دانم چه قدر واقعی است اما این خیلی طبیعی است که طبیعتاً بچه‌ها بیایند در این حوزه که علاقه‌مند به حوزه سینما هستند. ما نمی‌توانیم بگوییم چون این‌ها داور جشنواره شده‌اند، آموزش‌هایی را دیده‌اند یا علاقه‌مندی بیشتر شده یا اتفاق هدفمندی افتاده بعداً این‌ها فیلم‌ساز، کارگردان یا بازیگر یا تهیه‌کننده شده‌اند. نتیجه تحقیقات، این پاسخ را به ما می‌دهد، که آیا این اتفاق افتاده است یا نه؟ چون من حوزه‌ام مسائل اجتماعی - فرهنگی رسانه و هنر است و طبیعتاً من آن چیزی را که در آن سال و سال‌های دیگر، دنبال می‌کنم، چنین چیزی را ندیدم، که دلایلی مختلف



است. می‌شود وارد شد که چرا این اتفاق نیفتاده است. اما اصل کلام این است که جریان‌سازی هدفمندی که در واقع مشخص و سیاست‌گذاری شده باشد و طبق آن سی‌ودو سال پیش بروید، نیست. الان خروجی‌ها را باید دید. هر کس به جایی رسیده به واسطه علاقه‌مندی خودش بوده و این که خودش تغییر کرده و پی‌گیری کرده؛ البته شاید کاتالیزور دیگر آن داور بودنش وارد یک فضای خاصی شده، اما پروتکل مشخصی وجود نداشته، آیین‌نامه‌ها هست، الان اما بیش‌تر جنبه قالبی دارد. جنبه محتوایی‌اش خیلی کم است، البته آموزش‌هایی برای این بچه‌ها آن سال ما داشتیم که وقتی می‌خواهند داوری کنند یک الفبای اولیه را بدانند و کماکان سال‌های بعد هم بوده؛ و این که در یک مسیر مشخص پیش بیاید که این اتفاق بیافتد، اتفاق نیفتاده است. این می‌تواند خیلی قوی‌تر از این باشد. می‌تواند، من نمی‌دانم امسال چه قدر جدی است اما می‌شود یک چنین چیزی کشوری باشد. فراخوان عمومی باشد و آموزش‌هایی داده شود و در طول سال پی‌گیری شود و افراد مشخص بالا بیایند و اتفاق بیافتد.

بعد دوم بهادادن و میدان دادن به داوران کودک و نوجوان است، که از شکل ظاهری باید خارج شود. آن سال‌ها که خیلی شکل جدی نداشت. امسال در جشنواره سی‌ودوم نمی‌دانم چه قدر نظرتان تأثیرگذار بود. به نظرم وقتی از شکل ظاهری بیرون بیاید خودبخود ماجرا بهتر می‌شود.

نکته بعدی تفکیک کردن کودک از نوجوان است، که یکی از ضعف‌های جشنواره است. همین چند روز با آقای نیک‌خواه‌آزاد یک جلسه داشتیم. ما وقتی می‌گوییم سینمای کودک و نوجوان، در ذهنمان کودک است، در صورتی که در این دوره، نوجوانی یک مسئله کاملاً مجزا است. محدوده سنی ۱۳ تا ۱۸ سال است. دوره سنی نوجوانی می‌گویند تقریباً در جشنواره خیلی کم‌رنگ است. شما اگر فیلم‌های جشنواره را ببینید، اما بخش اعظمی از آن کودک است. فضای کودک است نه نوجوان، فضای نوجوان کاملاً فضای متفاوتی است، خیلی حرفه‌ای‌تر و جدی‌تر باید باشد که وجود ندارد، در کل جشنواره وجود ندارد و این از ضعف‌های جشنواره است. طبیعتاً در حوزه داوری هم اثر می‌گذارد. شاید سن داورها بجای این که کودک باشند، نوجوان است. اما نگاه‌شان به نگاه جشنواره این نیست. اگر این باشد اتفاقاً می‌تواند جشنواره کودک و نوجوان داوری‌هایش را هفتاد درصد آن را بسپاریم به کودک و نوجوان. بیش‌تر هم نوجوان چون بیش‌تر می‌شود با آن‌ها ارتباط برقرار کرد که خوب این اتفاق برمی‌گردد به سیاست‌گذاری‌ها در حوزه جشنواره، این به نظرم یک بحث کلی هست.

از داوری کودک و نوجوان چیزهای زیادی می‌شود بدست آورد. یکی از ایرادهای جشنواره این است که به معنای واقعی مردمی نیست، جسارت گفتن این‌ها را کمتر دارند. یک چیز فرمالیته‌ای برگزار می‌شود. در همین شهر اصفهان چند در صد از مردم به معنای واقعی کلمه، درگیر جشنواره می‌شوند؟ من امسال (۱۳۹۸) حضور داشتم سینماها را می‌دیدم اصلاً چنین چیزی نیست.

نکته دیگر، اما داوری کودک و نوجوان می‌تواند یک جریان مردمی برای جشنواره تولید کند. اگر در زمان خودش شروع شود، فراخوان‌ها درست می‌شود و تبلیغ‌های خوبی می‌شود. به نظرم جاذبه دارد، می‌توان در پرشورتر برگزار کردن جشنواره - این که ارتباط برقرار کردن با مردم است - در این حوزه هم می‌تواند مؤثر باشد.

هدف‌گذاری را بگوییم، من اسمش را گذاشته‌ام جریان‌سازی هدفمند. چون ما مدرسه سینمایی نمی‌خواهیم درست کنیم. آن را دستگاه‌های متولیش یا بخش خصوصی باید این کار را بکند. جشنواره‌ها کارشان جریان‌سازی است اما این جریان‌سازی باید در همه عرصه‌هایش هدفمند باشد، و باید رنگ بدهد، کلاً به عرصه سینما. در سال پیش‌رو - یا سال گذشته را بررسی کند - و سال پیش‌رو را جهت‌دهد که این خودش یک بحث دیگر است. اما در حوزه داوری کودک و نوجوان می‌تواند همین اتفاق بیافتد، یعنی ما می‌توانیم با مدارس سینمایی که در کشور وجود دارد، ارتباط بگیریم، یا یک آموزه‌های کلی را در جشنواره می‌تواند داشته باشد. باز عرض کنم با هدف جریان‌سازی، و بعد در یک ارتباط مستمری می‌تواند این ارتباط را حفظ بکند، و خروجی ماجرا همین است. به نظرم کسانی باید باشند که در صنعت سینما فعال هستند، نگوییم فیلم‌ساز و تهیه‌کننده و... کسی که در صنعت سینما فعال بوده، این‌ها کسانی باشند که از دل این بچه‌ها دریابند. بیش‌تر از این را من برایش قائل نیستم، چون در حیطه جشنواره نیست؛ جشنواره محک‌زدن و جهت‌دهی است که در واقع چه این جشنواره و چه هر جشنواره‌ای در دنیا کارش همین است. جشنواره‌ها خودشان در تربیت فیلم‌سازها ورود جدی نمی‌کنند. ما باید فرق بگذاریم در این زمینه چون آن جاهایی که باید ورود جدی بکنند، نمی‌کنند. احتمالاً ما مجبور می‌شویم یک هم‌چین کاری بکنیم. در صورتی که جشنواره وظیفه‌اش این نیست. ذاتاً وظیفه‌اش این نیست؛ اما چون جشنواره کودک و نوجوان است، در کشور ما نداریم، تا زمانی که ما نداریم چنین متولیانی هم به نظرم نکته ظریفی است. جشنواره می‌تواند این کار را بکند، اما زمانی که گذشت و متولی خودش را پیدا کرد یا بخش خصوصی وارد این مسئله شود. چون جشنواره یک

بُعدش را ندارد. وظیفه جریان سازی و محک زدن را دارد.

نکته دوم ما کلاً یک گپ بزرگی در جامعه داریم. گپ نزدیک، جامعه بزرگسال ما با نوجوان و کودک ارتباط ضعیف دارد. آن گپ، گپ خیلی بزرگی است. شکاف، شکاف بزرگ است و اصلاً شناخت فیلم‌سازهای ما از نوجوان، شناخت غلطی است. اساساً شناختی ندارند. فیلم‌سازهای نسل اول کودک و نوجوان هنوز در فضای خودشان هستند. نسل‌های بعدی هم ما چیزی از آن‌ها ندیده‌ایم. یعنی این قدر که در سینمای بزرگسال فاصله فیلم‌سازها با مردم کم است، در کودک و نوجوان این فاصله خیلی زیاد است. بعد اصلاً شناخت‌ها غلط است. یعنی مثلاً من همین امسال دیدم بعضی فیلم‌سازها مصاحبه‌می‌کردند در حوزه کودک که ما چه قدر از جنگ بگوییم؟! همین شعارهای کلیشه‌ای، چه قدر از ظلم بگوییم؟! یعنی معلوم است طرف اصلاً نمی‌فهمد که هویت کودک و نوجوان را دارد با فیلمش می‌سازد و فقط هدف این نیست که دو ساعت بیاید در سینما بخندد و برود بیرون، که متأسفانه دقیقاً الان با همین هدف دارند می‌سازند. می‌خواهیم بگوییم کلاً متولیان فرهنگی ما و فیلم‌سازان هم اصلاً شناختی از نوجوان ندارند! راه بیرون رفتن یک کلید طلایی است. اعتماد به نوجوان که به فهمش باید اعتماد کنی. این اعتماد را او باید بفهمد. وقتی که به او اعتماد کردی، طبیعتاً راغب می‌شود. او هم اعتماد بزرگسالش را به خودش جلب کند و اتفاقاً یکی از مکانیزم‌های تربیتی به نظرم همین است. حالا در این حوزه این باید خیلی پر رنگ شود، یعنی بها دادن و اعتماد کردن به رأی داوران نوجوان. به نظرم نوجوانش باید خیلی پر رنگ شود، ممکن است خطاهایی هم داشته باشد اما باید چشم‌پوشی کنیم. البته باید برایش پروتکل و مکانیزم داشته باشیم. این اتفاق اگر افتاد سینمای کودک و نوجوان یک جهشی می‌کند، تازه می‌فهمد باید سراغ چه مسائلی برود. فیلم‌سازهای ما آدم‌های ویژه‌ای نیستند؛ آن‌ها هم مثل بقیه افراد جامعه هستند. همه‌جا از یک هوا داریم استفاده می‌کنیم، اگر فرهنگ هم مثل هوا باشد همه از یک فضای فرهنگی داریم تنفس می‌کنیم، بنابراین این شکاف وجود دارد. فیلم‌سازهای ما کودک و نوجوان را نمی‌شناسند، فضای امروز را نمی‌شناسند، به روز نیستند که به روز بودن روز به روزش تعریفش فرق دارد. یک زمان بروز بودن را صدهای می‌دیدند نه دهه‌ای. الان سالی باید مسئله را دید و چه بسا کم‌تر. یعنی دانش‌آموز دوم دبستان امسال با دوم دبستان سال آینده و سال قبلش فضاشان با هم متفاوت است، چون رسانه سرعتش زیادتر شده و تغییر و تحولات سرعتش زیادتر شده است. بنابراین یکی از راه‌هایش بها دادن درست و بجا به داور کودک و نوجوان است و اگر چند سال مداومت بشود، آن وقت جریان فیلم‌سازی ما هم تغییر می‌کند.



## سید محسن هاشمی

### مدیر اجرایی هفدهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان

سید محسن هاشمی، متولد گز و برخوار اصفهان، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد الهیات و علوم سیاسی از دانشگاه امام صادق. فکر می‌کنم سال ۱۳۷۲ بود که به اتفاق آقای امرالله محمدی مدیرکل امور اجتماعی استانداری اصفهان و آقای شهردار فکر می‌کنم آقای عظیمیان بود - که هم محله‌های ما بودند - من کارشناسی دفتر اجتماعی بودم. برای تنظیم توافق‌نامه برگزاری جشنواره در مهمانسرای شهرداری جمع‌شده بودیم. تهران هم آقای سیف‌الله‌داد بود و اولین ورود من به جشنواره کودک بود. بعدها در دوره‌های جشنواره به‌عنوان نماینده دفتر امور اجتماعی استانداری اصفهان در جلسات سیاست‌گذاری جشنواره شرکت می‌کردند. از تهران آقای کاظمی بود و آقای پاکدل - البته آقای کاظمی مدیرکل پیشین فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان که بعدها در شهرداری اصفهان مشغول کارهای فرهنگی شدند - و مدیر اجرایی اصفهان هم آقای قندی بود. این پیشینه بود تا من ورود کنم؛ سال ۱۳۷۹ بود که سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری آقای فقیهیان از من دعوت کرد که مدیریت اجرایی جشنواره کودک اصفهان را بپذیرم. آن موقع چون قائم مقام فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان بودم و کمی هم فعالیت‌هایی که می‌کردیم با بخش‌هایی از حوزه، دلواپس امنیت و اتفاقی بود، من اجتناب کردم از پذیرش و نپذیرفتم. سال ۱۳۸۰ مجدد ایشان دعوتشان را تکرار کردند و من پذیرفتم و روی همکاری آقای زاون - خدا رحمتش کنه - حساب کردم که به نظرم جشنواره موفق‌تری بود و آن‌چه را که شهرداری اصفهان از حقوق مؤثر و سیاست‌گذارانه در جشنواره کودک طلب می‌کردند نه یک میزبان به مفهوم عام را فراهم کردیم.

سال بعد دقیقاً خرداد ۱۳۸۰ مجدد من را دعوت کردند و من چون دیگر مسئولیت چندانی در ارشاد نداشتم و مدیر هنرستان هنرهای زیبا بودم پذیرفتم و آن‌جا آشنایی ما با آقای عسگر پور شروع شد؛ دبیر آقای کاظمی بود که یک جلسه آمد استانداری و دیگر هم نیامد و دیگر آقای عسگر پور به‌عنوان مدیرعامل فارابی، به‌عنوان قائم مقام که نامه‌اش را زده بودند. من سه دوره‌ای مدیر اجرایی بودم و یک دور هم نماینده تام‌الاختیار فارابی - همان دوره‌ای

که آقای طاهری بود. دوره نوزدهم و بیستم خودم، سال بیستم مدیر جشنواره فارابی بودم چه کودک و نوجوان و چه فجر به جای آقای جمال امید. آن چه که اهمیت داشت این بود که یک دوره‌ای از بین دوازده تا شانزده ساله‌ها البته بعضی وقت‌ها هفده و هجده ساله نیز داشتیم و به ندرت آدم‌های مختلف معرفی می‌شدند؛ و دو سال آخر فراخوانی داده می‌شود و فرمی را باید پر می‌کردند که پاسخ‌گوی یک سری سؤالات بود؛ از بین آن‌ها تعدادی حدود چهل یا شصت نفر، یک دوره آموزشی را می‌دیدند که مدرس آن دوره آقای زاون بود و آقای بیگی و یک نفر دیگر؛ یک دوره آموزشی را راجع به چگونه فیلم دیدن، می‌دیدند؛ به فیلم از چه زاویه‌های توجه کردن و این که حالا وقتی می‌خواهیم بهترین فیلم را انتخاب کنیم، چه چیزهایی را باید مدنظر داشته باشیم. من طبیعتاً یک بخش از حوزه‌های شادمانی و در عین حال موثر کودک یا نوجوان را این بخش می‌دانستم. سه بخش تعریف می‌کردیم: یک بخش اوضاع نمایش فیلم بود و داوری‌اش؛ یک بخش همین کودکان و نوجوانان بودند که با این رویکرد اصلاً آماده شده بودند که هم تأثیر بگذارند برای داوری فیلم‌ها و هم بعدها این علاقه‌مندی سازماندهی شده به سمت حوزه سینما جریان پیدا کند؛ یا به عنوان نویسنده یا فیلم‌ساز یا به عنوان منتقد شروع بکار کنند. گروه سوم هم داشتیم آن مباحثی بود که جشن و شادمانی شهری بود، انواع عروسک‌ها و کارناوال‌ها. نوع دوم هم، همین موضوعی بود که شما پژوهش آن را برعهده دارید. این‌ها به این شکل بود که یک تعدادی معرفی می‌شدند؛ یک تعدادی هم سال‌های بعد در اثر یک آزمون انتخاب می‌شدند. فکر می‌کنم جشنواره بیستم یا نوزدهم بود که از کل کشور انتخاب شدند و دیگر اصفهانی خاص نبودند. تا دوره هجدهم را بخاطر دارم کاملاً اصفهانی بودند و دوره آموزشی و بعد تأثیرگذاریش در روند داوری؛ و مهم‌تر آن چه که هدف اصلی بود آماده‌سازی این‌ها برای حضور در روند فیلم‌سازی یا نقد فیلم بود. می‌شود گفت مخاطبین اصلی جشنواره هم این داورها هستند.

فرض کنید اگر در هر هفت روز سه سانس مسابقه داشتیم، ۲۱×۷۰۰ یا ۸۰۰ صندلی باشد بخصوص که نوجوان‌ها همراه با خانواده باید بیایند سینما، این گزینه قابل قبول‌تری بود که چهل تا شصت تا کودک و نوجوان که البته دو سه روزه تربیت شده بودند. که چگونه فیلم را ببیند و به چه زاویایی توجه کنند. این آن تأثیر را می‌گذاشت. کما این که جشنواره هفدهم و هجدهم ما آن جایزه را در جشنواره گذاشتیم. ابتکار من و آقای عسگرپور بود که آن جایزه بهترین فیلم را از نگاه داوران و جایزه بهترین فیلم را از نگاه کودک و نوجوان دریافت می‌کنند، پنجاه درصد هزینه تولیدش را شهرداری و فارابی بدهد و آن کارها هم امضاء می‌شد هم بوسیله مدیرعامل بنیاد، هم

شهرداری اصفهان به‌عنوان گارانتی. آقای قناعت و آقای ایرج کریمی گفتند در جشنواره هفدهم و هجدهم آن جایزه را گرفتند که فارابی موظف بود برای تولید، هزینه‌های این‌ها را تأمین کند. می‌خواهم بگویم؛ تاثیرگذار بوده و به همین دلیل هم به آن‌ها جایزه علاوه بر آن پروانه‌زین، جایزه تولید فیلم بعدی پس از یک سال را اهدا می‌کنند.

خانواده داورها نیازمند یک پژوهش میدانی است که ما به آن نپرداختیم؛ ما به‌عنوان مجری جشنواره سه حوزه را دنبال می‌کردیم: یکی انتخاب و جمع‌آوری و داوری حرفه‌ای فیلم‌های کودک؛ یکی انتخاب، آموزش و داوری کودک و نوجوان؛ یکی هم برنامه‌های جمعی سطح‌شهر به مناسبت بزرگداشت روز کودک و به مناسبت جشنواره فیلم کودک. ما این سه حوزه را دنبال می‌کردیم.

بازخوردهایی بود که این‌ها که سن‌شان بالا می‌رفت؛ دیگر هفده - هجده ساله می‌شدند با صورت‌گریان می‌آمدند که ما دیگر نمی‌توانیم؛ می‌خواهیم باشیم؛ ما می‌گفتیم محدوده سنی دارد؛ شما دو سال، سه سال بودید؛ الان هم بزرگ شده‌اید؛ برو مثل بقیه بلیط بخر و فیلم نگاه کن؛ منتها آن فرآیند که یک هفته با هم باشند از صبح را با هم باشند؛ تجربه مشترک سینما را داشتن؛ مباحث نقد فیلم را داشتن؛ آن یک فرآیندی است که در رشد تربیتی آن سنین خیلی مؤثر است؛ یک روحیه شادی داشتند؛ هر جایی که با هم می‌رفتند و تأثیرگذاری‌شان؛ هم جایزه می‌دادند و امکان ساخت فیلم بعدی را می‌دادند.

خوب اگر یادتان باشد از یک سنی ما نوشته‌ایم چهارده به بالا؛ البته داستانش دو سال بعد شروع شد ولی همیشه می‌دانید تحولات اجتماعی جلوتر از برنامه‌ریزی هست، وقتی می‌رسد به یک جایی که نباید برسد؛ ما برنامه‌ریزی می‌کنیم که حالا یک ستاره هم بگذاریم؛ بگوییم ۱۴ به بالا. می‌خواهم بگویم یادمان باشد که فیلم‌های کودک و نوجوان نبود؛ اتفاقاً اگر حوصله داشته باشیم یک دوره ده ساله را مطالعه کنیم فیلم‌ها را ببینیم تا ببینیم چه قدر کودک و نوجوان بوده. من این اواخر، فکر می‌کنم جشنواره بیست و یک بود، به آقای رضاداد می‌گفتم که دیگر باید به این فکر کنید که دو سالانه کنید و یک‌کم حوزه آموزش و جنبی را بیشتر کنیم. یک فیلم‌ساز روس را آوردم به مدت پنج روز بیست و پنج ساعت آموزش می‌داد به بچه‌های سینمای جوان، در هتل کوثر. دوره بیست و یک نوزده بود.

جشنواره نوزدهم یا بیستم بود به آقای رضاداد می‌گفتم که در این دو سالانه بودن جشنواره؛ ایران را یا به‌طور کلی حذف کنید یا مثل همه جشنواره‌های جهانی دو تا فیلم از ایران بیاید؛ نه

این که هفت یا هشت فیلم از ایران داشته باشیم و هفت یا هشت تا فیلم بین‌الملل؛ دوتا سهمیه کنند؛ مثل همه جشنواره‌های بین‌الملل. چون این هفت - هشت تا را که آوردی ۳ - ۴ - ۵ تا اصلاً کودک نیست؛ درست است که کودک نقش آفرینی می‌کند یا نقش اصلی را دارد ولی خود شما می‌دانید که این فیلم برای کودک و نوجوان نیست. آن موقع آن ستاره‌ها و چهارده سال به بالا از این حرف‌ها زاییده شد. واقعیت را بگویم خوبی گفتگو این است که آدم به خاطرات رجوع می‌کند.

این اواخر یک نشستی داشتیم با آقای رضاداد و آقای جمال امید، که حالا تعداد تولیدات کم‌شده؛ جهان پر از فیلم‌های تخیلی و فانتزی است که بچه‌های ما بیش‌تر آن‌ها برایشان جذاب است، ما باید یک رویکرد جدید را تعریف کنیم. ما باید جشنواره را دوسالانه کنیم. بخش ایران را هم حذف کنیم نه این که ایران نباشد اما بخش مستقل سینمای کودک و نوجوان ایران در آن نیست. چون این نماد را داریم؛ هر جا یک بچه رد می‌شود و یک جا دست‌تکان می‌دهد، خوشحالی می‌کنیم و می‌آوریم داخل و می‌گوییم این هم کودک و نوجوان است.

یک دلیل دیگرش هم کودک و نوجوان ایرانی است؛ البته اروپا هم مثل ماست. در آمریکا خانواده‌ها می‌روند سینما برای بچه‌هایشان؛ در اروپا خانواده‌ها، بچه‌ها را در خانه می‌گذارند و می‌روند سینما؛ مگر موارد خاص مثل فیلم‌های خاص که کاملاً کودکانه است. آن‌ها هم مثل ما هستند، بچه در خانه است؛ ماما و بابا می‌روند سینما. به جایش شبکه‌های ماهواره‌ای، تلویزیونی و ویدئو، کودکان و نوجوانانشان را تغذیه می‌کند نه در سینما. آن موقع من می‌گفتم باید این واقعیت موجود را بپذیریم؛ دو سال یک بار جشنواره را برگزار کنیم. این شرکت‌هایی که پویانمایی خوب کار می‌کنند هم حمایت شوند؛ ولی طبیعتاً سینمادار بخش خصوصی استقبال نمی‌کند. باید در شبکه ویدئویی و تلویزیونی تامین نیازها براساس تربیت ایرانی در خانواده‌های ایرانی ممکن شود.

یکی از نکات مهم رشد بشری، گفتگو است. شما اگر به من می‌گفتین هاشمی بیا، راجع به این موضوع برای من چند سطر بنویس، این‌ها بیرون نمی‌آمد. گفتگو یکی از نکات رشد و پیشرفت است. من همیشه آدم‌هایی را به سیستم توصیه می‌کردم - نغمه ثمینی یکی از کسانی بود که من آوردم در جشنواره کودک - من یادم هست که زاون به من گفت اگر این آمد، دو سه تا کار می‌کند و همین طور هم شد. به آقای عسگرپور می‌گفتند فلانی و فلانی در تلویزیون هستند؛ دعوتشان کنید؛ من به ایشان می‌گفتم که چرا؟ می‌گفت ببین این در تلویزیون است اگر بچه‌ها

را در سینما ببیند، نگاهش بازتر می‌شود و این نکات درستی است.

این گپ‌وگفت‌های در لابی به‌ویژه عمدتاً از نه شب تا دوازده‌شب تا صبح همیشه بین سینماگرها دایر بود. این‌ها نتایجش را باید سال بعد و سال بعدتر ببینید. من می‌گویم اگر طرف فیلم‌ساز است یا تهیه‌کننده؛ با همین هدف هم ارزشمند است. چون ما با همین هدف می‌کاریم بعد در جشنواره سینما و زن درو می‌کنیم؛ در جشنواره اجتماعی آبادان درو می‌کنیم. این آدم‌ها که در این‌جا دور هم می‌گذاریم، ارزشمند است؛ اما به‌طور کلی سینمای ایران از فیلم‌سازی استفاده می‌کند که افتخارشان این است که هیچ فیلم دیگری جز فیلم خود نمی‌بینند یا کتابی هم نمی‌خوانند.

من اول که آمدم تهران به دعوت عسگرپور در آذر ۱۳۸۵ بود؛ بعد جشنواره من را دعوت کرد؛ وقتی آمدم تهران به مدت دو سال مدیر جشنواره‌های موضوعی کشور بودم و به این نکته خوب رسیده‌ام؛ که بعد سینماگران را دعوت می‌کردیم آبادان، ارومیه، شهرکرد، اصفهان، کرمان و رشت. فیلم‌ساز اصلاً نمی‌رود سینما که حتی فیلم‌های هم اتاقیش را ببیند؛ به دلیل این‌که بودجه محدود بود. عمدتاً این‌ها دو - دو بودند؛ نه یک - یک توی یک اتاق؛ ما ازش می‌پرسیدیم آقای هاشمی تو دوست داری با کی باشی؟ می‌گفت: عسگرپور. از عسگرپور می‌پرسیدیم که اگر راضی بود این‌ها را در یک اتاق می‌گذاشتیم که راحت باشند؛ بعد می‌دیدیم که در جشنواره بعدی شش ماه بعد، چهار ماه بعدش چه انسی گرفته‌اند و چه تولیداتی از این‌ها آمده؛ حالا یا تهیه‌کننده، کارگردان یا فیلم‌نامه‌نویس. می‌خواهم بگویم گفتگوهای انسانی تأثیر بسیاری در رشد و توسعه فضای مطلوب و کیفیت زندگی دارد حتی ناآگاهانه‌اش هم برای ما یک قدم جلو است. یک نفر که مواجه‌باشد با یکی مثل زاون که ادبیات هنر را خیلی می‌داند در حوزه مستند هم که آمده؛ سینمای داستانی هم که بلد است؛ وقتی که حرف می‌زند راجع به گل سرخ و شلوار و پاپیون که حرف نمی‌زند راجع به نظرها و تحولاتی که از نظرشان اهمیت داشته صحبت می‌کند. یکی از عقب‌افتادگی‌هایمان هم همین است، هیچ پاتوقی را فراهم نمی‌کند و اتفاقاً می‌خواهم بگویم جشنواره‌ها درست است که فیلم‌سازهای ما آدم‌های خاصی هستند و فیلم‌های هم‌دیگر را نمی‌بینند؛ کتاب نمی‌خوانند اما وقتی دور هم جمع می‌شوند در آبادان، رشت، ارومیه، کرمان و اصفهان این‌ها عواملی است که با هم گفتگو می‌کنند کارهای مشترک آینده را؛ البته ممکن است بی‌ربط به آن جشنواره باشد. در اصفهان راجع به هدهد ساختن سریال کتاب‌خوانی تلویزیونی صحبت می‌شود ولی آن‌جا شکل می‌گیرد؛ چون امکان ندارد آن‌ها هم‌دیگر را تهران تحت این



شرایط پیدا کنند ولی آن‌جا عاملی است که آن‌ها شصت - هفتاد نفر در حوزه فرهنگ و سینما هم‌دیگر را می‌بینند و ارتباط وصل می‌شود. مدیران مربوطه هم همین‌طور آن‌جا هم‌دیگر را می‌بینند و چشم‌درچشم می‌شوند، با هم صحبت می‌کنند. این که از قبل باهاش هماهنگ کنند و پشت میز بزرگ بنشینند، تا شما را ملاقات کند نداریم. پس این رخداد فرهنگی موجب این اتفاق می‌شود، یا مجموعه دست‌آورد می‌شود که در طول ده سال می‌توانی اندازه‌گیری کنیم ولی در طول یک‌سال نمی‌توانیم.

جشنواره‌های موضوعی، آن‌قدر در شهرستان‌ها به قول زنده‌یاد علی معلم، لشکر سینما را توسعه می‌داد که آدم‌های علاقه‌مند، یعنی کارگردان‌ها، بازیگرها، بیننده‌ها و همه را در ماهواره یا لپ‌تاپ و اینترنتش می‌بیند. از آدم‌های خودش و تأثیرگذاری وطن خودش غافل است، می‌خواهم بگویم که آن‌ها هم خیلی تأثیر داشت برای خود سینماگرها هم تأثیر داشت، برای آشنایی ساخت‌های بعدی بود اما اصفهان در آن حوزه و در کلان سینما، نسلی که الان ستاره‌هایشان عمدتاً بیگانه هستند که ستاره‌هاش را می‌دید حال آیا آدم‌های باهوش‌تری هستند؟ ستاره برایشان فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان است یا آدم‌های معمولی‌تر هم ستاره برایشان بازیگر است که این ارتباط نیست. خودشان را در آن‌ها می‌دیدند و می‌گفت که من چندین سال دیگر می‌خواهم یکی از آن‌ها باشم.

یکی این که جشنواره‌ها را صرفاً تماشای خود فیلم نبینیم، یک مجموعه به هم پیوسته است که البته گوهر مرکزی‌اش فیلم می‌شود، دوم این که با توجه به تولیدات کم ما و فضای تکنولوژی تولید فیلم و این که دسترسی به فیلم زیاد شده که فکر می‌کنم دو سالانه معقول‌تر است.

حذف بخش ایران خیلی جدی است و این بخش، یعنی بخش کودک و نوجوان بسیار مهم است و حالا باید یک ذره وسیع‌تر ببینیم. پنجاه نفر برای یک شعاع و پنجاه نفر داخلی بیست تا سی نفر از حوزه نجد ایران (تاجیکستان، ارمنستان، پاکستان، قرقیزستان، ایران، عراق) یک مجموعه چهار و پنج‌تایی هم اروپایی، یک سال برنامه‌ریزی کنیم و سر وقتش هم اجرا شود. می‌توانیم حوزه‌های فنی را بدهیم داورهای حرفه‌ای، بهترین فیلم را جایزه مالی بدهیم که درست بشود باهاش نصف یک فیلم را ساخت. همین‌ها که بیست تا ایرانی هستند، سی تایی آن جهانی است، داورهای حرفه‌ای. بقیه جایزه‌ها را بدهند، کارگردانی، فیلم‌نامه و... را ولی جایزه بهترین فیلم‌ها را آن‌ها ندهند، این‌ها بدهند، چون عنوان این است: بهترین فیلم کودک و نوجوان. ما خودمان باید این دریچه را باز کنیم، این دریچه را من و شمای بیرونی باز می‌کنیم، این که بیاید درس

و خارج شود این دیگر خودش است. از سال ۱۳۷۲ من آمدم استانداری اصفهان و شده بودم کارشناس فرهنگی در دفتر امراالله محمدی. یک سری مجموعه کره‌ای آمدند اصفهان، دو هفته یک‌بار جلسه داشتیم، شش تا کارشناس که با معاونت و آقای محمدی هشت نفر بودیم، کلاً هشت نفر بودیم. ما همه جا را نشان دادیم، پتروشیمی، پالایشگاه، نیروگاه، صنایع سنگین، ساختمان‌ها ورزشگاه‌ها و... . ارشد کره‌ای‌ها گفت: شما همه چیز دارید، تجهیزات، ساختمان، سرمایه دارید، ولی شما مدیریت ندارید، بعد از این جلسه بود که امراالله محمدی پس از بازدید یک هیأت کره جنوبی از اصفهان این را به من گفت و درست هم گفت.



تپش خیال دوست  
[هنرمندان]



مهدی احمدی

من مهدی احمدی، تهیه‌کننده سینمای ایران، فعالیت بیشتر در بخش زمینه تولید فیلم‌های کودکان داشتم، با سابقه‌ای در تولید فیلم‌هایی مثل «آلو آلو من جوجوام». سال‌های پنجاه‌ونه تا شصت‌وسه عضو گروه کودک و نوجوان شبکه اول تلویزیون بودم.

آن‌چه الان مورد بحث هست در مورد داوری کودکان و نوجوانان در جشنواره است. در اصل باید این را اشاره کرد، آن‌چه که هویت می‌دهد به جشنواره، به‌نظر من حضور همین داوران کودک و نوجوان در جشنواره است که مخاطبین اصلی سینما و فیلم هستند. آن‌ها هستند که تعیین می‌کنند کدام برای این گروه هست و کدام نیست. آن‌چه که الان حداقل در سال‌های اخیر جشنواره شکل گرفته است نه برای کودک! دکانی است برای کودک و نوجوان که بزرگان استفاده آن را می‌برند. تمام فیلم‌هایی که توسط داوران کودک و نوجوان انتخاب شده‌اند، به نسبت در اکران فیلم‌های موفق‌تری در زمینه کودک بوده‌اند، ولی فیلم‌هایی که توسط داوران جشنواره یا سیاست‌گذاران انتخاب شده‌اند، فیلم‌هایی هستند که غالباً رنگ اکران ندیده‌اند. چه‌طور می‌شود قضاوت کرد که یک جشنواره که باید در اصل سبک‌هایی را برای سال‌های بعد تعیین کند، همیشه مهجور و گمنام مانده‌است؟! چون از هدف اصلی کودک و نوجوان دور افتاد.

به نظر من جشنواره کودک و نوجوان را باید به خود بچه‌ها واگذار کرد. بگذاریم خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند نه ما بزرگ‌ترها. ما بزرگ‌ترها برای جیب خودمان تصمیم می‌گیریم نه برای خواست آن‌ها. اگر این راه را برویم می‌توانیم یک راه موفق و خوب و یک راه مشکل‌گشا که بتوانیم در آینده فیلم‌های بهتری داشته باشیم، است. همیشه می‌گویند دیکته نانوشته غلط ندارد. باید فیلم‌ها ساخته شود و اشکالات برطرف شود. من خودم افتخار می‌کنم که در دوره بیست‌وهشتم، توانستم نظر این گروه داوران را به خودم جلب کنم و توانستم فیلمی بسازم که بتواند پروانه زرین اصلی جشنواره را بگیرد.

قشنگ‌ترین حس این بود که جایزه را از دست این داوران گرفتم. تا آن موقع نگفته بودند خیلی جالب بود که کدام فیلم برنده است. اصلاً نمی‌خواستیم بیایم سالن، وقتی آمدم و مجری اعلام کرد، فکر کردم کس دیگری را می‌گویند ولی این قدر حس قشنگی داشت برای من و این قدر ذوق زده بودم که مخاطبین اصلی من توانسته‌اند فیلم را درک کنند. شاید برابری می‌کرد با تمام جوایزی که آن شب به تمام فیلم‌ها داده‌اند. قشنگ‌ترین لحظه‌ای است که در جشنواره کودک و نوجوان وجود دارد و ثبت می‌شود.

قشنگ‌ترین حس من کنار فرزند اژدری عزیز، کارگردانی که دو سال پشت سر هم جایزه داوران کودک و نوجوان را گرفته بودم. تجربه کردم موفق‌ترین فیلم‌های کودک و نوجوان، فیلم‌هایی است که داوران کودک انتخاب می‌کنند. فیلم‌های آقای اژدری در اکران، اگر موفقیت نسبی پیدا کرد به این دلیل بود که توانسته نظر مخاطبان اصلی یعنی کودکان را جلب کند. اگر ادعای کنیم برای کودکان فیلم می‌سازیم باید زندگی آن‌ها و احساس آن‌ها را بتوانیم درک کنیم. این که بیایم به عنوان یک آدم از بالا به آن‌ها نگاه کنیم، این نمی‌شود فیلم‌سازی برای کودک و نوجوان، این می‌شود فیلم‌سازی برای روزمرگی.

آقای اژدری چه با من و چه بدون من در هر صورت کار خودش را می‌شناسد. چرا بعد از «وروجک‌ها» نتوانسته کار کند؟ چرا برای من شرایط کار ایجاد نشده است تا بتوانم کاری انجام دهم؟ این‌ها دردهای اصلی سینمای کودک است. جشنواره باید در کنارش به این مسائل بپردازد و ریشه‌یابی کند، چیزی که از آن دور شده باید بچه‌ها را به بازی گرفت، باید بگذاریم حرف بزنند، بگذاریم نظراتشان اعمال شود، اگر واقعاً چیزی به اسم سینمای کودک می‌خواهیم.

در دوران آقای میرعلایی به بحث بچه‌ها واقعاً بها داده شد. در آن دوران، آقای میرعلایی واقعاً دغدغه‌مند بچه‌ها بود، به مسئله بچه‌های داور خوب پرداخته شد.



فرزاد اژدری

من فرزاد اژدری نویسنده و کارگردان فیلم‌های کودک هستم. کارشناسی و کارشناسی‌ارشد را در رشته کارگردانی و سینما از دانشکده سینما و تئاتر از دانشگاه هنر در سال هفتادوهفت و هفتادونه گرفتم. قبل از این‌که کار سینما انجام‌دهم مدتی در انجمن سینمای جوان کرج به‌عنوان مدیر مشغول‌بودم و تدریس‌می‌کردم. بعد در جهاد دانشگاهی کرج تدریس کردم. بعد به‌صورت هم‌زمان در شبکه‌های دو و چهار، کار تهیه و کارگردانی و نویسندگی انجام‌دادم. از سال هفتادوسه تا سال هشتاد و دو؛ به بعد جذب بنیاد سینمایی فارابی شدم که در ابتدا کارمند روابط‌عمومی بنیاد فارابی و بعد منتقل‌شدم به دبیرخانه جشنواره فیلم‌های کودک و نوجوان و فجر و نهایت هم منجرشد به ساختن اولین فیلم تلویزیونی یا تله فیلمی به اسم «در دل تاریکی» در سال هشتاد و پنج که کار پلیسی بود و کاری به کودک و نوجوان نداشت و بعد در سال هشتادونه به کمک مرکز گسترش سینمای تجربی و نیمه‌حرفه‌ای و کمک آقای علیمرادی، اولین کار سینمایی را شروع کردیم به اسم «سلام بر فرشتگان». در سال نود در جشنواره بیست و پنجم نمایش داده‌شد و چهارجایزه اصلی را برد، جایزه بهترین فیلم و بهترین بازیگر کودک، بهترین جلوه‌های بصری، بهترین فیلم‌نامه. همان سال در جشنواره فجر دوره بیست، کاندیدای نه جایزه که چهار جایزه را گرفت که جایزه جلوه‌های ویژه بصری را این فیلم نصیب آقای سحرخیز و دوستانشان کرد. سال نود و نودویک به یاری خدا کار دومم را کلید زدم. باز هم بنیاد سینمای فارابی و خانم رویا شریف تهیه‌کننده بودند. آن سال هم در جشنواره بیست‌وهفت نمایش داده‌شد که فکر کنم جایزه ویژه تماشاگران و داوران کودک و نوجوان را گرفت به اضافه چهار دیپلم افتخاری که یکی راجع به موسیقی بود که زحمت مرحوم آقای چشم‌آذر را قدردانی کردند و سال نودوسه که «وروجک‌ها» در جشنواره کودک بیست و هشت نمایش داده شد که آن‌جا هم جایزه تماشاگران را و داوران کودک و نوجوان را گرفت که با سرمایه بنیاد سینمایی

فارابی و کمک آقای مهدی احمدی ساختم.

من اولین کارم در سال هشتادوپنج «در دل تاریکی» کاملاً پلیسی بود و دوست داشتم در این زمینه یعنی کار بزرگسالان کار کنم ولی هم‌زمان من دوتا فیلم‌نامه را به آقای علیمردانی معرفی کردم. «سلام بر فرشتگان» و مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی آن را پذیرفت. این جوری خدا خواست که ما در این خط افتادیم. الان سه تا فیلم کودک با دوستان خوب گروه‌مان ساختم. علاقه من به ساخت فیلم بزرگسالان است ولی در سینمای کودک و نوجوان این که فیلم فراموش نمی‌شود و هر چهار و پنج سال یک‌بار نسل عوض می‌شود و بچه‌های چهار و پنج ساله که سینما و فیلم را متوجه می‌شوند، متقاضی فیلم‌هایی هستند که چهار - پنج سال پیش در بخش‌های قبلی دیده‌اند. این است که یک حرفه‌ای را دارد. فیلم کودک و نوجوان اساساً فیلم‌هایی نیست که تاریخ‌مصرف داشته‌باشند، اگر فیلم برای یک تاریخ‌مصرف خاص ساخته‌نشود. این فیلم‌ها برای همیشه می‌تواند در جریان نمایش قرار بگیرد، در شهرها و شهرستان‌ها، کشورهای دیگر برای نسل‌های جدید که بچه‌ها هستند می‌توانند تازگی خود را داشته‌باشند. دوم این که بحث سینمای کودک و نوجوان یک‌سری امکانات دارد که شاید برای فیلم‌سازی بزرگسالان کم‌تر باشد. مخصوصاً برای مردم خودمان مجبور هستیم قصه تعریف کنیم؛ و چون ملت شرقی هستیم دوست داریم قصه بشنویم، «یکی بود یکی نبود». ببینیم ربط منطقی صحنه‌ها و سکانس‌ها باید برای تماشاگر محیا کنیم. وقتی که فیلم را می‌سازیم در سینمای کودک برای این که بچه‌ها پارت پارت فیلم را می‌بینند و خیلی درگیر قصه کلی فیلم نمی‌شوند بلکه ممکن است یک فیلم را ده بار ببینند و هر بار از یک قسمت آن خوششان بیاید. می‌توانید شما فیلم را طراحی کنید که مجموعه‌ای از قصه‌های کوچک فیلم باشد که بر مجموع یک قصه بزرگی رقم می‌زند که باعث شادی و نشاط و استقبال تماشاگر کودک و نوجوان از فیلم می‌شود. هر چند که بحث سینمای نوجوان از کودک متفاوت است ولی آن هم ساختار ویژه خودش را دارد. آن هم شاید همه بزرگسالان خیلی علاقه‌مند به این نباشند که در سینمای نوجوان قهرمانی باشند که خودش را بخواهد ثابت کند ولی این یک چیز لازمی است که می‌رود برای سینمای نوجوانان که ما متأسفانه کم هم در ایران می‌بینیم.

از همه مهم‌تر کار کردن با بچه‌ها برای من خیلی لذت‌بخش است. من سر صحنه از بچه‌ها چیز زیاد یاد می‌گیرم. بارها شده‌است که بازی را از بازیگر کودکم خواستم و به من گفته اجازه‌ده به سبک خودم بازی کنم، وقتی بازی کرده، دیدم خیلی بهتر است از آن چیزی که من فکر می‌کردم، اجرا کرده و همان را قبول کردم. در سینمای بزرگسال معمولاً هنرپیشه‌ها و بازیگرها می‌دانند که قرار است چه بکنند، چی باید اجرا کنند و همان را جلو یا پشت دوربین اجرا می‌کنند. ولی در سینما کودک به‌خصوص کودک، بچه‌ها همیشه تازگی در اجرا دارند که باعث می‌شوند عوامل پشت‌صحنه تصمیم بگیرند. اگر قرار باشد یک حرکت دوربین داشته‌باشند



آن حرکت را جویری دیگر کنند، برای این که آن تازگی را در بازی بچه‌ها بهتر دیده می‌شود. یا آن شور و شوق بچه‌ها که در صحنه یا پشت‌صحنه ایجاد می‌کنند، باعث می‌شود یک گروه خوب و سرحال و شاد، لذت‌بخش این فیلم را بسازند تا یک گروه عبوث و اخمو که باید سر ساعت بروند و بیایند. خوب این اتفاق در فضاها برای من جذاب‌تر از بزرگ‌سالان است. برای همین هنوز هم دوست دارم اگر فرصتی باشد یک فیلم کودک و نوجوان بسازم. گرفتن جایزه داوران کودک و نوجوان، من تا به حال این قدر خوشحال نشده بودم که جایزه کودک و نوجوان را گرفتم. به نظرم بزرگ‌ترین جایزه دنیا را گرفتم. برای این که خیلی سخت است که کودک و نوجوان را پای یک فیلم بنشانی و راضی باشند و بگویند ما فیلمت را پذیرفتیم. حاضرم یک بار یا چند بار دیگر فیلمت را ببینم. داوری برای سینمای کودک، یک امر مقدس است. من شاهد بودم که خیلی سال پیش که ما به‌عنوان دانشجو آمدیم در جشنواره فیلم کودک و نوجوان، یک‌سری داور کودک آمدند و به فیلم‌ساز می‌گفتند که تو به چه حقی این فیلم را برای ما ساختی؟ ما را چه فرض کردی؟ فکر کردی ما این قدر بچه‌ایم و نفهمیم که تو این فیلم را برای ما ساختی؟ و این برای من خیلی ترسناک بود و فهمیدم که بچه‌ها خیلی راحت مطالعه می‌کنند و می‌گویند این فیلم که قراره برای من ساخته شود، من باید بفهمم و باید با آن ارتباط برقرار کنم. به چه حقی فیلم می‌سازی که فکر می‌کنی مال کودک است و با پرویی می‌آوری به ما نشان می‌دهی؟ من سر فیلم «عملیات مهد کودک» قبل از آن که آن را بسازم یک گپی با داوران کودک و نوجوان زدم. گفتم خوب من فیلم اول را ساختم و سال پیش بود. امسال اگر بخوام فیلم بسازم چی دوست دارید. برای من عجیب و غریب بود که داوران کودک و نوجوان دختر، یک‌جور نظر می‌دادند و داوران کودک و نوجوان پسر یک‌جور. حاصل آن «عملیات مهد و کودک» بود. حاصل جمع نظرات داوران به من خیلی کمک کرد که من فیلمی بسازم که همه دوست داشته باشند. من همیشه اگر بخوام فیلم کودک و نوجوان بسازم باید خودم را در جریان اتفاق‌هایی که در ذهن نسل جدید می‌افتد قرار دهم. همراهی کنم با بچه‌ها مدرسه بروم، پارک بروم، گوش‌بدهم ببینم که چه جور فیلمی این‌ها دوست دارند و چه جور فیلمی دوست ندارند و این جویری فیلم بسازم. این یعنی داوری کودک و نوجوان برای من از هر چیزی بالاتر است، از هر چیزی با اهمیت‌تر است و وقتی می‌بینم آن‌ها به فیلم من جایزه می‌دهند، یعنی من با آن بچه‌ها ارتباط گرفته‌ام. چون بچه‌ها بسیار منتقدان خوبی هستند برای آثار سینمایی. این را من نمی‌گویم خانم ویکی کینگ در کتاب چگونه در بیست و یک روز فیلم‌نامه بنویسم؟ می‌گوید. اگر خواستید فیلمی را بسازید و خواستید ببینید خوب هست یا نه، قبلش فیلم‌نامه را به بچه‌های سیزده یا چهارده ساله بدهید که هنوز ذهنشان درگیر انواع ژانری‌های سینمایی و نقدها نشده‌است و ذهن او تازه است. بچه‌های الان به‌خصوص هفت - هشت ساله‌ها می‌فهمند. می‌توانند فیلم را ببینند و بگویند: فیلم‌نامه ایراد دارد، طراحی صحنه ایراد داشت، چرا موسیقی این جویری؟ خیلی راحت می‌توانند کشف کنند نکات انتقادی خوبی از

فیلم در بیاورند. این برای ما که کار کودک می‌کنیم هم ترسناک است برای کسی که فیلم کودک کار می‌کند و هم امیدبخش است و می‌توانیم با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم ببینیم چی دوست دارند همان را بسازیم که بتوانیم در گیشه هم موفق باشیم.

من برای همه داوران کودک و نوجوان که فیلم‌های جشنواره را می‌بینند، آرزوی تندرستی، شادابی و خوبی دارم. از همه مهم‌تر آرزو می‌کنم که کودک درونشان را هیچ‌وقت فراموش نکنند حتی اگر صد ساله شوند. کودک درونشان هم‌چنان کودک باقی‌ماند. برای این کار باید حتماً فیلم‌های کودک خوب ببینند، انیمیشن ببینند، سعی کنند تشخیص درستشان را هم‌چنان حفظ کنند و آلوده‌نشوند با یک‌سری فیلم‌های بزرگ‌سالان را که شاید هم به دردشان نخورد.

از طرفی آرزو دارم برای سینمای کودک و نوجوان که دوباره به دوران‌طلایی خودش برگردد و ما دوباره شاهد باشیم و مردم صف‌بکشند برای دیدن. فیلم‌های کودک و نوجوان خوبی هم ساخته‌شود که به بچه‌ها و شعور آن‌ها را توجه‌کند و بهشان ارزش بدهد. به بهانه کودک و برای کودک فیلم ساخته نشود. امیدوارم و دوست دارم دوستانی که دست در جیب می‌کنند برای ساختن فیلم کودک، بیش‌تر دست‌شان را در جیبشان بکنند...



رسول بابرضا

رسول بابرضا هستم برنده تندیس بهترین اثر ویدیویی از چهاردهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان با فیلم «مسافر شهر قصه‌ها» (تلفیق انیمیشن و زنده) به انتخاب صد نفر از داوران کودک و نوجوان و همچنین شرکت در سیدومین دوره جشنواره از سوی انجمن کودک و رسانه در بخش «جلوه گاه هنر» صاحب تجربیاتی شده‌ام.

سیاست‌های کلی جشنواره طی دوره‌های متمادی تقریباً ثابت بوده مگر در خصوص مکان اصلی برگزاری جشنواره که بنا به ضرورت‌هایی در چندین دوره به کرمان، تهران و همدان منتقل شد؛ این جابجایی به سیاست کلی جشنواره که همانا ماهیت اصلی آن که حمایت از فیلم کودک و نوجوان بوده لطمه چندان‌ی وارد نکرد ولی شهر اصفهان با توجه به ظرفیتها و استعدادهای جهانی موجود برای این رویداد بین‌المللی همچنان بهترین شهر قابل تصور برای جشنواره خواهد بود.

مهمترین مطالبه سینمای کودک و نوجوان که مورد تفاهم کلی سیاستگذاران و فیلمسازان کودک و نوجوان است، نگاه حمایتی از طرف دولت به سینمای نحیف کودک و نوجوان است.

آنچه در آخرین دوره جشنواره بیش از پیش نظرها را به خود جلب کرد رشد کمی بینندگان و مخاطبین سینما با تدبیر مسئولین جشنواره و مدیران شهر اصفهان بود که به نظرم مهمترین فعالیت از وجه حمایتی سینمای کودک و نوجوان میباشد. این فعالیت برای آموزش و آشنایی تماشاگران با سینمای کودک و نوجوان و صرف هزینه و وقت برای تماشای فیلم در فضای سینما، بسیار اهمیت دارد و باید در برنامه‌های حمایتی از سینمای کودک و نوجوان نگاه ویژه به آن شود. به‌طور کلی چرخه‌ی صنعت سینما با تماشاگر آن کامل می‌شود. در واقع با این فعالیت علاوه بر حمایت از سینمای کودک و نوجوان در یک چشمانداز کلی دولت به ترویج فرهنگ تماشاگران برای رفتن به سینما و تماشای فیلم در فضاهای جمعی و فرهنگی کمک به‌سزایی کرده است.

استمرار و تمرکز برای برگزاری جشنواره در شهر اصفهان با آن هویت تاریخی و فرهنگی شاخص توانسته برای این جشنواره نقش به‌سزایی در ارتقای ماهیت فرهنگی این رویداد فرهنگی و بین‌المللی ایجاد کند به‌خصوص آنکه این شهر به‌عنوان شهر دوستدار کودک و نوجوان در جهان نیز شناسایی می‌شود. از نظر من، شهر اصفهان با همراهی جشنواره کودک و نوجوان با همه کاستیها که به‌طور کلی کشور عزیز ما با آن درگیر است، توانسته هویتی مستقل را برای سینمای کودک و نوجوان در سطح داخلی و خارجی عمومیت ببخشد همان چیزی که شهر کن یا ونیز و... پس از سال‌ها فعالیت به سینمای جهان معرفی کرده است. امیدوارم مدیران شهر اصفهان و به‌خصوص شورای شهر اصفهان به آن توجه داشته و این مهم را تبدیل به قانون جاری و دائمی کنند تا با تعویض مدیریت‌ها و سلايق مدیریتی این وظیفه مستمر برای شهر اصفهان دائمی شود.

برای جشنواره کودک و نوجوان اصفهان در پیگیری اهداف دو خاستگاه عمده را می‌توان متصور شد یکی از وجه مطالبات شهری و ساکنین آن شهر و از وجه دیگر صنعت سینما که همان مطالبه سینماگران کودک و نوجوان در سراسر کشور است.

المپیاد فیلمسازی، داوری فیلم‌ها توسط کودکان و نوجوانان اختصاص سینماهای شهر به جشنواره و انواع و اقسام برنامه‌های اصلی و جنبی تمامی این موضوعات مختلف جشنواره نمایشی از یک رویداد با اهمیت داخلی و خارجی با شکل و شمایل اصفهانی که ماهیتاً داری هویت فرهنگی و تاریخی دیرینه است و ارائه خدمات فرهنگی در قالب این جشنواره طی چندین روز برای مطالبه‌گران یا همان شهروندان اصفهان تا آنجایی که به نحوی ارزنده و در خور با توجه به شرایط حال حاضر انجام شد.

و اما از وجه حرفه‌ای جشنواره کودک و نوجوان، آنچه مطالبه سینماگران داخلی و بعضاً خارجی است و یا از منظر صنعت سینمای کودک و نوجوان باید گفت این بخش از جشنواره با مدیریت بنیاد سینمایی فارابی و دبیر جشنواره با تجربه مدیریتی طی سال‌ها در وضعیت متوقف به برنامه‌های تجربه شده از قبل با کمترین ریسک ارزیابی می‌شود، این مسئله دامنگیر تمامیت و مدیریت کلان سینمای ایران است در این جشنواره خبری از نگاه نوآورانه مبتنی بر شناخت از فناوریهای نوین نبود، آنچه که بتواند جایگزین چرخ دنده‌های کهنه در صنعت سینمای ایران شود منظور نظر من خدمات جانبی مثل نوع رزور و بلیط فروشی بروی سایت با ارائه کارتهای هوشمند برای مهمانان یا ... نیست، بلکه آن چیزی که به رونق صنعت سینمای کودک و نوجوان به لحاظ نگرش جدید در جذب سرمایه برای تولید و مکانیزم پخش و فروش فیلم کمک مؤثر کند، انصافاً من شاهد بارقه‌های از معرفی الگوهای جدید بودم مثل نمایش تولیدات مجموعه انیمیشنهای «کودک آنلاین» یا اختصاص جایزه‌های خاص به یک فیلم سینمایی با عنوان «کسب و کار» و جایزه و معرفی تهیه‌کننده‌های به‌عنوان «کارآفرین» این نشانگر دغدغه‌های مدیریت کلان سینمای ایران است که در حد بضاعت خویش و سینمای کودک با ارائه این

نشانه‌ها به‌دنبال ایجاد نگرش‌های جدید در صنعت سینما و به‌خصوص سینمای کودک و نوجوان است، ولی مهم‌ترین موضوع در نوآوری و کارآفرینی مقیاس‌پذیری «است آنچه که در این رویداد مغفول مانده. سینماگران ما با پیگیری جشنواره در همین حدود و بضاعتی که ارائه شد (کودک آنلاین و جایزه کسب‌وکار و کارآفرینی) به هر حال باید بتوانند الگوهای معرفی شده را تحلیل یا ارزیابی کنند و جایگاه خود را در این الگوها که به‌عنوان نوآوری به سینما معرفی می‌شود پیدا کنند. در این جشنواره، کودک آنلاین و به‌دنبال آن تأسیس مرکز نوآوری‌های سینمای ایران حرفی برای گفتن با سینماگران نداشته و جای داشت که در این جشنواره در درجه اول این رویکرد و عملیات شناسایی شود و در پی آن تحلیل و آسیب‌شناسی شود جشنواره کودک و نوجوان بهترین موقعیت را در سطح ملی آن برای ترویج و ایجاد گرایش برای معرفی الگوهای نوآورانه در بین سینماگران کودک و نوجوان داشت ولی به آن نپرداخته از آنجایی که متولیان کودک آنلاین، این جشنواره را برای رونمایی از تولیدات خود انتخاب کرده بودند، توقع می‌رفت تا در ایام جشنواره بسته‌ای از تجربیات چه موفق یا ناموفق از این رویداد به نمایش گذارند، به هر حال آنچه وظیفه دبیر جشنواره از وجه مطالبه سینمای ملی و حرفه‌ای می‌توان عنوان کرد در این بخش با کاستی همراه بوده هرچند که آقای تابش با همین تفکر و عملکرد در مدیریت سینمای ایران هستند که با حمایت‌های خود پیگیر اجرای ایده‌ها و طرح‌های نوآورانه طی دو سال اخیر هستند.

مطالبه‌ی دیگر سینمای حرفه‌ای از جشنواره، در بخش بازار فیلم و آنچه که به‌عنوان تبادلات بین‌المللی فروش و پخش فیلم محسوب می‌شود با توجه به مهمان‌های خارجی به‌عنوان داوران و صاحبان فیلم در شرایط وضعیت حال حاضر کشور و تحریم‌ها مطلوب به‌نظر می‌رسیده و این بخش از جشنواره با نگاه کلی فارغ از وجه فرهنگی جشنواره برای کشور طرح و جهات سیاسی به‌همراه دارد، و من به‌عنوان یک ایرانی از آن قافل نیستم و می‌پذیرم در شرایط حاضر تبادلات مالی سینما دچار مشکل است از این رو مهم‌ترین و با تجربه‌ترین مهمان خارجی، تبدیل به سفارش‌دهنده برای تولید نوعی از فیلم‌ها به اصطلاح با بودجه کم و جشنواره‌های شده و به‌دنبال این نظریه نیز یک اتفاق نظر در بین فیلمسازان داخلی و پخش‌کنندگان خارجی برای تولید و پخش این نوع از فیلم‌های ارزان قیمت و جشنواره‌های با مخاطب خاص ایجاد شده از همین رو جای فیلم‌های تجربی با موضوع کودک و نوجوان سینما تجربه بسیار خالی بود.

حضور انجمن‌های تازه تأسیس و تخصصی سینمای کودک و نوجوان مانند انجمن تخصصی کودک و رسانه، انجمن حمایت از فیلم کودک و نوجوان، انجمن توسعه سینمای کودک و نوجوان، و انجمن‌های باسابقه‌تر آسیفا ایران، سیفژ و به‌خصوص سه انجمن تازه تأسیس اول در جشنواره اصفهان برای اولین سال یکی از نکات قابل توجه در این جشنواره بود؛ با توجه اهداف و فعالیت‌های مستقل هر یک از این انجمن‌ها

می‌توان توقع داشت تا در سال‌های آتی این انجمن‌ها عهده‌دار وظایف جدیدی در اکثر رویدادهای مهم با موضوع سینمای کودک و نوجوان باشند، در طول جشنواره شاهد اتفاقات کوچکی از طرف این انجمن‌ها بودیم، ولی ایجاد و اجتماع کثیری از فعالان سینمای کودک و نوجوان در قالب این انجمن‌ها می‌تواند یکی از مهمترین نمودهای مشارکت مدنی و مطالبه‌گری حرفه‌ای و صنفی از سینمای کودک و نوجوان در کل باشد، و مدیریت‌های دولتی در این تعامله می‌تواند بهترین راه‌حل‌ها را در آنچه که به‌عنوان مسئله سینمای کودک و نوجوان شناخته می‌شود به‌دست آورده.

عمده تجربه من و جمعی از سینماگران حوزه کودک و نوجوان که با حضور در جشنواره و در کنار انجمن‌های سینمایی کودک و نوجوان شکل گرفته این بود که اول از همه تا جایی که می‌توانیم باید از دولت بخواهیم که از سینمایی کودک و نوجوان حمایت کند. از طرفی با اتکا به این انجمن‌های خود جوش و تازه تأسیس، به‌دنبال راه‌ها و الگوهای دیگر برای ایجاد رونق در تولید فیلم‌های کودک و نوجوان، به‌عنوان کسب و کار دائمی و مستمر توسعه‌پذیر، فرهنگی، اقتصادی، خلاقانه و کارآفرینانه باشیم، برای هر یک از واژه‌ها ادعا شده در این متن و هر متن دیگر پشتوانه تفکر برای طراحی و اجرای برنامه‌ای باشد.

امیدوارم با پر رنگ‌تر شدن نقش انجمن‌ها و به‌خصوص انجمن‌هایی که بدون حمایت از طرف نهادهای دولتی ایجاد شده‌اند در سال‌های آتی مدل جدید همکاری دولتی با انجمن‌ها بتواند توقع سینمای کودک و نوجوان را تا حدودی مرتفع سازد. انشالله



سید مهدی برقی

سید مهدی برقی متولد ۱۳۴۹ در تهران هستم. کارگردان حرفه‌ای سینما و تلویزیون. دو فیلم سینمایی در کارنامه‌ام هست به نام «سفر به شرق» و «لج‌ولج‌بازی» و ده تله‌فیلم دارم برای شبکه‌های مختلف سیما، سیما فیلم. حدود بیست و دو فیلم کوتاه و نیمه‌بلند و یک سری فعالیت‌های فرهنگی مثل فیلم‌نامه‌نویسی و تله‌فیلم هم تهیه‌کنندگی کردم. جوایزی هم از جشنواره‌های مختلف دریافت کردم. از جمله جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان در دوره‌های دهم و دوازدهم و چهاردهم.

خاطرم هست اولین بار فکر می‌کنم در هفتمین دوره، داوران کودک و نوجوان بودند، یادم نمی‌آید من آن موقع حضور داشتم یا نه. در دوران جشنواره فیلم کودک و نوجوانان من یا به‌عنوان فیلم‌ساز با یک اثر حضور داشتم، یا به‌عنوان تماشاگر حرفه‌ای یا از طریق بنیاد فارابی دعوت شدیم یا خودمان شخصاً آمده بودیم. سعی می‌کنیم فیلم‌ها را دنبال کنیم و ببینیم. خودم به‌دلیل این که فیلم‌های کودک و نوجوان زیادی ساختم به‌خصوص فیلم‌های کوتاه و نیمه‌بلند در ارتباط با موضوع‌های مربوط به کودک و نوجوان بود در جشنواره شرکت کردم. در اولین دوره که این اتفاق افتاد من یک فیلمی داشتم در دهمین دوره به اسم «سوتک» و آن‌جا حدود هفت یا نه نفر داور کودک و نوجوان از سراسر کشور انتخاب شده بودند برای دیدن فیلم‌ها و رأی دادن به این فیلم‌ها. اولین سالی بود که من مواجه می‌شدم با این که آثار ما را کودکان و نوجوانان بررسی می‌کنند. با سلیقه‌های مختلف و از جاهای مختلف کشور. این به هر حال به‌خودی‌خود جذاب است. یعنی آدم‌ها احساس می‌کنند با همکار خودش با یک آدم تحصیل کرده و هنرمند باسواد یا استاد دانشگاه یا بازیگر حرفه‌ای و یا کارگردان حرفه‌ای طرف نیست. با یک سری ذهن پویا و خلاق کودکان یا نوجوانان طرف است. که هر چی می‌بینند در لحظه واکنش نشان می‌دهند و آن واکنش ممکن است به رأی منجر شود که البته من این را رد نمی‌کنم که ممکن است احیاناً در این رأی‌ها نظراتی اعمال شود، به اصطلاح خودمان خط‌دهی شود که حتی اگر این هم باشد باز یک بخش آن برآمده از

وجود پاک بچه‌هاست. همیشه هم شنیدیم در جشنواره کودک و نوجوان یک جاهایی که یادمی‌آید، جشنواره جیفونی ایتالیا همچین موردی دارد. یعنی بچه‌ها آن‌جا در واقع یک سری فیلم را قضاوت می‌کنند، همیشه فیلم سازها و همکاران ما خوشحال و خرسند هستند که فیلم یا اثرشان دارد توسط یک سری کودک و نوجوان در واقع خلاق، پخته و علاقه‌مند، با انگیزه قضاوت می‌شود و آن قضاوت قاعدتاً قضاوت درستی می‌تواند باشد چون از حسشان درآمده‌است. ولی جذاب بود برای من آن خاطره و حتی یادم هست که افتخار هم می‌کردیم در مصاحبه‌ها که داشتیم، چه جشنواره دهم و چه جشنواره دوازدهم در کرمان جایزه گرفتیم.

در جشنواره چهاردهم همیشه این حس بود که این جایزه می‌تواند جایزه جذاب و درستی باشد یعنی در واقع از حس اولیه و از دل بچه‌ها درآمده، حالا به اصطلاح خودمان درگیر بازی‌های حرفه‌ای همکاران مان نشده که بگویند آقا این را می‌شناسیم. اثر قبلش چه جوریه. در واقع با حس‌شان فیلم را دیده‌اند و جایزه به آن داده‌اند. این کلیتی است که قطعاً آن موقع حسم، حس خوبی بود. خوشحال بودیم که این اتفاق افتاده است. ضمن این که من در سال هفتاد و سه دهمین جشنواره وقتی که آن جایزه برای فیلم «سوتک» برای بهترین فیلم به من دادند، پروانه زرین، دیپلم افتخار و یک جلسه‌ای یا وقت دبیر وقت جشنواره آقای پاکدل وقت برگزار کردند. بعد از این که ما جایزه را گرفتیم، در واقع دیدار داشتیم با این داورها و همان موقع من متوجه شدم که چه قدر این‌ها درست دیدند و به حرفه سینما علاقه‌مند بودند و دوست داشتن وارد حرفه سینما شوند. پس از سوالاتی که کردند از ما راجع به این که فیلم بعدی شما چیست؟ ما می‌توانیم با شما همکاری کنیم؟ با هر یک دوستی بود پانزده - شانزده سالش بود آن موقع محمد مهدی آذر خیل دقیقاً یادم هست اسمش چون تا چند سال بعد با هم در ارتباط بودیم. خیلی علاقه‌مند بود وارد عرصه سینما و نویسندگی شود، قصه بنویسد، داستان بنویسد، یک چیزهایی هم نوشت و می‌داد من می‌خواندم. مطمئنم در این زمینه فعالیت می‌کند. یک حرفه‌ای برایشان زده شده بود آن بچه‌ها از جمله همین دوستی که می‌گویم یعنی شاید قبلش به فیلم کودک، سینما، جشنواره توجهی یا نگاهی نداشت وقتی که این اتفاق افتاد از طرف دفتر جشنواره انتخاب شدند، به مدت یک هفته، هشت روز برای دیدن فیلم‌ها و جایزه‌دادن به فیلم‌ها. قاعدتاً فکر می‌کنم یک سری از دوستان مسیر زندگی‌شان تغییر پیدا کرده، می‌رفتند به سمت نویسندگی یا کارگردانی یا بازیگر شوند. به هر حال اتفاق خوبی بود و ما هم خوشحال بودیم جایزه‌ای که از دست این دوستان می‌گیریم، جایزه‌های کاملاً پاک و بی‌شیله‌پیله و خیلی صادق بود.

در حقیقت آن تأثیر جریان‌سازی فرهنگی جشنواره کودک است. دقیقاً من دوتا پروانه‌زرین از جشنواره فیلم‌های کودکان و نوجوانان در اصفهان دارم و سه دیپلم افتخار. در سال نود و یک هم فیلمی داشتم که بازیگر من آن‌جا دیپلم افتخار گرفت. یعنی اثر دوره‌های جشنواره کودک را یا فیلم داشتم، حضور داشتم یا جایزه گرفتم



یا همکارن در فیلم جایزه گرفتن یا در نهایت به‌عنوان یک بیننده حرفه‌ای مهمان جشنواره بودم و آثار را می‌دیدم. این تأثیر را کاملاً متوجه می‌شدم اگر چه الان دو - سه سالی هست که در جشنواره نیستم و سه - چهار سال هم هست که نه اثری داشتم و نه امکان حضور داشتم. من حتی مواجه بودم با یک خانواده‌ای در تهران که پدر و مادر فرهنگی بودند؛ معلم بودند ولی تمام تمایل و موقعیت‌شان این بود که برایشان در ایام جشنواره دو تا فرزندشان را هماهنگ کنند به اتفاق، یک سفری ببرند اصفهان و فیلم‌های جشنواره را ببینند. می‌خواهم بگویم در این حد به یک نمونه مصداقی اشاره می‌کنم. یادم هست که این اتفاق چندین سال از طریق این خانواده تکرار می‌شد، یعنی خیلی جالب بود که تأثیری که جشنواره گذاشته بود این بود که این خانواده می‌خواستند یک سفر تابستانی یا یک سفر در پاییز بروند، برنامه‌ریزی می‌کردند در ایام جشنواره اصفهان این سفر را بروند که بتوانند فرزندانشان آن فیلم‌ها را آن جا ببینند. در برنامه‌های جشنواره شرکت کنند. این مشخص که این تأثیر بود که حالا این که در سال‌های اخیر به چه شکل شده، کم‌تر شده یا بیش‌تر شده را من خیلی نزدیکش نبودم و نمی‌توانم الان آماری ارائه‌دهم.

بله دقیقاً من به همین دلیل سه دوره در واقع چهار دوره، چون یک دوره بازیگری یکی فیلم‌ها جایزه‌ای گرفت. البته باز هم حافظه‌ام یاری نمی‌کند که آن جایزه برای فیلم «مزرعه کودکی» بود که آقای عباس رافعی تهیه‌کننده‌اش بود. خاطرم نیست که ویدیویی بود، داوران کودک این جایزه را داده بودند یا داوران بزرگسال. به همین دلیل آن مقطعی که من این جوایز را گرفته بودم، از دواچ‌نکرده بودم و فرزندى نداشتم.

الان سه - چهار سال اخیر فرزندان خود من، به هر حال کارهای من را دیده‌اند، یک موقع‌هایی نگاه می‌کنند یا یک مصاحبه‌هایی بوده یا کاتالوگ‌هایی؛ این‌ها را ورق می‌زنند و می‌گویند برای ما از آن روزها بگو. وقتی چه در دوست و آشنا مواردی باشد. وقتی که مواجه می‌شوند با این که ما یک‌سری فیلم ببینیم و داوری کنیم. حالا در کنارش یک سفری در اصفهان هست، قطعاً استفاده می‌کنند و ممکن است همین کفایت می‌کند یعنی اگر اهدافی پشت این قضیه بوده حتی اگر دو یا سه نفر در زندگیشان به این سمت کشیده شود و به این سمت برود که وارد سینما بشوند و بطور حرفه‌ای کار کنند؛ حضور در جشنواره کودک به‌عنوان داور، خود این کفایت می‌کند. قاعدتاً دنبال کمیت و تعداد زیاد نیستیم حتی اگر تقریباً دو نفر هم این تأثیر را بگیرد، نتیجه مثبتی است.



کیورث پورا احمد

من در طول آن سال‌ها که خیلی تو جشنواره بودم، امسال هم بودم ولی توش نبودم، بیش‌تر در حیاط می‌نشستم با بچه‌ها قهوه می‌خوردیم. موضوع دیدن دوستان و همکاران بود.

آن سال که بیشتر داخل جشنواره بودیم و خودی‌تر بودیم و توش بودیم. جایزه برای من که هیچ‌وقت مهم نبوده، هیچ‌وقت و هیچ‌جا و همیشه گفتم، صد بار گفتم و نوشته‌شده از قول من و همه‌جا گفتم به جز جایزه اسکار هیچ جایزه‌ای در جهان هیچ ارزشی ندارد؛ حتی نخل طلایی کن، شیر ونیز و خرس برلین در صورتی ارزش دارد که این قدر گیرنده‌اش زیرک باشد مثل آقای کیارستمی که خودش خودش را جهانی می‌کند و گرنه آن قدر آدم‌ها بوده‌اند که نخل طلا گرفته‌اند و رفته‌اند گم‌و‌گورتر از همیشه. ولی اسکار تنها جایزه‌ای است که اگر جایزه‌اش را بگیری، هر جای دنیا بودی خواستی فیلم بسازی، این می‌شود سرمایه تو. اولاً تکلیف داوری و این جایزه را روشن کنم، دیگه جایزه فجر و کودک و مودک که دیگه هیچی. سؤال شما بچه‌هایی که داور بودند، من در تمام آن سال‌ها و این سال‌ها با این بچه‌ها هیچ ارتباطی نداشتم، چه قبل از جشنواره و چه بعد از جشنواره. بچه خودم هیچ‌وقت آن‌جا نبوده است. یک سال هم شما می‌گویید که فیلم «به‌خاطر هانیه» جایزه کودکان را برده که آن هم من یاد نمی‌آید. حالا برده که برده. لابد آن سال‌ها بچه‌ها خوششان آمده است.

من چه می‌دانم یا مربی به آن‌ها گفته که از آن فیلم خوششان بیاید. نکته مهم‌تر این که «قصه‌های مجید» را همه جا، من را به‌خاطر آن می‌شناسند. می‌خواهم بگویم که فکر می‌کنم اگر امسال سال ۱۳۹۸ آن فیلم ساخته می‌شد، احتمالاً هیچ‌کس نگاه نمی‌کرد. چون خود تلویزیون جمهوری اسلامی سیدتا کانال به‌درد نخور هست. یکی از یکی به درد نخورتر، اگر ورزش باشد نگاه می‌کنند و گرنه دیگر کسی محل سگ نمی‌گذارد که تلویزیون ما آن زمان سی سال پیش این فیلم پخش شده و بین بزرگسالان و نوجوانان نوستالژی ایجاد کرده است. آن نوجوانان الان خودشان پدر مادر شدند. دست بچه‌ها را می‌گیرند، می‌گویند بین آن‌ها دیدند

خوششان آمده و این ادامه پیدا کرده‌است. حالا آن سال این فیلم جایزه گرفته؟ من چه می‌دونم، هیچ وقت هیچ حس‌نداشتم، هر وقت جایزه بگیرم خیلی بال‌بال نمی‌زنم؛ نگیرم هم پر و بالم نمی‌ریزه. جایزه با هفت تا داور یا پنج تا داور یک نظراتی دارند می‌دهند؛ حالا این پنج نفر را دو نفر آن را عوض کن کلاً رأی‌ها جور دیگری می‌شود. پس چه فرقی می‌کند مهم اصل آن فیلم است که ماندگار است یا باید برود در زباله‌دان تاریخ سینما. فیلم مهم است، جایزه مهم نیست. آن قدر بوده‌اند که جایزه گرفتند ولی فراموش شده‌اند و همچنین آن قدر هم بوده‌اند که جایزه نگرفته‌اند ولی ماندگار شده‌اند برای همیشه. چارلی چاپلین هیچ وقت جایزه نگرفته بود که بعدها که پیرتر شده بود، جایزه افتخاری بهش داده بودند.

من سر فیلم «تاتوره» این داستان مال سی‌وهفت سال پیش است. من، حسین جعفریان و فرهادصبا در مهمان‌سرای بوشهر در یک اطاق می‌خوابیدیم؛ در یک کاست آقای محمدرضا لطفی با سه‌تار زده بود و خودش خوانده بود «ای یار من ای یار من» من یادم هست. ما دوماه صبح به صبح این را گوش می‌دادیم و شب هم که می‌شد این را گوش می‌کردیم. سیصد بار فقط گوش می‌دادیم، تمام این دو ماه خدا بار این را گوش می‌دادیم. هفته پیش دوباره این فایل رسید دستم توی تلفن اول، گفتم آن نیست دوباره گوش‌دادم بعد دیدم همان است ولی ریتمش خیلی کند است، انگار پر شورتر و تندتر بود، بعد فکر کردم این مال چهل سال پیش است، آن موقع برای من تند بوده نه الان که من هفتاد سالم هست. این تفاوت‌ها در زمان است، الان حس می‌کنم ریتمش کند است؛ خوب پس این تفاوت‌ها بقیه جاها هم هست.



نادره ترکمانی

من نادره ترکمانی فارغ‌التحصیل دانشگاه فیلم و تئاتر در رشته کارگردانی سینما هستم. از سال شصت‌وهشت تا هفتادونه در کار تولید فیلم‌های مستند مشغول بودم و از سال هشتاد، تولید فیلم‌های سینمایی برای گروه سنی کودکان و نوجوانان را در مسیر کاری خودم قرار دادم. حوزه تخصصیم افسانه‌های عامیانه در سینمای کودک است. فیلم «خاله سوسکه» سال هشتاد و هشت در جشنواره کودک که در همدان برگزار شد، جایزه منتخب تماشاگران را دریافت کرد. سال نود و یک هم فیلم سینمایی «گورداله و عمه غوله» که فیلم تمام عروسکی بود و از جشنواره فیلم کودکان و نوجوانان در اصفهان در بیست‌وششمین دوره جایزه‌های بهترین کارگردانی، فیلم‌نامه، ساخت عروسک، موسیقی، بهترین دستاورد هنری را دریافت کرد. هم‌چنین همان سال انجمن منتقدین و نویسندگان سینما، جایزه ویژه خود را همراه با تندیس به فیلم «گورداله و عمه غوله» دادند. منتخب شرکت‌های فیلم‌سازی هم‌شد. از آن سال به بعد که من وارد سینمای کودک شدم و فعالیت‌های جنبی هم در حوزه سینمای کودک شروع پیدا کرد به ادامه یافتن. تا پیش از آن فعالیت‌هایم تدریس بود که هم‌چنان داشتم و ادامه دادم. تالیف کتاب و نگارش فیلم‌نامه در اشکال متعدد ادامه پیدا کرد ولی در کنار این‌ها داوری جشنواره‌های متعدد هم داشتم. در جشنواره بیست و چهارم جزو هیأت داوری بودم. اما در دو یا سه سال اخیر با دوستان دیگر سینماگر تمرکز را گذاشتیم در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی. انجیو مرتبط با فیلم‌های کودک و نوجوان را هم تأسیس بکنیم، که مرکز توسعه فیلم‌های کودک و نوجوان را انجیویی هست که در جهت توسعه و رونق سینما کودک و نوجوان داره تلاش می‌کند برنامه‌های متعدد داشته‌باشد و سیاست‌گذاری‌های مختلف را همگام با بنیاد فارابی، سازمان سینمایی و سینماگران و مراکزی به صورت داوطلبانه برای ارتقای سینمای کودک فعال هستند، داریم جلومی‌بریم. به‌هر حال همه جشنواره‌ها از جمله جشنواره کودک و نوجوان می‌توانند جریان فرهنگی، اجتماعی ایجاد کنند و موجی درست می‌کنند. در این موج فیلم‌سازان، مخاطبین، کودکان و نوجوانان

هستند که در مجموع جشنواره قرار می‌گیرند. آثار متعددی تولید می‌شود و به نمایش درمی‌آید. طول جشنواره بحث و گفتگو و نقل مسائل مرتبط با سینمای کودک مدنظر بوده و در همه این دوره‌ها که من شاهدش بودم. به هر حال دغدغه برگزارکننده‌ها این بوده که این جریان به صورت یک جریان جدی بتواند در بدنه سینما جای خودش را نشان دهد. منتها این که جشنواره توانسته در طول سی‌و‌دو دوره خود جریان‌سازی فرهنگی برای مخاطبین خود ایجاد کند و در گروه سازندگان، تهیه‌کننده‌ها و پخش‌کننده‌ها و سینماداران توانسته یا نه، این جریان را در این طیف که مخاطبان هستند ایجاد کند. الان می‌بایست شرایط سینمای کودک ما بهتری باشد؛ البته همه را روی دوش جشنواره نمی‌گذارم؛ جشنواره مسئولیت مستقیم جریان‌سازی فرهنگی برای اکران معرفی آثار به همه کودکان سراسر کشور را ندارد. جشنواره یک فرصتی است برای معرفی آثاری که در گروه سنی کودکان و نوجوانان ساخته شده و در اندازه خودش موفق بوده اما اگر جشنواره می‌توانست جریان‌های دیگری را هم‌گام و هم‌راستا با خودش به حرکت در بیاورد و آن جنب‌وجوش که ما واقعاً در اصفهان و شهرهای دیگر شاهدش هستیم که مردم با خانواده‌ها و بچه‌ها چه‌جوری موج درست می‌شود، در شهر علاقه‌مند هستند. اگر این موج و این جریان می‌توانست به صورت فراگیر در سراسر کشور باشد، آن موقع ما می‌توانستیم یک جریان خیلی خیلی جدی‌تری را در حوزه تولید و اکران آثار کودک شاهد باشیم و تقریباً همان حسی بوجود بیاید که جشنواره فجر دارد.

جشنواره فجر وقتی تمام می‌شود، مخاطبین که مردم باشند دوست دارند بدانند آثاری که در جشنواره فجر به نمایش درآمده، کی اکران می‌شود؟ دوست دارند اثر مورد نظرشان را که ندیدند یا دوست دارند یک بار دیگر ببینند یا به دوستان توصیه می‌کنند ببینند و اکران بیاید. آن موج را جشنواره فجر در حوزه سینمای بزرگسالان توانسته ایجاد کند ولی اگر به موازات آن جشنواره کودک را مقایسه کنیم نتوانسته آن جریان را ایجاد کند. این ده‌ها دلیل دارد، مقصر جشنواره فیلم‌های کودک و نوجوان نیست. یک جریان موازی هست که اگر این‌ها درست حرکت کند جشنواره کودک و نوجوان می‌تواند به آن اهداف خودش که اگر بخش جلب و جریان فرهنگی‌اش در فکر مخاطبین خودش هست، دست پیدا کند.

وقتی ما مخاطبین آثار را در جایگاه داوری قرار می‌دهیم و این امتیاز و فرجه را به آن‌ها می‌دهیم که آن آثاری که برای شما ساخته شده را در جشنواره داوری و انتخاب کنید و بر اساس سابقه اثر مورد نظرتان را بهش جایزه دهید. این جریان یک جور فرصت و مجال و امکان نمره بالا دادن به کودکان و نوجوانان داور است و آن‌ها به‌هر حال در آینده این مسیر را در ذهن خودشان حفظ می‌کنند که به‌عنوان داور یک‌سری کارها را دیدیم. ما یکی از وظایفی که اصولاً در بحث کودک و نوجوان در هر حوزه‌ای که داریم فعالیت می‌کنیم، چه حوزه فعالیت‌های حقوقی و مدنی، چه تفریح‌های بچه‌ها، سینما، ادبیات حتی آموزش و پرورش یکی از مسئولیت‌هایی

که حالا من به‌عنوان سینماگر احساس می‌کنم برای تمام کسانی که در عرصه سینمای کودک دارند، فعالیت می‌کنند، یک مسئولیت جدی است. این که ما به بچه‌ها اعتماد به نفس بدهیم، من مطمئن هستم بچه‌هایی که در بخش داوری حضور پیدا می‌کنند در طول این سال‌های جشنواره به آن اعتماد به نفس و شوق و شور و به اعتماد به شرایطی که در آن قرار می‌گیرند و تلاشی که این اعتماد را به‌منزله ظهور برسانند، قطعاً روی‌شان تأثیر می‌گذارد و بچه‌های موفق‌تری می‌توانند باشند که در مواقع مختلف تصمیمی بگیرند که نظرشان را ابراز کنند، ایده و فکر و پیشنهاداتشان را بگویند. اصولاً شاید یکی از بهترین رویکردهای استفاده کودکان و نوجوانان در جشنواره خودشان به‌عنوان داور این است که ما اعتماد به نفس قوی در آن‌ها ایجاد می‌کنیم و این مهم است. قراره این‌ها کسانی باشند که در آینده راجع به سینمای کودک یا نظری دهند یا فیلم‌ساز، عکاس یا منتقد فیلم شوند و اگر هیچ‌کدام نشوند می‌توانند یک مخاطب خیلی خوب باشند که می‌تواند جریان فرهنگی در اطراف خودش ایجاد کند. دختری که مثلاً پانزده سال پیش، شانزده سالش بود و جزو هیأت داوری جشنواره کودک و نوجوان بوده الان یک خانم سی ساله هست و احتمالاً یک بچه هفت و هشت ساله دارد. جریانی که در ذهن این داور پانزده ساله پیش آمده به کودک امروزش منتقل می‌شود. این همان چیزی است که ما می‌خواهیم در جامعه‌ها اتفاق بیافتد. بحثی که شما در این جریان فرهنگی، اجتماعی و سینما به‌راحتی، به‌خوبی و به‌درستی می‌توانید جریان فرهنگی درست‌کنند، به‌خصوص در حوزه کودک، منتها من در حوزه داوری کودک و نوجوان یک سری مسائل دارم و دلم می‌خواهد که مطرح بکنم. امسال در دوره سی و دوم من جزو هیأت انتخاب بودم. سال‌های قبل به‌عنوان مهمان می‌آمدم یا به‌عنوان سازنده فیلم یا به طرق مختلف در جریان جشنواره بودم. اخبار را پی‌گیری و مطالعه می‌کردیم، حضور داشتیم بین مخاطبین عمومی مردم که بچه‌ها و خانواده‌هاشون در سالن‌های متعدد در شهرهای مختلف بودند. گاهی وقت‌ها یک فیلم را سه و چهار بار در سالن سینما می‌دیدم. یک‌بار روی پرده می‌بینیم، یک بار رو به مخاطبین می‌بینیم، یک‌بار بچه‌ها را می‌بینیم، یک‌بار والدین را... چون این تجربه‌ای است که به‌درد ما می‌خورد در حوزه فیلم‌سازی، اما در حوزه داوران کودک و نوجوان که اتفاقاً من همیشه معتقدم این بچه‌ها که انتخاب می‌شوند به‌عنوان داور کودک و نوجوان، مشتی نمونه از بچه‌هایی هستند که در سرتاسر کشور ما وقتی فیلم کودک و نوجوان می‌رود برای اکران این‌ها هم می‌خواهند بروند در سالن سینما و این‌ها را ببینند. بنابراین باید طیفی از بچه‌ها که لحاظ سنی چهار و پنج ساله نباید باشند که من دیده‌ام، درست انتخاب می‌شود. گروه سنی آن‌ها بین نه، ده و یازده سال تا چهارده و پانزده سال است. اما اعتراض من به این شیوه انتخاب داوران کودک و نوجوان که هر سال هم مد نظرم بوده و راجع به‌اش متمرکز هم می‌شوم در دوره‌های مختلف جشنواره؛ این بچه‌ها باید فارغ از آموزش‌های بزرگسالان باشند. ارائه دیدگاه‌های بزرگسالانه. فارغ از داوری گروه‌های بزرگسال، خودشان بی‌واسطه فیلم‌ها را نگاه بکنند و چه بسا بهترین مدل داوری کودک

و نوجوان کشوری باشد یعنی شما ۱۰۰۰ نفر را در سرتاسر کشور که فیلم نمایش داده‌می‌شود، بچه‌ها به صورت تصادفی انتخاب‌شوند مثلاً بگویند استان آذربایجان سی نفر از بچه‌ها از مدارس مختلف هرکس دوست‌دارد، نه این‌که ما انتخاب‌کنیم. ما مصاحبه کنیم، ما آموزش دهیم، ما روش دیدن را آموزش دهیم، چگونه دیدن و چگونه ندیدن را آموزش دهیم. سینما یک فضای تفریح، سرگرمی، آموزش مخلوط با همه، یک هنر است هم یک رسانه. کودکی که در سرتاسر کشور با خانواده‌اش می‌رود فیلم را می‌بیند آن بچه هیچ آموزشی ندیده‌است، آن بچه براساس سلیقه خودش، دانسته‌هایش یا کشفیات خودش علاقه‌مند به آن فیلم می‌شود و بعد می‌رود و CD آن را می‌خرد یا خوشش نمی‌آید در سالن سینما مشغول پفک‌خوردن و ور رفتن به بند کفشش می‌شود... تا بیاید بیرون. معمولاً هم بچه‌ها در سالن سینما اولین چیزی که مد نظرشان هست تفریح و سرگرمی است. منتها من دیدم داوران کودک و نوجوان که انتخاب می‌شوند اولاً این‌که آن‌ها را انتخاب می‌کنند که این غلط است. تمام بچه‌ها در سراسر کشور ما جزو مخاطبین ما هستند. من اگر فیلمم را اکران می‌کنم نمی‌توانم بچه‌ها را انتخاب‌کنم که بیایید فیلم من را ببیند. سینما یک رسانه عمومی است به این‌ها هیچ آموزش نباید داده‌شود، بچه‌ها باید بر اساس اطلاعاتشان در طول زندگی‌شان از یازده ساله تا سیزده ساله هستند، این‌قدر تلویزیون و فیلم دیده و در فضای مجازی فیلم‌های مختلف کوتاه و بلند، از خارج آمده، انیمیشن، رئال ... با این‌ها آشنا شده، دیگر نیاز نیست ما به این‌ها آموزش بدهیم یا با این‌ها مصاحبه کنیم که کتاب چندتا خواندی؟ مجله چندتا خواندی؟ درک شما از ادبیات فلان چقدر است؟ نه...

مخاطبین کودک و نوجوان باید راحت و بی‌واسطه بدون آموزش‌های این شکلی بیایند در سالن سینما فیلم را ببینند و فیلمی که دوستش‌دارند را انتخاب‌کنند. متأسفانه در طول جشنواره‌ها و سال‌های متعدد که می‌گذرد اگر از خود داوران که می‌آیند برای هیأت داوری صحبت کنید. از نوع گفتگو ما باهاشون صمیمی می‌شویم و صحبت می‌کنیم. من بهشان می‌گویم: من فیلم‌سازم حرفت را بزن. دوست‌داری بنویس و بازی کنی و کارگردانی کن... آرام‌آرام با آن‌ها صمیمی می‌شوید و متوجه می‌شوید که نوع انتخاب این بچه‌ها براساس آن کدها و نشانه‌هایی است که آن آموزش‌دهنده به این‌ها آموزش می‌دهد به همین دلیل غالباً این بچه‌ها فیلم‌هایی را انتخاب می‌کنند که این فیلم‌ها روی پرده سینمای کودک و نوجوان مخاطب آن نیستند و بزرگسالان مخاطبان آن هستند. این نقطه خطر آن است. ما بچه‌ها را بی‌خودی و زود بزرگ می‌کنیم. پسری که یازده سالش است من اصفهان دیدم بهش می‌گویم از کدام فیلم خوشتر آمد؟ می‌گوید: گوشت را بیار جلو خانم اسم فیلم خودش را می‌گوید. می‌گویم: چرا در گوش می‌گویی؟ می‌گوید: آخه قرار نیست این را انتخاب‌کنم ما باید فیلمی را انتخاب‌کنیم که نشان بدهد ما آدم‌های فهمیده‌ای هستیم. این خیلی غلط است، نشان می‌دهد راه غلط است. از همان اول می‌گوییم براساس خطوطی که ما به شما می‌دهیم فیلم را انتخاب‌کنید و دقیقاً هم همان می‌شود.

امسال همین‌طور و سال پیش هم همین‌طور بچه‌ها آثاری را انتخاب می‌کنند که شما می‌بینید جایزه یونیسیف جایزه هیأت انتخاب کارگردان هستند و فضای اکران را می‌شناسند سینما دارها... نشان می‌دهد. انتخاب غلط است بعد می‌فهمی که این‌قدر این‌ها انتخاب شده‌اند و آموزش داده شده‌اند که دقیقاً در کادر قرار گرفته‌اند که انتخاب و سلیقه اصلی خودشان را معرفی اثر مورد نظر ندارد. این آن خطر و اشتباه است و گرنه داشتن هیأت داوری کودک و نوجوان درست است باید این اتفاق بیفتد. ایجاد اعتماد به نفس برای بچه‌هایی که در آینده خودشان جریان‌ساز فرهنگی فعالیت سینمایی کودک هستند لازم و مفید است. شاید به همین دلیل است که قراره هیأت داوری کودک و نوجوان وجود داشته باشد. جشنواره اما مسیری که می‌رود مسیر درستی نیست. من اگر قرار باشد یک روزی سازماندهی کنم داوران کودک و نوجوان را این روش را به کل می‌گذارم کنار. بچه‌ها انتخاب نباید بشوند. شما مثلاً سی تا بچه را بیاورید مصاحبه کنید ببینید کدامشان اهل فهم‌تر، کدامشان تعداد بیش‌تری کتاب خوانده، کدامشان بیش‌تر حرف می‌زنند یا کتاب‌های بزرگ نوزده ساله و هیجده ساله خوانده یا چه تعدادی کثیری فیلم دیده، بچه‌ها در کشور ما این‌جوری نیستند، ما وقتی می‌گوییم هیأت داوری کودک و نوجوان یعنی می‌گوییم شما بخش اندک گروهی از نماینده‌های کودک و نوجوان در کشور ما هستید و حالا بیاید فیلم را انتخاب کنید، به دلیل این‌که انتخاب‌ها غلط است هیچ‌پخش‌کننده‌ای براساس انتخاب مخاطبین کودک و نوجوان فیلم را انتخاب نمی‌کند، می‌توانید این را در طول سی‌ودو دوره جشنواره ببینید که من درست می‌گویم یا غلط. هیچ‌کدام از پخش‌کننده‌ها به انتخاب مخاطبین کودک و نوجوان در این‌که فیلمی را انتخاب کنند و پخش کنند توجهی ندارند. در جشنواره سی‌ودوم هم ما پخش‌کننده داشتیم در جشنواره دقیقاً توی سالن انتخاب می‌گفتند درباره این‌ها فیلم‌هایی بهشان تلقین کردند در ذهنشان که امسال مال کودک و نوجوان نیست. این نکته‌ای بود که می‌خواستیم بگویم...





سیروس حسن پور

من سیروس حسن پور هستم. در هر صورت وقتی که آدم دارد کار کودک نه، اساساً کار رسانه یا تولیدی انجام می‌دهد؛ فیلمی دارد می‌سازد؛ یا اثری را خلق می‌کند؛ قطعاً به مخاطب هم فکر می‌کند که بتواند جذابیت لازم را برای مخاطب ایجاد و منتقل کند. این دوستان کودک و نوجوان در جشنواره کودک یکی از فاکتورهای مهمی شدند برای این که ما بیش تر به این مقوله پردازش داشته باشیم، و وقتی داریم کاری می‌کنیم واقعاً نوجوان مخاطب که قرار است این فیلم را ببیند را در نظر بگیریم و این داوران، بچه‌های باهوش و با ذکاوتی هستند یعنی در واقع طی یک مراحل و فرآیند انتخاب می‌شوند و می‌آیند برای داوری. من شاهد بودم که داورها درست دست روی نکات بسیار حائز اهمیتی در مورد فیلم‌ها می‌گذاشتند که من تعجب می‌کردم که چه دیدگاه جالبی دارند. از کنار یک سری فیلم‌ها به سادگی نمی‌گذرند، این‌ها پیام‌های خاصی دارند و من که می‌خواهم برای این بچه‌ها کار کنم با دقت بیش تری فیلم بسازم. برای این که یک سری داور هست متفاوت از داوران حرفه‌ای بزرگسالان و همکاران که این‌ها از منظر خودشان به داستان نگاه می‌کنند که اتفاقاً خیلی هم حرفه‌ای نگاه می‌کنند و این‌ها باعث می‌شود من در مسیر کارهای خودم با دقت حرکت کنم و سعی کنم کاری انجام دهم که همراهی این دوستان را همراه داشته باشم و همراه کنم آن‌ها را با خودم. قبل از «دهقان فداکار» فیلم نیمه‌بلند «کلاس اول» هم بود، آن‌هم داوران کودک و نوجوان و بزرگسال، آن را انتخاب و جایزه دادند سال هفتاد و هفت بود. خیلی کمک می‌کند به ما کسی که خودش از دوران کودکی می‌آید در سینما، با یک دانش دیگری ورود می‌کند، یعنی خودت با آن فضای ذهنی ورود می‌کنی؛ وارد سینما می‌شوی؛ سینما را جدی تر می‌خوانی؛ بعد فیلم‌ساز می‌شوی که ژانر کودک و نوجوان را انتخاب می‌کنی و تکیه بر نوجوان و محصول کارهایی داری که در جشنواره‌های دوره‌های مختلف جایزه گرفته و این حائز اهمیت است. در فرآیند جشنواره خود شما تبدیل می‌شوی به داور جشنواره، از آن فضایی که باید مورد قضاوت قرار بگیری، در فرآیندی قرار می‌گیری که

خودت باید قضاوت کنی، بعد در فرآیند جشنواره این افتخار را پیدا می‌کند، بزرگداشت و نکوداشت بگیرند برای شما، یعنی فرآیندی اتفاق می‌افتد که آقای سیروس حسن پور با آن پشتوانه که الان هم انتظار داریم. در سال نودوهشت باز هم کارهای خوب ببینیم نه این که آقای حسن پور را بگردیم ببینیم و بگوییم الان داری چه کار می‌کنی؟ باید انتظار داشته باشیم سیروس کار خوب انجام دهد.

مثل همیشه؛ بله آن اتفاق‌ها کار آدم را سخت‌تر می‌کند و راه را که آدم می‌رود متفکرت‌تر و سخت‌کوش‌تر می‌کند، مسئولیت سنگین‌می‌شود و این اتفاقی که می‌افتد یک جایی شما دچار تعارض می‌شوید و کاری را می‌خواهید انجام‌دهید با توجه به تجارب، که یک سری موانع سر راه تو هست که بسیار سلیقه‌ای است و این آدم‌ها پیش‌روی تو قرار می‌گیرد برای کاری که تو می‌خواهی بسازی؛ آن‌ها سرنوشت کارت را تعیین می‌کنند، که آیا بشود یا نشود، بنابراین فیلم‌ساز دچار تناقض می‌شود، آن فیلم‌ساز دچار مشکل می‌شود. من الان شش سال است که کار نکردم، کار نکردن من، از نداشتن کار نیست، از نداشتن فیلم‌نامه نیست، باید دنبال دلیل گشت آیا این برمی‌گردد به خوب نبودن کارها، که خُب من نشان دادم که من کار بد نمی‌خواهم بکنم، اگر از سلیقه افرادی هستند که آن‌جا نشستند، که خُب باید این کار را ارزیابی کرد و بعد از آن باید خروجی آن تو را در چند سال متقاعد کند، که اگر تو فیلم نساختی، فیلم‌های بهتری تولید شده در این سال‌ها، که خودت را آرام می‌کنی و بعد می‌بینی که این اتفاق نیفتاده؛ حرف هم که می‌زنی می‌بینی متاسفانه برخوردها، کمی شخصی و مسائل دیگری جایگزین می‌شود، که تو می‌شوی آدم بده! سرنوشت کار ما افتاده است دست چند آدم دیگر در فارابی که باید تصمیم بگیرند که تو فیلم بسازی یا نسازی! قرار بود «دُرناهای کاغذی» را کار کنیم حتی تندیس آن را آوردند و رونمایی شد و لوکیشن‌ها دیده شد ولی رسید به هیچ...



### پوران درخشنده

این‌که ما توانستیم یک گروه از داوران کودک و نوجوان را طی سال‌ها تربیت کنیم و نگاه به آن‌ها بدهیم که بتوانند خوب فیلم ببینند، خوب نگاه کنند و فیلم را درست نگاه کنند، خیلی خوب است. به نظر من، ما در این زمینه توانستیم بچه‌هایی داشته باشیم که از نگاه خودشان، در موقعیت سن خودشان بتوانند فیلم‌ها را تجزیه و تحلیل کنند و به آن‌ها رأی بدهند به همین دلیل وقتی که بچه‌ها به فیلمی رأی می‌دهند، این نشان می‌دهد که فیلم توانسته با آن‌ها رابطه برقرار کند و در واقع یعنی آن فیلم را درک می‌کنند و فهمیده‌اند. وقتی من جایزه را از داوران کودک و نوجوان گرفتم خوشحال بودم چون حس می‌کردم که آن‌ها این فیلم را درک کرده‌اند و موقعیت بچه‌ها در آن فیلم را در سن و سال خودشان حس کرده‌اند. در فیلم «بچه‌های ابدی» یک بچه معلول سندرم دان هست و احساس می‌کنم توانسته موفق شود در طول فیلم و تلاش کرده بتواند خوب بازی کند در طول فیلم و خودش را معرفی کند. بنابراین با این نگاه، داوران کودک به آن نگاه کردند و توانستند به آن رأی دهند. ما باید به بچه‌ها خوب فیلم دیدن را یاد دهیم. این که فقط بیاید و رأی دهند، چگونه باید به یک فیلم رأی داد؟ چگونه باید نگاه کرد؟ موضوع فیلم چه قدر اهمیت دارد؟ محتوای فیلم چه قدر مهم است؟ و قالب ظرفی که این محتوا در آن ریخته چه قدر می‌تواند اندازه باشد؟ ما را به پیام فیلم وصل کند و جفت کند. این آموزش به بچه‌ها که هر چیزی را دلایلش را ما رابطه علت و معلولی را بدانند بفهمند و دلایلش را برای خودشان داشته باشند، سوال‌هایی در ذهن خود داشته باشند و جواب‌های آن را بگیرند. این نگاه خوبی است و ممکن است فیلم‌سازهای خوبی از بین آن‌ها بوجود بیاید که آمد. ممکن است مخاطب‌های خوبی برای سینما بوجود بیاید و آن‌ها هم باز مخاطبان دیگری را تربیت کنند. به نظر من هر دوی این نگاه‌ها مهم است. خوب است این انتخاب و پی‌گیری این بچه‌ها و داورها و جلسات گفتگو خیلی مستمر باشد. فقط در دوران جشنواره نباشد و در طول سال بتوانند فیلم ببینند. فیلم‌ها را نقد کنند و نگاه پیدا کنند نسبت به چگونه فیلم دیدن.

در جشنواره بیست‌ویکم علاوه بر فیلم «بچه‌های ابدی» که جایزه داوران اصلی را می‌گیرد، جایزه داوران کودک و نوجوان را هم و جایزه منتخب تماشاگران ایرانی را هم می‌گیرد. به نظر من بچه‌ها خیلی خوب توانسته‌اند چون فیلمی نبود با نگاه بچه‌ها که موضوع آن‌ها باشد. یک نگاه اجتماعی بود و آدم‌هایی که حق زندگی باید داشته‌باشند و مردم نمی‌گذارند آن‌ها زندگی خود را بکنند. آن سال برای من خیلی جالب بود، از نگاه داوران کودک و نوجوان جایزه گرفته؛ جایزه‌ای را از داوران بین‌الملل هم گرفتم و مسابقه سینما ایران هم جایزه گرفته بود. ولی داورهای کودک و نوجوان برای من خیلی مهم بود. جشنواره بیست‌ویکم خیلی سال متفاوتی بود. فیلم‌ها نوع دیگری بودند و این فیلم هم که جایزه گرفت باور کنید یک نگاه ویژه بود. پشت سر داوران کودک و نوجوان یک نگاه انسانی بود و این پدیده شکل گرفت و آن‌ها بهترین جایزه خود را به این فیلم دادند. امیدوارم سینمای کودک و نوجوان یک جایگاه درست برای خود پیدا کند و بتواند مخاطبین خود را پوشش دهد و بتواند بچه‌ها و نوجوانان و خانواده‌ها را جذب خود کنند. خیلی گسترده هست جشنواره فیلم کودک و نوجوان، هم بچه‌ها و هم خانواده‌ها را در درون خود دارد. ما امیدوار هستیم بتوانیم فیلم‌های پر مخاطب و پر از انگیزه برای بچه‌ها داشته‌باشیم.



غلام‌رضا رضانی

من غلام‌رضا رضانی متولد ۱۳۳۹ هستم. از سال شصت و یک در سینما فعالیت می‌کنم. از همان سال‌های شصت و یک، شصت و دو اغلب فعالیت‌هایم در حیطه کودک و نوجوان بوده است. چه در پروسه دستیاری و فعالیت‌های غیر کارگردانی و چه فیلم کوتاه و بلند ساختن که در کسوت کارگردانی و نویسندگی بوده است. کار نوشتن برای بچه‌ها را دنبال کردم و فیلم‌سازی و حاصل آن تعدادی فیلم کوتاه، سینمایی، سریال و فیلم‌های سینمایی برای تلویزیون بود.

فکر می‌کنم هر جشنواره‌ای چه جشنواره داخلی و چه جشنواره خارجی، مهم‌ترین جایزه اصلی است که داورهای کودک و نوجوان هستند نه آدم‌بزرگ‌ها. اما خوب اتفاق‌هایی که در سال‌های گذشته برای من افتاده متفاوت بوده است. گاهی یک فیلم در جشنواره داورهای کودک در اصفهان و ایران ارتباط خوبی شاید با یک فیلم برقرار نکردند، ولی طی سال‌ها این فیلم برای کودکان سراسر دنیا، قابل قبول بود. چیزی که معیار است و باید در نظر گرفت برای فیلم خوب، گاهی معیار آدم‌بزرگ‌هاست و داوران کودک و نوجوان هدایت می‌شود برای این که فیلم را چگونه ببینند. گاهی داورها به صورت غریزی و احساسی و واقعی با فیلم برخورد می‌کنند. من نمی‌توانم، هیچ وقت متکی باشم به دلیل این که حس من این است که بعضی دوستانی که در مسئولیت‌های قبلی جشنواره کودکان بودند، سعی می‌کردند که داوران را هدایت کنند یا آموزش بدهند. دو ماه قبل از جشنواره، دوره آموزش و فرآیندی و ساختاری می‌گذاشتند که این بچه‌ها باید چگونه فیلم ببینند، از چه منظری فیلم ببینند. گاهی کودک خودش به صورت احساسی، عاطفی از فیلم سیندرلا خوشش می‌آید وقتی که از این کلاس‌ها خارج می‌شود ممکن است نسبت به آن فیلم شصت میلیون ایراد بگیرد و بگوید فیلم مورد علاقه من نیست که این‌ها اتفاق‌های ناخوشایندی است. من فکر می‌کنم این درس یا آموخته‌ای که در دوره‌های گذشته می‌تواند داشته باشد تا به امروز این است که عادت کنیم بچه‌ها را بگذاریم با بچگی خودشان و با احساس عواطف

خودشان به فیلم‌ها نگاه کنند. ما حتی در جشنواره سی‌ودوم تفاوت فاحشی بین نگاه‌ها داشتیم، بین داوری کودک و نوجوان اختلاف‌ها بسیار عجیب بود. جمعیتی که از فیلم‌ها استقبال می‌کنند یک فیلمی را خیلی مورد اقبال آن‌ها نیست داوران هم آن را نمی‌بینند، خوب می‌گوییم طبیعی است. ولی این اختلاف خیلی مشهود بود. بحث خودم مطرح نیست، من آن‌جا خیلی خوش‌به‌حالم شد که حالا دارند این دفعه عدالت را رعایت می‌کنند. با توجه به سوابق من آن‌جا هم خودخواهانه نگاه‌نکردم که چون فیلم من بوده، داورهای بزرگ‌سال گفته‌اند بهترین فیلم است، قطعاً داوران نوجوان هم باید می‌گفتند. اصلاً این‌جا هم این را نمی‌گویم. با این که گفتگویی با بعضی از داورهای کودک و نوجوان پارسال داشتم خودشان با والدین می‌آمدند و راجع به «ضربه‌فنی» صحبت می‌کردند، خیلی خیلی احساس خوبی داشتند نسبت به فیلم؛ گفتند ما غیر از داوری که این فیلم را قضاوت کردیم خودمان سه بار رفتیم و در سالن‌های مختلف فیلم را دیدم. ممکن است من ذی‌نفع بودم و من احساس داشتم بهش، ولی در شکل کلی به نظر می‌رسد داورهای کودک و نوجوان قاعدتاً از قبل بوده است. اگر محوریت را در دوره بعد یا دوره آینده از آن بردارند و دوره آموزش و تکمیلی برای آن نگذارند و فقط دوره توجیهی بگذارند که یک فیلم را می‌گذارند باید نظر دهید. من فیلم خودم یک ماه پیش جشنواره جیفونی بود همین «ضرب فنی» چهارصدتا نوجوان در سالن فیلم را دیدند. بعد فیلم، مربی گفتن از سالن بروید بیرون، گفتند می‌آیند و مثل رأی‌گیری پارلمانی رأی را می‌اندازند در صندوق و وقتی آمدند بیرون با شما صحبت می‌کنند. یعنی پیش از این که با ما حرف‌بزنند و درگیر مسائل احساسی شوند و ما توجیه‌کنیم آن‌ها را که فیلم خوب است یا بد. رأی انداختند و آمدند بیرون، هیچ کس آن‌ها را توجیه‌نکرد و حرف نزد راجع به نوع فیلم دیدن.

به نظر من یک بار باید جشنواره کودک و نوجوان این آزمون و تمرین را در خودش ببیند. کودک و نوجوان باید بچه‌ها را از جنس مختلف و رده‌های مختلف سنی، آزمون بگذارد که فیلم را ببینند و خودشان قضاوت کنند که این فیلم خوب هست یا نه.

ما که انتظارمان این نیست بچه‌ها به‌صورت تکنیکی و تخصصی نظردهند که فیلم خوب هست یا نه. انتظار داریم ببینیم این فیلم ارتباط روحی و عاطفی با آن‌ها برقرار کرده یا نه. فیلم دوست‌داشتنی آن‌ها باشد یا نه، هدف اصلی این هست. ما که نمی‌خواهیم آن‌ها فیلم‌ساز باشند که مفاهیم فیلم چیست؟ مفاهیم درازمدت این فیلم چیست؟ معنی این پلان چیست؟ این‌ها مفاهیم بزرگ‌ترها است نه کودکان.

داوران کودک و نوجوان قطعاً می‌توانند چه بیایند به سمت سینما چه نیایند به دلیل این که اول که ما برای آن‌ها شخصیت خاص قائل می‌شویم و این قضاوت را به آن‌ها می‌دهیم و می‌گوییم شما آن قدر ارزش دارید و قابلیت دارید که می‌توانید راجع به یک فیلم نظر دهید و قضاوت کنید. آن پروسه‌ای که جشنواره برگزار می‌شود آن‌ها احساس می‌کنند در خوب‌بودن، در بهتر بودن یا بدتر بودن یک فیلم، در سرنوشت یک فیلم می‌توانند

موثر باشند. در واقع وقتی زیرساخت زمینه‌های روحی و عاطفی خودشان و علاقه‌مندی‌های از قبل داشته در آن‌ها باشد، وقتی به این مرحله می‌رسند که برای خودشان هم دارند داوری می‌کنند نه فقط برای فیلم. وقتی یک نوجوانی می‌گوید من این فیلم را دوست دارم بعد نگاه می‌کند می‌بیند پنج نفر دیگر هم می‌گویند ما هم دوست داریم نسبت به دوست داشتن خود حس خوبی دارد و اعتماد به نفسش کامل‌تر می‌شود و تصمیمش قطعی می‌شود و بالعکس. وقتی روی یک فیلم پافشاری می‌کند که خوب است و ده نفر دوستان بگویند بد است به این دلیل این چالش رأی‌گیری، چالش تصمیم‌گیری در آن نوجوان، آن فضا را ایجاد می‌کند که سعی در تجدیدنظر کند و سعی کند مطالعه خود را بیش‌تر و درکش را نزدیک کند به مفاهیم دیگری. این‌ها یعنی آن پروسه نوجوان دارد یک تشخیص بالقوه می‌شود که کم‌تر وضعیتی در طول سال و تحصیل می‌تواند برای آن فراهم کند. وقتی که از این مرحله می‌گذرد، می‌تواند یک گام از روی یک تپه و یک پل عبور کند. اگر این آدم در واقع، استعدادها و شرایط و ذوق خودش را نسبت به هنر و سینما و مفاهیم داشته‌باشد، از این به بعد ریشه در آن نهادینه می‌شود و در بزرگسالی خیلی کمک به او می‌کند. اگر هم نباشد تصمیم می‌گیرد از این جا به بعد خیلی به این مقوله به‌عنوان منتقد نزدیک نشود. به‌عنوان یک بیننده نزدیک شود یا به‌عنوان کسی که فقط دارد لذت می‌برد. دیگر نمی‌خواهد درون این قاب قرار بگیرد و فیلم‌ساز و بازیگر شود. ولی قطعاً اندیشمند می‌شوند در هر شرایطی وقتی بچه‌ها بیایند و بگذارند باید ببینیم زیرساخت درست می‌دهیم یا غلط، یعنی اگر برخورد مناسب بکنیم تبدیل می‌شوند به بچه‌هایی که دارای اندیشه، دقت و تفکر و ریزبینی می‌شوند. اگر هم سطحی برخورد کنیم تبدیل به بچه‌های سطحی و ساده‌نگر می‌شوند که از مفاهیم و گذرهای زندگی به‌سادگی رد می‌شوند.



علی‌رضا سبط احمدی

برای هر تهیه‌کننده مهم‌ترین اتفاق که می‌تواند در دوران کاری‌اش رخ دهد، مورد پسند واقع شدن یا مقبول شدن اثرش از دیدگاه‌های تماشاگران و مخاطبین و در واقع کسانی که اثر و کارش را می‌بینند، است. مثلاً من در جشنواره بیست‌ودوم چندین جایزه‌بردم «زمانی برای دوست داشتن» هم بهترین بازیگر، بهترین فیلم از نگاه بین‌المللی و مهم‌ترین جایزه من بهترین فیلم از نگاه تماشاگران بود. تماشاگرانی که فیلم را پسندیده و به آن جایزه داده بودند. این جایزه را من چندین بار در جشنواره‌های مختلف دنیا و جشنواره‌های داخلی بدست آوردم و برای من لذت‌بخش‌ترین لحظه کاری و زندگی است، لحظه‌ای که تماشاگران، فیلم من را انتخاب می‌کنند، حتی جایزه داوران کودک و نوجوان که در جشنواره بیست‌ودوم گرفتیم؛ می‌روم روی صحنه، صدایم می‌کنند. این ویژگی دارد که به خودم می‌بالم و فکر می‌کنم کارم موفق هست و تمام زحماتم به بار نشست است.

ما همیشه در فیلم‌های کودک و نوجوانمان دو تا نگاه داریم: یا برای کودک و نوجوان یا در رابطه با کودکان. در هر دو صورت بالاخره داوران کودک و نوجوان فیلم را می‌بینند و انتخاب می‌کنند، یک تعدادی حدود چهل یا پنجاه نفر داور که مخاطب فیلم هستند؛ و بهش رأی می‌دهند و ارزش‌گذاری می‌کنند. این مهم‌ترین ویژگی می‌تواند باشد برای تهیه‌کننده که فیلمش از نگاه‌های مختلف جایزه بگیرد. از نگاه داور کودک و نوجوان، از نگاه مخاطبین، بهترین بازیگر، بهترین فیلم بین‌المللی شد. در بخش‌های داخلی باز جایزه بردیم. یعنی این نشان می‌دهد که کارمان را درست انجام داده‌ایم. این زحماتی که برای کار کشیده‌ایم به بار نشسته و موفق بوده و خودمان می‌فهمیم که درست کار کرده‌ایم. این مهم‌ترین اتفاق و رویدادی است که می‌تواند در واقع برای تهیه‌کننده رخ دهد. فیلمش موفق و پیروز شود. در واقع داریم برای مردم فیلم می‌سازیم، من تهیه‌کننده، مخصوصاً ما در واقع داریم یک اثر گیشه‌ای می‌سازم. فیلمی می‌سازیم که بار ارزشی و بار معرفتی و بار فرهنگی زیادی ندارد در واقع فقط داریم به گیشه فکر می‌کنیم. حُب آن هم ارزشمند است. یک فیلمی در گیشه موفق می‌شود و فروش بالا می‌کند، مسلماً می‌خواهیم



حرف‌بزنیم و احترام بگذاریم ... من هم فیلم کودک می‌سازم. وقتی که انتخاب سینمایی از نگاه مخاطبین، تماشاگرها و از نگاه داورها یعنی کارم را درست انجام داده‌ام و موفق هستم و به خود می‌بالم ...

ما وقتی می‌گوییم جشنواره یعنی با یک رویداد فرهنگی مواجه می‌شویم که در واقع مهم‌ترین مأموریتش این است که بتواند تأثیر بگذارد و یا تأثیری داشته‌باشد و یا تلاش افرادی که در یک عرصه فرهنگی در واقع یک سال تلاش کردند و فعالیت کرده‌اند بتوانند به منظر قضاوت و دید عموم بگذارد و یا آن را بتوانند به عموم معرفی بکنند. من وقتی که فکر می‌کنم از سه‌تا جشنواره تأثیرگذار در کل کشورمان می‌توانم یاد کنم " یکی جشنواره کودک و نوجوان، جشنواره رشد، جشنواره فجر. این سه جشنواره مهم‌ترین جشنواره‌هایی است که در واقع سالیان سال دارند مأموریت خود را انجام می‌دهند. حضور کودکان و نوجوانان که در عرصه دآوری حضور پیدا می‌کنند و فعالیت می‌کنند. در واقع انگیزه‌ای برای این‌ها ایجاد می‌کند که بتوانند مسیر آینده زندگی‌شان را شکل بدهد. حتی یک مخاطب جشنواره و یک کسی که به‌عنوان یک تماشاگر وقت می‌گذارد و فیلم‌های جشنواره را می‌بیند، تأثیر بسیار شگرفی را در آینده کاری‌اش داشته‌باشد بشرطی که علاقه داشته‌باشد. به‌شرطی که انگیزه برای فعالیت در این حرفه را داشته‌باشد. مسلماً جشنواره‌هایی پویا هستند که مخاطبان با انگیزه متفاوتی را دارند و می‌توانند تأثیرگذار باشند. جشنواره‌هایی که در واقع تأثیرگذار نبودند همیشه سطحی، زمانی، فرصت کوتاه یا مقطعی کارشان را می‌بندند و پرونده‌شان بسته می‌شود.

من این تأثیر را در کودکم، در علاقه‌مندی ایشان به بخش تصویر و بخش هنر دیدم، زمانی که حتی به بهانه‌های مختلف دوربین عکاسی را دست می‌گرفت، روی دوشش می‌انداخت و باهاش حتی فیگور می‌گرفت، این یعنی بچه علاقه‌مند است به یک فعالیتی. یا یک مقاله‌ای را می‌نوشته یا قصه و داستانی را می‌نوشته و زمانی که می‌توانست به زبان انگلیسی هم تسلط پیدا کند، آن را به زبان انگلیسی ترجمه می‌کرد. روزها کلنجار می‌رفتیم برای اتفاق‌ها و قسمت‌های مختلف این قصه. وقتی من این علاقه را در فرزندم دیدم بهش پیشنهاد کردم که می‌توانی بشوی داور جشنواره و حالا خودت دیگر مسیر خودت را ببین. ما شاید هفته‌ها و ماه‌ها راجع به فیلم‌هایی که ایشان دیده بود به‌عنوان داور در جشنواره حرف می‌زدیم؛ و الان از آن سالی که دقیقاً داور بود و بعد از آن هر فیلمی که می‌بینیم می‌توانیم بشینیم و ساعت‌ها راجع به اتفاق‌ها و چگونگی ساختار آن با هم حرف‌بزنیم که تأثیر بسیار شگرفی را در یک نوجوان دارد. حضورش به‌عنوان رأی‌دهنده و در واقع تأثیرگذار در انتخاب یک اثر. برای این که بین اثرهای مختلف یکی را انتخاب کند مسلماً این می‌تواند در آینده یک فرد تأثیرگذار باشد. اصلاً در دیدگاه و در نگاهش به جامعه. ما فیلم‌سازها همیشه می‌گوییم نگاه ما به جامعه متفاوت‌تر از دیگران است. نمی‌گوییم بهتر یا بدتر است. این تفاوت به دلیل این است که ما با سناریوها، اتفاق‌ها و رویدادهای مختلف در یک اثر مواجه می‌شویم که نمونه در جامعه دارد. به همین خاطر می‌توان به تمام اتفاق‌های جامعه یک نگاه متفاوت‌تری داشته باشیم. مسلماً فردی

که یک دوره‌ای داور جشنواره می‌شود، این تأثیر در زندگی‌اش دارد. در نوع انتخاب، نوع نگاهش، در نگرشش به آینده کاری‌اش خیلی متفاوت‌تر می‌شود و الان که سالیانی گذشته دختر من دانشگاه قبول شد؛ تأثیری بر نوع انتخاب‌رشته دانشگاهی‌اش داشت یعنی متأثر شد از آن اتفاق و مسلماً با هم بودن با دوستانش که هم سن و سال خودش هستند چه از جنس دختر و چه از جنس پسر، توانستند با هم یک موضوع مشترک بحث، گفتگو و چالش ایجاد کنند. برای هم این‌ها چیزی هست که ما پدر و مادرها وظیفه‌داریم و مسئولین آموزشی ما وظیفه‌دارند که این رویدادها و اتفاق‌هایی از این دست را برای نوجوانان ایجاد کنند. من در کشورهای مختلف وقتی مطالعه کردم نوع تربیتی و آموزشی آن را دیدم بخصوص اتفاق‌هایی از این دست را برای کودکان و هم نوجوانان به وجود می‌آورند. نه این‌که بگویند داوری جشنواره نه، این که با هم بشینند و چالش ایجاد کنند و در مورد یک موضوع و یک اتفاق، یک رویدادی که همه با هم نگاه و بحث می‌کنند و چگونگی انتخاب و چگونگی چالش که برای هم ایجاد می‌کنند و گفتگویی که با هم دارند، این می‌تواند تأثیر بسیار شگرفی را در آینده کاریشان داشته باشد.

ما متأسفانه در جامعه امروز بچه‌هایمان را در پنبه بزرگ می‌کنیم و هیچ چالشی را برای آینده آن‌ها به وجود نمی‌آوریم. در حالی که من می‌بینم شاید در بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکایی نوجوانان را در سن نوجوانی در جایی که قابل اطمینان است حتی برای کار معرفی می‌کنند برای ساعت‌ها و روزها. حتی ماه‌هایی که بی‌کار هستند و فارغ از درس و تحصیل هستند؛ می‌گویند وارد جامعه بشوند و در جامعه برای خودشان جواب سوال‌هایی که دارند را پیدا کنند. ولی ما این‌جا، ماه‌های تعطیلی بچه‌هایمان را در دوران دبیرستان و دانشگاه تقریباً می‌توانیم بگویم به بطالت می‌گذرانیم. این اتفاقی است که یک جامعه بارور، یک جامعه پویا در واقع می‌آید سرمایه‌گذاری می‌کند روی جوانانش، روی نوجوانانش، روی کودکانش و ما این سرمایه‌گذاری را نمی‌کنیم و این خلأ بشدت دارد جامعه ما را آزار می‌دهد که از حالا برای آینده بچه‌هایمان هیچ‌تلاش نمی‌کنیم. فکر می‌کنیم اگر خوب بپوشند و خوب بخورند، انواع و اقسام امکانات تکنولوژی روز را در اختیارشان گذاشتیم و همه کاری کردیم در حالی که چالش به‌وجود آمده و اتفاق‌هایی که در جامعه می‌تواند نوجوان با مخاطره مواجه شود و دست و پنجه نرم کند با نگاه حمایتی که هر مسئول جامعه و پدر و مادری باید داشته‌باشد، این‌ها چیزهایی هستند که یک کودک و نوجوان را می‌سازد. برای همین هست که شما ببینید جوان هفده و هجده و بیست ساله گاهی وقتی با او حرف می‌زنیم، می‌بینیم خالی و تهی هستند. ولی باید در جامعه و رویدادهای مختلف جامعه آبدیده شود. رویدادهایی از این دست می‌تواند خیلی خیلی خیلی کمک کند؛ می‌تواند حتی امکان حضور در جشنواره و داوری جشنواره برای نوجوانان و کودکان مهیا شود. متولیان امور پرورشی و امور تحصیلی و امور تربیتی و پدر و مادرها موظف هستند یک همچین رویدادها و یک همچین چالش‌هایی را برای نوجوانان و کودکانشان بوجود بیاورند که بتوانند خودشان را محک‌بزنند.



امیر حسین صدیق

من در جشنواره نوزدهم بابت فیلم «در به درها» سه تا جایزه گرفتم. البته این قدر شرایط سریع بود که سه روز آخر جشنواره در حقیقت من خودم شبانه، حلقه‌های فیلم را از فیلم‌ساز دریافت و با ماشین به جشنواره اصفهان رساندم که سه روز آخر نمایش را داشته‌باشم؛ و با تمام این دیر کردها سه جایزه دریافت کردم که یکی جایزه داوران کودک بود. برای من به شخصه نظر داوران دیگر هم بود و بهترین فیلم هم انتخاب شد، ولی مهم‌ترین آن این بود که به‌عنوان کارگردان و کسی که از روزهای اول فیلم، از جلسات متن تا تمام مراحل تولید و مونتاژ و ریتم و موسیقی حضور داشتم، مخاطب داشتن کودک و نوجوان برای من بسیار اهمیت داشت؛ این که مخاطب کودک و نوجوان برایش جذاب باشد؛ و این که من بتوانم داستان را تعریف کنم درست و تمیز. وقتی جایزه را دریافت کردم خیلی خوشحال بودم چون می‌دانستم فراتر از هر نگاه حرفه‌ای یا متخصص با سابقه، مخاطب کودک و نوجوان معمولی با فیلم ارتباط برقرار کرده و فیلم را دوست داشتند. چون در همان دو روز آخر در واقع روز اختتامیه بود آرای فیلم بیش‌تر از سایر فیلم‌ها بود؛ برای من خیلی مهم بوده چون به این واقعاً اعتقاد دارم که سینمای کودک و نوجوان یکی از دلایلی که رشد نکرده یا مهجور مانده یا با فراز و نشیب‌های فراوان روبرو شده این است که مشخصاً برای کودک و نوجوان فیلم‌ها ساخته نمی‌شود. شاید محتوا، ساختار فیلم، عوامل تولید، همه حرفه‌ای خوب باشند، ولی وقتی با تماشاگر کودک و نوجوان نسل آن دوره ارتباط برقرار نکنند به نظر من، آن فیلم دیگه مال آن بچه‌ها نیست و دیگه نمی‌شود اصلاً جزو این ژانر حسابش کرد. برای همین برای من به‌عنوان کارگردان و تهیه‌کننده این فیلم اهمیت داشت که جایزه‌ای را از دست داوران کودک و نوجوان جشنواره دریافت کنم.

امسال [۱۳۹۸] یک دوره آموزشی برای کودکان فیلم‌ساز به صورت پژوهش‌گونه برگزار کردیم و در عین حال من فکر می‌کنم بچه‌ها خوب است ارتباطشان با سینما حفظ بشود، اما این که به صورت حرفه‌ای به‌عنوان

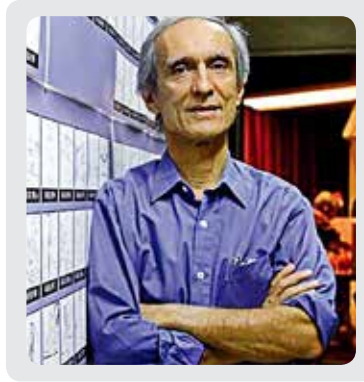
داور نگه داریم یک اشتباه است. چون سن‌شان تغییر می‌کند و وارد نوجوانی و جوانی می‌شوند و از دست‌شان می‌دهیم.

اما فکر می‌کنم اگر این بستر فراهم باشد که تک تک کودکان بدانند آزادی مردمی و آرای سنینی که فیلم‌ها برای آن‌ها ساخته می‌شود مهم است، درانتخاب بهترین فیلم‌ها خودش یک چراغ راه‌گشا است برای خیلی از فیلمسازها که بدانند روی چه چیزهایی سرمایه‌گذاری کنند و به چه سمت و سویی بروند و به سینمای کودک و نوجوان چگونه نگاه کنند؛ اما این که ساز و کارش چه باشد که ما این داوران را همیشه داشته باشیم، کار دشواری است چون بزرگ می‌شوند و سن آن‌ها تغییر می‌کند باید بستر درستی باشد که بچه‌ها سینما داشته باشند و ما هنوز بخش سینمای کودک درست و حسابی نداریم و ما هنوز سینماهای ویژه کودک و نوجوان با آن مفهومی که در زمان فیلم «در به درها» قرار بود راه‌اندازی شود نداریم. در آن زمان قرار بود اختصاص یابد و اکران ویژه کودک داشته باشیم؛ در یک سینمای خاص و مناسب با روحیه و حال و هوای بچه‌ها. یعنی بعد از جشنواره نوزدهم تا الان هنوز همان صحبت‌های قبلی مبنی بر لزوم داشتن بخش ویژه کودک که دچار مافیای پخش نشویم باید سینماهای کودک با استاندارد کودک داشته باشیم ولی در عمل اتفاقی نمی‌افتد و همان صحبت‌های قبلی تکرار می‌شود.

اخیراً در دو پردیس سینمایی در مشهد دو سالن ویژه کودک با صندلی و شیوه نشستن، فضا، رنگ، نحوه خرید بلیط، امکان همراهی با مربی یا والدین توسط بخش خصوصی، راه‌اندازی شده ولی این که در سرتاسر کشور فراگیر شده باشد، متأسفانه بعد از هفده سال اتفاقی نیافتاده است.

من چیزی که همه می‌گویند و به شعار تبدیل شده است را می‌گویم، من متأسفم خودم در نسلی بودم که با کارهای تلویزیونی و سینمایی کودک و نوجوان ساخته می‌شد و بار فرهنگی درستی داشت بزرگ شدم، که تولید کشور خودمان و با هنرمندان داخلی و دغدغه‌های خودمان به شکل خیلی جذاب و سرگرم‌کننده بود، حتی در سن جوانی هم با کار کودک و نوجوان «زی‌زی گولو» وارد تلویزیون شدم و ادامه دادم، همین الان دارم با آقای قناعت برای فیلم سینمایی کودک و نوجوان هم‌کاری می‌کنم. هر جا احساس کردم سینمای کودک و نوجوان بضاعتی ندارد و کمکی از دست من برمی‌آید حتی در حوزه غیر بازیگری و کارگردانی، طراحی صحنه، طراحی عروسک، لباس سعی کردم کمک‌کنم حتی بدون چشم داشت مالی. ولی من این دغدغه را در مسئولین سینمایی و فرهنگی کشورمان در طول این سال‌ها نمی‌بینم. من دیگه پنجاه ساله شدم و جوان حتی میان سال هم نیستم و دارم به سوی کهن‌سالی می‌روم. یک ذره عجیب است که هر سال می‌گویم دریغ از پارسال، خوب از لحاظ آماری جشنواره بین‌المللی اصفهان را داریم که فیلم‌هایی ساخته می‌شود و زحمت کشیده می‌شود و بودجه‌هایی صرف می‌شود، متخصصین می‌آیند و همه این مشکلات را هم می‌گویند ولی بعد کات می‌شود تا

سال آینده و روز از نو و روزی از نو.  
امیدوارم از آن جایی که باید، اتفاق بیافتد این اتفاق بیافتد؛ چون که احساس می‌کنم جای خالی‌اش را بخش  
فرهنگی برای کودک و نوجوان که بزرگ سال‌های آینده هستند نیازش را احساس می‌کنیم ولی متأسفانه هر  
روز با کیفیت پایین‌تر و حتی کمیت پایین‌تر، کار برای کودک و نوجوان چه در سینما و چه در تلویزیون.



عبدالله علی مراد

من عبدالله علی مراد هستم ، متولد ۱۳۲۶. از سال ۱۳۵۳ در امور سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مشغول فعالیت هستم که تقریباً می‌شود حدود چهل و پنج سال.

داور کودک ملاک‌هایی حرفه‌ای را ندارد که مثلاً توجه کند ببیند یک انیمیشن چه جور متحرک‌سازی و چه طور متن‌سازی شده است. او با حسش رأی می‌دهد. من فکر می‌کنم داورهای کودک با حسشان یعنی این‌که آن را پسندیده و بهش رأی دادند. به این ترتیب، داور حرفه‌ای ملاک‌های حرفه‌ای دارد...

می‌توانم بگویم که تأثیری که فیلم روی داور می‌گذارد بیش‌تر از یک مخاطب کودک معمولی است. حال و هوای المپیاد که خیلی خوب بود. این بچه‌ها گزینش شده بودند از بین چندین فیلم‌نامه، بهترین را انتخاب کرده بودند و این‌ها آمدند در کلاس نشستیم، طرح‌های خود را مطرح کردند البته طرح‌هاشون یک ایراداتی داشت و کامل نبود ولی یک خلاقیت‌هایی هم داشت که ما در کلاس چندتا طرح را بالا و پایین کردیم و به خودشان گفتیم طرحتان این‌جوری باشه بهتر نیست؟ قبول کردند و رسیدیم به چند تا طرح خوب و درست. اصولاً از پنجاه سال پیش که کانون پرورش فکری راه‌افتاد، اولین هدف پر کردن اوقات فراغت و هدف دوم پرورش هوش و خلاقیت بچه‌ها بود. اولویت سوم آموزش حرفه بود حال چه تئاتر چه نقاشی و چه فیلم‌سازی که در آینده این‌ها بتوانند آدم‌های حرفه‌ای شوند. ولی این هدف اول نبود همون‌طور که گفتیم در المپیاد البته خوب می‌توانیم بگویم بچه‌هایی که آمدند المپیاد، شاید اولویت فیلم‌ساختن نبود اما همین که آمده بودند در المپیاد یک ارتباط‌هایی برقرار کردند، یک پرورش هوش و خلاقیت در آن‌ها بوجود آمد و درنهایت اگر خواستن آدم‌هایی حرفه‌ای شوند یک زمینه‌سازی ایجاد شد.

خوب البته من وقتی می‌بینم بچه‌ها فیلم من را دوست دارند خیلی خوشحال می‌شوم. سرموقع نمایش فیلم «طوطی و بقال» که یک فیلمی بود که بچه‌ها با آن ارتباط برقرار نمی‌کردند و بیش‌تر بزرگ‌ترها دوست داشتند

چون یک جویری نوستالژی داشت و بازار قدیمی را نشان می‌داد. در جشنواره اصفهان توی سالن وقتی که دیدم بچه‌ها اصلاً فیلم را رها کردند واقعا ناراحت شدم و آن‌چنان ناراحت شدم و به غیرتم برخورد که فیلم بعدی را باید چیزی بسازم که بچه‌ها را جذب کند، که «کوه جواهر» را ساختم که خوشبختانه دوست داشتند و من باز در اصفهان در سالن دیدم همه بچه‌ها ساکت تا آخر فیلم نشست‌اند و دیدند. فهمیدم که جذب فیلم شده‌اند و بعد «گل‌ها کم است» و بعدها «بهادر» را ساختم.

چه تأثیری روی داور کودک گذاشته، خوب داور کودک هم مثل بقیه کودک‌ها مخاطب فیلم است اما چون اسم داور را روش می‌گذارند، سعی می‌کند توجه کند و مثل مخاطب معمولی به فیلم نگاه نمی‌کند. بهش می‌گویند تو دآوری و باید فیلم را ارزیابی کند. آن‌موقع با توجه بیش‌تری به فیلم نگاه می‌کند و باید ارزیابی کند.



ابراهیم فروزش

من سابقه‌ای داشتم در کارهایی که برای کودکان می‌شد که خوب این‌ها در سینمایی بوده است. به مدت ۷ سال قبل از انقلاب مدیریت مرکز سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان با من بود. یعنی تقریباً از سال ۴۹ که شروع می‌شود امور سینمای کانون به وجود می‌آید. من سال ۵۰ سرپرستی این مرکز را داشتم و فیلم‌های مختلف: مستند، انیمیشن، داستان کوتاه، داستان بلند در زمان ما بود. تهیه‌کننده بسیاری از این فیلم‌ها بودم. در جوار دوستانی که من اسم می‌برم، امسال به دلیل تهیه‌کنندگی این آشنایی لازم را با کودکان پیدا کردم چرا که کانون فقط خلاصه نمی‌شد برای نمایش. بیش‌تر به خاطر کتابخانه‌هایش به وجود آمد. بعدها اضافه شد مرکز پژوهش، مرکز انتشارات، مرکز سینما و مرکز تئاتر، ما مرتب در حال مبادله فکر بودیم. کتاب‌های کودک را به سینما برگردانیم که پژوهش کنیم که نیاز بچه‌ها چی هست؟ فیلم نمایش دهیم. فستیوال برگزار کنیم، فستیوال کودک و نوجوان در کانون. یکی از بزرگ‌ترین فستیوال‌های کودک و نوجوان در جهان بود و جوایزی که می‌داد واقعاً ارزش خودشو داشت. دائم ما کارمان با کودک و آثار کودک بوده از زمینه‌های مختلف. یکی از آن‌ها هم سینما بوده و نیازهای کودکان، فیلم برای آن‌ها ساخته شود به مقتضای حال و هوای آن زمان و شروع شد. مرکز سینمایی و کانون و تولیداتش طوری شده بود که در عرض سال به‌طور کلی ۱۰ اثر به جشنواره می‌توانستیم بدهیم. خوب جشنواره مال کودکان بود و آن زمان توسط کانون اداره می‌شد. به این ترتیب من از جایی شروع کردم که همه جور در خدمت کودکان بود و آثاری که به درد این‌ها می‌خورد.

بنابراین فقط تأثیر اولیه‌ای بود که روی من گذاشت که باز هم در این زمینه فعالیت کنم. بعد از انقلاب هم تا حالا ۸ و ۹ تا فیلم سینمایی ساختم. فیلم‌های متعدد کوتاه؛ و به همین شکل هم تعدادی سناریو کوتاه و بلند نوشتم در زمینه انیمیشن هم به همین ترتیب. می‌شود گفت درچه زمینه‌ای با چه افراد صاحب نامی من کار کرده‌ام. حتی این زمینه کلی را داشتم که انتخاب شدم برای داوری و گرنه من ناآشنا نبودم که فقط من فیلمی



داشته باشم که در آن جا جایزه ای ببرد. تأثیر کودکان را در کارهای خودم و این که به این سمت وسو رفتم را داشته باشم. من می‌آمدم در این جشنواره شرکت می‌کردم یا نمی‌کردم جایزه‌ای می‌بردم یا نمی‌بردم، این در من بود شاید هم در آن زمینه من بودم که کمک می‌کردم به جریان جشنواره، نه این که جشنواره روی من تأثیر بگذارد.

در جشنواره بیست و دوم همدان در سال هشتاد و هفت فیلم «زمانی برای دوست داشتن» مخاطب آن را دید و قضاوت کرد. آن قضاوتی که بچه‌ها انجام دادند و فیلم من را انتخاب کردند. «زمانی برای دوست داشتن» اتفاقاً تولید کانون پرورش فکری کودک و نوجوان نبود؛ تولید بخش خصوصی یا بنیاد فارابی بود. این فیلم جوایز متعددی را در جشنواره همدان برد. فقط این نبود که داوری کودکان باشد، جوایز داوران بزرگ را برد. دوم این که پنج تا جایزه برد. می‌توان از تهیه‌کننده بخش خصوصی آن آقای سبط‌احمدی پرسید که دقیقاً بگویید. من جوایز را که می‌گیرم حدود پنجاه و دو جایزه جهانی است. من جوایز را نمی‌نشینم روش حساسیت داشته باشم و یا این که قاب‌کنم بزنم به دیوار که من این را بردم ... در هر حال این دو ۵ تا جایزه برد و خود من چون می‌دانستم شروع کار از فیلم‌نامه بود. می‌دانستم این فیلم‌نامه ما می‌تواند ارزش‌های خودش را داشته باشد. در زمینه فیلم‌سازی برای کودکان، خاص کودکان است و مخاطبش کودک و نوجوان است و می‌دانستم که این حتماً در ایران می‌تواند جایزه بگیرد؛ همان‌طور که در جاهای مختلف رفته است. در نهایت تأثیر مستقیم برای من، نه جایزه که گرفتم بلکه در باب این بود که از این به بعد هم‌سو بشوم برای ساخت آثاری که به درد کودکان بخورد.

این فیلم‌ها من را نزدیک کرد که اگر خیلی ساخته می‌شود، درباره کودکان فقط نباشد. خاص کودکان باشد و بتواند آثاری در خودش داشته باشد. جذابیتی داشته باشد که کودکی که در سالن می‌نشیند بتواند تا آخر بماند. چون نشانیدن کودک روی صندلی بسیار کار مشکلی هست. هرچه قدر سن این‌ها کم‌تر باشد و رجه و رجه و دویدن در سینما و ... بعد از ۵ دقیقه آن‌ها وول می‌خورند در صندلی‌های سینما بنابراین بتواند بشینانند. بنابراین مسئله ارتباط با فیلم مسئله سنی هم مطرح می‌شود چه فیلمی در چه سنی برای کودکان؟ یکی از اشکالات سینما جشنواره که من می‌توانم مطرح کنم این است که من می‌بینم مدارس مختلف را به صف کرده‌اند می‌آورند. سنین مختلف بشینند فیلمی را ببینند که به درد آن کودک کوچک سال نمی‌خورد. کودک ۵ ساله، ۸ ساله، ۹ ساله می‌آید یک دفعه فیلم نوجوان را می‌بیند یا برعکس.

ردیف می‌شود این فیلم‌ها بخاطر سانس‌هایی که برنامه‌ریزی می‌شود نمایش داده شود. بعد نگاه می‌کنیم به جشنواره‌های مختلف مثلاً المپیاد در یونان، جیفونی در ایتالیا واقعاً طبقه‌بندی می‌شوند؛ این‌ها باعث شد که من اول آشنا شوم که چه فیلمی، چه موضوعی، چه نوع جذباتی را برای کودکان داشته باشد. البته خیلی زیاد هم

معتقد نیستم که زیاد شنگول و منگولش بکنیم و خیلی عروسکی یا همه چیزی باشد. با در نظر گرفتن دنیای مجازی که الان در سینماهای دنیا چه کودک و چه بزرگسال را جذب کرده و کم‌تر فیلمی را می‌بینیم که این را ندارد. یک مقدار هم از نظر تکنیک هم باید جلو برویم و برنامه کودکان با ذائقه خواستی که سن مناسب تعیین می‌کند که چه فیلمی خوب هست فیلمی بسازیم. بچه‌هایی که کوچک هستند با یک کلیپ تمام دنیای مجازی دیتا را دارند. دیدن فیلم این قدر آسان شده، باید کمی تکان بخوریم که بتوانیم مخاطب خودمان را با قصه‌های ایرانی جذب کنیم که این آثار هم در سینما آورده باشد.



حمیدرضا قطبی

من حمیدرضا قطبی متولد تهران ۱۳۴۰ هستم. تمهیل‌کرده‌ی هنرهای نمایشی دانشکده‌ی هنرهای زیبای تهران. با سابقه بازیگری و کارگردانی تئاتر و سینما. به‌عنوان فیلم‌ساز سه فیلم از شش فیلم کوتاه را با موریت کورک ساخته‌ام و در سه فیلم سینمایی و یک سریال هم با همین رویکرد کار کرده‌ام. بقیه فیلم‌ها البته در حوزه اجتماعی و خانواده بوده‌است.

بشنواری کورک و نوبوان بهترین فرصتی‌ست که فیلم‌ساز می‌تواند در آینده‌ی کورکی، خودش را پیدا کند. پیش‌تر از آن‌که یاد دهد، بیاموزد و پیش‌تر از آن‌که سرگرم‌کننده سرگرم‌شود. یاد می‌آید ظهر چهارم شهریور بود که برای صرف غذا به رستوران هتل رفتم؛ گروهی از کودکان - ایرانی و خارجی - در میز مجاور نشسته بودند. لباس‌های زیبایشان همراه با کارت‌هایی که به کردن داشتند توجه‌ام را جلب کرده بود. کنج‌کاوای کردم که از بچه‌های خبرنگار هستند یا داور؟ دختر کوچکی که شاید ده سال پیش‌تر نداشت، چند نفر را نشان داد که بفش بین‌الملل هستند و خودشانی دافلی؛ و بلافاصله پرسید که: فیلم دارید؟ گفتم بله ... و گفتم که ظاهراً ما پیش‌تر از این نباید با هم حرف بزنیم. گفت اسم فیلمتون چیه؟ دوستش که کنارش نشسته بود و به کم از او بزرگ‌تر بود، بهش اشاره کرد که حرف نزن. من البته با کمی شیطنت پاسخ او را دادم: «قطار آن شب»

واکنش او را هرگز فراموش نمی‌کنم. با شنیدن اسم فیلم انگشتانش را غنچه‌کرد و به‌طرف دهانش برد. سپس جمله‌ای را که می‌فواست بگوید با همان «دستان کوچک» به من هدیه‌کرد. هدیه‌ای که هیچ پاداشی با آن برابری نمی‌کرد. با تمام وجودش گفت من عاشق این فیلمم... من فقط نه، همه ... و با آن‌که دوستش به پهلوی او می‌زد که پیزی نکو، او ذوق زده به من گفت که فیلی فوشمال می‌شی.

و همان شب فوشمال شدم. پروانه‌ی زرین را چون موهبتی آسمانی از دستان کوچک آن‌ها گرفتم.

و همان شب دریافتم که عجب مکابیتی‌ست این کورکی؟! آن‌ها کی بزرگ شدند که ما نفهمیم.



حسین قناعت

من حسین قناعت هستم. در واقع برای بچه‌ها و خانواده‌ها فیلم می‌سازم. من یادم هست اولین فیلم بلندم «من و نگین دات‌کام» در جشنواره اصفهان با حضور داوران کودک و نوجوان دیدم؛ و هیچ چیز لذت‌بخش‌تر از این نیست که فیلم‌ساز فیلم را در سالن با مخاطبین ببیند که این فیلم را برای آن‌ها ساخته و داوران کودکان و نوجوان، در واقع نظر آن‌ها برای من خیلی مهم بود، از هیجان آن‌ها لذت بردم و احساس قشنگی به من دست داد. در فیلم «قهرمانان کوچک» که در جشنواره سی‌ویکم داشتیم اصلاً در سالن جا نبود که بشینیم، من در تاریکی ایستاده بودم و می‌دیدم که یک بخشی از سالن خیلی دست می‌زدند و هیجان زده بودند. چراغ که روشن شد دیدم داوران کودک و نوجوان هستند و وقتی این هیجان را دیدم هم خوشحال شدم و هم مطمئن شدم که این جایزه را خواهم گرفت. در واقع و خوشبختانه این جایزه را گرفتیم. بیش‌تر فیلم‌های من این جایزه را از دست مخاطبین اصلی کودک و نوجوان جایزه بهترین فیلم را از نظر تماشاگران می‌گیرد و برای من جایزه مهم جشنواره است. باعث خوشحالی من شد، روحیه را به من داد که این مسیر را ادامه دهم. ولی آرزوی من این است که باز هم در شرایط قرار بگیرم و با این مخاطبان اصلی فیلم را بسازم و در سالن ببینیم.

چون بچه‌ها به لحاظ روان‌شناسی از این که مسئولیتی به آن‌ها داده شود، احساس خوبی به آن‌ها دست خواهد داد و این باعث می‌شود که جدی‌تر به سینما و فیلم‌ها نگاه کنند. من شاهد بودم که بازیگری آمده بود، خانمی که بچه اصفهان بود و برای یک کار آمده که تست بدهد. گفت که جزو بچه‌های جشنواره بوده و این تأثیر را من حداقل در آن خانم دیدم که آمده بود که مسیر سینما را ادامه دهد. این تأثیر را روی بچه‌ها می‌گذارد و این فضای جشنواره که از نظر من لازم است برای سینما و کودک فکر کنم، برای بچه‌ها احساس خوبی خواهد داشت. برای داوران کودک و نوجوان که حالا به یک دلیل فیلم‌ها را باید ببینند و نظر بدهند، این که نظرشان مهم است و جدی گرفته می‌شود و قطعاً این تأثیر را روی آن‌ها می‌گذارد.

حتی می‌تواند روی آینده شغلی و تحصیلی آن‌ها اتفاق بیافتد. می‌تواند یک مسیر رشد فراهم کند. این یک احترامی است که حداقل جامعه به آن‌ها می‌گذارد. احترامی که جشنواره به آن‌ها می‌گذارد موقعیت خوب و قشنگی است برای خاطرات بچه‌ها. قطعاً این تأثیری را روی آن‌ها و آینده آن‌ها می‌گذارد. من برای همین مثال آن خانم را زدم که الان بزرگ‌تر شده؛ آمده بازیگر شود و من نمی‌دانستم و گفتم که قبلاً جزو بچه‌های داور بوده است. من امیدوارم که بچه‌ها همیشه موفق شوند در زندگی خودشان و قطعاً این تأثیر را روی آن‌ها خواهد گذاشت برای آینده‌شان روی همه مسیرها. من احساس می‌کنم در این دو و سه سال سینمای کودک دارد سهم خودش را از گیشه فیلم می‌گیرد.

الان خوشبختانه فیلم‌های کودک به نسبت دارد خوب اکران می‌شود. حداقل می‌گویم اکران می‌شود چون تا چند سال قبل فیلم کودک را به‌سختی در این وضعیت وقتی که حتی فیلم‌های بزرگسال هم در نوبت اکران می‌ماند یا پی‌گیری دوستان در بنیاد فارابی است. آقایان تابش و به‌خصوص حبیب ایل‌بیگی که بسیار حامی سینمای کودک و تنها متولی هستند؛ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هم هست ولی جدی‌ترین و معقول و حامی سینما کودک، بنیاد فارابی و این سینما الان دارد رشد می‌کند؛ و این سینما برای گیشه هم حرفی برای گفتن دارد که نه تا سرگروهی که در تهران دارند، فیلم اکران می‌کنند، موظف‌شدند که هر سر گروهی در سال فیلم کودک اکران کند این یعنی ما سالی نه فیلم کودک اکران خواهیم داشت و عملاً تمام فصل‌ها فیلم کودک برای اکران داریم. این‌ها همه اتفاق‌های خوبی بود که افتاده و من امیدوارم و آرزو می‌کنم شرایط سینمای کودک از این که هست بهتر شود و بچه‌ها علاوه بر جشنواره سالن‌های سینما در شهرهای مختلف هر جایی که هستند که بتوانند فیلم‌هایی که ما و فیلم سازهای مختلف برای آن‌ها می‌سازند ببینند و این طبیعتاً آرزوی همه هست.

الان بچه‌ها بزرگ شده‌اند و بیشتر می‌توان گفت به این جنس سینما، سینمای خانواده تعلق دارند. من خوشحالم که دارم برای خانواده ایرانی، خانواده‌های هم وطنم همراه با همکارانم فیلم‌می‌سازیم و یک لحظاتی را هم به لحاظ پیام، سرگرمی و تربیتی در طول یک‌سال این آیین را که بچه‌ها بتوانند کنار خانواده‌هاشان فیلم نگاه کنند.



بیتامنصوری

من بیتامنصوری، رشته دانشگاهی‌ام تولید بوده با گرایش کارگردانی دانشگاه صدا و سیما. البته دانشجوی قبل از انقلاب بوده‌ام. بازنشسته صدا و سیما هستم شانزده سال پیش، از سال شصت و هفت وارد سینما شدم. در واقع در گروه کارگردانی، از چندین سال بعد کار تولید را شروع کردم به‌عنوان مدیر تولید، منشی و طراح صحنه. در خیلی از فیلم‌های سینمایی و بعد هم با تهیه‌کنندگی که حالا خوشبختانه سعی کردم کارهایی که تهیه‌کردم با استقبال مواجه شود. «رخ دیوانه» هم سه جایزه داشت که هم جایزه بهترین فیلم هیأت داوران را گرفت و هم جایزه بهترین فیلم آرای مردمی و هم داوران کودک و جوایز دیگر.

در جشنواره سی‌ام، دوتا فیلم داشتم «قهرمانان کوچک» و «کاتی و ستاره» که آقای مجلسی کارگردان آن در مرکز رشت کارگردان مستندساز بودند و شناخته‌شده در این زمینه؛ این اولین فیلم ایشان بود به‌عنوان یک تیم حرفه‌ای سینمایی که در واقع هر دو فیلم را در جشنواره داشتیم که «قهرمانان کوچک» جایزه داوران کودک و نوجوان را گرفت در دوره سی‌ویکم جشنواره. فیلم «پاستاریونی» را به کارگردانی سهیل موفق در جشنواره داشتم. جشنواره کودک غیرآرای داوران چهارتا کاندیدا بیش‌تر ندارد، بهترین فیلم، کارگردانی، فیلم‌نامه و بازیگر کودک، که جایزه بهترین فیلم داوران کودک و نوجوان و جایزه هیأت داوران را هم گرفت.

بالاخره من روی کارگردانی سرمایه‌گذاری کرده‌بودم که فیلم اولش «شکلاتی» خیلی مخاطب جذب‌نکرده‌بود، این کار دوم او بود، این وظیفه فارابی هم بود، انتظار داشتم که آن‌ها پای حرف‌شان باشند و وقتی پا پس کشیدند، آن‌ها درصد را کشیدند پایین و سر برآورد به توافق نرسیدیم. من خودم شخصاً گفتم، یک جوانی فیلم‌نامه‌ای را که خودم به آن اعتقاد داشتم، فیلم‌نامه‌ای را که حرفی برای گفتن دارد و نکته‌ای که خیلی برای من مهم است این است که فیلم کودک فیلمی نباشد که صرفاً آن‌قدر کودکانه و بچه‌گانه باشد که بزرگ‌ترها این حس برای آن‌ها بوجود بیاید که با یک منتهی بچه‌ها را سینما ببرند، برای خودشان این رغبت نباشد که

به پرده سینما نگاه کنند، شاید ترجیح می‌دهند که سرشان به گوشی همراه باشد، من فیلم کودک را صرفاً فیلم کودک نمی‌بینم، فکر می‌کنم فیلم کودک و خانواده درست است، در همه دنیا ژانرهای مختلف فیلم سینمایی داریم، انیمیشن جدا و فیلم فامیلی را در همه نقاط مختلف همان فیلم کودکی است که ما از آن انتظار داریم. آن‌ها فیلم خانوادگی می‌سازند که محور بچه است و از آن جایی که این فیلم‌نامه را دوست داشتیم و فکر می‌کردم یک فیلم خانوادگی است، که هم می‌تواند برای بزرگ‌ترها و هم بچه‌ها حرفی داشته باشد و هر دو کنار هم لذت ببرند، حتی بزرگ‌ترها می‌توانند بدون بچه این فیلم را ببینند و همین‌جور هم بود. من که کامنت‌ها را در سینما تک نگاه می‌کردم که خیلی‌ها این فیلم را بدون بچه دیده بودند، به دوستان پیشنهاد می‌کردند به هر حال این اتفاق افتاد. موقعی که آن جایزه را گرفتم چون من معمولاً حرفی را پشت سر نمی‌زنم و رودررو می‌زنم، همان جا اعلام کردم که من وظیفه‌ام را در قبال قولی که به کارگردان داده بودم انجام دادم، ولی به هر حال دوستانی که این قول را به من داده بودند برای مشارکت زیر قول‌شان زدند، ولی من نه به‌عنوان یک خانم، پای قول، مردانه ایستادم.

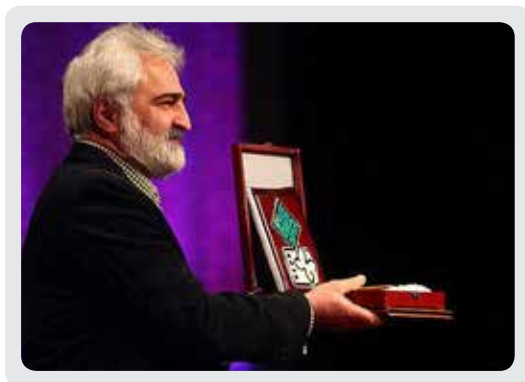
من فکر می‌کنم جوایزی که تعلق می‌گیرد، مخصوصاً برای بهترین فیلم، دوستان حرفه‌ای سینما وقتی هیأت داوران، فیلمی را تشخیص می‌دهند آن‌ها فقط نظراتشان خیلی متفاوت است با بچه‌ها، بچه‌ها شاید برایشان خیلی مهم نباشد الان حرکت دوربین اشکال داشت یا صدا مشکل داشت، آن‌ها قصه، بازی‌ها و حرف فیلم را می‌گیرند و با آن ارتباط می‌گیرند، دوستان حرفه‌ای از نقطه نظر حرفه‌ای می‌بینند.

این داستان در جشنواره فجر هم اتفاق می‌افتد، خیلی با فیلم کم‌دی در سینمای ایران ارتباط نمی‌گیرند، شاید چیپ می‌دانند و خیلی مهجور است، شاید فیلمی که بچه‌ها با آن ارتباط برقرار نمی‌کنند و خیلی بزرگسالانه هست را انتخاب کنند و بگویند این بهتر است. می‌گویند این‌ها داوران بهتر و فهمیده‌تری هستند، البته این ذهنیت خودم است، اصلاً فیلم کودک فرق دارد و ما فیلم درباره کودک داریم و فیلم برای کودک داریم و متفاوت است. معمولاً داوران اصلی جشنواره کودک، آن فیلم‌های درباره کودک را بیش‌تر می‌پسندند و بچه‌ها فیلم برای کودک و نوجوان را، مثلاً فیلم آقای خردمندان «بیست و یک روز بعد» را من خودم خیلی دوست داشتم، با حمایت‌ها، موقع اکران توانست به یک فروش نسبتاً مناسبی برسد یا فیلم «اسکی باز» که در جشنواره دو سال پیش بود یادم هست، دوستان می‌گفتند این گروه بالا بمانند، اصلاً نیابند پایین؛ بیشتر جوایز جشنواره را این دو فیلم درو کردند، ولی دیدید که آن چیزی که با مخاطب ارتباط گرفت آن بود که داوران کودک و نوجوان انتخاب کرده بودند. مخاطب اصلی جشنواره، بچه‌هایی که نماینده یک نسلی هستند. من فکر می‌کنم این داوران را نباید رها کنیم. امسال تعداد داوران مثلاً سی نفر، هر سال این همه داور آمدند، آموزش ابتدایی دیدند و یک فیلم را قضاوت کردند و خوشبختانه سی و دو سال اخیر همه قضاوت‌ها درست بوده، یعنی فیلم‌هایی بوده که با مخاطب

ارتباط برقرار کردند و به نظر من در طول سال، این داوران را باید همان‌جا، همان‌جور گروهی با تعداد بیشتری بچه‌ها به‌عنوان همراه ببرند و فیلم را ببینند، فیلم‌هایی که حتی کودک نباشد، جدا از فیلم کودک می‌تواند آن‌ها هم جزو مخاطبین باشند. یعنی رده سنی ندارد و نظر آن‌ها را بخواهیم، ببینید این نظر درست است؟

فروش فیلم یعنی جذب مخاطب، فیلم‌هایی که حالا همه آن‌ها در جشنواره شرکت نمی‌کنند یک تعداد فیلمی هست که در جشنواره انتخاب نمی‌شوند ولی اکران می‌شود. چه‌قدر خوب است که این فیلم‌ها را آن داوران ببینند؛ داوران امسال، داوران سال پیش، در گروهی صد نفره، مثلاً داوران سه سال بیایند کل فیلم‌ها که اکران می‌شود و متاسفانه در طول سال از تعداد انگشتان یک دست هم بیش‌تر نمی‌شود را ببینند و رأی دهند، شاید کمک‌کند. شاید طرح فیلم نامه‌ها را بفرستند و این‌ها بخوانند، نظر شخصی خودم این است، حرف اول را فیلم نامه خوب می‌زند و به هر حال یک گروه مناسب، یک قسمتی از کار انجام‌شده است یعنی دست کارگردان باز است. وقتی کارگردان یک فیلم‌نامه خوب دستش است و یک تهیه‌کننده و یک گروه خوب را هم بتواند بیاورد این کار می‌تواند موفق‌شود. متاسفانه تهیه‌کننده‌های مستقل سمت بازیگرهای شناخته‌شده نمی‌روند، برای این‌که موقع اکران نمی‌توانند برگشت سرمایه داشته‌باشد. ساخت فیلم یک بخش داستان است، اکران فیلم مهم‌تر از ساخت فیلم است این‌که سینمادارها در دفاتر پخش، اصلاً تمایلی ندارند فیلم کودک اکران کنند...





وحید نیک‌خواه آزاد

من وحید نیک‌خواه آزاد؛ در بین تمام جوایزی که جشنواره اصفهان می‌دهد شاید این جایزه از همه آن‌ها متمایز و متفاوت است. چه بسا کسانی که جایزه را دریافت می‌کنند، بیش‌تر از بقیه به خودشان می‌بالند. چون منتخب بچه‌ها هستند، این نکته به‌عنوان مقدمه. این بحث جدی است که در بین انواع گونه‌های سینمایی همه یا براساس موضوع طبقه بندی می‌شوند - مثلاً فیلم دفاع مقدس، فیلم پلیسی یا براساس لحن فیلم کمدی، اکشن - تنها گونه‌ای که براساس مخاطب آن طبقه‌بندی می‌شود سینمای کودک و نوجوان است. از نظر من سینمای کودک و نوجوان بدون مخاطب خودش هیچ نیست. به این معنا که این نوع سینما ارتباط تنگاتنگ و حیاتی با مخاطبانش دارد. من باید به‌عنوان فیلم‌ساز سینمای کودک و نوجوان، طبیعتاً اگر برای بچه‌ها فیلم ساختم باید افتخار کنم که از دست خودشان دارم جایزه می‌گیرم، پس این جایزه خیلی مهم است.

من که فیلم برنده جایزه از این گروه داوری می‌شود، وقتی خوشحال‌تر می‌شوم که این گروه داوران کودک و نوجوان نمایندگی کنند، تعداد زیادی از نوجوانان و کودکان ایرانی را که اگر ما برویم و از آن‌ها در سی استان کشور رأی بگیریم، میانگین آن نزدیک باشد به این. بعید می‌دانم این اتفاق افتاده باشد در طول این سال‌ها. از ابتدا شاید با یک نیت خیلی خوب ما این جوری عمل کردیم که آن بچه‌ها فیلمی را انتخاب نکنند که همین جور غریزی و طبیعی دوستش دارند، بلکه فیلمی را انتخاب می‌کنند که یک ارزش‌های سینمایی داشته باشد. این شاید اشتباه از روز اول صورت گرفته به این معنا که ما می‌خواهیم یک شأنی و یک وزنی بدهیم به انتخاب کودک و نوجوان. از آن سال‌های دور یادمه که خانم برومند و آقای عموزاده خلیلی این کار را انجام می‌دادند به این سمت رفته، و یواش یواش تبدیل به سنت شد. باید راجع به آن حرف بزنیم که دید کدام درست است و به کدام سمت ما باید برویم؟ واقعیت امر این است که در جشنواره جیفونی هم که اصلاً داور بزرگسال وجود ندارد، آن بچه‌ها از میانگین بچه‌های عادی بالاتر هستند.

نکته دوم این که خیلی کارها را انجام می‌دهیم در واقع مثل یک جاده‌ای است که نقشه‌برداری نشده‌است، ما با این که یک تعدادی آدمی که این مسیر را بروند داریم، این جاده را درست می‌کنیم. مثل آن چیزی که در قدیم به آن می‌گفتند جاده‌های مال‌رو. یعنی بر اساس آزمون و خطا مردم می‌فهمند که بهترین راه بین این روستا و آن روستا یا آن روستا با این شهر این مسیر هست. خیلی وقت‌ها در کارهای فرهنگی همین جوری رفتار می‌کنیم و این طبیعتاً خطاهای زیادی را می‌تواند در خودش داشته باشد.

به نظر من خیلی خوب بود که اگر روز اول ما می‌گفتیم این داورها که از سن هشت - نه سال بینشان هست تا چهارده - پانزده ساله، یک آکادمی تشکیل می‌شد، این‌ها می‌آمدند در این داوری، بعد رها نمی‌شدند و برایشان یک مواجهه ویژه با سینما داشتند. مثل باشگاه که مستلزم یک آموزش است. در طول این سال‌ها رها نمی‌شدند. الان می‌شود گفت بعد از گذشت سی دوره هزارتا کودک و نوجوان داریم که در این باشگاه آمده‌اند و در حال بزرگ شدن هستند. اگر دوره اول، آن ده ساله بود حالا با گذشت سی دوره حالا او چهل ساله است و جوری سازمان‌دهی می‌شد، تحت عنوان مثلاً انجمن دوست‌داران سینمای کودک در اصفهان و این‌ها. حتماً می‌شد بهره‌برداری کرد و این‌ها رها نمی‌شدند. تا آن‌جا که من اطلاع دارم کار جدی صورت نگرفته و در مملکت ما هم این طبیعی است و چون ما دائماً با تغییر مدیریت‌ها و کوتاه بودن عمر مدیریت‌ها روبرو هستیم و به قول سعدی «هر که آمد عمارت نو ساخت و رفت» و آن را به دیگری پرداخت. هر که می‌آید کاری می‌کند بعد رها می‌شود. نفر بعدی که می‌آید توفیق خودش را در ادامه مسیر قبلی یا اصلاح آن نمی‌بیند، در کنار گذاشتن آن و ایجاد یک مسیر جدید می‌بیند. خیلی وقت‌ها هم ما یک سنت‌هایی که ممکن است به مرور زمان دیگر ارزش نداشته باشد آن سنت‌ها را حفظ می‌کنیم و این هم مثل همان قبلی، می‌تواند اشکال داشته باشد.

رسالت داوران بعد از داوری را می‌توان شامل دو دوره کرد: یکی دوره‌ای که در حقیقت این‌ها بعد از این تجربه، امکان این که یک فرد معمولی در معرض سینما قرار بگیرند، این برایشان فراهم بشود. پنج و شش سال تا برسند به سن شانزده، هفده سالگی. خوب اگر این فرآیند ادامه پیدا کند می‌تواند برای تصمیم‌گیری انتخاب رشته آن‌ها در دانشگاه تأثیر بگذارد. به نظر من اگر این فرآیند وجود داشته باشد این‌ها خیلی‌هاشان گرایش جدی به سینما پیدا می‌کنند و می‌توانند بعد از این که رفتند و فارغ‌التحصیل شدند به‌عنوان کمک فکری و کمک اجرایی به تشکیلاتی که برای رشد سینما کودک می‌شود بپیوندند. به نظر من این بد است که ما بعد از سی و دو دوره جشنواره، هنوز در اصفهان یک تشکیلاتی که مثل یک NGO، تشکیلات دوست‌داران سینمای کودک، و باشگاه داوران کودک و نوجوان نداریم. ما در تهران یک مدرسه‌ای داریم که قبل از انقلاب اسم آن مدرسه شاهپور بود حالا اسم آن جلال‌آل احمد است. نزدیک‌های تجریش، این‌ها الان اولین جمعه مهرماه، بعد از هفتاد، هشتاد سال که این مدرسه کار کرده است، این‌ها یک جایی دور هم جمع می‌شوند. آیا نمی‌شود در

اولین روز جشنواره اصفهان این‌ها همه یک جا جمع شوند؟ آیا نمی‌شود یک گروه داوری مستقل خودشان را داشته باشند؟ ما می‌آییم یک سرمایه‌گذاری و یک حرکت را ایجاد می‌کنیم، آن حرکت را نباید فکر کنم که فقط... مثل این است که ما یک باغ سیب داریم، این سیب را می‌گیریم و کمپوت می‌کنیم بعد هزارتا کار دیگر هم می‌شود کرد با این سیب دیگر نباید بگوییم فقط از آن کمپوت درست می‌کنیم، شاید مربا هم بشود درست کرد، شاید از آن تفاله هم بشود، یک خوراک دام گرفت، شاید مثال بهتری باشد که پیدا کنیم. این به نظر من خیلی بد است که هر دوره این‌ها بیایند و تمام بشود. نه این‌که لزوماً این باشد که سال بعد هم این‌ها داور باشند. در واقع گپ و پتانسیلی ایجاد می‌شود که حالا در اصفهان به یک کسی... لزوم هم ندارد که دولتی باشد. یک سری آدم خودجوش بیایند سینما تک و کارگاه آموزش داشته باشند. اگر الان این را به یک سازمان مردم نهاد و یک انجیبوی غیردولتی تبدیل کنید، دیگر چیز خاصی ندارد که قائم به شخص باشد. اگر از ما کمکی بریاید ما هم در خدمت هستیم. من می‌گویم شما الان تأکید خود را بگذارید روی این اندوخته‌ای که الان در اصفهان است چون این‌ها اکثراً اصفهانی بوده‌اند.

فیلم «فرزندخوانده» صددرصد مال بنیاد فارابی است. من سه تا فیلم داشتم، یکی در جشنواره همدان، آن دوتا که در اصفهان بود «فرزند خوانده» که جوایز متعددی گرفت و سال بعد هم «گنجشک اشی‌مشی» را داشتم که آن هم جوایز متعددی را گرفت. فیلم‌های «دیو و دلبر» و «گنجشک اشی‌مشی» بدون اکران دارند در شبکه‌های ویدئوی خانگی پخش می‌شوند و فیلم «فرزندخوانده» همین جوری مانده‌است.



بابک نبی زاده

سینمای ایران که امروزه در سراسر دنیا، صاحب لمن و سبک منحصربه‌فردی شده است از همان آغاز شکل‌گیری، نوع دیگری از سینما را نیز به واسطه‌ی تیریه‌ی فیلم‌سازی چون عباس کیارستمی، بهرام بیضایی، مهید میمیدی، سیروس مسن پور، رهبر قنبری، ابراهیم فروزش و... با نام سینمای کودک و نوجوان به جهان معرفی می‌کند. اکنون سینمای کودک و نوجوان ایران علی‌رغم روبه‌رو بودن با مشکلات بسیار و با وجود مسیر پرکج و پیچ و ناهمواری که پیش‌روی خود دارد، اما هنوز سالم و سرپاست. سالیانی است که در جشنواره‌ی کودک و نوجوان هیأتی متشکل از داوران کودکان و نوجوانان که امسال تعدادشان به سی‌و دو نفر می‌رسید، امر قضاوت بر فیلم‌های جشنواره را برعهده داشتند. این نوجوانان و کودکان پندماه پیش از شروع جشنواره طی یک فراخوان، ثبت‌نام می‌کنند، آزمونی می‌دهند و بالأخره طی چند کلاس آموزشی‌گزینه‌ش می‌شوند برای امر قضاوت. که البته بر خلاف ظاهر ساده‌اش، امری بسیار ظریف و حساس در دوران زندگی همان کودک یا نوجوان است. جشنواره آغاز می‌شود، این دوستان طبق برنامه‌ریزی مشفص و امتیالاً همراه با یک راهنما و یا ناظر، فیلم‌ها را می‌بینند، نظرات مثبت یا منفی‌شان را می‌دهند، در جلساتی رایج به هر فیلم گفتگو می‌کنند و در نهایت رأی‌هایشان را صادر می‌کنند. تا این‌جا همه‌چیز به‌درستی پیش‌می‌رود، اما اتفاق اصلی در همان نقطه‌ی پایانی بروز می‌کند. در لفظه‌ای که آرای دیگر داوران نیز اعلام شده و حالا داوران نوجوان با یک مفره‌ی عظیم و با فاصله‌ی فامشی که بین رأی‌های صادرشده در مورد فیلم‌ها و رأیی که خودشان به آن فیلم‌ها داده‌اند روبه‌رو می‌شوند!! این استیصال و سرگردرگمی نه تنها دامن این داوران، که دامن تهیه‌کنندگان و فیلم‌سازان این عوزه را نیز گرفته است. و این رویکرد که ریشه‌اش در «تناقض» دیدگاه است مربوط به امسال یا سال گذشته نیست، از ابتدا تاکنون این تفاوت دیدگاه و رویکردهای چند جانبه را شاهد بوده‌ایم. دیدگاه دبیر جشنواره با سیاست‌های کلان سینمای کودک، با رأی و نظر هیئت

مفترم داوران مسابقه‌ی ملی، داوران انجمن یونیسف و نیز نظر داوران کودک و نوجوان، پایگاه حمایت از فیلم‌سازان کودک، شما ببینید شش عنوان داریم با شش نظر و رأی بسیار متفاوت و فاصله‌دار. و یک شعار همیشگی که اگر افراد این هیئت‌ها، افراد دیگری بودند، طبیعتاً نتیجه متفاوت می‌شد. خوب این چه شافعی است؟ مساب علم و کارشناسی و تکنیک چه می‌شود؟! اگر قرار باشد همه فودشان را پشت این جمله‌ی تکراری پنهان‌کنند که با تغییر افراد در هیئت داوران نتیجه هم تغییر فواهرکرد، که کاملاً دامن زده‌ایم به بی‌عدالتی و عدم‌پرفورداری از نظر کارشناسی و تحلیل‌گرانه‌ی صمیح. تمام این‌ها به کنار، از فیلم‌ساز هم که بگذریم با روح و روان ده‌ها داور کودک و نوجوان چه می‌شود کرد که هیچ‌گاه نمی‌فومند، کدام رأی درست بود، چه قدر صمیح دیده‌اند، چه قدر درست دآوری کرده‌اند یا چه قدر نادرست؟! کدام فیلم واقعاً یک فیلم ارزشی است؟ کدام کارگردان درست‌تر فیلم ساخته و چه فیلمی از دیگر فیلم‌ها بهتر بوده؟ واقعاً ریشه و علت این‌همه فاصله‌کباست؟ چرا در طول جشنواره برفی از پیش‌کنندگان و سینماداران فیلی مفی و مرموز در سالن‌ها رفت و آمد دارند و با برفی مسئولین جشنواره در ارتباط‌اند که به هر طریق رأی جمع‌کنند، دیلم و جایزه و تدریس برای فیلمی بگیرند که سراسر سرگرم‌کننده و همو است و به‌هرحال باید‌کیشه داشته‌باشد. چه شفص یا چه سازوکاری پاسفگوی این‌همه سؤال و ابهام است که در ذهن آن کودکی که سیاست‌گذاران جشنواره فودشان فواسته‌اند ذهن او را یک ذهن تفصمی رابع به سینمای کودک و نوجوان باریاورند؟ پس عدالت و انصاف کباست؟ و آیا به‌راستی کدام فیلم خوب است و کدام فیلم بد یا کدام فیلم قوی یا کدام ضعیف است؟ آیا به صرف این‌که یک جشنواره برگزاکنیم و به هر طریقی همه را به نوعی راضی نگه‌داریم، تکلیف انسانی و شرعی‌مان را درست انجام‌داده‌ایم؟ به‌نظر بنده تشکلی که استقلال و هویت نداشته‌باشد اساساً جریان‌سازی هم نمی‌تواند بکند. سازوکاری که اعتبار و قدرت نداشته‌باشد با جریان و جریان‌سازی بسیار فاصله دارد. واقعیت این‌است که جریان اصلی را سردمداران و مسئولین اصلی سرزمینمان باید رقم‌بزنند که متأسفانه نمی‌زنند. می‌دانید چرا؟ چون اساساً ماجرای کودک و کودکی در این سرزمین پندان فریداری ندارد. درحالی‌که ما با مهم‌ترین دوران شکل‌گیری شفصیت یک انسان سروکار داریم. برای فلان رویکرد سیاسی بودجه داریم ولی برای جشنواره کودک، و برای سینمای کودک بودجه نیست. از همین روست که مثل سینمای بزرگسال و اصطلاحاً بزنه، تصمیم‌گرفته‌می‌شود سینمای کودک و فیلم‌ساز کودک، فودش پول فودش را دریاورد و بر همین اساس است که هرچه لوده بازی دریاوری موفق‌تری... ادامه‌دارد.

هرچه بتوانی کودکان سرزمینت را از کمبودها و نیازها بامعه‌اش دورکنی، سرش را گرم‌کنی، بشدانی و برقصانی و برایش ادبازی دریاوری فیلمت تدریس‌های بیش‌تری می‌گیرد. البته این داوران کودک و نوجوان امسال با تفاوت در دیدگاه و قضاوتشان نشان‌دادند که بسیار باهوش و اهل دانایی و انیشه هستند. اساساً همین نگاه دقیق و کارشناسانه‌ی این

داوران کوچک ولی فویم است که شاید بتواند موج تازه‌ای ایجاد کند و سینمای در حال فروپاشی کودک را دچار پالش یا جریان‌سازی کند. جریان‌سازی که با تفکری سالم، و از پی صداقتی کودکانه برمی‌آید و روزی تمام تناقض‌ها و لاپی‌گری‌های سینمای آلوده‌ی کیشه را شکست فوهدرداز.

با احترام به تمام داوران کودک و نویوان

پشنواره‌ی سی‌ودوم کودک و نویوان اصفهان...

بابک نبی زاده.



سایبان آرامش  
[همراهان داوران]





غلامرضا آب آب

من غلامرضا آب آب متولد ۱۳۲۶/۱۱/۱ در شوشتر، از سال ۱۳۵۲ استخدام وزارت فرهنگ و هنر سابق که بعد تبدیل شد به وزارت ارشاد ملی و بعد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در بخش تولید فیلم، استخدام شدم و تا سال هفتاد در اهواز بودم عمده‌ی فعالیت‌های من تولید فیلم و عکس از جبهه‌ها و دآوری جشنواره‌ها بود و از سال هفتاد منتقل شدم به اصفهان، از همان سال که مسئولیت امور سینمایی استان اصفهان به عهده‌ی من بود مصادف شد با هفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان که در دو یا سه سینما نمایش داده می‌شد، بنابه شرایط و ضوابط و مسئولیت کاری‌ام سالیان درازی را به صورت متمادی در خدمت جشنواره بودم؛ به عنوان هم‌کار در ستاد اجرایی، راهنما، مسئول سالن یا به عنوان تیم انتخاب داورها که با کمک دوستان انجام می‌دادیم و آموزش داورها هم بود. آن موقع به دلیل عدم دسترسی به منابع تصویری برای خانواده‌ها بهترین مکان برای مخاطبین تصویری ما سینما بود و تقریباً جایی برای سینمای کودک دیده نشده بود، که بعدها دیده شد و چقدر هم خوب دیده شد، بچه‌ها را به عنوان هیئت داوران انتخاب می‌کردیم آموزش می‌دادیم، بچه‌ها خودشان را پیدا کرده بودند، شخصیت اجتماعی پیدا کرده بودند، به خودباوری رسیده بودند، حتی تعدادی از بچه‌های ناتوان جسمی هم بودند، خوب یاد می‌آید یکی از این بچه‌ها که با ویلچر بود تعریف می‌کرد، من الان فهمیدم امضای من چقدر اعتبار دارد و به خودباوری رسیده بود و فهمیده بود که در این اجتماع می‌تواند جایگاهی داشته باشد در طول سال‌هایی که در خدمت داوران جشنواره بودیم بعد از سال‌ها دیدیم که خروجی‌های خیلی خوبی داشت و بعضاً از آن بچه‌هایی که این دوران را گذراندند الان فیلم‌ساز، تدوینگر، مجری صداوسیما یا عکاس شده‌اند و به هر حال هر کدامشان اهل خانه سینما و اهل تولید فیلم شدند و بچه‌هایی هستند که باعث افتخار دوره‌های آموزشی ما بودند.

بعضی از بچه‌ها که معرفی می‌شدند، این بچه‌ها راجع به فیلم و سینما و تئاتر خالی از ذهن بودند، این

بچه‌ها می‌گفتند اصلاً سینما یعنی چی؟ ما باید این‌جا چه کار کنیم؟ فیلم بازی کنیم؟ یا فیلم ببینیم؟ به آن‌ها می‌گفتیم تو این‌جا آموزش می‌بینی و فیلم‌ها را قضاوت می‌کنی. بچه‌هایی هم داشتیم که خانواده شدیداً علاقه داشت که فرزندش فیلم ببیند، داوری و نقد کند، فیلم‌نامه بنویسد و در آن سن ده، یازده، سالگی من هنوز نوشته‌های بچه‌ها را دارم، بچه‌هایی که بعدها فیلم‌نامه‌نویس‌های خیلی خوبی شدند. ما موقع آموزش می‌گفتیم از زندگی خودتان، از مسیر مدرسه تا محل آموزش گزارش تهیه کن و همین باعث شد گرایش پیدا کند به ادبیات فارسی و اسطوره‌های خودمان را بشناسد.

یکی از عواملی که باعث موفقیت بچه‌ها شد همکاری و همیاری خانواده‌ها بود. دقیقاً این بچه‌ها مخاطبین اصلی ما بودند چون هم اثرپذیر بودند، هم تأثیرگذاری روی بقیه بچه‌ها داشتند، همه‌ی این‌ها مخاطبین خاص ما بودند و جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده بودند و همین که سال‌های بعد، از بچه‌ها داور انتخاب می‌کردیم، به خاطر نوع لباسی بود که می‌پوشیدند یا به خاطر نوع عکس‌هایی که با هنرمندان و بازیگران چهره‌ی سینمای ایران می‌گرفتند، بچه‌ها علاقه‌مند بودند داور شوند. رأی و نظر خودشان را بدهند و انتخاب کنند. سال آینده فیلم‌ساز برای بچه‌ها قرار بود فیلم بسازد، اگر تا قبل از این شناخت از بچه‌ها نداشته، اگر از روی کتاب‌های رمان یا داستان‌های کودکانه فیلمی ساخته و یا متن فیلم‌نامه‌اش اقتباس بوده، الان برای او قابل لمس می‌باشد که این بچه‌هایی که پارسال به عنوان مخاطب کودک، یا به‌عنوان داور بوده‌اند، الان چه چیزی می‌خواهد، فیلم‌ساز متوجه می‌شود چه چیزی باید بسازد چه متنی و چه ژانری را انتخاب کند. جشنواره‌ای که چهار سال از اصفهان می‌رود و بعد مجدداً برمی‌گردد مانند نطفه‌ای است که در این‌جا بسته شده و جنینی که باید در اصفهان رشد کند و زمانی که این نوزاد را از مادر جدا می‌کنند باید دید که چه حسی برای مادر و برای نوزاد ایجاد می‌شود، بعد از چهار سال که این نوزاد برمی‌گردد به دامن مادر، مادر باید قدر آن را بیش‌تر بداند، خود بچه هم باید قدر مادر را بداند و امیدواریم که این مادر و بچه را هیچ‌وقت از هم جدا نکنند.

متأسفانه باید بگویم که نسل نوجوان و نسل جوان ما در این عصر MP3 شده‌اند، یعنی حوصله خیلی از چیزها را ندارند که خیلی بد است، اگر فیلمی را هم در DVD نگاه کنند، سریع آن را جلو می‌برد تا انتهای فیلم را ببینند و حتی اگر کتابی می‌خواند به همین‌گونه است، سریع می‌خواهند از موضوع رد بشوند و بروند، ولی ما به‌عنوان آدم‌هایی که تجربه‌ی فیلم دیدن و آموزش این بچه‌ها را داریم، چه در سطح داوران کودک و نوجوان و چه هنرستان‌ها و چه دانشگاه‌ها وظیفه خاص خودمان را داریم، جهت‌دادن این بچه‌ها و پریدن از موانع.

خانواده‌ها مراجعه می‌کردند و به ما می‌گفتند با این بچه‌ها چه کار کرده‌اید که اینقدر دگرگونی فکری در این بچه‌ها بوجود آمده؟ چه تغییر و چه رویکردی در رفتار بچه‌ها ایجاد شده، بچه‌ها شاید تا آن موقع همدیگر را پیدا نکرده بودند نوع تفکر همدیگر را ندیده بودند چون قرار بود همه به یک نقطه خیره شوند قرار بود به یک

نقطه تفاهم و اشتراک برسند بچه‌هایی که از محلات مختلف و فرهنگ‌های مختلف آمده بودند با اختلاف سنی سه و چهار ساله قرار بود با دیدن یک فیلم به تفاهم برسند و یک رأی واحد بدهند همه نظراتشان محترم بود یک نفر رأی مثبت یک نفر منفی کم‌تر کسی را داشتیم که رأی ممتنع بدهد به این جایگاه رسیده‌بودند که شخصیتی اجتماعی دارند و باهم بودن شان یک لذت خاص داشت مثل دوره‌های سربازی که مدت محدودی با هم هستند بعضی از این بچه‌ها بعد از سالیان سال با هم رابطه خانوادگی پیدا کردند با ما مربیان و مدرسان هم رابطه صمیمانه داشتند شرایط ضوابط و فرهنگ حاکم بر هر خانواده‌ای طبیعتاً تأثیر می‌گذارد روی فرزندان آن خانواده بچه به شغل پدرش نگاه می‌کند معمولاً ابزار وسایل یا کتاب‌هایی که مربوط به شغل پدر می‌شود طبیعتاً روی فرزند مؤثر است.

علی‌رضا آب آب هم با توجه به شرایط کاری که من داشتم از کلاس اول ابتدایی شروع به نقش‌آفرینی در فیلم کرد چند فیلم سینمایی و چند سریال هم بازی کرد؛ از همان موقع کتاب‌هایی که در کتاب‌خانه پدر بود برایش مفید بود و او را تحت تأثیر قرار می‌داد؛ خودش جهت پیدا کرد من سعی نکردم به او جهت بدهم فقط من به‌عنوان پدری که فرزندش علاقمند بود جدایی از مسئولیتی که داشتم مثل یک پدر عادی که فرزندش دوست داشت داور شود و من هم قبول کردم؛ کتاب‌ها و شرایط به تنهایی نمی‌توانستند به علی‌رضا جهت بدهند و قطعاً تأثیر جشنواره هم بوده‌است و این برای همه بود بچه‌هایی که شغل پدرشان پزشک یا مشاغل دیگر بود که وقتی آمدند به جشنواره جهت پیدا کردند.



حشمت‌الله انتخابی

سلام و سپاس، من با ارتباطی که با زاون داشتم از سال هفتاد و نه دعوت‌شدم برای همکاری در انتخاب داوران در خانه کودک و نوجوان به سرپرستی سرکار خانم عقلی و آقای جوادی که جزو فعال‌ترین دوره‌های خانه کودک و نوجوان اصفهان بود. من با زاون از هفتاد و سه با یک ویژه‌نامه که برای برنامه زنده‌رود تهیه‌شد، آشنایی مجدد پیدا کردم که البته من یک آشنایی خیلی دوری از زمان سینمای آزاد قبل از انقلاب با ایشان داشتم ولی بعد، این ارتباط قطع‌شد و دوباره ارتباط ما بیش‌تر شد و بعد چند کار مطبوعاتی دیگر با هم داشتیم تا سالی که ایشان از من دعوت کرد برای انتخاب و مسئولیت داوران پسرها و خانم پرویزی مسئولیت دخترها را داشتند. سال‌های هفتاد و نه و هشتاد این مسئولیت را داشتم. در سال هشتاد که مسئولیت تهیه بولتن جشنواره کنار پروانک به زاون واگذار شد، به اعتقاد من جزو بهترین و یا بهتر بگویم اصفهانی‌ترین نشریه روزانه آن موقع بود. آن سال به دوازده تا شانزده صفحه هم می‌رسید و به این جهت می‌گویم اصفهانی که بسیاری اهل قلم و آن‌هایی که اهل سینما بودند در اصفهان از آن‌ها کمک‌می‌گرفت، او روابط خیلی گسترده‌ای با سینماگران ایران و جهان داشت و در واقع از آن‌ها می‌توانست مطلب بگیرد و بخشی را هم گرفته‌بود و نشریه‌ای پر بار داشتیم. یکی از پسرهای من به‌عنوان داور جشنواره از طریق خانه کودک نوجوان با یک شیوه متفاوتی انتخاب شده‌بود و آن سال با صحبتی که با آن بچه‌ها می‌کردم می‌خواستم به درک ذهنی آن‌ها و قدرت تحلیل‌شان پی ببرم و در واقع به توصیه زاون می‌خواستیم گروه‌های سنی مختلفی را داشته‌باشیم و این که چه‌قدر فیلم‌سازهای معروف را می‌شناسند، مانند بیضایی، کیارستمی، امیرناری، کیومرث پوراحمد یا خانم برومند را که جزو پرکارترین‌ها بودند و در آن سال‌ها فیلم‌هایشان نمایش داده‌می‌شد، مشخصاً بیش‌تر کارهای آن‌ها دیده‌می‌شد، و برای من قدرت تحلیل این بچه‌ها خیلی مهم بود. به یاد دارم از سنین هشت، نه سال تا سال‌های پایانی دبیرستان و به یک نسبت دختر و پسر داور داشتیم و تصور می‌کنم آن سال با انتخابی متفاوت بچه‌هایی تاثیرگذار انتخاب‌شدند، و از بین همین بچه‌ها گروهی باز هم به همت زاون به نام خبرنگاران نوجوان تشکیل شد و از بین

این داورها و آن خبرنگاران نوجوان، کانون فیلم نوجوانان شکل گرفت که در حوزه رسانه یا سینما افراد موفق‌تری شدند، و یا اگر در حوزه‌های اجتماعی و شغلی دیگر رفتند آن تاثیر را داشت و شخصیتی که به آن‌ها داده شد و جایگاهی که پیدا کردند بر پویایی شخصیت آتی آن‌ها بسیار مؤثر بود، چون آن‌ها در جایگاهی قرار می‌گرفتند با حکم داور و جایزه‌ای که می‌دادند بعضی وقت‌ها برای هنرمندها ارزشش بیشتر از جایزه‌ای بود که داوران بین‌المللی یا سینمای ایران می‌دادند و این در فرآیند آتی زندگیشان مؤثر بود. شاید نمی‌توانیم بگوییم صد در صد آن‌ها موفق بودند ولی قطعاً بچه‌هایی که از درون این رویداد بودند را اگر بخواهیم با یک گروه شاهد دیگر مقایسه کنیم، موفقیت‌شان بیش‌تر بود. چیزی که خیلی مهم بود آن زمان زاوون و خانم پرویزی به‌شدت حواسشان جمع بود که بچه‌ها به یک سمت و سوی خاص سوق داده‌نشوند. تلاش می‌شد که روی داورها تاثیر نگذارند چون بعضی از تهیه‌کننده‌ها، فیلم‌سازها و حتی بازیگرها تلاش می‌کردند با این بچه‌ها ایجاد رفاقت و صمیمیت کنند، به‌خصوص آن‌هایی که چهره‌های شناخته‌شده و معروفی بودند و شهرتی داشتند. در مورد فیلم‌ها معمولاً به این شکل بود که وقتی فیلم را می‌دیدند، فیلم را نقد و بررسی می‌کردند و یک ارزیابی در مورد فیلم که چه نقاط مثبتی داشت، بعضی‌هاشان دانش سینمایی بیش‌تری داشتند یا تأثیری که بازیگر نوجوان فیلم داشت برایشان مهم‌بود و بعضی وقت‌ها خط کلی فیلم، این مطالب از درون فیلم نقد می‌شد و مثل آدم‌هایی که نقد فیلم‌سازهای بزرگ را درباره فیلم‌ها خواندند و با یک چشم بازتری فیلم را می‌بینند و در واقع همه این‌ها یک سطح نگاه بالاتر و درک بهتری از نقد فیلم به فیلم پیدا می‌کردند، که این قطعاً در ارزیابی‌شان برای این‌که چه نمره‌ای باید بدهند مؤثر بود.

به یاد دارم بچه‌ها بعد از دیدن فیلم به سالن خانه کودک و نوجوان می‌رفتند و درباره فیلم‌ها با هم صحبت می‌کردند، بعد دوباره باید سریعاً برای تماشای فیلم به سینما ساحل برمی‌گشتند. سینما ساحل آن طرف رودخانه است و ما معمولاً از روی پل عبور می‌کردیم و یک روز برای این‌که وقت خیلی کمی داشتیم مجبور شدیم از وسط رودخانه عبور کنیم. چون برای اولین باری بود که در شهر یور هفتاد و نه زاینده‌رود خشک شده بود، به وسط رودخانه که رسیدیم در اوج گرما همه ایستادیم و من به بچه‌ها گفتم من بیش از چهل و پنج سال عمر کردم و تا حالا زاینده‌رود را خشک ندیدم و احتمالاً هم دیگر هیچ‌وقت نمی‌بینم، شما این تصویر را در ذهنتان ضبط کرده و بعدها برای فرزندانتان نقل کنید، که روزی بدون قایق و بدون نیاز به پل از رودخانه عبور کردید، البته آن روز فکر نمی‌کردم که این اولین سال باشد و آخرین سال نباشد و فکر کردم همان یک بار اتفاق می‌افتد و بارها بعضی از آن بچه‌ها در سال‌های بعد به من یادآوری این خاطره را کردند و امیدوار بودم دیگر هیچ‌وقت این را نبینید و حالا می‌خواهم بگویم ما چه قدر غفلت کردیم در این سال‌ها و شاید اگر همان زمان متوجه این اتفاق شوم می‌شدیم، یک مقدار سنجیده‌تر عمل می‌کردیم.

به عقیده من از هزینه‌هایی که برای جشنواره می‌تواند ماندگار باشد، آثار مکتوب است، بخصوص وقتی شما روی تمام سال‌ها مرور می‌کنید تا به یک جمع‌بندی برسید و یک شاخص بدست‌آورید و من به سهم خودم تشکر می‌کنم و سپاسگزارم.



لیلا پرویزی

#### دل‌نوشته‌ی لیلا پرویزی

روزگاری گذشته بر من، برف سپید کم‌کم بر کیسوانم نشسته. آرام‌تر شده‌ام، صبورتر... و عاشق‌تر و هتماً از آنچه رفته لاجرم با تجربه‌تر... از کنار درختان ماشیه‌ی زاینده‌رود می‌گذرم کوش سپرده به فش فش برگ‌های به استقبال پاییز رفته در شهرپور، وپشم به تابلوی فانه‌ی کودک و نوجوان... می‌روم به سال‌های دور، کلاس‌های تئاتر و فیلم و هنر و پیشوای جشنواره‌ی فیلم کودک و نوجوان آن سال‌ها، شوری که شعر را درمی‌نوردید. بی‌تزیق امباری. پسر و جوان همه کودک می‌شدند. سینماها کم بود، اما فیلم‌های خوب کودک و نوجوان زیاد. فاصله‌ای نبود انکار هنرمندها نیاز نسل نوجو و نوجوان را خوب بلد بودند کسستی نبود. فاصله‌ای نبود، همه آمده بودند تا هفته‌ای در سال در جشن سینما و کودک شرکت کنند و حال خوب هریه دهند. فانم عقیلی را می‌بینم عاشق و فستکی ناپزیر و زاون مهربان که با کلامش می‌آموزاند و مسور سینما می‌کند... به پشت سر که نگاه می‌کنم... همه‌ی شما ایستاده‌اید: شیرین، پونه، مژگان، مریم، مسعود، علی، کیوان، علی‌رضا، رایسه، آرزین و... پراز شوقی کودکی پراز جسارت نوجوانی... پراز سوال و انرژی.

حال را به نظاره می‌نشینم باز هم شما میید... جوان، موفق، مدیر، بازیگر، کارگردان، مبری، دکتر، طراح، مهندس، استاد؛ و خردایی را می‌بینم پر از نور از برکت وجودتان.

سال‌ها گذشته و باز درگیر جشنواره‌ی کودک و نوجوان و داورانم. نوجوانانی متفاوت از نسل قبیل. پرسش‌گر و فهییم... و پرامید برای فردای کشورم.

لیلا پرویزی

هیئت علمی دانشگاه سپهر

من لیلا پرویزی، کارشناسی تئاتر و دست‌اندر کار سینما؛ بازیگری سینما و بازیگری جلو دوربین هم سال‌هاست تدریس کرده‌ام و هدایت بازیگر؛ همین‌طور در سال هشتم برای اولین بار گروه تئاتری را در خانه کودک و نوجوان با خانم عقیلی تأسیس کردیم. یک گروه تئاتر دارم به اسم گروه تئاتر «زندگی» که سال‌هاست این گروه درجه الف را دارد از تهران. این گروه یک شعبه‌ای داشت به اسم گروه نوجوان تئاتر در اصفهان. فکر کنم اولین گروه ثبت‌شده کل کشور بود از آن سال‌ها؛ چون دغدغه من کودک و نوجوان بود، چون خودم کودکی آن سال داشتم که بعدها هم داور کودک و نوجوان شد. سال‌ها در خانه کودک و نوجوان و تئاتر کار می‌کردم و آموزش می‌دادم. بعدها جشنواره شد و انتخاب داورها و طراحی سوال ... اتفاقی که افتاد و من فکر می‌کنم سال‌های بعد نیافتاد. از دل آن اتفاق آدم‌هایی را ما داریم که من با هر کدام که هنوز ارتباط دارم هر کدام در رشته خودشان کار می‌کنند. مثلاً یکی در ایتالیا آواز می‌خواند، یکی در استرالیا موسیقی می‌خواند، یکی در آلمان دندان پزشکی می‌خواند، اصفهان خانم دکتر آزادی و بچه‌های دیگری که من هنوز از آن‌ها اطلاع دارم. این بود که من هیچ‌وقت آن‌ها را رها نکردم. جشنواره یک بهانه‌ای شد برای جمع‌شدن و پیداشدن آن استعدادها. با خانم عقیلی صحبت کردیم که این بچه‌ها باید بمانند خانه کودک و نوجوان یک مسیری شد برای بچه‌ها. هفته‌ای یک جلسه تاریخ‌سینما و فیلم دیدن می‌گذاشتیم با آقای زاون. من بچه‌ها را جمع می‌کردم با هم در مورد فیلم‌ها، خلاقیت، آموزش بازیگری، طراحی صحنه، نوشتن و طراحی مجله صحبت می‌کردیم. کارهای مختلف فرهنگی در زمینه‌های مختلف با هم انجام می‌دادیم؛ تا سال‌ها ماندگار شد و تا سال‌های بعد ما با هم بودیم. اتفاقی که در سال‌های بعد نبود؛ دو سال طلایی بود، بچه‌ها خودشان و توانمندی‌های خودشان را شناختند و باور کردند. در همان سال‌ها می‌توان فهمید که دوست دارند بنویسند، کی مجری شود، کی بازیگر شود، فیلم‌ساز شود و به همان سمت هدایت می‌شدند، در عین این‌که همدیگر را می‌شناختند. ولی خانه کودک و نوجوان این بستر را فراهم کرد که بچه‌ها بیابند هفته یک یا دو جلسه زیر نظر من و آقای زاون دوره‌هایی را ببینند و گپ‌وگفت‌هایی داشته‌باشند و به خودشناسی برسند. در نهایت که اتفاق خیلی خجسته‌ای بود در آن دوران و متأسفانه بعدش جشنواره از اصفهان رفت.

در دوره سی و دوم من در تیمی بودم که طراحی سوال و انتخاب را انجام می‌دادم. بچه‌های نخبه‌ای را پیدا کردم که من چه‌قدر پی‌گیری کردم که رها نشود.

جشنواره در اصفهان آن موقع یک اتفاق بود. ما نه اینستاگرام داشتیم نه شبکه‌های اجتماعی داشتیم نه تلویزیون به این شکل، که الان دیگه کسی تلویزیون هم نگاه نمی‌کند. بچه‌ها عمدتاً یا کتاب‌خوان بودند یا فیلم‌بین؛ و فیلم‌سازها پردغدغه‌تر و فیلم‌های بهتری داشتند؛ دغدغه بیشتری داشتند. از آن طرف هم بچه‌های عمیق‌تری هم داشتیم؛ از آن فیلم‌سازهای عمیق‌تر و دغدغه‌مندتر با فیلم‌های بهتر داشتیم.

وقتی جشنواره اتفاق می‌افتاد اصلاً شهر زیرورو می‌شد. این نبود که ما چهار یا سه تا داور با خانواده‌هاشون یک محدوده‌ای از دروازه‌دولت یا باغ‌غدیر پر شود. همه سینماها شلوغ بود. من یادمه دانشجو بودم جشنواره دوره هفت و هشت، بچه‌های تهران مرخصی می‌گرفتند می‌آمدند اصفهان که بتوانند فیلم ببینند. شهر زیر و رو می‌شد یعنی به‌عنوان یک اتفاق، جشنواره کودک و نوجوان معرفی‌شد که بعدها با کوچک‌تر شدن جشنواره، کوچک‌تر شدن فیلم‌ها با اتفاق‌هایی که افتاد نمی‌دانم سیاست‌گذاری بود یا چیز دیگری، بچه‌ها رفتند سراغ سرگرمی‌های دیگر و شبکه‌های اجتماعی؛ یک گسستی اتفاق افتاد بین فیلم‌ساز و نسل نو، شاید به فاصله سه سال یا چهار سال؛ اما ما آدم بزرگ‌ها فاصله پنجاه‌ساله گرفتیم با بچه‌ها و این اتفاق در فیلم‌سازی ما نمود کرد. بچه‌ها وقتی می‌آیند فیلم می‌بینند مثلاً دختر من می‌گوید این چه قدر مزخرف هست؟ این چی می‌خواهد بگوید ولی از طرفی می‌بینیم با شور و با لذت نگاه می‌کند. دختر من که الان یازده‌ساله است همین جور است؛ دونده را با لذت نگاه می‌کند با این که این فیلم نسل خودش نیست، فیلمی است که مال نسل‌های ماست ولی همچنان فیلم دارد اثر خودش را می‌گذارد.

تأثیر جشنواره دو سویه است. یک بخش آن فیلم‌ساز بود، من یادمه آن روزها هر شب بعد از دیدن فیلم نشست داشتیم، دو ساعت و سه ساعت؛ ما هم دخالت نمی‌کردیم؛ من فقط یک بحثی را شروع می‌کردم، بعد همه با هم حرف می‌زنند و حرف می‌زدند؛ با فیلم‌سازها ارتباط برقرار می‌کردند. الان داورها را از فیلم‌سازها دور می‌کنند و می‌گویند روی نظر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. من اصلاً این فکر را نمی‌کنم یعنی ما این قدر این بچه‌ها را ضعیف بار می‌آوریم؟

خانم برومند می‌آمدند و با بچه‌ها صحبت می‌کردند... یک ساعت و دو ساعت می‌رفتیم در لابی هتل عباسی و کلی گفتگو می‌کردند. حالا می‌گویند حتی عکس هم نگیرید. از طرف دیگر آدم جور دیگه فکر می‌کند، حالا بچه‌ها یک حسرتی دارند، آن موقع بچه‌ها اعتماد به نفس بیش‌تری پیدا می‌کردند که من هم یک هنرمند هستم؛ وقتی که با تمام هنرمندان وارد حرف می‌شدند؛ این جوری نبود که حالا یک هنرمند یکی پلی بزند با این بچه‌ها ارتباط بگیرد و برود. هنرمندان انسان‌های فرهیخته‌تری بودند.

آن سالی که صدتا داور کودک و نوجوان داشتیم و از روی پل می‌آمدند از سمت خانه کودک و نوجوان، می‌درخشیدند. همه با حسرت به آن‌ها نگاه می‌کردند، لباس خوشگل... صدتا کودک می‌رفتند در هتل عباسی حرف می‌زدند؛ اما اشکالی نداشت آن‌ها هم رشد می‌کردند وقتی اتفاق داشت درست می‌افتاد حتی برای آن‌همه؛ که بچه‌های غیر سینمایی هم بودند. در یک مسیر درست قرار می‌گرفتند و تأثیر خودش را می‌گذاشت. اتفاق بعد از آن است که بچه‌ها دور هم بشینند کتاب بخوانند، صحبت کنند در مورد فیلم‌ها؛ یکی در مورد تاریخ سینما، تاریخ فلسفه تئاتر بگویند. اتفاق بعد می‌افتد و ما متأسفانه آن‌ها را رها کردیم.



تیم شدن مهم است؛ کنار هم بودن، خوب نیست که رها شوند. خانه کودک آن سال این مسیر را فراهم کرد. خانم عقلی زحمت کشید، من و زوان بودیم. همین که مدیری بود که نمی‌گذاشت این‌ها رها شوند و مهم‌بود برایش که دو نفر دل‌سوز بگذارد نه فامیل‌ها و دوست‌ها. این باعث شد که از دل آن اتفاق یک نسل موفق بیرون بیاید.

به بچه‌ها می‌گفتیم: امسال داور هستین ولی ببین قبل از تو چه اتفاق‌هایی افتاده و چه فیلم‌هایی بودند، چه کارگردان‌هایی ... اگر امسال مثلاً آقای قناعت و خانم برومند یا آقای رضانی یا ... این‌ها یک پیشینه دارند، درست است که شما دوازده ساله هستی ولی باید این‌ها را بشناسی، فیلم‌هایشان را ببینی؛ بعد به قضاوت‌های بعدی بشینی. ما قرار است نگاه بدهیم به بچه‌ها اگر قرار است رها شوند چه زحمتی هست که ما بکشیم. بیایند رأی خود را بدهند و بروند.



فرحناز پور نقشبند

رد پای بشنواره‌ها در زنگی ما

هر سال قبل از آنکه رد پای پاییز ظاهر شود، طنین پرطمطراق ملودی بشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان ابتدا در ذهنم شنیده می‌شود. سرود زیبایی کودکانه «بادبادک‌ها من رفتم ... توی کوچه‌های تنگ ... بادبادک‌های رنگارنگ ... پرواز کنی اون بالاها ... دستتون باز باتون باز ...»

هنوز بعد از این همه سال، هرگاه که بوی پاییز به مشام می‌شورد بی اختیار منتظر رقص بادبادک‌ها و پروانه‌ها در آسمان شهرمان می‌شوم.

هنوز رفت‌وآمد و تکاپوی آدم‌های این کار، کوچک و بزرگ، دختر و پسر، زن و مرد، پیر و جوان، ناشناس و مشهور، همه و همه را به یاد می‌آورم.

هنوز بزرگ شدن ناکهانی کودکان مردان و کودکان زنان کوچک را به خاطر دارم. من بلوغ ناکهانی و به یک‌باره‌ی این کودکان و نوجوانان را همانند یک معجزه می‌فوانم.

و ما فرسندانه و مشتاقانه فورمان را پیشاپیش آماده می‌کردیم که با انتشار فراخوان دوری بشنواره‌ها، سیل عظیمی از این کوچک مردان و زنان را بیاییم و بپورانیم و به سرمقصد اصلی‌مان برسانیم.

مگر می‌شود روزهای ثبت‌نام و مصاحبه‌ها و آزمون‌های پرتنش را فراموش کرد؟ مگر می‌شود هراس نهفته در نگاه‌هایشان و شور بی‌وقفه‌ی آنان را به هنگام اعلان نتایج آزمون‌شان از یاد برد؟ مگر می‌شود گریه‌ی آن عزیزانی را که موفق به پذیرش نشدن را بینی و بشنوی و اشک‌هایشان را فراموش کنی؟

هنوز آن دختر شیرین‌زبان کوچک را که دلش پرپر می‌زد تا هرچه زودتر با دوستانش همراه شود و در جایگاه‌هایشان



خانه کودک و نوجوان ماملی بود از انبوه بارش‌های فکری که به عمد یا غیرعمد برای کودکان مهیا بود. کلاس‌ها و کارگاه‌های متفاوتی که برای کودکان و نوجوانان با درایت مدیر مدیر آن (خانم عقیلی) برنامه‌ریزی شده بود، اساس و بنیان این کار آماده‌سازی اندیشه‌ها و توانمندی‌های این گروه‌های سنی بود. هر چه بود به‌درستی و کمی جلوتر از زمان خود بود و مضمون متفحصان و کارشناسان متفاوت مزید بر این مسئله بود. کلاس‌های فبرنگاری، تئاتر، آشنایی با سینما و کارگردانی، نویسندگی و غیره که در طول سال برگزار می‌کردیم؛ نیروهای کودک و نوجوان را معیای این دگرگونی می‌کرد. به‌فاطمه دارم، در طول جشنواره همواره از صبح زود تا دوازده شب پایه‌های همه‌ی کسانی که رفت و آمد در مرکز داشتند مضمون داشتیم. همه‌ی آن روزهای پرکار را با عشق به کار و عشق به این رویدادها به‌فاطمه می‌آورم.

سرپرستان و مدیران داخلی که هر یک توفیق در کار خود بودند، گروه داوران را به فراخور سن‌شان، و برنامه‌هایی که برای‌شان تدارک دیده‌شده بود به سالن‌های نمایش فیلم در چهار گوشه‌ی شهر می‌بردند. جلسات نقد و بررسی و گفت‌وگوها با حساسیت ویژه‌ی مسئولین برگزار می‌گردید. تدارک رفت و آمد، پذیرایی‌ها، جمع‌آوری اطلاعات، آماده‌سازی و نشر آن‌ها در واحد فبرنگاری، عکاسی و انتشارات ما صورت می‌گرفت. گروه فبرنگاران زیر نظر آقای گلناری، گروه داوران زیر نظر آقای انتظامی و خانم پرویزی، و همراهانشان خانم طالبی، خانم دانشگر، خانم جعفریان و ... فعالیت می‌نمودند. در تک‌تک کلاس‌های خانه‌ی کودک و نوجوان استادان موسیقی با گروه‌های مقتطف برای برگزاری کنسرت کودکان (به سرپرستی استاد رضایی) فعالیت مستمری داشتند و از فضای آملی تئاتر آن موقع صدای گروه سرود و کرفرانان به سرپرستی خانم پاهیان هر از گاهی شنیده می‌شد.

کارگاه‌های عروسک‌سازی ما شبانه‌روزی فعال بودند. سافت عروسک‌ها، ابر عروسک‌ها و نمادهای تزئینی شهر نه تنها برای برنامه‌های افتخاریه و اشتباهی که برای پیشواز رفتن به برنامه جشنواره به‌طور شگفت‌آوری و با انبوهی از سازندگان و طراحان مشغول به‌کار بودند. آقایان شفیع و موسوی اعضای اصلی گروه سافت بودند. آقای افشار، نماز دقتر و پسر جشنواره را آن‌قدر زیبا ساختند که سالیان سال در گوشه‌ی خانه‌ی کودک و نوجوان نمایانگر آن روزهای شاد بود. آقای آغاسیان آن روزها پسر نوجوان و با استعدادی در زمینه سافت عروسک و تن پوش بود که خود لباس تن‌پوش می‌پوشید و با دیگر جوانان برای کودکان ساعات و لفظات فوشی را می‌آفریدند. من در دو جشنواره علاوه بر آن‌که معاونت مرکز را به‌عهده داشتم، مدیر داخلی کارگاه عروسک‌سازی هم بودم. در یکی از جشنواره‌ها تعداد اعضای کارگاه عروسک‌سازی ما شصت و هفت نفر بود. کار برآستی بزرگ و ارزشمند بود.

نقاشی‌های روی لباس‌ها در یکی از جشنواره‌ها به‌عهده‌ی خانم مژگان رئیسی و گروه ایشان بود. خانم رئیسی از برجسته‌ترین نقاشان در سطح بین‌الملل هستند. گروه طراحان و نقاشان که هر سال آدم‌هایش بیش تر و بیش تر می‌شد هر یک برای خود زیرمجموعه‌ها و فعالیت‌های تعریف‌شده‌ای داشتند. بعضی‌ها در طراحی لباس‌ها، بعضی‌ها در

طراحی صحنه‌ها، و برفی برای رنگ آمیزی اتوبوس‌ها و کالسکه‌ها و ابر عروسک‌ها کمک می‌نمودند؛ فانم زمانی و فانم شاهمرداری و ...

فانم لیلا پرویزیان طراح صحنه‌ی افتتایمه و افتتامیه‌ها در باغ نور بودند. ایشان همراه با فانم آبه عقیلی از اعضای اصلی گروه داوران بودند.

برای داوران بخش بین‌الملل مترجمان فاصی در نظر گرفته شده بود و هتل‌های درجه اول شهر برای اسکان و پذیرایی و تغذیه آن‌ها تدارک دیده شده بود. شهر در بستر شور و شادی و شغف برای یک هفته درگیر بود. حتی یک سرپرست ویژه برای تعیین سطح داوران در زمینه‌ی انگلیسی صحبت کردن و برقراری ارتباطات اولیه برای سه رده‌ی دستانی، راهنمایی و دبیرستانی تعریف شده بود. همین کارشناس (فانم جعفریان) مسئول ترجمه و جمع‌آوری اخبار جشنواره در نشریه‌ی روزانه شاپرک به مدیریت آقای انتقابی را داشت و نشریه‌ی ما با سه زمستانی و با سه سرعتی هر روز به‌موقع آماده می‌گشت. قسمتی از هماهنگی امور مربوط به داوران بین‌الملل که انگلیسی‌زبان بودند با من بود که تا حدی مسلط به زبان انگلیسی هستم.

در فضای سبز بیرونی فانه‌ی کودک و نوجوان در تمامی صبح تا شب به‌طور یک‌سره گروه‌های بازی، نقاشی، تئاترهای خیابانی و غیره فعال بودند و خانواده‌ها و مهرکودک‌ها و مدارس با هماهنگی قبلی از این خدمات بهره می‌جستند. یک هفته شب‌ها شهر غرق در نورافشانی بود و آهنگ‌های کودکانه در تمامی مراکز شهرداری که مرتبط با جشنواره بودند به‌طور یکنواخت شنیده می‌شد. کارناوال‌های شادی چه با ترن‌های سیار در سطح شهر و چه با اتوبوس‌های رنگین شده مزین به پروانه‌ها و بادبادک‌ها به اقصی نقاط شهر تردد می‌کردند. به‌فاطمه دارم یک‌روز وقتی یک اتوبوس از این کارناوال‌ها ظهر فسته و کوفته به مرکز برگشتند همه غمگین و گریان بودند. علت را که پرسیدیم فهمیدیم در یکی از نقاط خاص زینیه که به بونه‌ی اعزام کارناوال رفته بودند بپه‌ها از شور و شغف برنامه‌های تدارک دیده شده نقاشی و تئاتر و دیدن عروسک‌ها گریسته بودند و تمامی اعضای کارناوال نیز پا به پای آن‌ها می‌گریستند. آن روز از عجیب‌ترین و تاثیرگذارترین روزهای جشنواره‌ام بود. یادش بقیه فانم مریم مسائلی. آن روز بابت این مسئله آن‌قدر حالش بد بود که شیفت بعد از ظهرش توانست دافل تن‌پوش عروسکی برود.

فاطمه‌ی پرنگی هم از یک کودک کار دارم که کارش واکس زدن در سر چهارراه‌ها بود. در یکی از این جشنواره‌ها به‌طور اتفاقی در پارک ملت چشمش به میزهای نقاشی و آبرنگ و سن تئاتر می‌افتد و کنجکاو می‌شود و با نگاهی مسرت‌بار می‌نگوب فضا می‌شود. چشمم به او که افتاد دستش را گرفتیم به سوی میزهای نقاشی بردمش. عکاس‌مان سریعاً لفظات را به تصویر کشید که امیدوارم هنوز تماویرش را بتوان در آرشپوش یافت. آن پسر بچه بسیار ترسیده بود و مقاومت می‌کرد

وقتی خیالش راحت شد که هدفم پیست نشست و نقاشی کرد و نقاشی کرد و فن‌درد و ما هم از شادی کریستیم. شاید آن روز آن کودک نانی برای خوردن نداشت اما دلش یقیناً سیراب از شادی و مسرت بود. همین ما را بس بود. معجزه‌ی بزرگ‌تر عصر آن روز اتفاق افتاد. چهار نفر دیگر دقتم و پسر از کودکان کار از این مسئله آگاه شدند و آن‌ها چندین روز در سانس‌های مختلف به ما پیوستند. چه روزگاری بود آن روزها و چه فاطراتی بود آن فاطرات !!!

فاطره‌ی دیگرم مربوط بود به مضمون ناکهانی مدیرعامل سازمان، آقای فقیه‌پیان در لفظات کاملاً غیر منتظره. یک روز در غرفه‌ی نقاشی‌مان مضمون یافتند؛ در جشنواره‌ی دیگری ظهور به کارگاه سافت.



فهیمه عقیلی

من فهیمه عقیلی (آکوش) هستم. به نوعی به اسم فهیمه عقیلی (به نام همسر من) در فضاهای شهری من را می‌شناسند. سال‌ها مدیر فرهنگی شهرداری و مؤسس خانه کودک و نوجوان بودم. در ارتباط با جشنواره کودک، مدیر فعالیت‌های جنبی در جشنواره شانزدهم و هفدهم، که بحث فعالیت‌های جنبی را در شهرداری به نوعی در جشنواره مطرح کردم. از جشنواره چهاردهم به بعد یک حوزه مدیریتی برای فعالیت‌های جنبی جشنواره در نظر گرفته شد و مدیریت آن از طرف شهرداری به من محول گردید و در حقیقت به صورت مستقیم با شهردار در ارتباط بودم.

در حال حاضر مدیر مؤسسه فرهنگی هنری «دیگر» هستم. در ارتباط با سابقه بیش از قریب به پنجاه سال فعالیت با کودکان و نوجوانان، عضو شورای کتاب کودک هستم و بسیاری از مواردی که بخشی از آن را در سطح شهر شاهدش هستیم. مؤسس کارگاه‌های پرورش خلاقیت کودکان در حوزه هنری که آشنایی من با بحث جشنواره از همان جا رقم خورد که به نوعی در خدمت جشنواره کودک و نوجوان باشم؛ از آن جهت که دغدغه من همیشه بحث کودک و نوجوان بوده است.

اولین کارگاه‌های پرورش خلاقیت به همراه همسر من: تأسیس مؤسسه‌ای به اسم «نگارین» در دهه شصت بود. ما اولین کارگاه‌های پرورش خلاقیت کودکان را در شهر اصفهان برگزار کردیم که با گرایش بحث نقاشی و خلاقیت بود. به پیش‌زمینه‌های این تفکر، یادی کنیم از دو عزیزی که در دفتری با مدیریت آقای قندی فعالیت داشتند، خانم فریبا عیوض‌زاده و آقای امیری که از دانشجویهای استاد عقیلی بودند. با دلایل دوستانه و علائق خودشان آن‌جا حضور داشتند، از من دعوت شد که بحث داوران کودک و نوجوان را هدایت کنم و در این برنامه شرکت کنم. این‌جا را هم در حقیقت با رغبت جلو رفتم. فرزندم عالی‌به در جشنواره مرا همراهی می‌کرد. در آن‌جا در حقیقت برنامه انتخاب داوران کودک و نوجوان در اصفهان به نوعی ریخته شد که با فراخوانی دعوت شدند

و سعی کردیم با بچه‌ها گپ دوستانه داشته باشیم و بیش‌تر هدفمان بچه‌هایی بودند که علاقه‌مند به مطالعه و فعالیت‌های اجتماعی جدای از فعالیت درس خواندن داشته باشند. آن‌جا جایی بود که ملاک انتخاب نمره و معدل و کارنامه تحصیل بچه‌ها نبود. نگاه جامع‌تری نسبت به جامعه، محیط اطراف خودشان و مطالعه و به‌مراتب دیدن فیلم بود. بعد از آن این کار ادامه داشت و سال اول شاید یک تجربه برای من بود ولی بعد از آن دیگر کشش و علاقه نسبت به این موضوع و همچنین علاقه‌مندی مسئولین نسبت به این‌که من باید در این جشنواره حضور داشته باشم. در نتیجه برنامه نوشته شد و اگرچه زمان‌هایی جشنواره از اصفهان رفت، این وقفه، خللی در کار ایجاد نکرد. در آن زمان من مدیر فرهنگی شهرداری در حوزه کودک و نوجوان بودم. کارهایی مثل سینمای کودک طراحی کردم که در اصفهان تاسیس شد. دغدغه شهرداری همیشه این بود که چرا ما باید هزینه کنیم و چرا شهر باید یک هفته چهره‌های بیگانه را ببیند و هیچ اتفاقی نیافتد. در جلسه‌ای که برای مدیران بود من برای دوستان عزیز که مسئولین بودند از جمله معاونت شهری شهرداری گفتم، این اشکال از طرف خود ما است نه از سمت بنیاد فارابی. ما هستیم که آن زمینه‌های لازم برای استفاده درست از جشنواره را در شهر ایجاد نمی‌کنیم. ببینید ما می‌گذاریم لحظه آخر فقط نقش پذیرایی کننده و کسانی که بیش‌تر جنبه تشریفات جشنواره را دارند را ایفا می‌کنیم و خدماتی که به مهمانان می‌دهیم را راجع به آن فکر می‌کنیم. چون از قبل به آن فکر نکردیم که چه اتفاق‌هایی ممکن است در آن شهر بیافتد. ممکن است شهر ما زمینه‌های مناسب برای پرورش بازیگر یا حداقل پرورش فضاهای سینمایی و تولید را داشته باشیم. در آن زمان هنوز دانشکده سوره و ... نبود ولی ما می‌توانیم مخاطب، بیننده و شنونده خوب تربیت کنیم و این مستلزم این است که ما سرمایه‌گذاری کنیم و یک دبیرخانه داشته باشیم که در طول سال همچنان فعال باشد و بتواند مخاطب خودش را جذب کند و نگذاریم در روزهای آخر حتی ندانیم در جدول برنامه‌ها چه گروه سنی چه فیلمی را باید ببیند، یعنی ما مشکل در خودمان است. در هر حال پیرامون این مسئله خیلی صحبت کردم و درنهایت منجر به این شد که دوستانی که علاقه‌مند بودند، گفتند خوب پیشنهادتان چیست؟ و به این سمت که دبیرخانه را استمرار بدهند و لازم است که یک مقدار جنبه‌های نمادین و نمایشی این را در شهر اصفهان پررنگ کنیم. ضمن این‌که بنیاد فارابی افتتاحیه و اختتامیه برایش مهم بود و من چون خانه کودک و نوجوان را تأسیس کرده‌بودم و قبل از افتتاح آن، مسئولیت باغ‌نور را هم زمانی که جشنواره برگزار می‌شد گرفتم. فکر کردم یک پل ارتباطی بین این برنامه بگذارم، هم خانه کودک و نوجوان، هم جشنواره فیلم کودک، در نتیجه مدیریت این فعالیت‌های جنبی جشنواره به من داده شد که بتوانم پتانسیل‌های شهر را شناسایی کنم، از جمله خانم‌ها پرویزی، زمانی و آقای انتخابی. هنرمندانی که می‌توانستند در تولید و شکل‌گیری فضای جشنواره به من کمک کنند. در زمینه موسیقی، باله آن موقع تحت عنوان حرکات موزون راه اندازی شد. من برای ادای دین و احترام به دوستانی که در این فضا به من کمک کردند، از



جمله در زمینه موسیقی آقای رضایی نژاد، آقای ملکی در زمینه ارف، در زمینه باله هم خود خانه کودک که خانم پرویزی مربی ما بودند و در حوزه تئاتر و شروع سینما که آن موقع بحثی به اسم سینما نداشتیم و همکاری داشتند و خوشبختانه فضا مهیا بود برای حضور بچه‌ها. مهم‌ترین کاری که من کردم این بود که به نوجوانان فکر کردم چیزی که به کودک بیش‌تر در سطح شهر فکر شده بود. ما آمدیم نوجوانان را خیلی جذب کردیم و بعد فکر کردیم که باید یک کار هدفمند بکنیم. این‌ها را با آدم‌هایی که در آن حوزه‌ها کار کرده‌اند و تحصیل کرده این رشته هستند بتوانیم آموزش بدهیم، هدایت کنیم و در این فضا مرحوم استاد زاون قوکاسیان خیلی با من همراهی کردند. جا دارد به روزهای آخر حیات ایشان که من و آقای عقیلی که الان خودشان در بستر بیماری هستند به بیمارستان رفتیم عیادت و من آن‌جا گفتم که دوست‌دارم صدایتان را ضبط کنم و با شما صحبتی داشته‌باشم. این مرد بزرگ از روی محبت از پانزده دقیقه زمانی که ما داشتیم، ده دقیقه از کار بزرگی که در خانه کودک و نوجوان برای تربیت و پرورش این بچه‌ها به نوعی من انجام داده‌بودم، صحبت کردند و گفتند شما نمی‌دانید که چه کاری با این جوان‌ها کردید و امروز بخشی از آن‌ها در این حوزه کار می‌کنند و بخشی دیگر نگاه خوبی به سینما دارند.

ما فکر کردیم جنبه نمادین برنامه را؛ و این‌که برای شهرداری یک فرصتی بود که بتواند افتتاحیه و اختتامیه جشنواره را به‌دست بگیرد، از آن روز شهرداری احساس کرد که خودش هم کننده است، چون خانه کودک و نوجوان تأسیس شده و فضایی در شهر مرتبط با بچه‌ها و هنرمندانی که می‌توانستند در این زمینه کمک‌کنند را من جذبشان کرده‌بودم و یک حوزه مدیرتی برای این قضیه تعریف شد. در حقیقت به نوعی احساس خوشایندی به شهرداری می‌داد که فقط مسؤل تشریفات، پذیرایی و هزینه کردن نیست، لذا در جشنواره شانزدهم خیلی برنامه‌های جالبی برای افتتاحیه داشتیم از جمله موسیقی کودکان با حضور شخصیت‌های سینمایی و فرهنگی هنری به‌خصوص خود شهر اصفهان، مرحوم استاد کسایی که صحبت کردند و این تمرین‌ها با بچه‌ها در خود خانه کودک انجام می‌شد. تمام آن پتانسیل آن‌جا بود و از مقام اساتید خود خانه کودک و نوجوان بود. استاد نصیریان، مرحوم انتظامی و تمام این بزرگان از این‌که اصفهان توانسته بود بچه‌ها را جذب کند و کار بچه‌ها را روی صحنه بیاورد و برنامه‌ای که مربوط به خود بچه‌ها بود، بسیار اظهار خوشحالی می‌کردند. من برنامه را در چند جهت دیدم: یکی در جهت نمادین افتتاحیه و اختتامیه، یکی این‌که ما می‌خواهیم به کجا برویم. در جنبه‌های نمادین بحث هنری ما می‌توانست کمک‌کند، از جمله جنبه‌های نمایشگاهی، جنبه‌های اجرایی، حرکات موزون، نمایشگاهی از عروسک‌هایی که لباس اقوام مختلف را درحقیقت معرفی می‌کرد که خانم ملکی زحمت آن را کشیدند و ما آن سال چه‌قدر هم مغموم شدیم که بخش عمده‌اش دزدیده‌شد. همه آن برنامه‌ها پیش‌بینی نشده بود، برای شهرداری و برای همین تمهیداتی هم برای مسائل امنیتی برای آن در نظر گرفته نشده بود. واقعا که

مثل یک انفجار بسیار غریبی بود که به نوعی صدای آینده سینما شهر شنیده می‌شد. کارناوال‌هایی که دوستان هنری ما راه‌اندازی کرده بودند در سطح شهر، برنامه را من می‌نوشتیم، اجرا می‌رفت در حوزه اجرایی، دوستان هنرمند فعالیت می‌کردند از جمله برمی‌گردم به کمی عقب‌تر که من باغ نور را می‌خواستم تبدیل کنم به یک فضایی که از بین آن بتوانیم برای فضای سینمایی و نمایشی استفاده کنیم. استاد غریب‌پور را دعوت کردم برای افتتاحیه سالنی که خودم در خانه کودک تأسیس کرده بودم. به‌عنوان اولین تماشاخانه کودک و نوجوان، آقای غریب‌پور افتتاح کردند و به دنبال آن در کنار آن به‌عنوان زمینه‌های ایجاد فضاهای تئاتری سینما در باغ‌نور، آقای غریب‌پور به من پیشنهاد دادند که شما بیاید این کارگاه عروسک‌سازی را راه بیندازید. خوشحالم که کارگاه عروسک‌سازی که آن روز راه انداختیم با حضور آقای حبیب ... شفيعی همچنان در شهرداری فعال است و این عزیز دوستان دیگری را تربیت و پرورش دادند. دوستان دیگر مثل آقای موسوی در حوزه عروسکی کار کردند. آقای افشار یکی از دانشجویهای هنری از اصفهان که در تهران درس می‌خوانند. آن دو عروسک بزرگ دارا و سارا را درست کردند. سعی کردیم از تمام نیروهایی که ایده‌های خلاق داشتند در جهت این موضوع استفاده کنیم.

فرآیند جشنواره در رشد داوران بسیار تأثیر داشت، یک بخش آن نمادین بود برای این که ما بتوانیم پایه‌های این جریان را در شهرداری و شهر محکم نماییم چون برای شهرداری بسیار مهم بود، یک بخش که من به‌عنوان یک مربی و کارشناس کودک به آن توجه داشتیم، این که چه خواهد شد، این بچه‌ها را ما به کجا می‌خواهیم ببریم، بنابراین بخش آموزش را مطرح کردیم. از آقای زاون تقاضا کردم که همچنان در طول سال‌ها بچه‌ها را رها نکند و شرایط آموزش این بچه‌ها را در حقیقت در خانه کودک و نوجوان در طول سال‌ها در زمینه سینمایی فراهم کردیم، جلسات نقد و بررسی، جلسات پخش فیلم، گپ و گفتگو برای بالا بردن روحیه بحث و گفتگوی بچه‌ها. این‌ها همه بچه‌هایی بودند که به‌عنوان داور با حضور خانم پرویزی و چند تن از عزیزان دیگر انتخاب شده بودند که نتایج آن را می‌بینیم، شیرین صمدی، پونه خامین، فرزندان خود من که بچه‌های جشنواره هستند، به قول مسعود کوهیان یکی از بچه‌های داور که الان خودش مسؤلیتی در زمینه بانک‌داری در تهران دارد، برای این که بعضی اسم‌ها می‌تواند اثرگذار باشد به من گفتند خانم عقیلی شما کاری با ما کردین که اگر چه ما نرفتیم در حوزه سینما هم به‌عنوان یک منتقد، فیلم خوب را واقعاً می‌شناسیم و هم این که در هر جایی هستیم یک نگاه متفاوتی نسبت به زندگی داریم. بعدها که من مؤسسه‌ی «دیگر» را تأسیس کردم، خانم پرویزی را به‌عنوان مدیر هنرهای نمایشی و سینمایی مؤسسه دعوت به همکاری کردم و علی‌عطار را به‌عنوان مجری برنامه‌های سینمایی دعوت کردم، درست است که من مدیر و حامی این جریان بودم و افتخارم این هست که بچه‌ای را که سیزده - چهارده ساله بود آمد خانه کودک در سن هجده - نوزده - بیست‌سالگی به‌عنوان مدیر اجرایی مؤسسه خودم دعوت به همکاری کردم و دوتا از حرکت‌های بسیار بزرگش، یکی این بود که فیلم «سگ‌کشی» را با حضور بهرام

بیضایی و بقیه دوستان آورد در سینما ساحل که آن هم اتفاق بسیار بزرگی بود و جلسه نقد و بررسی بعد از آن؛ و یکی هم فیلم «نان عشق و موتور هزار» با همه عوامل سینمایی آورد به سینما ایران. خانم خیراندیش، خانم رهنما در صدویکمین سالگرد سینمای ایران، بچه‌ها می‌خواستند و من جلسه می‌گذاشتم با آن‌ها. یک شورا تشکیل داده بودم متشکل از هیات مدیره، من و دوستان دیگری که با آن‌ها کار می‌کردم. بچه‌ها پیشنهاد دادند که ما می‌خواهیم جشن بگیریم آن قدر جرأت پیدا کرده بودند و آن قدر قوی بودند که من هم حمایت‌شان می‌کردم. ما آمدم و این برنامه را در سینما قدس برگزار کردیم. به صدسالگی نتوانستیم، به صدویک سالگی این اتفاق افتاد. اولین بار که کودک و نوجوان داشتند به پیش‌کسوتان جایزه می‌دادند و تقدیر می‌کردند. این یک اتفاق بزرگ در اصفهان بود که زاون حامی این قضیه بود و عزیزی را از تهران دعوت کرده بود، جمعیت زیادی از هنرمندان بودند: خسرو شکیبایی، علی نصیریان، خانم درخشنده و باران کوثری، خانم ریاحی؛ یک جمعیت زیادی که بلوایی شد در اصفهان که ما دیگر نمی‌توانستیم کنترل کنیم، عوامل سینما آن‌جا بودند و این باعث شد که شهرداری به‌عنوان میزبان هزینه‌کند و لذت ببرد و برایش پذیرفتنی باشد. آقای فقیهان پشتیبان این قضیه بود، من ظرافت کارم این بود چیدمان خوبی داشتیم. می‌دانستم چه کسی می‌تواند در چه زمینه و چه جهتی به ما کمک کند و این چیدمان‌ها راه را برای ما خیلی هموار کرد و برای من افتخار بود که این بچه‌ها یک روز فقط به‌عنوان این‌که جشنواره‌ای هست و می‌توانیم برویم و یک هفته‌ای باشیم، منجر به این قضیه شد. آن قدر قوام‌گرفت که خودشان را به‌عنوان عوامل سینمایی شهر می‌دانستند باید حساسیت‌هایی نسبت به سینما در شهر و سینمای کودک ایجاد کند، از آن طرف هم جنبه‌های نمادین آن قدر قوی شده بود، به نوعی ما حمایت می‌کردیم از هنرمندانی که ایده و خلاقیتی در زمینه‌های سینمایی داشتند. مثلاً در جشنواره دوره هفدهم کار قشنگی که ما کردیم هفده تا پروانه درست کردیم و آموزش دادیم که هر کدام نماد یک سال از جشنواره بودند و این‌ها هر کدام آموزش دیده بودند که دختر من، خانم پرویزی و خانم زمانی و خیلی‌ها بودند که با بچه‌ها کار می‌کردند و حالا یک سال بودند می‌نشستند و با این‌ها مرور می‌کردند؛ صحبت می‌کردند. این‌ها؛ در هتل راه می‌رفتند، در همه جا بودند. می‌گفتند: من جشنواره اول بودم و این جایزه‌ها را گرفتم و این کارها را کردم، بعد ترکیب پروانه‌ها و لباس‌های قشنگی بود که شوکی برای تهران بود که چه اتفاق قوی در اصفهان دارد می‌افتد، منجر به این شد که من یک کارگاه عروسک‌سازی از شهرداری بگیرم. چون خانه کودک دیگر فضای کوچکی بود برای این کار، این جنبه‌اش برای من ارزش داشت و منجر به این شد که بچه‌ها بزرگداشت علی حاتمی را با حضور مرحوم ارحام‌صدر برگزار کنند. ما این افراد را نمی‌شناختیم از کانال زاون می‌آمدند، اما وقتی می‌آمدند این کار را آن قدر جدی می‌دیدند که این جریان به نوعی جریان تثبیت می‌شد که در اصفهان یک اتفاقی دارد می‌افتد. از آن طرف من بخاطر کار خودم چون عضو چهارساله شورای کتاب هم هستم؛ همایش «کودک مربی

«خلافت» را در اصفهان راه‌اندازی کردم. برای این که در حوزه‌های مختلف یک مربی باید چگونه باشد که بتواند یک مربی خلاق باشد. بتواند پرورش خوب بدهد از جمله بحث سینما و پرداختن به بحث نمایشنامه‌نویسی، مسائل پیرامون این هم در جلسات مطرح می‌شد یک جوری انگار همه چیز داشت به هم گره می‌خورد. اتفاق‌های زیادی بعد از آن افتاد.

من کانون خبرنگاران نوجوان را تأسیس کرده‌بودم، این را وصل کردم به جشنواره و خانم طالبی عزیز یکی از مربیان ما با تیمی از بچه‌های کانون خبرنگاران که آقای گلناری با بچه‌ها کار می‌کردند، اگرچه فضای فکریشان خیلی فضاهای جشنواره‌ای نبود اما من گفتم می‌خواهم این بچه‌هایمان مجله حاشیه‌ای داشته‌باشند. هنوز هم این مجله توسط دیگران از تهران کار می‌شد که یک دفتری در هتل داشتند و من رفتم صحبت کردم، گفتم من انتظار ندارم کار بچه‌های ما جایگزین کار شما شود اما می‌خواهم حمایت شود و ما مجله خانه کودک را که ویژه جشنواره بود، راه‌اندازی کردیم که سال‌های بعد خودش جزو نشریات خود جشنواره شد و در کنار کاری که آقای انتخابی داشتند به حیات خود ادامه‌داد.



تا انتهای حضور  
[داوران]



علی‌رضا آب‌آب

## ایده‌مشترک

من علی‌رضا آب‌آب، متولد ۱۳۶۵ هستم. از دوره چهارده تا نوزده به صورت مستقیم به‌نحوی در جشنواره کودک فعالیت‌داشتم. قدیمی‌ترین خاطره‌ای که از جشنواره داشتم آتش‌بازی بود که همیشه در مراسم افتتاحیه و اختتامیه در باغ نور اصفهان برگزار می‌شد. جشنواره دو تا سه سال اصفهان نبود، بعد که برگشت دوره چهارده، ما در یک دفتر کوچک رفتیم، یک آزمونی دادیم بعد صد نفر داور کودک و نوجوان انتخاب شدند. آن سال به‌خاطر شرایط روحی و از لحاظ موقعیت سیاسی بحث‌های فرهنگ اصفهان؛ داورها، در مسیر سینما رفتن سختی‌های زیادی کشیدند؛ اتفاق‌هایی افتاد که شاید برای بچه‌های آن موقع دریافتش، درکش، چرایی آن و تحمل آن سخت بود.

بعد از جشنواره چهارده کم‌کم ما به پنج - شش نفر رسیدیم که در واقع ایده مشترکی داشتیم به‌عنوان کانون فیلم کودک و نوجوان در اصفهان. ما در همان سن و سال به‌عنوان هیات‌موسس آن قرار گرفتیم. جشنواره پانزدهم بحث انتخاب داورها به‌عهد همان کانون قرار گرفت و ما گزینش را در خانه کودک، وابسته به شهرداری انجام دادیم. یک‌سری کلاس نقد فیلم می‌گذاشتیم برای بچه‌های هم سن سال خودمان؛ مرحوم زاون هم خیلی به ما کمک کرد و آن موقع شدیم کسانی که می‌خواهند هم سن و سال‌های خودشان را آماده کنند برای داور شدن؛ برای حضور در جشنواره سال آینده. در جشنواره پانزدهم امتحان ورودی داوران کودک و نوجوان به‌عهد ما بود. سال بعد به‌عنوان این که از جشنواره کودک یک فیلم مستند خود بچه‌ها بسازند؛ بچه‌ها دو - سه نفری شدیم و یک فیلم در مورد جشنواره کودک ساختیم.

جشنواره هفدهم، داورهای جنبی اضافه‌شدند؛ من از طرف شهرداری و خانه کودک در بخش بین‌الملل داوری می‌کردم. کم‌کم چون مدیریت اجرا و سبک اجرای جشنواره تغییر کرد و حضور ما کم‌رنگ‌تر شد آن گروهی که از جشنواره چهاردهم با هم بودیم فعالیت سینمایی را شروع کردیم.

من و چند نفر دیگر که از جشنواره‌ها با هم بودیم قبل از حضور در جشنواره کودک، به واسطه خانواده، سینما پدیده مبهمی برای ما نبود؛ ما سینما را می‌شناخیتیم و آمدیم در حوزه داوری جشنواره کودک اقدام کردیم منتها تأثیر بزرگ و عمده آن که در زندگی من مشهود است که من در سن سیزده و چهارده سالگی وارد اجتماعی شدم که از هم‌سن‌های من بودند؛ روابطی که ایجاد شد؛ این که شب بشینیم آدم‌های مختلف باهم صحبت کنند و دیدگاه‌ها را به اشتراک بگذارند؛ مسئولیت‌پذیری نسبت به این که رأی ما و مجموع نظرات ما باعث برنده شدن آدمی در جشنواره می‌شود. این روحیه همدلی، همکاری، نقدپذیری و نظرخواهی از همدیگر از پررنگ‌ترین تأثیراتی است که محیط جشنواره کودک و نوجوان می‌تواند در زندگی آن داوران داشته‌باشد.

بعدها آن کانون فیلم کودک و نوجوان به دلایلی که هنوز برای خود من هم مبهم است، منحل شد و هر کدام از هیأت مؤسس‌ها به یک گوشه‌ای پرت شدند. از اعضای آن‌جا که شش - هفت نفر بودیم عملاً سه یا چهار نفر در حوزه سینما و فیلم هستند: من، خانم حاج شیرین صمدی، پونه خامین و آقای علی عطار. ما چهار نفر در بحث فیلم و سینما ماندیم و بقیه هر کدام به یک سمت، خبرنگاری و... رفتند و کار خودشان را انجام دادند. من بعد از پنج - شش سال مدیر تولید شدم و شروع کردم به تهیه‌کنندگی، مدیر تولیدی فیلم‌های بلند سینمایی، تله فیلم، فیلم کوتاه، سریال‌های تلویزیونی تا حدود سال نود و یک و از آن به بعد در حوزه عکاسی صنعتی و تبلیغاتی و فیلم‌سازی دارم فعالیت می‌کنم.





شاهد احمدلو

## ضدکلیشه

شاهد احمدلو هستیم. آن زمان به ما اعلام شد که دوستان گروه ما باران کوثری، آیدا محمدخانی، رضا داودنژاد و مهدی باقریگی که در عرصه بازیگری در سینما فعالیت حرفه‌ای کردیم، داور باشیم. کودکان و نوجوانان شاید زمانی که سینمای کودک و نوجوان فروغ بیش‌تری داشت و ستاره‌اش درخشان‌تر بود و شاید هم آن سال‌ها نفس‌های آخرش را برای تولیدات حرفه‌ای و مستقل با سمت و سوی کودک و نوجوان تجربه‌می‌کرد؛ خیلی برای ما جالب بود چرا که برای اولین بار به صورت رسمی پنج نفر هیات‌داوران بخش مسابقه جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان انتخاب شدیم که برای ما جذابیت زیادی داشت به چند دلیل: یکی آن‌که جشنواره حالا آمده تعدادی از کودکان و نوجوانان با سابقه سینما را که در عرصه بازیگری فعالیت‌می‌کنند، انتخاب‌می‌کند و این برای ما خیلی خوشایند بود؛ هم تجربه دآوری زیبا بود و هم این اتفاق؛ به دلیل این‌که خُب ما حس‌می‌کردیم که بین مخاطبان کودک و نوجوان و نسلی از داوران که خیلی نزدیک به خون، جریان روح و زندگی سینمای کودک و نوجوان بودند - نه عوامل و دست‌اندرکاران فیلم - فاصله حداقلی وجود داشت که این فاصله میان مخاطب و فیلم‌سازان آن موقع از جشنواره را کم‌تر می‌کرد. بخاطر این‌که ما داورانی بودیم که بدون حب و بغض‌هایی که می‌تواند وجود داشته‌باشد و بدون نقطه‌هایی چه مثبت و چه منفی، به قضاوت آثار می‌پرداختیم که آن آثار دنیای ما و هم نسلان خودمان و قبل و بعدش را رقم می‌زد. از این نظر دوتا اتفاق خوب افتاد که هیچ‌وقت دیگر هم به این شکل تکرار نشد. شاید برای خیلی‌ها خوشایند نبود. این اتفاق‌ها جسارتی باید پشتش باشد که جسارت در آن دوره از مدیریت وجود داشت؛ خیلی‌ها هم نه. ولی این‌که ضدکلیشه رفتار شده بود که دآوری فیلم‌ها به عهده نسلی باشد که اصلاً جشنواره و فیلم‌های جشنواره برای آن‌ها و بر عهده آن‌هاست؛ و بدون هیچ گونه چشم‌داشت و گوشه‌چشمی به قضاوت آثار می‌پرداختند. این هم رویایی برای ما بود و هم اتفاق خوبی برای آن جشنواره و فیلم‌ها که نتایج خوبی هم گرفتیم. متن‌ها این تداوم پیدا نکرد؛ به این

شکل و به صورت رسمی، شاید هم بخاطر این بود که کودک و نوجوانی هم به آن صورت در عرصه سینمای حرفه‌ای نبود که بخواهد این نوع داوری‌ها تداوم داشته باشد. شاید ما تعداد انگشت شماری بودیم و هستند که بتوانند آن جایگاه و آن مقام و تجربه قضاوت فیلم‌های نسل خودشان را داشته باشند.

به خاطر این که آن تعداد دو یا سه نفر از ما از بدو کودکی با سینمای حرفه‌ای و در عرصه بازیگری حرفه‌ای چه کودک و چه بزرگسال درآمیخته بودیم و این فقط خود ما نبودیم بلکه پدران و مادران ما هم در عرصه سینما، قدیمی و پیش کسوت بودند و تجربیات آن‌ها به ما هم منتقل شده بود و ما یاد گرفته بودیم فیلم خوب، بد و متوسط چیست؟ چون تجربیات جشنواره هم داشتیم همه این‌ها باعث شد که اتفاقات خوبی رقم زده شود. یکی از دلایل این که دیگر تکرار نشد این بود که به مذاق خیلی‌ها خوب نبود که با این جمله شاید که: چندتا بچه بیابند قضاوت و داوری را برعهده بگیرند؟! یا دوم این که تعداد زیادتری نبودند که بعد داوری‌های بعدی را به‌عهده بگیرند. در هر شکل در جشنواره‌هایی مثل جشنواره جیفونی ایتالیا یا جشنواره‌های کودک و نوجوانی که در دنیا وجود دارند، این جور می‌شود. شاید خیلی وقت‌ها ایرانی نگاه‌نکنند که چندتا بچه آمده‌اند داوری و قضاوت کنند. اصلاً بلد هستند؟ می‌توانند؟ این‌ها وجود ندارند. آن‌ها سعی می‌کنند برای شعله‌ور کردن و درخشان کردن این عرصه، فاصله خود را با مخاطب کم‌تر و کم‌تر کنند که این اتفاق هم می‌توانست شروع کم‌کردن فاصله مخاطبان و یا عوامل و دست‌اندرکاران باشد؛ که هم باید اعتماد متقابل وجود می‌داشت که در آن موقع صورت گرفت و شاید در دوره‌های بعدی این اتفاق وجود نداشته که بتوانند این اتفاق را دوباره تکرار کنند. در سال‌های بعد، جشنواره به این سمت رفت که گروه‌های داوری کودک و نوجوان را تشکیل داد همراه با یک آموزش مختصر. شروع خوبی است، اگر بخواهیم این فرآیند را یک جریان‌سازی فرهنگی - اجتماعی لقب بدهیم. باید تداوم وجود داشته باشد و فرهنگ‌سازی؛ احتیاج به ممارست، خواستگاه و زمان دارد. اگر این سه عامل وجود نداشته باشد فرهنگ‌سازی بوجود نمی‌آید.

داوری جشنواره دو بخش دارد: یک بخش رسمی که ترکیب داوران از همین رده نیست و در کنار اتفاق‌های دیگر شکل می‌گیرد که در سال‌های آینده، تکرار و تکرارش بتواند فرهنگ‌سازی کند که هم پذیرش آن برای کسانی که در جشنواره حضور دارند راحت‌تر شود و هم برای جامعه. در هر صورت مگر غیر از این است که سینمای کودک و نوجوان باید تربیت و پرورش را به‌عنوان فرهنگ فیلم و سینما و سه نقطه‌هایی که در این عرصه هستند، داشته باشد؛ این‌ها احتیاج به این حرکت‌ها دارند؛ هر چند که من اعتقاد دارم که الان جشنواره کودک و نوجوان رونق آن‌چنانی ندارد به خاطر این که عرصه این نوع سینما فیلم‌های پر رونقی ندارد؛ چند نفر تلاش می‌کنند که فقط فیلم‌سازند که در جشنواره حضور داشته باشد. در صورتی که در آن زمان فیلم‌ها آن قدر ساخته می‌شد که برای جشنواره از بین آن‌ها انتخاب می‌شد. الان هر فیلم کودک و نوجوان که ساخته شود در

جشنواره وجود دارد برای همین کیفیت آثار از کیفیت جشنواره کم می‌کند و به مرور کم‌رنگ‌تر هم شده‌است. من یادم هست آن زمان بعد از جشنواره فجر، حضور در جشنواره کودک و نوجوان افتخاری بود. الان در یک هفته می‌رویم اصفهان با هم، یک سرگرمی است؛ چهار تا فیلم هم می‌بینیم که یک اتفاقی هست که تمام می‌شود می‌رود؛ به‌عنوان یک اتفاق. من که از آن سینما ریشه دارم و از آن سینما شروع کردم و از علاقه‌مندان آن عرصه هستم چه در دیدن آثار چه در ساخت آثار. خوب این، انرژی را به من نمی‌دهد که همچنان طرفدار آن باشم چون آن جدیت را ندارد و گاهی شوخی هم هست.

یادم‌هست آن سال که ما داور بودیم، فیلمی بود به نام «پروانه‌ها را بدرقه کنیم» یک دیپلم افتخار به آن دادیم و فیلم «کلاه‌قرمزی» هم بود شاید کلاه قرمزی دو و ما یک نگاه آرت داشتیم و می‌خواستیم فیلم‌هایی بیشتر نگاه‌شود که... البته کلاه قرمزی کار خود را می‌کرد و اصولاً جشنواره فیلم‌هایی را باید جایزه بدهند و حمایت‌کنند که می‌دانند این فیلم‌ها؛ در ذهن‌ها می‌ماند و یا کمک‌کنند جوری که آن فیلم‌ساز گام‌های بهتری را در آینده بردارد. ما با این هدف داوری می‌کردیم ولی الان جشنواره‌های داخلی ما به فیلم‌هایی که مشخص هستند رأی می‌دهند. چه فجر، چه کودک. به فیلم‌سازهایی که معلوم و مشخص هستند جایزه می‌دهند؛ این حداقل در دنیا کم‌تر اتفاق می‌افتد. فیلم‌هایی در جشنواره باید مشخص و معلوم باشند و باید جایزه بگیرند و انگشت رویش گذاشته‌شود که باعث رشد و تعالی آن فیلم و گروه سازنده آن فیلم باشد و رشد و تعالی در فیلم آن‌ها دیده‌شود و در ذهن‌ها بماند و خاطره‌شود. فیلم‌هایی که شاید فرصت دیدن آن نباشد یا شاید اکران آن هیچ‌وقت نشود. اما همه‌چیز این‌جا بر عکس است.

آن سال ما پروانه زرین را به آقایان مسعود کرامتی در سینمای ایران برای فیلم «روز کارنامه» و در آثار ویدئویی به فیلم «نان» به حسین قناعت دادیم. من یادم‌هست که حس مثبتی داشت؛ این که بدون هیچ فشاری، بدون هیچ واسطه‌ای این اتفاق افتاده و هر چه هست برای همان دوره باید رقم می‌خورده است. آقای قناعت الان جزو فیلم‌سازهای کودک و نوجوان همچنان فعالیت دارند. شاید اگر آن اتفاق، آن سال نمی‌افتاد حسین قناعت الان تشویق نمی‌شد. آن جایزه عزمش را جزم نمی‌کرد و هم اتفاقی که برای دیگران افتاد. من آرزومند پرفروغ شدن ستاره عرصه کودک و نوجوان در سینمای ایران هستم. کودک و نوجوان یعنی آینده هر فرزندی؛ هر چیزی که بخواهد آن را تحت شعاع قرار دهد یعنی آینده آن فرزندان را تحت شعاع قرار داده‌است. امیدوارم بتوانیم دست‌اندازها، موانع و فراز و نشیب‌هایی که وجود دارد را در این بین، با عشق و علاقه و امید برداریم و کاری برای کودکان این سرزمین به صورت حقیقی انجام دهیم.

## ساحل احمدی

### صفحه‌ای دیگر...

قلم در میان انگشتان ظریفش می‌رقصید و روزمرگی‌هایش را جاودانه‌می‌کرد. ساحل پس از داوری کردن و حضور در کارگاه‌های بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان، استعدادش را در نویسندگی پیدا کرد. او در جشنواره‌ی «خوارزمی» و «مهرغدیر» در دو بخش استانی و ناحیه‌ای موفق به کسب رتبه در زمینه‌ی داستان‌نویسی و در «لیگ علمی» مقاله‌هایش موفق به کسب رتبه‌ی سه‌گوشوری شد. ساحل احمدی که متولد ۱۳۸۱ است علاوه بر دوره‌ی بیست‌وهفتم، در بیست‌وهشتمین دوره هم در کارگاه‌های انیمیشن شرکت کرد. او در سی‌امین جشنواره به‌عنوان داور نوجوان بین‌الملل و در جشنواره‌ی سی‌و یکم و سی‌ودوم به‌عنوان خبرنگار نوجوان حضور داشت. ساحل می‌گوید: در جشنواره‌ی سی‌ودوم یک صفحه در بولتن برای دست‌نوشته‌های خبرنگاران نوجوان اختصاص یافت و او اعتمادبه‌نفس برای نوشتن و بیان نظراتش و حس هویت را از همان دوران یادگار دارد. ساحل یادآور می‌شود افتخار حضور در کلاس اساتیدی چون «زاون قوکاسیان» امکانی بود که جشنواره برایش فراهم کرده که در زندگی حرفه‌ای‌اش بسیار مؤثر و کارآمد بوده‌است.

## سارا و حورا اروانه

### سارا و حورا

حورا به عکس‌های داوران کودک و نوجوان چشم‌می‌دوزد و به کودکی خودش و خواهرش لبخند می‌زند. ساراسادات اروانه و خواهرش حوراسادات در بخش کودک و در بخش نوجوان بیست‌وهشتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان ونوجوانان اصفهان حضور داشتند، سارا متولد هفتادونه و حورا دختر برگ‌ریزان هشتادودو است.

سارا فضای شعر، فرهنگ و هنر را با جشنواره تجربه کرد و بعدها مطالعه پیرامون آن را ادامه داد. او در دوره‌های فیلم‌سازی جشنواره شرکت کرد و پس از آن به آموختن و تولید انیمیشن پرداخت. حاصل این تلاش ساخت انیمیشن «ضرب‌المثل‌های ایرانی» است که در مسابقات فرهنگی - هنری بین مدرسه‌ای استان موفق به کسب رتبه‌ی دوم شد. علاوه بر آن پس از شرکت در کلاس‌های فیلم‌سازی «فرزان معظم» دو فیلم کوتاه به نام‌های «یونس» و «فرجام» ساخت که در مسابقات فیلم‌سازی مدارس استان موفق به کسب رتبه‌ی اول شد. او ادامه‌می‌دهد وقتی داور بودم استرس فیلم‌ساز را نمی‌توانستم درک کنم. ولی وقتی خودم فیلم می‌ساختم نگرانی از این که آیا فیلم من مورد تایید هست؟ و آیا دیگران با آن ارتباط برقرار می‌کنند؟ استرس زیادی برایم داشت. سارا می‌گوید من قبل از جشنواره جرأت و جسارت شرکت در فعالیت‌های فرهنگی مدرسه را نداشتم و جشنواره به من این اعتمادبه‌نفس را داد.

## آتوسا افخمی

### نوستالژی‌های یک کارگزار اوراق بهادار

من آتوسا افخمی، متولد ۱۳۵۷، به خاطر این که به مسائل فرهنگی علاقه‌مند بودم و یکی از سرگرمی‌هایم خواندن ضمیمه کودکان روزنامه همشهری بود؛ برای اولین بار، آن‌جا، تبلیغ برای انتخاب داور در جشنواره را دیدم. از ده یا یازده سالگی عضو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بودم. کلاً دنبال چیزهایی که دوست داشتم می‌رفتم، فعال بودم و کارهای جانبی زیادی انجام دادم. رفتم به دفتر جشنواره در دو مرحله انتخاب شدم که از قشنگ‌ترین تجربیات نوجوانی‌ام بود؛ اگر شانزده سالم تمام می‌شد نمی‌توانستم دیگر شرکت کنم. آن سالی که ما داور بودیم. داوران «کلاه قرمزی» را انتخاب کردند. آن زمان، سه رده سنی برای داورن وجود داشت. الان هم حاضر هستم به صورت داوطلبانه اگر کاری هست انجام دهم. چون گفتم از بچگی عاشق این فضاها بودم. از تأثیرات جشنواره این بود که زندگی من را عوض کرد، نسبت به زندگی پدر و مادری که ما الان باشیم؛ بچه‌های دوره پنجاه و دهه شصت، بچه‌هایی بودند که درگیر توقع‌های والدین برای درس خواندن بودند؛ برای رشته‌های پزشکی و مهندسی. درس حرف اول را می‌زد. من خودم دلم می‌خواست بروم انسانی و وکیل شوم ولی اصلاً نشد پدر و مادرم را مجاب کنم. فشارهایی که روی نسل‌های ما بود باعث شد که دید ما حالا کمی عوض شود. ارشد مدیریت مالی گرفتم، وارد بازار کار شدم. کارگزار اوراق بهادار هستم؛ کارم خوبه و جذابه. ولی همیشه در پس‌زمینه ذهن من آرزوی کارهای اجتماعی و هنری بیش‌تری بوده است. برای همین الان که دوتا دختر دارم، دختر بزرگم که یازده سال دارد بیش‌تر تمرکز من روی کارهای هنری‌اش است. از سه یا چهار سالگی کلاس تئاتر، پیانو و نقاشی می‌ره؛ بیش‌تر دوست‌دارم در کارهای هنری باشد تا این که فقط علمی باشد و در مسیری که علاقه دارد برود.

وقتی که داور جشنواره بودم یکی از مسیرهایی که برای من باز کرد، این بود که بعد از فعالیت‌های آن‌جا، من یک‌مدت مقاله می‌نوشتم برای روزنامه همشهری، خبرنگار نوجوان، خبرنگار جوان و یک مدت زیاد هم خبرنگار روزنامه همشهری بودم. تا وقتی دانشگاه بودم خبر تهیه می‌کردم، می‌فرستادم و خیلی برام جالب بود و فکر می‌کنم اگر همان زمان‌ها در رشته‌ای که دوست داشتم ادامه تحصیل می‌دادم شاید شرایط الانم فرق می‌کرد و از آن جایی که می‌دانم هیچ اتفاقی در دنیا بی‌حکمت نیست، باعث شد که به این نگرش برسیم که برای بچه‌های خودم و اطرافیانم طرز فکر متفاوت باشد و الان هم از همه پدر و مادرها می‌خواهم که اجازه دهند بچه‌هایشان در مسیری که دوست دارند باشند حتی اگر مورد پسند شما نیست. چون وقتی علاقه دارند بیش‌تر تلاش می‌کنند و بیش‌تر موفق می‌شوند؛ خوشحال‌تر هستند و می‌توانند زندگی بهتری داشته باشند. موفقیت این نیست که

ما این قدر مطالعات داشته‌باشیم و آن قدر درآمد داشته‌باشیم. مهم این است که خودمان از زندگی خودمان راضی‌باشیم و کاری کنیم که بچه‌ها در اجتماع حضور داشته باشند؛ کار گروهی کنند، کارهایی که تجربه جدید داشته‌باشند هم استقلال می‌دهد.

## محمدپارسا اکبری

### کم اما خوب

پارسا در صندلی جابه‌جا می‌شود؛ نگاهی به بالا می‌اندازد؛ خاطره‌ای را مرور می‌کند و لبخند می‌زند؛ می‌گوید: حضورم در جشنواره یکی از تأثیرگذارترین اتفاق‌های زندگی‌ام بود و راه پیشرفت را نشانم داد؛ بستری را فراهم کرد تا تخصصی‌تر به کارم نگاه‌شود و از طرفی موقعیتی را پدید آورد تا بتوانم با افراد متخصص ارتباط برقرار کنم.

محمدپارسا اکبری در دوره‌ی بیست‌وهشتم جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان به‌عنوان داور حضور داشت؛ او خبرنگار نوجوان جشنواره‌ی سی‌ام هم بود و در دوره سی‌ویکم به‌عنوان عکاس و همچنین در دوره سی‌ودوم به‌عنوان تصویربردار فعالیت‌داشت. او یادآور می‌شود که کارگاه‌های آموزشی با اساتیدی چون «غلام‌رضا مهیمن» برای کارگردانی یا کلاس عکاسی «فرزان معظم» برایش بسیار مفید بوده و هم‌اکنون نیز پس از چند سال هم‌چنان از آموخته‌هایش استفاده می‌کند.

پارسا متولد هشتادویک و هنرآموز رشته‌ی انیمیشن هنرستان هنرهای زیبا است؛ در حال حاضر با خبرگزاری شهرداری هم‌کاری می‌کند و با ساخت چند تیزر در مجموعه‌ی سیتی سنتر اصفهان فعالیت کرده‌است. محمد پارسا می‌گوید: من در آینده کم کار می‌سازم اما خوب می‌سازم.



## مهرزاد و مهر و انصاری پور

### مهر مانا

**اپیزود مادر:** مادر می‌گوید در زمان کودکی خودش، در شهرستانی که زندگی می‌کردند حتی یک سینما هم وجود نداشت و حالا پس از گذشت چند سال با حضور فرزندان در این فضا حس و حال مثبتی در خاطرشان نقش بسته است. خانم انصاری پور مادر مهرزاد و مهر و درباره‌ی حضور فرزندان در جشنواره‌ی کودک چنین می‌گوید: جشنواره باعث شد بچه‌ها در آن گروه سنی به واسطه‌ی آن که در فضایی مستقل و دور از خانواده حضور دارند مسئولیت‌پذیرتر شوند و وابستگی‌شان به والدین هم کاهش یابد. واگذاری مسئولیت به آن‌ها باعث شد منظم‌تر شوند و برنامه‌ریزی دقیق‌تر را یاد بگیرند.

**اپیزود مهرزاد:** مهرزاد انصاری پور پسر زمستان هشتاد و دو است. او که حالا ۱۶ سال دارد در دوره‌های بیست و هشتم و بیست و نهم داور کودک جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان بوده است و در دوره‌ی بیست و نهم به عنوان خبرنگار نوجوان در این رویداد حضور داشت. مهرزاد معتقد است که پس از حضور در جشنواره نوع نگاهش به فیلم‌ها عمیق‌تر و تخصصی‌تر شد؛ او خود را همیشه ملزم می‌داند که پس از پایان فیلم در سینما بماند و به تیتراژ آن توجه کند. مهرزاد این عادت را به خانواده هم انتقال داده است.

**اپیزود مهر و:** خواهرش مهر و که داور دوره‌ی سی‌ام جشنواره بوده، به واسطه‌ی حضور برادر بزرگ‌ترش در دوره‌های پیشین با این فضا تا حدودی آشنایی داشت، او که متولد سال هشتاد و پنج است، زمانی که برای ثبت‌نام در مدرسه‌ی جدیدش که امتیازبندی داشت شرکت کرد، کارت شناسایی داوری جشنواره‌ی کودک، امتیاز کامل را برایش به ارمغان آورد.



مهدی باقر بیگی

## قصه‌های مهدی

به نام خدا من مهدی باقر بیگی متولد ۲۱ دی ماه ۱۳۵۶، بازیگر سریال «قصه‌های مجید» و چند سریال دیگر که مهم‌ترین آن‌ها همین «قصه‌های مجید» بود. در دوره هفدهم جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان در سال هشتاد و یک، من به همراه خانم‌ها باران کوثری، آیدا محمدخانی و آقایان رضا داوودنژاد و شاهد احمدلو برای داوری بخش اصلی جشنواره انتخاب شدیم؛ چون در کودکی و نوجوانی در فیلم بازی کرده بودیم و چند سالی بود که با حال و هوای سینما و فیلم‌سازی آشنایی داشتیم و خیلی راحت‌تر می‌توانستیم بگوییم چه فیلمی حرف دل بچه‌ها را می‌گوید و چه فیلمی می‌تواند با کودک و نوجوان ارتباط برقرار کند. ما واقعاً خیلی برای این کار وقت گذاشتیم و دوره خیلی خوبی بود.

کار خیلی قشنگی بود زیرا بدون سیاسی‌کاری و بدون در نظر گرفتن جوانب کار انجام شد. ما کسانی بودیم که در کودکی و نوجوانی بازیگری را تجربه کرده بودیم و بعد از گذشت چند سال که اطلاعات علمی و سینمایی ما بیش‌تر شده بود، داوری منصفانه‌ای انجام شد؛ چون آدم‌هایی که بزرگسال هستند وقتی برای داوری می‌روند مسلماً ارتباط‌های کاری را در نظر می‌گیرند؛ رودربایستی‌های اداری و صنفی هست و این موارد، در داوری آن‌ها اثر دارد که البته این اتفاق برای گروه ما نیفتاد.

شاید بگویم جشنواره کودک اگرچه برای مردم عامی، هیچ سودی ندارد و استفاده‌ای که ما از برگزاری این برنامه باید ببریم در اصفهان هیچ‌وقت عملی‌نشده؛ هر سال دست یک نفر با سلیقه‌های مختلف است؛ این باعث کم‌رنگ شدن و ضعیف شدن جشنواره می‌شود ولی به‌نظر من اصلش باید همیشه باشد چون امیدواریم روزی برسد که ضعف‌هایش برطرف‌شود و آن سود واقعی که جشنواره بین‌المللی فیلم می‌تواند برایمان داشته‌باشد را

پیدا کنیم. شهرهای دیگر مثل «کن» با برگزاری جشنواره‌ها می‌توانند، هم از نظر تبلیغاتی، هم از نظر فرهنگی و هر چیزی که در نظر بگیرید، یک سودی از آن رویداد می‌برند.

من قبل از جشنواره کار هنری انجام می‌دادم؛ مسلماً بعد هم به صورت کم یا زیاد با این مقوله بی‌ارتباط نبودم و فکر می‌کنم بچه‌هایی که هر سال به‌عنوان داور کودک و نوجوان انتخاب می‌شوند؛ وقتی در آن جو قرار می‌گیرند، اگر در طول سال، برای آن‌ها هر چند وقت یک بار کارگاه‌هایی برگزار شود و تا سال آینده یک چیزی به معلوماتشان اضافه بشود که با دید علمی‌تری فیلم‌ها را قضاوت کنند و می‌تواند موجی اثرگذار برایشان پیدا شود. سالی که این ایده در نظر گرفته شد که بچه‌های کودک و نوجوانی که بازیگر بودند داوری کنند به نظرم نمی‌توانستند از شاهد احمدلو یا باران کوثری یا ... چشم‌پوشی کنند؛ چون این‌قدر به ژانر کودک و نوجوان توجه نشده و این‌قدر ضعیف است که چهره در آن خیلی کم است به‌عنوان مثال مهدی باقر بیگی، ده تا نداریم، فقط یکی بود یا آیدا محمدخانی همین‌طور و تعداد آدم‌هایی که می‌درخشند خیلی کم هستند.

به‌خاطر رأیی که مردم به من دادند وارد شورای شهر اصفهان شدم و در آن کمیته سیاست‌گذاری قرار گرفتم و اگر شورا نبودم این اتفاق نمی‌افتاد. اگر من به‌عنوان بازیگر یا کسی که در نوجوانی کاری کرده، دعوت می‌شدم این خیلی ارزشمند بود ولی در شورای شهر نمی‌توانستند من را دعوت نکنند، چون در آن اعضا ۲۱ نفری که بودیم تنها کسی که در فیلم و سینما بود من بودم و به هر حال اتفاق خوبی بود و در همان شورای سیاست‌گذاری خیلی سعی کردم با زبان‌های مختلف، می‌گفتم که به اصل کار بچسبید؛ یعنی جشنواره فیلم کودک و نوجوان و از برنامه‌های جنبی کم کنید اگر برنامه جنبی گذاشته می‌شود، برنامه‌ای باشد که به جشنواره فیلم کمک کند و آن بعد بین‌المللی را پر رنگ‌تر کنید و از همه مهم‌تر این که اگر می‌خواهید ما به‌عنوان اصفهان حرفی برای گفتن داشته‌باشیم ما باید مواد خام این جشنواره را هم یک مقدار تأمین کنیم، یعنی اگر این جشنواره را به یک ماشین تشبیه کنیم در نظر بگیرید ماشین خریدن هزار برابر بنزین زدن هزینه‌دارد و ما آن ماشین با آن هزینه زیاد را خریده‌ایم و در اصفهان گذاشتیم ولی بنزینش را نداریم که بریزیم داخلش که راه‌بیافتد یعنی بنزینش را باید تهرانی‌ها بیاورند، یعنی فیلمش را؛ و اگر ما بتوانیم در کنار آن فیلم‌هایی که آن‌ها می‌آورند خودمان هم چهار تا فیلم بسازیم پس ما می‌شویم یک پایه اصلی جشنواره برای تصمیم‌گیری تا وقتی که فیلم بسازیم و تا وقتی که مواد اولیه و مواد خام این جشنواره را تأمین نکنیم مسلماً آن‌ها می‌آیند و حرفشان را به کرسی می‌نشانند و تهران اگر می‌آید و نظراتش را به ما می‌قبولاند به این خاطر است که ما فیلمی نداریم یعنی اگر آن‌ها فیلم نیاورند ما چه‌طور می‌خواهیم جشنواره کودک برگزار کنیم و در این سال‌ها هم هر چه برنامه‌های جنبی زیادتر شده به‌خاطر این بوده که فیلم نبوده و حواس‌ها به برنامه‌های جنبی پرت‌شده، بخاطر این که اصل کار معلوم نشود که چه‌قدر ضعیف است. همین پارسال من در هیات‌انتخاب جشنواره بودم شاید بیش از پانصد فیلم برای بازبینی بود که

شاید ده تا فیلم به درد بخور در آن پیدا نمی‌شد در صورتی که ژانر کودک و نوجوان به شدت پول‌ساز است و یک فیلم خوب اگر ساخته شود، بچه، پدر و مادرش را وادار می‌کند به سینما بروند یا فیلم را تهیه کنند؛ یعنی یک بچه حداقل می‌تواند سه تا بلیط بفروشد و ما فیلمی که برای کودک و نوجوان ساخته می‌شود را نمی‌بینیم که شکست خورده باشد یا ضرر دیده باشد. همین فیلم سینمایی «قصه‌های مجید» که ساخته شد، صف خرید بلیط از سینما قدس تا نزدیکی‌های میدان انقلاب کشیده شد که فیلم را ببینند؛ «کلاه قرمزی» چه قدر سود کرد، «ماه پیشونی» همین‌طور؛ با این که هزینه‌ای برایشان نشده بود. نمی‌دانم چرا با این ژانر فیلم و تهیه‌کننده‌های کودک و نوجوان جدی رفتار نمی‌شود، یعنی طرف می‌گوید من پول دارم، این هم طرح خوب، کارگردان خوب، بازیگر خوب و همه چیز آماده ولی آن متولی اصلی فیلم و سینمای ما مثل این که این کار را سرسری می‌گیرد و انگار بازی است و مثل بچه با آن برخورد می‌کنند، برای همین طرف می‌گوید من که قرار است ده میلیارد هزینه کنم، ترجیح می‌دهم یک فیلم بزرگسال بسازم که هم یک اسمی برایم داشته باشد و همین که جدی به من توجه شود و امیدوارم که یک‌جوری این قضیه حل بشود.

من وقتی در موقعیت داوری قرار گرفتم، سعی کردم آن چیزی را که در ذهنم از فیلم کودک و نوجوان و فیلمی که مناسب و با کیفیت باشد، را در نظر بگیرم. چون خودم یکی از انتخاب‌کننده‌هایش بودم؛ مسلماً فیلمی که از طرف ما جایزه می‌گرفت، مورد توجه قرار می‌گرفت؛ پس ما سعی می‌کردیم یک فیلمی را انتخاب کنیم؛ واقعی خوب باشد. بعد هم که آمدم در شورا و هیات سیاست‌گذاری باز به خاطر آن قدرت مدیریتی که در آن سال داشتم می‌توانستم یک اثری بگذارم روی تصمیم‌گیری‌ها که فیلم‌ها واقعاً برای کودک و نوجوان باشد. من یک زمانی هیچ سررشته‌ای از فیلم و سینما نداشتم و این حالت را تجربه کردم، بعد آمدم شدم بازیگر آن فیلم‌ها؛ بعد شدم داور آن فیلم‌ها و بعد تصمیم‌گیرنده برای آن فیلم‌ها شدم و مسلماً این خیلی مؤثر است: از بچه عادی بودن تا آن مدیری که می‌توانست تصمیم‌گیرنده باشد.

ان‌شاءالله یک‌روزی بشود که مملکت ما به جایی برسد که امکانات برای همه افراد به یک نسبت باشد یعنی من سینماگر اگر بخواهم رشد کنم مجبور نباشم به تهران بروم و آن‌جا ادامه فعالیت بدهم؛ چیزی که خیلی‌ها به من گفتند که من اگر بعد از اولین تجربه بازیگریم به تهران می‌رفتم بخاطر گستردگی کار هر چه قدر هم کار به من پیشنهاد نمی‌شد مسلم، صد برابر الان کار کرده بودم. ان‌شاءالله کسانی که شهر خودشان را دوست دارند مثل من، در شهر خودشان بتوانند به آن جایی برسند که جای پیشرفت برایشان باشد و هر کس هم بتواند در این راه کمکی بکند من دعاگویش هستم و کاری هم اگر از دست من برمی‌آید حاضرم که انجام بدهم.

## پویا پاک‌نژاد

### پویای پویانما

پویا پاک‌نژاد تنها ۱۴ سال دارد و به شکل تخصصی در حوزه‌ی پویانمایی فعالیت می‌کند. او به واسطه‌ی حرفه‌ی پدرش که کارگردانی و ساخت پویانمایی است با این فضا آشنایی داشت اما به گفته‌ی مادرش حضور پویا در جشنواره‌ی بیست‌وهشتم به‌عنوان داور و همچنین گذراندن کارگاه‌های آموزشی باعث شد به علاقمندی و استعدادش در این حرفه پی‌ببرد.

او که متولد هشتاد و چهار است بعد از جشنواره همکاری خود را با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در زمینه‌ی پویانمایی آغاز کرد و استاپ‌موشنی را با عنوان «بیز و طوطی» به جشنواره‌ی کانون فرستاد که موفق به کسب رتبه‌ی اول شد. هم‌چنین در سی‌ودومین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان پویانمایی ساخت پویا با نام «اکوان دیو» به بخش المپیاد فیلم‌سازی نوجوانان راه یافت.

## نیما پیراسته

### آمدن داور شوم

من نیما پیراسته، متولد یک، یک، پنجاه‌ه؛ طراح و گرافیست هستم در هنرستان و دانشگاه هم تدریس می‌کنم، علاقه‌ام به سینما باعث شد که به گرافیک علاقمند شوم.

برمی‌گردم به دوره ششم، من یک برادر دارم که دوازده سال از من بزرگ‌تر است و آن موقع با او برای دیدن فیلم‌ها می‌رفتیم و این را واقعاً می‌گویم خیلی از خاطرات آن دوره برای من زنده است؛ فکر می‌کنم آن موقع پنجم دبستان بودم و تا دوازده یا یک شب با برادرم در سینما بودیم و سانس‌های اکران ویژه را می‌دیدیم و دقیقاً یادم هست، یک فیلم آلمانی بود به اسم «داستان بی‌پایان» که آن موقع جلوه‌های سینمایی فوق‌العاده‌ای داشت و مثلاً آقای نوذری یکی از دوبلورهای هم‌زمان بودند و در یکی از این سانس‌ها یکی از هیولاها آمد پسر قهرمان را بخورد و پسر پرسید: برای چی می‌خواهی من را بخوری؟ و آقای نوذری گفت: «نگاه کن الان ساعت یک شبه... من دیگه نفسم بالا نمی‌آید، من گرسنه‌ام و می‌خوام تو را بخورم» آن لحظه را کاملاً به‌خاطر دارم که هیچ‌کس به پرده سینما نگاه نمی‌کرد؛ همه برگشته بودند و به ایشان نگاه می‌کردند و می‌خندیدند.

آن موقع همان‌طور که گفتم در جشنواره ششم من یک بچه پنجم دبستانی بودم و حسم این بود که اصفهان تعطیل بود و همه سینما می‌رفتند و همه برنامه دستشان بود و صف‌های طولانی کنار سینماها بود. چیزی که یادم‌هست جشنواره برایمان شده بود یک ایونت فوق‌العاده؛ یک هفته بی‌نظیر و حس و حال ما خیلی فرق می‌کرد. من از قبلش سینما را دوست داشتم و واقعاً جشنواره علاقه من را به سینما دوچندان کرد. سال بعد من مدرسه تیزهوشان قبول شدم؛ آن موقع مدارس غیرانتفاعی نبود؛ خانه ما چهارباغ بالا بود؛ مدرسه ما چهارراه تختی و ما با سرویس می‌رفتیم و می‌آمدیم. روز سوم - چهارم مدرسه بود که به یکی از بچه‌هایی که با من در یک سرویس بود گفتم: کسری بیا با هم بریم سوار سرویس شویم و گفت: من نمی‌آیم، وقتی پرسیدم چه‌طور؟ گفت: من یکی از داورهای کودک جشنواره فیلم کودکان و نوجوانان شدم و وقتی از شرایطش پرسیدم، برایم

توضیح داد و پرسیدم حالا باید چه کار کرد؟ گفت: الان باید برویم سینما حافظ یک جلسه توجیهی برایمان گذاشتند. گفتم: من هم می‌آیم و دوستم گفت: نمی‌شود باید اول برای ثبت‌نام بروی و گفتم دفترش کجاست؟ گفت: هتل پل. و حالا شما فکر کنید هنوز سه یا چهار روز بیش‌تر از این که منزل ما از مدرسه دور شده بود نگذشته بود ولی من هم سوار سرویس نشدم؛ بدو، بدو آمدم سوار اتوبوس شدم به میدان انقلاب رسیدم بعد از روی پل رفتم آن طرف و رفتم دفتر جشنواره؛ یک خانم آن‌جا بود و من گفتم: آمدم داور شوم. گفت: گذشته و نمی‌شود، من گفتم من خیلی فیلم می‌بینم، خیلی کتاب می‌خوانم و می‌توانم خیلی کمکتان کنم. گفت: نه، ما دیگر ثبت‌نام‌ها مان تمام شده و من فقط ناخودآگاه نشستیم آن‌جا زار زار گریه کردم و همان موقع آقای شجاع‌نوری از آن‌جا رد شد و از آن خانم پرسید این پسر برای چی گریه می‌کند؟ آن خانم گفت: الان جلسه توجیهی گذشته و ما چند جلسه هم تاکنون گذاشتیم برای بچه‌ها و... هیچ وقت یادم نمی‌رود آقای شجاع‌نوری گفت: ما داریم جشنواره را برای این بچه‌هایی که این‌قدر سینما را دوست دارند برگزار می‌کنیم و چه کسی بهتر از این. خانم گفت: این مصاحبه نشده! و آقای شجاع‌نوری گفت: این اشک‌ها خودش بهترین مصاحبه است و به من گفتند: برو سینما حافظ و الان که دارم فکر می‌کنم یادم می‌آید من فقط بلیط اتوبوس داشتم که خودم را به دروازه دولت برسانم و بقیه راه را تا سینما پیاده رفتم و به یکی از مسئولان آن‌جا گفتم، من را آقای شجاع‌نوری فرستادند و گفتند بیایم این‌جا؛ من را فرستادند در گروه خانم برومند و آن جلسه که تمام شد به خانم برومند گفتم من هیچ پولی ندارم که برگردم خانه و یک پولی به من بدهید تا فردا به شما برگردانم و این نحوه داور شدن من بود. آن سال یا شاید سال بعد بود که آقای داریوش فرهنگ فیلمی داشت به نام «بهترین بابای دنیا» و یک روز مانده به اختتامیه ما معمولاً یک جلسه‌ای داشتیم با یک سری از کارگردان‌ها؛ نشست مطبوعاتی بود و بجای این که خبرنگارها سؤال کنند، داورهای کودک سؤال می‌پرسیدند؛ چیزی که جالب بود این بود که گروه سنی بچه‌ها ده تا چهارده ساله بود و صحبتی که به آقای فرهنگ گفتند این بود که فیلم شما مربوط به آن سال بود و پزو ۴۰۵ که شما در فیلم استفاده کردید در آن سال هنوز به بازار نیامده بود، و آقای فرهنگ گفت: این قدر که شما بچه‌ها به این ماجرا فکر کردین ما بزرگ‌ترها که دغدغه داریم که این ماشین را بخریم یا نخریم، به آن فکر نکرده بودیم و هیچ کدام از عوامل فیلم متوجه این موضوع نشدند؛ نگاهی که ما داشتیم این‌طور بود.

اتفاق دیگری که بود، آدم از دور می‌گوید چه قدر هیجان‌انگیز که از ده صبح تا ده شب بکوب فیلم می‌دیدیم اما واقعاً فیلم سوم یا چهارم همه خسته می‌شدند. چون داریم درباره یک سری کودک صحبت می‌کنیم و یک شب. آخرین فیلمی که به ما نشان دادند فیلم «نیاز» بود از آقای داوودنژاد، فیلم که تمام شد من خودم گریه‌ام گرفت؛ بعد فکر می‌کردم که این ماجرا را فقط من فهمیدم و بقیه بچه‌های اطرافم با آن ارتباط نگرفتند و من نمی‌خواستم جلوی هم‌سن‌وسال‌های خودم پیدا باشه که گریه می‌کنم؛ سرم را پایین انداخته بودم و

گریه می‌کردم؛ بعد متوجه شدم کلی از بچه‌ها هم دارند گریه می‌کنند. حتی با آن فیلم آخر شبی که تو بعضی از دیالوگ‌هایش را از فرط خستگی نمی‌فهمیدی، این قدر حس خوبی برقرار کرده بودیم. از سینما که آمدیم بیرون دیدیم خانم برومند هم گریه می‌کند، به خاطر همان گریه کردن، ما دیرتر از سینما بیرون آمدیم و ما فکر می‌کردیم خانم برومند از دست ما ناراحتند یا کسی چیزی گفته و گذشت.

بولتن جشنواره که درآمد دیدیم با سرپرستان گروه داوران صحبت کرده بودند و یکی از آن‌ها خانم برومند بود و اتفاقی که افتاده بود بعد از دیدن آن فیلم بخاطر بغضی که داشت و نمی‌خواست بچه‌ها تحت تأثیر قرار بگیرند برون‌ریزی نکرده بود و بعد از این که متوجه گریه بچه‌ها شده بود، بیرون از سینما شروع به گریه می‌کند که ما متوجه نشویم، و در آن متنی که نوشته بود این بحث را مطرح کرده بود که این بچه‌ها این قدر با دقت به این فیلم نگاه کرده بودند و با این فیلم ارتباط برقرار کردند که با این سن کم برای این فیلم گریه کردند چیز عجیبی است ولی بخش زیادی از بچه‌ها این ارتباط را با فیلم برقرار کردند. من الان خودم یک دختر هفت ساله دارم و وقتی مقایسه می‌کنم، می‌بینم که چه اتفاق‌ها و حس‌های عجیب و غریبی در این سالن‌های سینما می‌افتاد. زنده‌ترین ارتباطی که ما با هنرمندها داشتیم در واقع همان جلسات پرسش و پاسخ بود و آن تلاش و تکیاوی کارگردان‌ها، برای دفاع از اثرشان فراموش نشدنی است. من کامل یادم هست اول هر جلسه این حس که ما داریم با یک سری بچه صحبت می‌کنیم، خنده‌هاشان و نگاه‌های بالا به پایین‌شان در خیلی‌هاشان وجود داشت حتی می‌توانم اسم هم ببرم ولی آخر جلسه خیلی جدی و حتی یکی‌شان تلاش می‌کرد خودش را از دست ما نجات بدهد، البته قصد ما هم اذیت کردن نبود شاید بعضی جاها سؤالات با لحن تند پرسیده می‌شد که البته چون تجربه‌های اول مان بود و بچه بودیم ولی همان کارگردان که نگاه از بالا به پایین داشت، به تکیاوی می‌افتاد تا به سؤالات ما پاسخ دهد. نکته مهمی که ما در سیستم آموزشی‌مان نداریم، نگاه انتقادی است، ما غر خوب می‌زنیم ولی بلد نیستیم انتقاد کنیم؛ من هر سه دوره‌ای که بودم سرپرست‌ها و سرگروه‌های خیلی خوبی داشتیم اما مثلاً یکی از ویژگی‌های خانم برومند این بود که می‌آمد نقد را برای ما توضیح می‌داد. یعنی نقد فقط این نیست که شما بدی‌ها را ببینید و بعد از هر فیلم که تمام می‌شد گروه‌های بیست یا سی نفره می‌نشستیم و درباره فیلم حرف می‌زدیم و حالا هر کس با نگاهی که داشت صحبت می‌کرد و بعد خانم برومند از نظر تکنیکی یا داستان فیلم حرف‌های ما را تکمیل می‌کرد و یک سری اشکالات یا حسن‌های فیلم را برایشان می‌گفت. در واقع در آن جلسات بعد از هر فیلم، یکی با آن گفتگویی که با سایر بچه‌ها داشتیم و یکی هم با صحبت‌های سرگروه‌مان پخته‌تر می‌شدیم. من الان دقیقاً از همین روش در کلاس‌هایم استفاده می‌کنم یعنی کارهای بچه‌ها را به دیوار می‌زنیم و اول بچه‌ها خودشان صحبت می‌کنند، کما این که ممکن است حرف دو نفر صدو هشتاد درجه با هم تفاوت داشته باشد اما با همان گفتگو پیش می‌بریم و من در حد یک کنترل‌کننده جلسه هستم یا یک سری جاها



برای این که بحث پخته‌تر و کامل‌تر شود وارد می‌شوم. جالب این که من الان تازه متوجه شدم طبق دست‌فرمان بیست سال پیش جلو می‌روم.

بی‌تعارف اگر خانواده من حمایت نمی‌کردند این اتفاق‌ها نمی‌افتاد، من هم از یک مقطع وارد یک مقطع دیگر شده و در ضمن وارد مدرسه تیزهوشان هم شده بودم؛ مسلماً خانواده می‌خواستند که من بیش‌تر درس بخوانم؛ شرایط درس خواندنم هم سخت شده بود؛ و اگر خانواده‌ام اجازه نمی‌دادند من وارد جشنواره شوم، هیچ کدام از این اتفاق‌ها نمی‌افتاد.

بزرگ‌ترین کاری که ما به‌عنوان معلم می‌توانیم انجام دهیم و یا بهتر بگوییم بهترین اتفاقی که می‌تواند در سیستم آموزشی ما بیافتد، بار آوردن نسلی است که مسئولیت‌پذیر باشند. الان من دختر هفت سال‌ه‌ام را هر سال به جشنواره می‌آورم و دوست دارم حس‌های خوبی که من تجربه کردم را دخترم هم داشته باشد ولی متأسفانه ما الان فیلم خوب نداریم و امسال از اینستاگرام جشنواره، برنامه فیلم‌ها را فالو کردم، در سایت‌ها و روزنامه‌ها سرچ کردم و آخر چهار، پنج تا فیلم را دیدیم ولی هیچ کدام دختر من را تا پایان فیلم در سینما نگه نداشت و من مقایسه می‌کنم با زمان خودمان، مثلاً همان «داستان بی پایان» با این که یک فیلم آلمانی بود در آمریکا هم فروش خوبی کرده بود، ولی رخدادهایی که در سطح چهارباغ بود برای دختر من خیلی جذاب‌تر بود، روی یک میز نقاشی می‌کرد، روی یک میز کاردستی درست می‌کرد.

زمانی که سینما ساحل را بازسازی کردند با این که نمای خیلی خوبی پیدا کرد ولی برای من خیلی دردناک بود، چرا؟ چون برای من که به آن سال شصت‌ونه فکر می‌کردم که تا یک یا دوی شب سنگ‌های مرمر سفید یا نرده‌های آبی و کاشی‌های آبی که در نمایش بود در حس من در طول این بیست سال؛ گاهی وقت‌ها مثلاً هم سینما سپاهان و هم سینما ساحل یک فیلم را داشت با این که می‌دانستم سیستم صدای سینما سپاهان بهتر است؛ من با علاقه سینما ساحل را انتخاب می‌کردم؛ این سینما برایم یک جای مقدس بود و آن‌جا فیلم را تماشا می‌کردم، به‌خاطر حس‌های خوبی که من در آن ایام داشتم. یکی از ویژگی‌های سینماهای اصفهان این است که بیش‌تر نزدیک رودخانه است و می‌توانی بعد از دیدن فیلم از کنار رودخانه قدم بزنی و به فیلم فکر کنی و تکمیلش کنی. من یکی از ملاک‌هایم برای رفتن به سینما این است که اذان مغرب باشد و روز به سینما بروم و وقتی از سینما بیرون می‌آیم، شب باشد و تغییر فضا را ببینم و متوجه تغییر خودم هم بشوم، بعد کنار آب راه بروم و به فیلم فکر کنم. اتفاقی که جشنواره برای ما داشت تمام مسیر از سینما قدس گرفته تا سینما ساحل و چهارباغ، یک گذر فرهنگی شده بود و تمام این جاها، ما خاطره داریم و تمام این مسیرها برای من تداعی یک خاطره خوب است و آن حس مسئولیت‌پذیری برای آن جاها برای من وجود دارد ولی الان چه‌قدر برای نسل خودمان ایجاد خاطره می‌کنیم. مشکل بزرگی که هست ما به‌راحتی خاطرات را از بین می‌بریم.

فقط صحبتی که هست وقتی قرار است جشنواره فیلم در اصفهان برگزار شود خیلی خوشحالید. من خودم همین امسال طوری برنامه‌ریزی کردم حتی هفته قبلش کمی بیش‌تر در دفتر ماندم برای این‌که بتوانم در روزهای جشنواره آزادتر باشم و با دخترم بتوانم در چهارباغ بتابیم و فیلم ببینیم و این‌ها و این همه ذوق و شوق از سمت من بود و وقتی آمدم فیلم‌ها را دیدم، نتوانستم فیلم خوبی ببینم و آن لحظه آدم دچار تردید می‌شود که آیا این هزینه درسته؟ نیست؟ ما بزرگ شدیم دیگر نمی‌توانیم با فیلم‌ها ارتباط برقرار کنیم؟ آقای نبوی یک مطلبی داشت که خیلی قشنگ بود، می‌گوید: دلم لک‌زده برای این‌که بروم سینما و در یک دستم پفیلا باشد و دست دیگرم تخمه و برای قهرمان فیلم دست بزنم، تخمه بخورم و... الان طوری شدیم که وقتی یک فیلم را می‌بینیم به میزانشن، بازی‌ها، کارگردانی و... فکر می‌کنیم و من وقتی به دفتر جشنواره رفتم و گفتم من برای دختر هفت سال‌ه‌ام چه فیلمی را بروم؟ هیچ فیلمی را به‌طور قطعی معرفی نمی‌کردند. مشکل ما این است که اصلاً سینمای کودک وجود ندارد، امسال چند فیلم کودک اکران شد؟ فکر کنم هیچی، در نهایت یک «ماه‌پیشونی» بود که آن هم بیش‌تر در حد شبکه‌های خانگی آمد و یکی از اتفاق‌های خوب امسال نمایش فیلم‌های دهه شصت در سینمای آخر آبخار دوم بود که من با دخترم رفتیم، ما آن‌جا «کلاه‌قرمزی» را دیدیم، «شهر موش‌ها» را دیدیم، بماند که CD شهر موش‌ها را در خانه دیده بود ولی به‌رحال سینما حس دیگری دارد و جالب است که دختر من با این‌که چندین بار این فیلم را دیده از گربه سیاهه (اسمشو نبر) می‌ترسد و رویش را برمی‌گرداند و چشم‌هایش را می‌بندد و می‌گوید الان اسمش‌رو نبر می‌آید!!! و این تأثیر سینما است، که بدون هیچ جلوه ویژه فقط با یک تنپوش توانسته این اثر را بگذارد و جالب بود که بعد از گذشت حدود سی و چهار سال من هنوز دیالوگ‌های فیلم را به‌یاد دارم و دختر من که «آنا، السا» و «بتمن» و... را هر روز می‌بیند هم با این فیلم ارتباط می‌گیرد، مثلاً «گربه‌های آوازخوان» را اصلاً دوست نداشت و البته من در کودکی این فیلم را دوست داشتم ولی الان که نگاه می‌کنم می‌بینم چه قدر عروسک‌هایش زشت و بد ساخت است.

یک اتفاقی که بود من همان سال اول جشنواره که تمام شد، شروع کردم نقد را به صورت جدی خواندن تا قبل از آن من مجله فیلم که می‌خریدم فقط خلاصه فیلم‌ها را می‌خواندم ولی بعد که داور شدم گفتم من باید نقد درست بلد باشم که اگر یک‌بار دیگر جلوی کیومرث پوراحمد یا کیارستمی نشستم بتوانم درست حرف بزنم. من یادم هست بعد از این‌که بولتن جشنواره که گزارش جلسه ما در آن بود را دیدم، دور صحبت‌هایی که از من شده بود را خط کشیدم و بعد حرف‌های اصلی خودم را هم نوشتم و طبیعی است که ویراستار و خبرنگار پر و بالی به نوشته‌ها می‌دهند و من تا آن‌جا که بخاطرم هست حرف‌های خودم را نوشتم و بعد فیلم که اکران شد دوباره رفتم و حرف‌هایی که زده بودم را دیدم و این حس را داشتم که صحبت‌های من قرار است در مجله‌ای چاپ شود و برای یک بچه ده - دوازده ساله خیلی اتفاق مهمی بود؛ پس من اگر سال دیگر هم داور شدم باید

حرفی برای زدن داشته باشم و درست بتوانم حرف بزنم.

جشنواره به ما یاد داد که تو می‌توانی از شهرخودت لذت ببری، نقد کردن را یاد بگیری. من یک دفترچه‌ای دارم که در اختتامیه از آدم‌هایی که می‌شناختم امضای یادگاری گرفتم، دیدم زنده‌یاد کیارستمی ایستاده‌اند گفتم لطفاً این را برای من امضاء کنید. ایشان امضاء کردند، یک آدم سیبیلو که یک شکم بزرگی داشت کنار ایشان ایستاده بود، آقای کیارستمی گفتند: به استاد نمی‌دهی امضاء کنند؟ یک کم از هیبت آن مرد ترسیدم، گفتم شما هم لطفاً امضاء کنید، او در دفتر من یک خط‌خطی کشید، به من برخورد، گفتم عجب آدم نامردی است چون به او اول نگفتم برای من امضاء کن، شاید به او برخورد و یک خط‌خطی کرد. گذشت سالی که استاد ممیز فوت کرد، تازه برای اولین بار با امضای دست‌خطی استاد ممیز آشنا شدم، چون استاد دو امضاء داشت، یکی برای پوسترها و یکی برای قراردادهای، بعد دیدم این خط‌خطی مربوط به استاد ممیز است.

## محمدامین جمشیدیان

### فرشی با نقش پروانه

دوتا آبی، شش تا سفید، هفت تا قرمز ... محمدامین نقشِ خاطره می‌یافت. او هم‌اکنون دانشجوی رشته‌ی فرش دانشگاه هنر اصفهان است. نقش‌ترنجِ شهریار هفتادونه، محمدامین جمشیدیان، داور نوجوان بخش ملی و بین‌الملل در بیست‌وششمین و بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان است. حضور در خانواده‌ای هنری و قرارگرفتن در سنین نوجوانی در جو فرهنگی و صمیمانه‌ی جشنواره او را در این مسیر ماندگار کرد.

سه. دو. یک. لبخند ... حضور در کلاس‌های عکاسی «فرزان معظم» و تاریخ‌سینمای «زاون قوکاسیان» موجب علاقه‌مندی او و پی‌گیری‌اش پس از جشنواره شد تا جایی که اکنون به صورت تخصصی تصویربرداری و عکاسی می‌کند.

## هوشنگ جمشیدیان

### دنیاهای متفاوت

من هوشنگ جمشیدیان پدر محمدامین جمشیدیان هستم. از نوجوانی کار سینما می‌کردم. مستندساز بودم. کارشناس ارشد پژوهش و هنر و ادبیات نمایشی هستم، و سال‌ها مسئول انجمن سینمای جوان اصفهان بودم و در بخش‌های نمایشی و هنری کار کردم، با بچه‌ها هم در کار مستندسازی، هم در کار آموزش و هنر سینما. حُب بچه‌ها هم به تبع در کنار ما با مسائل سینما و تئاتر آشنا بودند، همین باعث شد که به این مقوله علاقه بیشتری داشته و به صورت جدی کار کنند.

من تشکر می‌کنم از عزیزانی که با همت و آرامش با بچه‌ها کار کردند، به خصوص روح بلند آقای قوکاسیان که واقعاً ارزشمند بود و جای خالی‌اش برای هنرمندان اصفهان زبازد است. به هر حال وقتی که بستری آماده شد به عنوان جشنواره کودک و نوجوان با توجه به حس کنجکاو و جستجوگری که این بچه‌ها داشتند می‌توانم بگویم با آن شرایط سنی که تقریباً یک بستری برای رشد جسمی و فکری آن‌ها آماده شد که بتوانند با دنیای اطرافشان ارتباط برقرار کنند و ناشناخته‌هایی که در ذهنشان بود را بهتر بشناسند. این حس جستجوگری را جشنواره ایجاد کرد. جشنواره یک نمای بیرونی دارد و یک ویتروینی برای اجتماع ما، ولی آن چیزی که در درون این بچه‌ها به وجود آورد یک شناخت دنیای پر رمز و راز و شگفت‌انگیز اطرافشان بود. دنیایی که در وجود کودکان بود، که ما کمتر شاید به این‌ها پرداخته‌ایم. من فکر می‌کنم این کنجکاو کودکانی که در این بچه‌ها داشتند کم‌کم آن‌ها را بزرگ کرد و زندگی را برایشان تغییر داد. حالا غیر از این که میل به گروهی بودن و اجتماعی بودن را در این بچه‌ها و انگیزه‌هایی درست که می‌توانم بگویم جشنواره به آن‌ها داد در کنار راهنمایی‌های اطرافیانی مثل حضرت‌عالی و دوستان بزرگواری که کمک کردند که این بچه‌ها سره را از ناسره تشخیص بدهند و راه را پیدا کنند. مخصوصاً با اساتید بزرگواری که در کنارشان بودند و آن هیجانی که جشنواره فیلم داشت برایشان، که وصف‌ناپذیر بود و بالأخره می‌شد دنیای سینما را در چهره واقعی این بچه‌ها دید و آن‌چه که امروزه بیشتر دغدغه آن‌ها را داریم، که درباره کودک یا برای کودک این‌ها از دوران کودکی بهترین لذت را بردند. چون در کنار دوستانشان به داوری آثاری می‌پرداختند که درباره آن‌ها سخن گفته بودند یا برای آن‌ها سخن گفته بودند و می‌توانم بگویم بخصوص که کار جمعی بود با حضور و نگاه غیر مادی که کودکان و نوجوانان به این جریان دارند، خیلی زیباست، حالا ممکن است که یک نگاه ارزشی یا گزارش‌کاری داشته باشند، ولی دنیایی که برای بچه‌ها بوجود آوردند یک دنیایی بود که این دنیا می‌توانست به هر حال در آینده آن‌ها تأثیرگذار باشد. کما این‌که در بچه‌های خودم دیدم رشد بهتری داشتند و پسر، محمدامین

که حالا دانشجوی رشته هنر است و در همه کارهایش موفق بوده، مخصوصاً حضوری که در آن جشنواره در بخش سینمای ایران و بین‌الملل و ارتباطی که با دوستانش داشت و ارتباطی که با بچه‌های دیگر دارد، یک دنیایی دیگر را جلوی رویشان باز کرده، که خانواده‌ها کم‌تر می‌توانستند این امکان را ایجاد کنند و این از برکت‌های جشنواره است. میل به اکتشاف توصیفی که از محیطشان داشتند و یک ابراز وجودشان همه، این‌ها را جواب داد و یک قدرت هم‌سانی با مفاهیم اجتماعی به این‌ها داد که این خیلی ارزشمند بود هم برای خانواده ما هم برای جشنواره.

اصلاً هم‌زیستی که این بچه‌ها با هم داشتند در روزهای اول مثل دنیاهای متفاوتی بود که انتظارش را داشتند اما وقتی به هم‌دیگر رسیدند دیدند که دنیای کودک و نوجوان همه جای دنیا، دنیای یکسانی است و آن‌ها فطرتاً به آزادی، انسانیت به این‌که به هر حال روح بلند همه ارزش‌ها را با هم‌دیگر جمع بکنند، این‌ها یک، یکسانی دارد و توانستند تقریباً با هم‌دیگر ارتباطات عاطفی برقرار کنند. حتی بچه‌های کشورهای دیگر را بچه‌ها می‌گفتند وقتی در نگاه اول نگاهی به کشور ما، به ایران به مسائل هنر نگاه خیلی گنگ و همراه‌کننده‌ای داشتند. وقتی می‌آمدند با دنیای واقعی مواجه می‌شدند می‌دیدند واقعاً آن چیزی که برایشان گفتند نیست و با واقعیت‌هایی مواجه می‌شدند که برای روح بلند آن‌ها هم مفید بود. چه برسد به بچه‌های ما که با دنیای متفاوت آن‌ها آشنا می‌شدند و علاوه بر این که دنیایشان با هم یکسان است ولی این تفاوت‌ها را می‌توانستند خودشان با هم تعامل کنند، کنار بیایند و شاید با بعضی از آن‌ها هنوز ارتباط دارند که این ارتباطات، ارتباطات نیرومند و قابل دفاع هستند که احساس‌های درونی آن‌ها را برای آینده بهتر رقم می‌زند. دیگر آن نگاه فرض کنیم، خشم‌آلود و نگاه بزرگ‌ترهایی که تفسیر می‌کنند را ندارند و نگاهی است که خودشان دارند به دنیاشون و توانستند خودشان اعمال نظر کنند روی دنیای زیبایی که کودکان و نوجوانان دارند و خوب منشأ خیر فکر کنم برای آن‌ها هم شد که آن‌ها هم سفیران کشورهای هستند با تمدن بسیار عالی کشور ما ایران و برای این هم اثرپذیری داشت که با بچه‌هایی از دنیای دیگر آشنا شدند که کم‌تر ممکن بود برایشان اتفاق بیافتد ولی این بستر فرهنگی ایجاد شد توسط جشنواره و دوستانی که دعوت کردند در بخش بین‌الملل. حالا هر چند بچه‌های خودمان در کشور از قومیت‌های مختلف این هم باعث شد که این‌ها یک تمرین و یک فعالیت ذهنی و گروهی را برایشان در جامعه رقم بزنند.

بنجره‌ای روبه...

مجتبی جبروتیان، به بچه‌های هم‌سن و سال آن روزهای خودش توصیه می‌کند که حتماً در رویدادهایی

چون جشنواره‌ی کودک شرکت کنند، شاید مسیرشان عوض شد و استعداد و علاقه‌شان را در این مسیر یافتند. مجتبی نوجوانی است که از سن ده‌سالگی در جشنواره فعال بود و به دلیل علاقه و استعدادش در زمان جشنواره‌ی بیست‌وهشتم در چهار فیلم کوتاه نقش‌آفرینی کرد؛ اولین تجربه‌ی بازیگری او، بازی در فیلم «هستی، نیستی، رهایی» بود و پس‌از آن در فیلم‌های «اسمشو چی می‌ذاری»، «یادگار کودکی» و «پنجره‌ای روبه ...» ایفای نقش کرد.

او که متولد هشتادودو است در دوره‌های بیست‌وششم و بیست‌وهفتم به‌عنوان داور نوجوان با جشنواره همکاری داشت و پس‌از تجربه‌ی داوری و بازیگری در جشنواره‌ی سی‌ام و سی‌ویکم به‌عنوان خبرنگار نوجوان در فضای جشنواره حضور داشت. این‌ها همه یادگار کودکی نوجوان برومندی است که قدم به قدم پیش خواهد رفت.



پریسا حاجی محمدی

## کسب و کار حرفه‌ای یک هنرمند

نامه‌ی یک داور بزرگ‌شده‌ی کودک و نویوان جشنواره‌ی بین‌المللی کودکان و نویوانان :

جشنواره جان سلام

دوست قدیمی من سلام، دوست خوبِ دوران کودکی و نویوانی‌ام سلام

حالتِ پطوره؟ دوستِ فوبم بیفشید که درگیری‌های روزمره و مشغله‌های عادی و همیشگی باعث‌شده که فیلی دیر احوالت رو پیرسم اما باید بدونی که فیلی دوستت دارم چون رفیقِ روزهای کودکی و نویوانی‌ام هستی و با تو فیلی چیزها رو یادگرفتم. باید اعتراف کنم که مضور تو بود که باعث شد به آفریدن نقش‌های زیبا در زندگی‌ام فکر کنم و مضور زیبای سال‌های متماری تو در زندگی من شروع یک مسیر پر پیچ و خم ماجراییانه بود.

تو بودی که توانستم روایت‌های مقتطف زندگی را در قالب سینماهایت ببینم و با قصه‌ی کودکان سرزمین‌های دیگر آشنا شوم، تو جشنواره جان مثل آبی بودی که پای درخت زندگی‌ام جاری شدی تا بینم چه طور می‌شود قد کشید و کودکی و فاطراتش را از یاد نبرد.

جشنواره جان با تو یادگرفتم که نگاه عمیق به مسائل متنی فیلی پیش‌پاافتاده زندگی‌ام را بقدر زیبا می‌توانم در قالب یک قصه‌ی مضمور تعریف کنم. من با تو قصه‌ی همه‌ی دوستان هم‌سن‌وسالم را دیدم و خودم را جای نقش‌های فیلم‌هایت می‌گذاشتم و شاد می‌زیستم و می‌اندیشیدم.

با تو یادگرفتم که عروسک‌هایی که روی کمر اتاقم پیده شده بود و من گاه‌گاهی فقط اون‌ها رو گردگیری می‌کردم، می‌تواند با دل‌و جان‌شان حرف بزنند و نقش‌های زیبایی را در ذهنم بازی کنند و می‌دانم که همه هم‌سن‌وسال‌های من همین‌مالا دلشان می‌تپد متنی شده یک لظه خودشان را توی اتاق کودکی و نویوانی‌شان تصور کنند و برای همین هم هست که دیدن فیلم‌های عروسکی من و حالِ فوبی به همه ما می‌دهد چون فاطراتمان را مرور می‌کند.

قصه‌های عروسکی از سرزمینم و اوایانی که چه زیبا آن‌ها را به تصویر کشیده‌بودند، یارته جشنواره جان بقدر بیه‌ها همت‌کردند تا فُمره مدرسه‌شان را دوباره سر پالندند؟ یارته بقدر گشتیم تا لنگه دیگر «پلمه» دو پیدا کنیم؟ یارته با اون دو تا عروسکِ «گلر و انیشه» چه چیزها که نسافتیم؟ یارته دلم می‌خواست شاپرک فانم بشم و بقدر اون نقش رو «دوست‌داشتیم؟



یازده اون وقت‌ها تیم دوبلاژ رو برای اولین بار می‌دیدم که قصه‌های سرزمین‌های دور رو که تو با خودت همراه داشتی، به زبان مادری‌ام هم‌زمان برام تعریف‌کنند؟ یازده قبل از اومدنت پقدر تلاش می‌کردیم تا شعر رو آماده‌کنیم؟ یازده وقتی می‌آمدی شاپرک‌هات به همه‌جا پر می‌کشیدند و همه رو فبر می‌کردند؟

بشنواره جان تو برام اونقدر زیبا تعریف می‌کردی که یازده می‌رفتم فستام و در دوران داورای ام روزها پندین فیلم را می‌دیدم و پندین جلسه نقد و بررسی هم شرکت می‌کردم که با کلی ذوق آفر شب‌ها به پدر و مادرم می‌گفتم می‌شه بریم با اون‌هایی که برام این خاطرات خوب رو ساخته‌اند و این نقش‌های زیبا را بازی کرده‌اند عکس بگیریم؟ هنوز آلبوم خاطراتم با تو کنج اتاق لبه‌ی کتابخانه من رو به اون دوران می‌بره.

بشنواره جان با تو یادگرفتم که موش و کربه انیمیشنی که هر روز عصر می‌نشستم تا شروع بشه بینم و بفندم می‌فواهند با کارها و جنگ و دعوایشان چیزهای زیادی بوم یاد می‌دهند تا وقتی بزرگ شدم قوی باشم و زود جا نزنم. با تو یادگرفتم نقد کردن یعنی چه یادگرفتم نقد کردن کلمه فوشاینده اگر بیا و بموقع باشه و وقتی توی جلسه‌های نقد و بررسی فیلم‌ها می‌رفتم می‌فهمیدم پقدر زوایای مقلفی هست برای دیدن و پقدر زیبا بیان می‌کردند هم‌سن‌وسال‌های من که یک فیلم را می‌شود از ابعاد مختلف بررسی کرد و چه زیباست که بتوانی درک کامل از موضوع پیدا کنی. این‌ها رو تو یادم‌داری

و یادگرفتم نکته‌بین باشم یادگرفتم وقتی فیلم می‌بینم بتوانم یک نتیجه‌ی خوب بگیرم و فهمیدم که همه‌ی آنچه پیرامون ماست دلیلی داره و این من هستم که باید بتوانم بهترین بهره را برای رشد و تعالی خودم ازش ببرم.

وای یازده بشنواره جان شب‌هایی که از داورای فیلم‌های کوچک و نویوان برمی‌گشتم فانه تازه می‌نشستم و حرف و خاطرات همان روز را می‌نوشتتم. پقدر کیف می‌کردم و پقدر دوست‌داشتم سال‌های سال باهات همراهی‌کنم. یازده مادرم می‌آمد و می‌گفت از صبح تا حالا بشنواره بودی و فیلم دیدی پشتم‌هایت فسته‌است بفواب اما من یواشکی می‌نشستم و آنچه آموخته‌بودم را می‌نوشتتم و بعدها فیلی از نوشته‌هایم را به نشریه‌ی روزانه‌ی خودت بشنواره جان هدیه‌کردم.

یازده بشنواره جان هر سال که می‌آمدی پقدر منتظرت مانده‌بودم؟

در کل مدت سال لفظه‌شماری می‌کردم شعر بوی پروانه‌های تو را بگیرد و وقتی می‌دیدم که نشانه‌های آمدنت، شعر را زیبا کرده از ذوق در پوست خودم نمی‌کنیدم ...

بشنواره جان همان یک هفته‌ای که با تو بودم را آنقدر، قدر می‌دانستم که تمام تلاشم را می‌کردم سال دیگر با اطلاعات کامل‌تر و بیش‌تر و بهتری برای امتحان ورودی و مصاحبه داورای ات اقدام‌کنم. عس فیلی فوبی بود.

بشنواره جان سال‌های سال را با تو و فطراتت گذراندم و وقتی دیگه سنم به قدری شده بود که نمی‌توانستم بنز و گروه داورانت باشم به دلیل زوق و شوری که از دیدنت در من وجود داشت و استعدادی که به فاطمه با علاقه دنبال کردن فیلم‌هایت در من متبلور شده بود، توانستم افتخار سرپرستی داورهایت را داشته باشم و همه‌ی آن‌ها را با عشق و علاقه وافر هدایت کنم و البته که تو اون دوران که هرگز فراموشش نمی‌کنم از مفضل اساتید فوبم از جمله استاد عزیز آقای انتقابی هم فیض بردم. مطمئنم اگر باز هم به اون دوران برگردم عاشقانه‌تر شاپرک کوچولوهای داورت را راهنمایی فوادم کرد.

بشنواره جان بهت تبریک می‌گم تو دیگه واسه خودت جوان رعنائی شده‌ای، امسال دیگه تو سی و دو ساله شده‌ای، راستش بشنواره جان الان دیگه من هم دانشجوی دکتری هستم و توی کسب‌وکار هم کلی مشغول شده‌ام بالأفرد در کنار دوست فوبی مثل تو بزرگ شدن غنیمت است و فدارا سپاس می‌گویم که نعمت استفاده از دوستان فوبی که مرا با جامعه اُفت می‌دهند مثل تو و سرپرستانی که هدایت کردند و پرورش دادند را به من عطا کرد.

بشنواره جان ما در مدرسه و دانشگاه آموزش می‌بینیم اما با هم‌پون تویی است که پرورش می‌بایم.

بشنواره جان فیلی مشغول دنیای جدید و عصر دیجیتال و درگیرهایش شده‌ام ولی تو را یارم هست چون راه درست دیدن و درست اندیشیدن و درنگ کردن و سپس پاسخ دادن را با تو یاد گرفتم و فیلی دوست دارم به همه‌ی کودکان و نوجوانانی که الان می‌توانند از وجود تو بهره‌مند شوند بگویم و فریاد بنزم که تو مقدر ماهی!

یارم هست وقتی اولین بار می‌فواستم بینمت روزگار زیبایی برایم مه‌ور کردی و دیگه وقتی قد کشیده بودم و همراهت بودن را نمی‌توانستم در گروه دآوری تجربه کنم باز هم فواستم در کنار دوستان کوچک و نوجوانت بمانم، حالا هم با این که از تو گاه دور هستم اما فیلم‌هایت را هر سال به نظاره می‌نشینم و فتماً به تمام کودکانی که می‌شناسمشان تو را معرفی می‌کنم.

بشنواره جان از فدای بزرگ می‌فواهم آنهایی که برای پُر بار شدنت می‌کوشند را یاری‌کنند تا کودکان سرزمینم بفهند فرق‌ها در دنیا برای پیست و چگونه باید بیندیشند و عمل‌کنند تا کودکان سرزمینم با دیدن فیلم‌های تو برای گرفتن تصمیمات بزرگی که می‌فوانند در آینده برای وطن‌مان بگیرند فوب الهام بگیرند. بشنواره جان سال‌های سال زنده باشی و پر ما بمان!

پریسا فابی مممری هستم. متولد شهریور ۱۳۵۸. به عنوان داور در دوره‌های مختلف بشنواره شرکت کردم. در کانون پرورش فکری نوجوانان هم فعالیت‌هایی داشتم. از زمان مصاحبه آزمون دآوری فیلم‌ها مطلع می‌شدم. شرکت می‌کردم و تجربه فوبی برایم بود. به فاطمه این که در آن فضایی که قرار گرفتم با توجه به سن و سالی که داشتم افق‌های جدید فکری را برایم باز می‌کرد. دید بچه آن سن و سال را نسبت به جوان اطراف بیش‌تر می‌کند و فوب به هر حال هدایت‌هایی که از طرف مربی‌هایی که با گروه بودند می‌شد. جلسات نقد و بررسی که برگزار می‌شد و شرکت ما در جلسات بزرگ‌ترها باعث می‌شد که یک افتخاری برای ما به وجود بیاید و اساس بکنیم ما می‌توانیم فیلی کارهای بزرگ‌تر از سن‌مان را هم بفهمیم و هم

انجام دهیم؛ در آن جمع قرار می‌گرفتم، نقد و بررسی می‌کردیم نسبت به نقد و بررسی‌های ما یکسری آدم‌های فرهیخته‌ای که آن‌جا حضور داشتند بازگامنت‌های خودشان را می‌گذاشتند و همه این‌ها باعث می‌شد که ما دفعه بعد پخته‌تر و کامل‌تر بتوانیم صحبت کنیم و اصلاً این بحثی که من بتوانم یک فیلم را ببینم بعد دقیق بشوم بعد نکته سنجی کنم و بیایم آن را نقد و بررسی بکنم و پاسفکویی کسانی باشم که بگویند چرا این‌جوری صحبت می‌کنی یا از این جنبه به نظر تو چه‌جوری بود خوب همه این‌ها باعث می‌شود که آدم دقت عملش بیشتر شود و نگرشش به اطرافش کامل‌تر باشد.

در مدیریت اجرایی فوق‌لیسانس گرفتم و دانشجوی دکتری کسب و کار حرفه‌ای هستم. مدیر بازرگانی شرکت نفت و پتروشیمی هستم و فدا را شکر با توجه به شرایطی که گذشت و موقعیت‌های مختلفی که داشتم فکر می‌کنم الان در وضعیت خوب اجتماعی فعالیت می‌کنم. کار می‌کنم و راضی هستم از زندگی. این‌که من بتوانم بگویم در آن مقطع تأثیرگذاری این رفدادر چه قدر بوده، قطعاً تأثیر زیادی داشته اما این‌که مستقیماً مرتبطش بکنم نه. ما در روش تحقیق در رسانه می‌گوییم که بعضی عوامل روی هم تأثیرگذار هستند ولی عوامل دیگری هم هست؛ من در خانواده‌ای بزرگ شدم که مطالعات اجتماعی، شرکت در موقعیت‌ها و جمع‌های اجتماعی برام خیلی مهم بود و من را سوق داد تا بروم به سمت کانون پرورش فکری. از همان شش سالگی بتوانم در گروه‌های مختلف طبیعت‌گردی، سرود، کانون فیلم، کلاس‌های نقد و بررسی فیلم یا تشکل‌های جمعی دیگر با هم‌سن سالانم باشم که ثمره‌اش عضویت در هیات داوران کودک و نوجوان در جشنواره بود. این‌ها همه‌اش برای فرزند یک خانواده مفید خواهد بود؛ در مسیر متعالی که در آینده انتظاب خواهد کرد؛ یعنی این‌ها خودش سوق‌دهنده یک فکر است و ارزش دارد. به هر حال؛ به دلیل این‌که ما در جامعه داریم زندگی می‌کنیم، به هم وابسته هستیم و باید بتوانیم از این روزهای زندگی‌مان به بهترین نحو استفاده کنیم. بهترین نحو استفاده کردن عمر آدم یعنی از لفظ‌های آن، بتواند ثمر ببیند، در جامعه باشد و بتواند یک اثر از خودش به‌جا بگذارد.

با توجه به این‌که چند سال پشت‌سرهم این افتخار نصیب شد که توانستم عضو داورها باشم، بعد از این‌که سنم یک‌قدری بیش‌تر شد، توانستم با توجه به تجربیاتی که داشتم مسئول گروه باشم یعنی مسئول بچه‌هایی که داور می‌شوند و در جلسات مشاوره شرکت‌کنم به‌عنوان مصاحبه‌گر. آن لفظه بود که اساس می‌کردم الان این بچه که جلوی من نشسته، این فرزند خانواده، با تمام آمال و آرزوهایش است. چه فسی دارد؟ چه نیازی دارد؟ من چه‌طوری می‌توانم به او کمک‌کنم. اساس می‌کنم مسیری که در آن قدم‌گذاشتم، مسیری که من را به سمت مثبت می‌برد همان کارهایی است که از بچگی انجام داده‌ام و حالا چه‌طوری می‌توانم یک نفر را علاقه‌مند کنم که بیاید و این ارزش را ببیند. من برای فوادر خودم این کار را کردم. یادم هست که می‌گفتم این‌ها را بشوایم این اطلاعات عمومی‌ها را، این مطالب در مورد فیلم‌ها را، به فیلم برداری علاقه‌مند بود ولی می‌گفت چرا من باید این قدر مطالعه بکنم. به چه دردی می‌فورد. گفتم حالا فودرت می‌آیی می‌بینی. بعد از این‌که

داور شد؛ می‌گفت پریسا تو گفتی فودت می‌آیی می‌بینی و الان می‌فهمم که یک چیزهایی بدست آوردم که تا قبل از آن نمی‌دانستم؛ این قدر این محیط خوب است و این قدر برای من عایدی داشته، عایدی مذهبی.

فیلم یک زندگی مصور است. حتی فیلم کوتاه و مستند برای من یک زندگی است. یک ابتدا دارد و یک انتها، یک مسیر؛ هر کدام از این فیلم‌هایی که فرد می‌بیند. حالا یک بچه یا بزرگ فرقی ندارد؛ می‌تواند یک زندگی را تصور و تنبیه‌گیری کند. این‌ها همه یاد دهنده هست. من در کسب و کارم که صحبت می‌کنم جلساتی که می‌رویم به وقت‌هایی یک مثال‌هایی از فیلم به نظرم می‌رسد. بهترین چیزی که برای آموزش و یادآوری مناسب است، تصویر است و فیلم می‌تواند بهترین راه باشد برای این‌که من مثال‌های فودم را بنرم؛ آموزه‌هایم را در ذهنم نگه دارم یا این‌که مسیر کسب و کارم را در آن بیابم. حتی مثال‌هایی که می‌خواهم بنرم از آن زندگی‌ها و فیلم‌هایی که دیده‌ام باشد. واقعاً من می‌دانم یک کارگردان و فیلم‌ساز خیلی تلاش می‌کند تا من را در مسیر فیلم قرار دهد؛ من مس می‌کنم که دارم با این بازیگر می‌روم و زندگی این شخصیت را درک می‌کنم.

## مهسا حاجی محمدی

### چهل ستون

من مهسا حاجی محمدی، از دوره چهاردهم تا دوره هفدهم داور جشنواره فیلم کودک و نوجوان بوده‌ام. الان که فکر می‌کنم به تجربه خودم طی برگزاری این چهار دوره از جشنواره، می‌بینم که بدون شک شرکت در اجتماع و گردهمایی این چنینی برای نوجوان‌ها یک چالش خوبی بود، برای کسب تجربه برای آینده‌شان. من الان می‌بینم که یک تعدادی از داوران آن دوره هستند که در حال حاضر مشغول کار اجرا، فیلم‌سازی، کارگردانی یا بازیگری هستند و مسلماً تجربه‌شان از داوری در جشنواره فیلم کودک و نوجوان در سن نوجوانی بود که باعث شد مسیر زندگی‌شان در آینده این چنین شکل بگیرد. جشنواره فیلم کودکان و نوجوانان به نظر من یک چندتا نکته بارز داشت. بعد از دیدن فیلم‌ها، نقد و بررسی داورها با حضور مسئولین داورها برگزار می‌شد. یک نکته اعتمادبه‌نفس بود که در بچه‌ها شکل می‌گرفت. بچه‌ها با یک اعتمادبه‌نفس خوبی بعد از تماشای فیلم‌ها نظر خود را می‌گفتند، همین که در جمع صحبت می‌کردند باعث اجتماعی‌تر شدنشان می‌شد. این که نظرشان را می‌گویند، رأی‌شان، و از انتخابشان دفاع می‌کنند یک نکته مثبتی بود چون معمولاً می‌دانید دیگر شالوده شخصیت نوجوان‌ها در این مقطع سنی شکل می‌گیرد؛ و فکر می‌کنم یکی دیگر از خلاقیت‌های بچه‌ها بود. حالا بچه‌ها چه داورهای سن‌های پایین‌تر چه نوجوان‌ها وقتی فیلم‌ها را تحلیل می‌کردند به خوبی می‌توانستیم ببینیم که از چه زاویه‌ای دارند به آن فیلم نگاه می‌کنند و در نهایت یکی از مهم‌ترین نکته‌ها فکر می‌کنم مسئولیت‌پذیری بود که جشنواره باعث شد این حس مسئولیت‌پذیری و متحدبودن را به بچه‌های داور بدهند که بتوانند بهترین قضاوت را داشته باشند و در نهایت بهترین انتخابشان را انجام بدهند.

هم رشد شخصیت و هم آن که از نظر شخصیتی خیلی به آن‌ها بهاداده می‌شد. آن حس اعتماد به نفس و مسئولیت‌پذیری که در بچه‌ها ایجاد می‌شد، باعث شد که بدانند که در اجتماع چه‌طور باید صحبت کنند، چه کار باید بکنند؛ هم از نظر شخصیتی بچه‌ها رشد کردند و هم حالا می‌توانند آینده‌شان را، مسیر زندگی‌شان را مشخص کنند و حرفه‌شان، شغلشان را انتخاب کنند. من تحصیلاتم در دانشگاه هنر بود، هنر خواندم و توی این مدت هم خیلی دور نبودم. در این فضا که داور جشنواره بودم خب یک کارهایی در کنار تحصیلاتم انجام می‌دادم. قطعاً بی‌تأثیر نبود. من، همچنان هم پدر و مادرم خیلی همیشه در جمع‌ها بیان می‌کنیم این نکته را که ما داور چند دوره از جشنواره بودیم. توی جمع خانوادگی فیلم می‌بینیم و شروع می‌کنیم به صحبت کردن. با هم تحلیل می‌کنیم، یا حالا در جمع‌های دیگر فیلم‌های خوبی را پیشنهاد می‌دهیم. این که بتوانیم درباره یک فیلم صحبت کنیم، این که نظرمان را بیان بکنیم و فیلم خوب را انتخاب بکنیم، هنوز هم یک مقداری از آن دوره

داوری اثراتش هست و مانده.

قطعاً وقتی که سال‌ها می‌گذشت، هم سطح فیلم‌ها رشد می‌کرد، تفاوت پیدا می‌کرد، بهتر می‌شد و هم ما از نظر فکری رشد می‌کردیم، خوب یک جورایی بهتر می‌توانستیم تحلیل کنیم. تجربه‌مان بیشتر شد. می‌دانستم که از چه زاویه‌هایی به فیلم نگاه کنیم؛ چه نکته‌های مثبتی را با هم در نظر بگیریم؛ و خوب خودمان هم می‌توانستیم بهتر و بیشتر فکر کنیم در این مورد؛ و هر چه سال به سال رشد می‌کردیم، بزرگ‌تر می‌شدیم؛ سال به سال دوره‌ها بیشتر می‌شد باعث می‌شد که خودمان هم یک مقدار فیلم‌ها را بهتر ببینیم.

برای هنرمندها و فیلم‌سازها خیلی حس خوبی است که بدانند فیلم‌شان، فیلمی را که در مورد بچه‌ها نبود! برای بچه‌ها ساخته‌اند؛ دارند حالا جایزه فیلم‌شان را از همان بچه‌ها می‌گیرند. یک سال یکی از دوره‌های اختتامیه جشنواره، بیانیه هیأت‌داوران را من قرائت کردم. تنها سالی که اختتامیه در چهل‌ستون برگزار شد؛ وقتی من جایزه هیأت‌داوران را قرائت می‌کردم و جایزه را خودم به آن هنرمند تقدیم کردم خیلی حس خوبی بود؛ آن‌ها می‌دیدند که چه قدر خوب که الان ما این جایزه را از خود بچه‌ها می‌گیریم؛ به انتخاب خود بچه‌ها بوده نظرشان و رأی آن‌ها بوده است.

می‌توانم بگویم یکی از بهترین تجربه‌های من در زندگی‌ام همان دورانی بود که جزو داوران جشنواره کودک و نوجوان بودم. خیلی تجربه‌های خوبی برای من داشت، هم برای آن دوره هم برای آینده‌ام و هم این‌که الان چه طور فکر می‌کنم و حرف می‌زنم. فکر می‌کنم بی‌تأثیر نبود....

## فاطمه حامدیان

### متولد ماه مهر

**فصل فاطمه:** فاطمه حامدیان متولد هشتادویک است. بعد از جشنواره مسیر هنر را درپیش گرفت و در کارگاه‌های متفاوتی همچون کارگاه فیلم‌نامه‌نویسی، انیمیشن و... شرکت کرد. او برای ساخت انیمیشن در ارتباط با مصرف آب هم‌کاری داشته و برای دانشجویان تدوین، فیلم‌نامه‌ای نوشت که در نهایت به ساخت فیلم کوتاه مستند «بابابزرگ» منتهی شد. فاطمه که داور بیست‌وهفتمین و بیست‌وهشتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان بوده‌است، آرزو دارد که بتواند در آینده پزشک و فیلم‌نامه‌نویس موفق شود.

**فصل مادر:** مادر فاطمه می‌گوید: او بسیار دختر خجالتی و کم‌رویی بود و به توصیه دوستان و آشنایان و با تحقیق خودمان در جمع بزرگ‌تری مانند جشنواره‌ی کودک قرار گرفت. زمانی که من فضای خوب جشنواره و فعالیت‌های دلسوزانه‌ی تیم را دیدم خیالم برای حضور دخترم راحت شد، با ذهنی آسوده او را به چنین فضایی سپردم؛ امروز از آن تجربه احساس رضایت می‌کنم و معتقدم حضور در جشنواره بر بالارفتن اعتماد به نفس فاطمه و هدفمند شدن علاقمندی‌هایش تأثیر به‌سزایی داشته‌است.



مه‌دی حشمتی

بعضی وقتا آدم تو زندگیش برای این‌که تو مسیری که آرزوش بوده قرار بگیره نیاز به تلنگرهایی دار. بعضی وقتا بعضی اتفاقات پنهان به تو سرعت می‌دهند که به سمت اون آرزو و مسیرت حرکت کنی که اصلاً باور کردنی نیست وقتی که درگیر اون اتفاقی هیپی نمی‌فهمی، کافیه که چند سال ازش فاصله بگیری و بعد به واسطه یک یادآوری بشینی فکر کنی و ببینی که این اتفاق چقدر در زندگیت تاثیر داشته و تو ازش بی‌خبری.

من علاقمند به فرهنگ و هنر بودم و سالی که جشنواره برگزار می‌شد من یک نوجوان چهارده ساله بودم که درس می‌فوندم، اما فب همیشه در رویاهام این‌رو می‌دیدم که یک روزی آدمی بشم که همه منو بشناسند؛ شاید اون موقع این‌جوری بهش نگاه می‌کردم. تو جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان وقتی که داور شدم اولش یه زره همه چیز برام شکل یک فضای اکسپرسیونیستی داشت در فضایی که همه‌چیز توش یه زره‌ای غلو شده است انگار که عینگی زدی که نمره‌اش از نمره چشم تو خیلی بیشتر است. همه چیز اینجوری بود ولی کم‌کم که چشم باز کردم دیدم من نشستم دارم دآوری می‌کنم و هر فیلمی را که دوست داشته باشم بهش سه‌تا پروانه میدم و فیلم‌هایی که خیلی دوست ندارم یه دونه پروانه بهشون میدم.

یکی از بزرگ‌ترین اتفاقاتی که در جشنواره سال ۷۵ برای من افتاد این بود که با لباس دآوری رفتم پیش مرموم استاد عزت الله انتظامی، به من گفتند که دآوری بابا چون؟ گفتم بله، میشه یه امضایی به من برید؟ گفتند اسمت چیه؟ گفتم اسم مهدی و نوشت مهدی چون پسرم فقط درس بفون. من هنوزم امضای استاد را دارم.

بعد من در مسیری قرار گرفتم؛ در زمان جشنواره تنم به تن خیلی از بزرگان سینما خورد، توی موطه‌ای، توی سالتی نفس کشیدم که اون‌ها هم نفس می‌کشیدند؛ بزرگان خیلی زیادی مثل مرموم آقای داوود رشیدی، استاد احمد نیفی، فانوم لیلی رشیدی و آقای فردوس کویانی که هنوز عکس‌های یادگاری اون‌ها را دارم.



لیسانس رشته‌ی بازیگری و فوق‌لیسانس کارگردانی دارم و در مسیری که آرزوشو داشتم قرار گرفتیم. من در حال حاضر مبری شبکه کرمان هستم و در شهر کرمان به لطف خدا فیلی‌ها منو می‌شناسند و در کنار کار اجرا یکی دوتا مجموعه سریال و مجموعه نمایشی را برای شبکه کرمان ساختیم؛ برنامه‌های در میطه نوجوان، جوان و فرهنگ‌و هنر تولید کردیم؛ در کنار این فعالیت‌های تلویزیونی یک انیمیشن رو با تیمی داریم کار می‌کنیم تحت عنوان «مسترلانگ» که این انیمیشن نه تنها از کرمان پایش را فراتر گذاشت که شهرت کشوری و شهرت جهانی پیدا کرد.

من امروزه دنبال‌کننده‌های فیلی زیادی در فضای مجازی دارم که فب این سیر فیلی قشنگ و بالبی برای من بود از یک نقطه شروع شد، وقتی به یک مسیر رسید سرعت گرفت و هنوز در حال اوج گرفتن است و امیدوارم لطف خدا همیشه شامل حال من باشه و هیچ‌وقت هواپیمای آرزوهای من که در حال اوج گرفتن هست مبیور نشه تو هیچ فرودگاهی فرود اضطراری داشته باشه و همین‌جوری بره بالا و بالاتر و دیوار صوتی اتمسفر و فضا را بشکنه و حرکت کنه.

ممنون از یادآوری تون مراقب اکر این مطلب حتی چاپ هم نشه ارزشش برای من این است که منو یاد فیلی پیزا انداخت.

دمتون گرم

مهری هشمتی متولد ۱۳۶۲ اهل کرمان

## کیارش حشمتی

### نوای قلم

**اکتاو اول:** پسر تابستان هشتاد و چهار پس از جشنواره، نواختن سه‌تار را آغاز و هم‌چنین خوش‌نویسی و داستان‌نویسی را به صورت تخصصی پی‌گیری کرد. کیارش حشمتی می‌گوید در مدرسه، شرکت‌داشتن در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان برایش امتیاز مثبتی محسوب می‌شود و در هر کار فرهنگی - هنری سراغ اولین کسی را که می‌گیرند اوست و این برایش غرورآفرین است. کیارش که در بیست‌وششمین دوره به‌عنوان داور کودک حضورداشت از مفیدبودن کارگاه انیمیشن دوره‌ی سی‌ام هم یاد می‌کند و حتی معتقد است حضور دو مدرس سوئدی کارگاه بر انگیزه‌اش برای تقویت زبان دوم بسیار مؤثر بوده است.

**اکتاو دوم:** مادر کیارش معتقد است بعد از جشنواره کیارش فیلم‌ها را با دید موشکافانه‌تری می‌بیند؛ به‌صورت تخصصی به نقدشان می‌پردازد و بسیاری از دوستانش را هم با فضای فرهنگ و سینما آشنا کرده است.



بعد از اتمام کار خودمان می‌رفتیم و فیلم‌های سینمای ایران را هم می‌دیدیم. دوره شانزدهم یک کانون فیلم بین داوران چهارده و پانزده به همت زاون تشکیل شد: خروجی کانون داوران بودند و یکی از جوایز مهمی که در اختتامیه خوانده شد، این جایزه بود.

درست‌ترین جایزه من: آن سال که جایزه کانون را ما در جشنواره دادیم، فکر کنم به آقای بهمن قبادی برای فیلم «زمانی برا مستی اسب‌ها». ایشان سال‌های بعد که ما با هم جایی هم کار شده بودیم گفتند: زمان دریافت جایزه خودشان حضور نداشتند ولی هنوز این جایزه برایشان خیلی مهم است و این جایزه را داخل دکور گذاشته‌اند و پوستر جشنواره را که امضاء کردیم و به ایشون دادیم را به یاد داشتند و گفتند: این قدر برایم بامزه و جالب بود که یک‌سری بچه این قدر توانستند با فیلم من ارتباط برقرار کنند، پس من درست ساختم و این درست‌ترین جایزه‌ای است که من گرفتم.

دوره هفدهم و هجدهم عضو طراحان سوال برای داوران بودم. سال‌های بعدش به‌عنوان خبرنگار در جشنواره حضور داشتم و وقتی بزرگ‌تر شدم یک‌سال طراح لباس داورها بودم. بعد وارد سینمای حرفه‌ای شدم و کارهایی که کار کرده بودم به جشنواره رفت و به‌عنوان مهمان می‌آمدم. فیلم‌های مختلفی که آخریش «اردک‌لی» کار دکتر بهروز غریب‌پور بود و امسال هم دبیر بخش سینمایی جلوه‌گاه امید و مسئول داورها، طراح و کارگردان هنری اختتامیه این بخش بودم.

از سال هشتاد وارد سینمای حرفه‌ای شدم؛ با منشی‌گری صحنه کارم را شروع کردم. ممکن بود این اتفاق به واسطه شغل پدرم برای من بیافتد ولی جشنواره کودک و نوجوان باعث شد که من خودم وارد شوم و از طریق پدرم نباشد.

دوره چهاردهم به‌طور اتفاقی در چهارباغ برکه فراخوان را دیدم، بعد که داور شدیم شرایط فرق کرد چون این اولین باری بود که در شرایط قضاوت قرار می‌گرفتم. با کسانی که فیلم‌ها را ساخته بودند حرف می‌زدیم، از آن‌ها سوال می‌پرسیدیم و سوال‌هایمان شنیده می‌شد. فضای بسیار جذابی بود و همیشه اولین‌ها خاطره‌انگیزترند. تعدادمون خیلی زیاد بود و در دوره چهارده اولین و آخرین باری بود که جشنواره صد داور کودک و نوجوان داشت و یک تیم خیلی عالی شکل گرفت.

و این ما را خیلی بزرگ کرد: بعد به همت زاون بطوری که بچه‌ها را برای کانون فیلم انتخاب کردند؛ ما با زاون یک جور دیگه‌ای رشد کردیم، چیزهایی را دیدیم و خواندیم که قبلاً اصلاً به آن فکر هم نمی‌کردیم. خیلی از سن ما بیش‌تر بود. او به ما می‌گفت: کتاب «تنگسیر» را بخوانید و بعد هفته بعد فیلمش را می‌دیدیم و این ما را خیلی بزرگ کرد.

بعد یادم می‌آید دور هم جمع شدیم و فیلم کوتاه ساختیم ولی همان فیلم کوتاه باعث شد که من خیلی راحت‌تر بتوانم وارد سینما بشوم حالا دیگر الکی نبود. از سال هشتاد کارم را به صورت حرفه‌ای شروع کردم و هنوز هم ادامه دارد. خیلی جالبه که سال هفتاد و هشت که داور بودم مسئول داورهامون از دانشجویان سوره بودند و مسئول ما آقای امین موسوی بود. امسال بعد از بیست سال تهران سر فیلم «دیدن این فیلم جرم است» من و آقای موسوی همکار شدیم و ایشون فیلمبردار ما بودند و من منشی‌صحنه، این خیلی جذاب بود بعد از بیست سال ... ایشان چه قدر خوشحال شدند که بچه‌ها به این جا رسیدند. او می‌گفت ما از دانشگاه اومدیم و شما از یک مسیر دیگر وارد شدید.

به ما اعتماد می‌کردند: ما بعد از هر فیلم جلسه‌می‌گذاشتیم و موافق‌ها و مخالف‌ها راجع به فیلم‌ها حرف می‌زدند البته در یک زمان به‌خصوص و بعد به صورت مخفیانه رأی‌هایمان را می‌دادیم و... توی اون کانون فیلم کارهای خیلی بزرگی انجام می‌شد، مثلاً جلساتی برگزار می‌شد مثل «جشن سینمای آزاد» که تمام اعضای سینمای آزاد ایران را جمع کردیم در موزه هنرهای معاصر و واقعاً همه را هم پیدا کردیم به جز آن‌هایی که فوت کرده بودند؛ شب بسیار شکیلی برگزار شد؛ یا «جشن صدسالگی سینمای ایران» که توی سینما قدس برگزار شد و این همه بزرگان سینما را هیچ کس نمی‌توانست کنار هم جمع کند؛ بهمن فرمان‌آرا، خسرو سینایی، رخشان بنی‌اعتماد و... یک جمع هفتاد - هشتاد نفره از بزرگان سینما جمع شدند و هیچ کس باورش نمی‌شد پشت این جریان یک عده نوجوان هستند، ما یک گروه داوری از اعضای کانون بودیم و چند نفر که زاون معرفی کرد مثل مجید صدیقی، مجید آزادمنش، غزل کوشان و... داوری کردیم برای سال‌های سینمای ایران و جوایز متفاوتی دادیم، بهترین کارگردانی را به محمدرضا هنرمند دادیم به خاطر «مومیایی ۳» و...

زلزله بم که آمد، کانون به نفع زلزله‌زده‌ها جمعی از سینماگران را آورد و گل‌ریزان کرد و با کمک آن‌ها مبلغ قابل توجهی جمع‌آوری کردیم و فرستاده شد؛ چون آن‌ها به ما اعتماد می‌کردند، می‌آمدند.

به یاد دارم سه نفر بودیم که با تشویق و اصرار زاون یک کتاب با عنوان «صد سال سینمای ایران، صد نام» را شروع کردیم و صد چهره تاثیرگذار را پیدا کردیم، رفتیم سراغشون، ازشون بیوگرافی گرفتیم، همه با قلم خودشون به جز کسانی که در قید حیات نبودند. یک مقدمه آقای طالبی نژاد نوشت، یک مقدمه دکتر بهشتی و تا حدی هم داشت پیش می‌رفت، قرار بود آقای عقیلی آن را چاپ کند که یک نفر زودتر کتابش با همین مضمون درآمد و کار همان جا متوقف شد. البته زحمت زیادی برای این کار کشیده بودیم، برای پیدا کردن عکس‌ها به منزل اصغر بیچاره رفتیم و از گنج‌هایش عکس‌ها را بیرون کشیدیم و تمام این کارها توسط نوجوان‌های شانزده - هفده ساله انجام شد ...

**باقابلیت‌های فراوان:** قطعاً من با یک شناسنامه وارد شده بودم و در واقع برای بسترسازی، این قضیه خیلی مؤثر

بود. ولی واقعاً برای ورودم به سینما، این قدر که زاون را مؤثر می‌دانم، پدرم مؤثر نبود. در دوره شانزدهم که قرار بود زاون داور معرفی کند، یک امتحان تحلیلی بسیار سخت از ما گرفت و البته نمره نداد، اسامی را براساس رتبه نوشت و جلوی اسم من که اولین اسم بود، نوشته‌بود با قابلیت‌های فراوان و این جمله هنوز توی ذهن من هست و فکر می‌کنم خیلی اتفاق‌ها با اون جمله افتاد؛ و هنگامی که پدرم می‌خواست فیلم «بالای شهر پایین شهر» را کلیدبزند من می‌خواستم باشم ولی پدر موافقت نمی‌کردند و می‌گفتند همه حرفه‌ای هستند، تا این که مجله فیلم، شناسنامه فیلم را زد و اسم من به‌عنوان منشی‌صحنه نوشته‌شده بود و من اسم خودم را دیدم و... من با اون فیلم پایه‌پای کامران قدکچیان حضور داشتم، تدوین با موویلا را یادگرفتم و... دو تا کار با اسحاق خانزادی کار کردم که دستیارش بودم، تدوین را از کامران قدکچیان یاد گرفتم. کنار آرش معیریان تدوین کار کردم. یک منشی‌صحنه تا وقتی که پای میز تدوین ننشیند نمی‌تواند بفهمد چه چیزهایی مهم و چه چیزایی مهم نیست، من بخاطر پدرم این موقعیت‌ها را می‌توانستم تجربه‌کنم و شاید برای خیلی‌ها این امکان نیست و در همه این‌ها پدرم تاثیرگذار بوده و...

جشنواره برای من بعد اجتماعیش خیلی مؤثرتر بود تا فرهنگی - هنری چون یک جرأتی به ما داد، به نوعی جرأت حضور ما دهه شصتی‌ها که نهایت حرف زدندان بالای صف موقع برنامه صبحگاهی بود، حالا جشنواره بستری را برای ما ایجاد کرد تا حرف‌بزنیم و من بتوانم دستم را بالا ببرم و با بهمن قبادی درباره فیلمش بحث کنم. وقتی بعد از چند سال من بهمن قبادی را سر تدوین یکی از فیلم‌هایش دیدم و گفتم من همان دختری هستم که توی جشنواره کودک با شما بحث کردم، برایش خیلی جالب بود.

این فرصت برای من خیلی ارزشمند است که بیش‌تر از این که من را به سمت سینما سوق بدهد به سمت خبرنگاری سوق داد و از همان موقع روزنامه‌نگاری جرقه‌هایش برایم خورد، حالا نقدی که زاون با ما کار می‌کرد به شکل مکتوب درآمد و تلاش کردیم که ادامه‌دار بشود.

من آن را خیلی دوست داشتم و شاید اگر من جشنواره نرفته بودم این عشقی که به سینما داشتم همیشه درونم می‌ماند و من الان همون خانم دکتر می‌شدم و مسیر درس را ادامه‌می‌دادم و هیچ وقت به پدرم اصرار نمی‌کردم باید توی فیلمش باشم و در واقع جسارتی که جشنواره به ما داد و این دست بلند کردن را از جشنواره دارم.

یک فرصت: امیدوارم مردم به جشنواره واقعاً به چشم یک فرصت نگاه کنند، چون وقتی یک اثری را می‌بینند خالق آن اثر را هم می‌بینند. ممکن است در سینما کاری را ببینی و با خودت بگویی اینجایش بد بود یا این‌طوری بود و... فقط همین، ولی در جشنواره شما فرصت این را دارید کنارخالق آن اثر نشسته و با او حرف بزنید یا انتقاد کنید، یا تو او را قانع می‌کنی یا او تو را؛ حالا بحث سلیقه را اگر در نظر نگیریم، بحث دانش است و بحث سواد علمی و آن جا تو می‌توانی او را امتحانش کنی. در دوره الان ممکن است صفحه اینستاگرام هر کارگردانی

را پیدا کنی و بتوانی با او ارتباط بگیری ولی ما این امکان را نداشتیم. من خانم برومند را در جشنواره برای اولین بار دیدم، البته قبل از این که من داور باشم، ولی این قدر ذوق زده شده بودم که نمی‌توانستم بروم با ایشان حرف بزنم. این که من خالق اثر مورد علاقه‌ام را می‌دیدم برایم خیلی بزرگ بود. ما این آدم‌ها را فقط در تلویزیون دیده بودیم. درسته که فضاهای مجازی ارتباطها را خیلی نزدیک کرده اما این نباید باعث بشود که فرصت‌های دیگرشان را از دست بدهند.

خیلی از آدم‌هایی که باری‌به‌هرجهت به جشنواره آمدند؛ دیدند که آن نیست که فکر می‌کردند، برای آن‌ها هم اتفاق درستی می‌افتد و دیگر مسیر غلط را نمی‌روند. فرصت کانکت شدن این‌جا اتفاق می‌افتد به‌خصوص برای بچه‌های شهرستان. بچه‌های تهرانی این امکان را بیشتر دارند به اختتامیه‌ها یا به دفاتر فیلم‌سازی می‌روند و خالق آثار را می‌بینند؛ برای شهرستان از این امکان بهتر [جشنواره]! ... و به شهرهایی فکر کنید که این فرصت را هم ندارند. دوست دارم این فرصت را بچه‌های اصفهان قدر بدانند.

## محمدحسین خشوعی

### نما به نما

**برداشت اول:** «راه بی پایان» عنوان فیلم کوتاهی است که محمدحسین خشوعی پس از جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان ساخت. او در سریال «خاتون» به کارگردانی مرتضی آتش‌زمزم و فیلم سینمایی «همیشه راهی هست» به کارگردانی اکبر منصورفلاح به‌عنوان بازیگر حضورداشت وی هم‌چنین در تئاترهای مذهبی، طنز و ... نیز بازی کرده‌است.

**برداشت دوم:** محمدحسین پیش‌از جشنواره، پنج‌سال به‌عنوان بازیگر تئاتر استان و یک سال هم به‌عنوان بهترین کارگردان، در جشنواره‌ی دانش‌آموزی انتخاب‌شد اما به‌گفته‌ی خودش تجربه‌ی حضورش در جشنواره‌ی فیلم کودکان و نوجوانان به‌صورت علمی بود که به‌صورت علمی‌تر و تخصصی‌تر این حرفه را پی‌گیری کند. او که متولد سال هفتادوهشت است، در بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان به‌عنوان داور نوجوان حضورداشت. به‌عقیده‌ی محمدحسین آموزه‌هایی که در کارگاه‌های آموزشی به آن‌ها داده‌می‌شد و حضور در کلاس‌های اساتید بزرگی چون «زاون قوکاسیان»، «غلام‌رضا مهیمن» و ... در پیشرفت کاری‌اش بسیار مؤثر بوده و هنوز هم پس از چند سال نوشته‌ها و جزواتی که از آن دوران جمع‌آوری کرده را به‌کار می‌گیرد.



## یاسمین دادخواه

### مرمت بناهای تاریخی

من یاسمین دادخواه هستم. متولد چهارم مرداد شصت و چهارم. هفدهمین دوره از جشنواره فیلم کودک، داور بودم. در آن سال‌هایی که ما داور بودیم و چند دهه قبل از آن فیلم‌هایی که ساخته می‌شد واقعاً دغدغه کودک داشت. من یادم هست زمانی که خودم در دوره دبستان بودم؛ هر سال خیلی ذوق و شوق داشتم و خانواده خودشان را موظف می‌دانستند که ما را ببرند سینما تا ما این فیلم‌ها را ببینیم اما احساس می‌کنم هر چه از آن زمان می‌گذرد و به سال‌های اخیر می‌رسیم به آن صورت دیگر کودک مطرح نیست. امسال من با چندتا از مهمان‌های جشنواره که صحبت می‌کردم از زبان آن‌ها هم می‌شنیدم که برای کودک دیگر فیلمی ساخته نمی‌شود.

می‌توانم بگویم در زندگی خود من آن مقطعی که داور شدم و حضور داشتم در جشنواره، فیلم‌ها خیلی در زندگی‌ام تأثیر گذاشت. با توجه به این‌که رشته تحصیلی من هنر بود و داشتم همان راه را ادامه می‌دادم، خیلی برایم راه‌های بزرگی را باز کرد و باعث شد انگیزه‌ام بیشتر شود؛ هدفم مشخص‌تر شود؛ همان مسیر را ادامه دادم و فکر می‌کنم تعاملات کاری که الان هم دارم شاید کمی پایه‌گذاری‌اش از همان زمان برای من بوجود آمده است.

من الان فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد مرمت بناهای تاریخی هستم ولی تجربه خبرنگاری هم دارم ضمن این‌که الان در کنار فعالیت‌هایی که دارم با انجمن اُتیسم اصفهان همکاری دارم و پیرامون فعالیت‌هایی که دارم یک ارتباطی هم دارم برقرار می‌کنم. کودکانی که مبتلا به سندرم دان و اُتیسم بودند را ما به موزه‌ها آوردیم؛ اجرای موسیقی و نقاشی هم داریم در موزه‌ها.

در آن دوره ما با چندتا از عزیزان همراه بودیم. مثلاً آقای باقربیگی نه! قصه‌های مجید که همراه ماست و در ذهن ماست؛ یعنی واقعاً یک خاطره‌ای برای هم سن‌های من دارد که فکر می‌کنم در ذهن همه ما مانده و حالا من با شخصیت ایشان آشنایی بیش‌تری دارم. البته یادم هست آن زمان در سینما قدس نشست‌هایی بود؛ بزرگداشت برگزار می‌شد. من یادم هست آن عزیزان هم بودند و آشنایی پیش‌آمد ولی آقای باقربیگی برای من یک ذره پر رنگ‌تر است.

آن زمان در سنی که من بودم و همان مقطع که داور بودم، یک‌مرتبه تصمیم گرفتم شرایط تحصیلی خودم را تغییر بدهم یعنی از محیط دبیرستان وارد هنرستان شدم. در آن زمان در خانواده‌ها نگرش مثبتی به رشته‌های هنر نبود نسبت به الان، مخالفت می‌کردند و هشدار می‌دادند و می‌گفتند شاید

در روند تحصیلی تو تأثیرگذار؛ فرصت نکنی به درس‌هایت رسیدگی کنی اما وقتی دیدند فعالیت‌ها چه سمت‌وسویی دارد خود خانواده خیلی جاها مشوق شدند. پدرم از من تعریف می‌کرد و باعث انگیزه بیشتر برای من می‌شد.

## سارا داوری

### دختر... لبخند... پیانو

انگشت‌های تُرد و نوجوانش روی کلیدهای سیاه و سپید پیانو می‌رقصید؛ روزی در لابی هتل استقلال تهران، درست در زمان داوری‌اش در بخش بین‌الملل جشنواره‌ی بیست و پنجم، زمانی که همه‌ی مهمان‌های خارجی و داخلی آن‌جا جمع شده بودند «خواب‌های طلایی» را نواخت. این اجرا شگفتی و تحسین مهمانان را برانگیخت. یک دختر ایرانی، در فضایی آزاد، پیانو می‌نوازد؟! سارا امروز لبخندی می‌زند و ادامه می‌دهد که این تحسین‌ها، نگاه‌ها، همه‌ها و پیچ‌پچه‌های شیرین نشان از شکل‌گیری حسی مثبت در منظر بین‌المللی نسبت به جامعه‌ی ما بود.

لبخندها هویت اجتماعی سارای نوجوان را تقویت کرد و اعتمادبه‌نفسش را برای پیمودن جاده‌ی پر فراز و نشیب زندگی بالا برد. او در دوره‌ی بیست و ششم داور بخش ملی جشنواره و در دوره‌ی بیست و پنجم و بیست و هفتم داور نوجوان در بخش بین‌الملل بود.

بعد از جشنواره «سارا داوری» در رشته‌ی انیمیشن هنرجوی هنرستان هنرهای زیبا شد. این روزها سارا در دانشگاه هنر اصفهان مشغول تحصیل در رشته‌ی مرمت آثار باستانی است و تصمیم دارد در مقطع کارشناسی ارشد، رشته طراحی صحنه، تدوین یا هنرهای دیجیتال را برگزیند. او یک نماینده انیمیشن برای آهنگ «علی‌رضا قربانی» تولید کرد که موفق به کسب رتبه‌ی برتر در جشنواره‌ی نیشابور شد... دختری که زاده‌ی اواخر تابستان هفتاد و هفت است.

## شیرین دانشگر

### چرا فکر می‌کنید بچه‌اید؟

من شیرین دانشگر، متولد اردیبهشت شصت و یکم و الان ۱۰ سال است که در فولاد مبارکه مشغول به کار هستم. تا آنجایی که یادم می‌آید سالی که به‌عنوان داور در جشنواره بودم، فکر می‌کنم سال هفتاد و شش بود یا سال هفتاد و هفت؛ و بعد از آن هم یک تعدادی ماندیم و دو سال بعد هم به شکل متوالی مسئولیت انتخاب داورها و قسمت داوران را داشتیم یعنی سه‌سال با جشنواره همکاری داشتم. با این‌که مدت‌زمان طولانی از آن گذشته ولی هنوز که هنوزه وقتی که می‌خواهم خودم را ارزیابی کنم به‌خصوص از بُعد شخصیتی، می‌توانم بگویم اولین و مهم‌ترین تجربه‌ای بود که من داشتم؛ چون در آن سن مسئولیتی به ما دادند که من برای دیگران از آن به‌عنوان نقطه‌عطف عجیب و غریبی در زندگی‌ام یاد می‌کنم؛ چون فقط قضیه وارد فرآیند اجتماعی شدن و مسئولیت‌پذیری نبود؛ غیر از آن دوستانی پیدا کردیم که هم‌سلیقه ما بودند؛ به‌خصوص آن دوران که فضای دوست‌یابی کم بود. غیر از زمان مدرسه معمولاً دوستان زیادی نمی‌دیدم و لزوماً همه‌شان هم هم‌فکر نبودند. باز مثل الان نبود که تکنولوژی وجود داشته باشد، از این لحاظ خیلی تأثیر داشت؛ مخصوصاً زمانی که داور بودیم فقط می‌رفتیم فیلم می‌دیدیم و رأی می‌دادیم ولی آن سال بعدش که ما ماندیم: کیوان برجیان، علی عطار، پونه خامین، اسلامیان، شیرین صمدی، احسان خانی و... این‌ها همه، کسانی بودند که بعد از این که ما داوریمان تمام‌شد؛ ماندیم و کانون فیلم کودک و نوجوان را تشکیل دادیم. بعد از آن هم دو سال متوالی همچنان با جشنواره همکاری داشتیم. دوستانی پیدا کردم که هنوز با هم در ارتباطیم. زندگی از هم جدا شده و هر کس مسیر زندگی خودش را رفته ولی دوستی عمیقی بین ما شکل گرفت که خیلی وقت‌ها هم به داد هم می‌رسیم.

از طرفی یکی از مهم‌ترین چیزها، حس مسئولیت‌پذیری در جشنواره بود. البته باید یادکنم از خانم عقیلی و زاون قوکاسیان این دو نفر کسانی بودند که در این فرآیند خیلی به ما کمک کردند به‌خصوص خانم عقیلی به ما اعتماد می‌کرد. ما آن موقع دوم و سوم دبیرستان بودیم. من یادمه که ما یک برنامه‌ای می‌خواستیم اجرا کنیم، آن زمان آقای جوادی شهردار بود، خانم عقیلی به ما می‌گفت می‌توانید، چرا فکر می‌کنید بچه‌اید نمی‌توانید بروید با آقای جوادی حرف بزنید؟ خیلی چیز عجیب و غریبی برای ما بود؛ شاید الان به من بگویند شهردار، می‌گویم خوب چیز عجیب و غریبی نیست، می‌روم وقت‌می‌گیرم باهاش حرف‌می‌زنم ولی آن زمان شهردار در حد رئیس‌جمهور بود واسه ما. فکر می‌کردیم مگه می‌شود؟ ما بچه‌ایم برویم با شهردار حرف بزنیم؟! ولی این باور را در ما به‌وجود آورد که ما می‌توانیم فقط کافی‌است هوش و صداقتش را داشته‌باشیم و

مسئولیت‌پذیر باشیم؛ این‌ها کافی است. لزوماً عدد سنی باعث نمی‌شود که شما بتوانید خیلی کارها را انجام دهید. بعدها در زندگی همیشه یکی از چیزهایی که وقتی ناامید می‌شدم با خودم می‌گفتم، این بود که: ببین تو در آن سن توانستی؛ بهت اعتماد کردند، الان هم می‌توانی. این باورپذیری را در ما به وجود آورده بود که ما می‌توانیم و مشکلمان چیز عجیب و غریبی نیست و کافی است که مسئولیت‌پذیر باشیم و این در خیلی‌ها نهادینه شده‌بود. سنمان کم بود و تجربه ما هم کم‌تر. آن قضیه آن دوران را توانستیم رد کنیم، پس دیگه سخت‌تر از آن‌را هم می‌توانیم رد کنیم.

من خانواده‌ام اول خیلی پنجاه‌پنجاه بودند و به نظرشان مثلاً یک چیزی مثل کلاس نقاشی می‌آمد؛ دارد می‌رود کلاس نقاشی و می‌آید؛ حالا هم دارد می‌رود جشنواره و می‌آید. حقیقتش اوایلش این‌جوری نبودند. البته من از بچگی به سینما علاقه داشتم و مادرم هر هفته مرا می‌برد به سینما و فیلم می‌دیدم ولی نگاهشان به سینما یک چیز فان بود. مثلاً یک‌هفته جشنواره می‌رود، یک چیز فانی است، می‌رود بهش خوش می‌گذرد و تمام می‌شود ولی بعدها مامانم به من گفت: من فکر نمی‌کردم یک جشنواره این‌قدر روی تو تأثیر بگذارد. چون آن زمان ما هیچ مسئولیتی نداشتیم و مهم‌ترین مسئولیت‌مان این بود که برویم نان بخریم، رب بخریم یا میوه. غمش این‌بود که مدرسه می‌ریم؟ سالم بریم، سالم بیاییم و نمرات خوب بگیریم ولی بعد از آن خانواده احساس‌شان این بود که تو داری متفاوت می‌شوی؟ یک بار مادرم به من گفت: جشنواره به تو فهماند که مسئولیت فقط نان‌خریدن نیست و مسئولیت چیزی است که شاید شکل مادی ندارد و بعد از آن خیلی حمایت کردند. علی‌رغم این‌که سال آخر که ما در انتخاب داورها بودیم، سال کنکور بود، مقابله نمی‌کردند. مادرم خیلی حمایت می‌کرد. یک‌بار به او گفتم: نروم و بنشینم درس را بخوانم. به من گفت: می‌توانی برنامه‌ریزی کنی و حتماً برو؛ چون همه زندگیت این کنکور نیست و چیزی که برایت می‌ماند اینه. معتقد بود تأثیری که من از این قضیه، مسئولیت‌پذیری و این فرآیند اجتماعی می‌گیرم حتی مهم‌تر از کنکور هست. آن لحظه که جایزه‌ها را می‌دادند انگار این جایزه را ما درست می‌کردیم. درست که ما فقط انتخاب می‌کردیم و من احساسم این بود که من رفتم و خانه کاردستی درست کردم آوردم. خیلی احساس داشتم که این جایزه که دارند به این آدم می‌دهند را من داده‌ام. اصلاً یادم نمی‌آید فیلم‌های آن‌زمان را ولی حس آن‌زمان را خیلی خوب یادم هست. این قضیه که ما اثر گذاشتیم که این انتخاب‌شد؛ بعدها در انتخابات سیاسی من تأثیر گذاشت. در دوره‌های بعد که می‌گفتند نروید رأی بدهید آن احساسی که من داشتم که رأی من به‌عنوان یک داور جشنواره اثرگذار است؟ این تا بعدها با من بود حتی اگر سر کوچه‌مان یک رأی‌گیری بگذارند که نان تافتون بیزند یا نان سنگک؟ من می‌روم رأی می‌دهم. چون احساس من این است که این رأی من تأثیرگذار است. خودم را بی‌اثر نمی‌بینم.

ما بعدها دو سال متوالی مسئول داورها بودیم. خیلی احساس بزرگ‌بودن می‌کردم. یادم هست پیروز انتخابی به‌عنوان داور انتخاب شد. آن سال، سال اول بود. آن موقع خیلی کوچیک بود پسر آقای انتخابی اولین سالی بود که انتخابش کرده بودیم. احساس می‌کردم خیلی مسئولیت بزرگی به ما داده شده، یک جاهایی که به ما می‌گفتند این دختر فلانی هست؟ پسر فلانی هست؟ خیلی سعی می‌کردیم اصلاً اهمیت ندهیم. به آن‌ها می‌گفتیم به ما نگین کی بچه کی هست. بگذارید کارمان را بکنیم. جایی که این مسئولیت به ما داده شده، سوءاستفاده نکنیم؛ کسی که حقتش نیست را انتخاب نکنیم. بماند که بالأخره تعالیم خانم عقیلی هم بود که آن زمان خیلی با ما حرف می‌زد و خیلی وقت‌ها به ما مشاوره می‌داد. خیلی حواسمان بود همه حواسمان را جمع کنیم.

بعدها نمی‌دانم آدم وارد جامعه می‌شود یک مقداری از حس‌ها مات و کدر می‌شود و در آن سن شفاف بود. من بعدها بچه خواهرم هم به‌عنوان داور انتخاب شد و خودم پیشنهاد کردم که برود؛ خیلی از اطرافیان را به سمت فعالیت‌های اجتماعی سوق می‌دادم، نه فقط جشنواره... این که این‌ها تأثیرش زیاد است خیلی‌ها به شکل سرگرمی نگاه می‌کنند و می‌روند چهار تا فیلم می‌بینند و می‌آیند. اصلاً این نیست، این فقط پوسته بیرونی است؛ تأثیری که این فیلم روی این بچه‌ها می‌گذارد تا آخر عمر همراهشان است؛ بخصوص که در دوران کودکی این اتفاق می‌افتد، اثرش خیلی بیش‌تر است. جزو مهم‌ترین و تأثیرگذارترین فعالیت‌های اجتماع‌پذیری است که ممکن است برای یک بچه اتفاق بیفتد، مطمئناً تأثیرش را می‌گذارد.

## سوگل دیگاری

### یادگار کودکی

**پرده‌ی اول:** سوگل دیگاری ۱۶ ساله است و به گفته‌ی خودش «حس خوب ده سالگی» را با داوری در بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان چشید. برای این دختر متولد هشتادودو جشنواره به همان‌جا ختم‌نشد و هر سال با مسئولیت‌های مختلف مانند خبرنگاری نوجوان و فیلم‌سازی در این رویداد حضور داشت. او در سی‌و دومین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به عنوان خبرنگار برنامه‌ی «رخداد» در شبکه‌ی ۲ سیما فعالیت داشته‌است.

**پرده‌ی دوم:** پس از روزهای شاد و پر جنب‌وجوش جشنواره‌ی بیست‌وهفتم در فیلم کوتاه «یادگار کودکی» ساخته‌ی «سعید صادقی» و چند فیلم کوتاه دیگر به ایفای نقش پرداخت. سوگل می‌گوید از همان جشنواره بیست‌وهفتم که گام‌های نخستینش را در این عرصه برداشت دلش می‌خواست که فیلم‌ساز شود و بتواند از آموخته‌هایش استفاده کند چرا که از نظر سوگل فیلم‌های کودک جشنواره، اغلب فقط بازیگر کودک داشتند؛ اما فیلم‌هایی که مخاطب اصلی‌اش کودکان باشند کم‌بودند و این مسئله شد محرک او برای شروع فیلم‌سازی کودک.

**پرده‌ی سوم:** سوگل در اولین المپیاد فیلم‌سازی استان اصفهان با کارگردانی فیلم «شب شادی مادر بزرگ» حضور داشت و در سال ۱۳۹۳ از سوی شهردار وقت اصفهان جایزه‌ی ویژه دریافت کرد. «پارک و پفک» فیلم کوتاه دیگری بود که او کارگردانی‌اش را برعهده‌داشت. دغدغه‌ی این دختر نوجوان کسب تجربه‌ی جدید و رشد هرچه بیش‌تر در این زمینه است.

## سحر رشیدیانی

### فانتزی کودکانه

آرزوی سحر این است که در آینده بهترین انیماتور خانم باشد و همه‌ی کودکان دنیا را در هر نقطه از جهان به جشنواره دعوت کند. او پس از گذراندن دوره‌های آموزشی داوری به استعدادش در انیمیشن پی‌برد و با شرکت در کلاس‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان دو فیلم انیمیشن به نام‌های «چشم‌های تمیز و چشم‌های کثیف» و «داستان گل» را ساخت که موفق به کسب جوایزی شد.

سحر رشیدیانی که متولد هشتاد و دو است در بیست‌وهفتمین و بیست‌وهشتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به‌عنوان داور کودک فعالیت‌داشت. به گفته‌ی سحر دنیای بچه‌ها یک دنیای فانتزی کودکانه است و با ورود به این فضاها می‌توان به آن دنیای رنگی، جهت‌داد و استعداد بچه‌ها را شناسایی کرد.



## محمدجواد رسولی

### پنجره‌ای به نام سینما

**خود:** ۱۴ ساله بود که به فضای جشنواره راه پیدا کرد؛ در کلاس‌های آموزشی با حضور اساتید بزرگی چون «زاون» اصول اولیه‌ی سینما را شناخت و توانست با دستان کوچکش قاب‌بندی را یاد بگیرد. او معتقد است قاب سینما برایش مکانی شده بود برای تخلیه‌ی خودش چه به صورت تخصصی و چه به صورت تفننی و این تجربه برای او که تا آن زمان سینما برایش مفهومی مبهم بود بسیار جذابیت داشت. با ورودش به جشنواره پنجره‌ای به نام سینما به صورت شگفت‌انگیزی در مقابلش گشوده شد همان‌طور که آسمان پنجره‌ی دیگری در زندگی شخصی‌اش ابری شد چرا که این رویداد همزمان بود با شروع بیماری محمدجواد.

**فراخود:** محمدجواد رسولی فرزند تابستان هفتادوشش است. او در بیست‌وپنجمین و بیست‌وششمین جشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به عنوان داور نوجوان و در دوره‌ای دیگر به عنوان خبرنگار نوجوان حضور داشت. در سی‌امین جشنواره با کمیته‌ی سینمایی تولیدات اصفهان در دبیرخانه؛ در دوره‌ی سی‌ویکم در کمیته‌ی امور مخاطبین و در پله‌ی سی‌ودوم جشنواره به عنوان مسئول امور داوطلبان با جشنواره همکاری کرد. محمدجواد در هر بخشی از جشنواره که فعال بود ابعاد مختلف سینما را کشف می‌کرد و به فیلم‌سازی و فیلم‌نامه‌نویسی علاقمند شد. سپس به انجمن سینمای جوانان پیوست که در اولین المپیاد فیلم‌سازی، فیلم‌نامه‌اش برگزیده شد. او می‌گوید در زمان داوری شاید خیلی‌ها انتظار داشتند بچه‌ها فیلمی سرگرم‌کننده را انتخاب کنند، اما آن‌ها با آموزش‌هایی که دیده بودند نگاه‌شان نسبت به این فضا جدی‌تر و تخصصی‌تر شده بود و برای برگزیدن یک اثر به تمام جزئیات آن توجه داشتند. از نظر محمدجواد بسیار ارزشمند است که بتوان نگاه کودکان و نوجوانان را نسبت به قاب سینما تغییر داد و به آن‌ها آموخت که در سینما باید از تصویر لذت ببرند نه از خوراکی! و برای او جشنواره بستر مناسبی است که می‌تواند دیدگاه بچه‌ها را نسبت به هنر و سینما تغییر دهد و آن‌ها را با این فضا به درستی آشنا کند؛ از نظر محمدجواد این امر آرام‌آرام در بچه‌ها و فرهنگ تاثیر می‌گذارد.

**جواد:** او در حال حاضر دانشجوی رشته‌ی روانشناسی و مسئول کانون فیلم و عکس دانشگاه است و سعی دارد آثاری که در کانون اکران می‌شود را نقد روان‌شناسانه کند. محمدجواد رسولی می‌گوید: آدم‌های زیادی وجود دارند که می‌توانند از آن‌چه در ذهن‌شان می‌گذرد اثری ماندگار بیافرینند؛ من هم همیشه می‌کوشم تصورات ذهنی‌ام را با قلمم به اثری جاودانه تبدیل کنم تا سایرین هم از آن لذت ببرند.

## عرشیا رهایی

### دوچرخه ... مونوپد ... رهایی

تیتراژ: عرشیا رهایی، پسر متولد هشتاد، در دوره‌های بیست‌وششم و بیست‌وهفتم، داور جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان بود.

**پلان یک:** فیلم‌سازی را بلافاصله پس از جشنواره، با استفاده از دوربین‌هایی که در بیست‌وهفتمین دوره، یونیسف به آن‌ها هدیه داده بود آغاز کرد؛ عرشیا با حداقل امکانات، تلاش کرد که فیلمش را با نام «حق با کیست» به المپیاد فیلم‌سازی همدان برساند که به عقیده‌ی خودش به‌عنوان اولین تجربه‌ی فیلم‌سازی بسیار ارزشمند بوده چرا که در آن از دوچرخه به عنوان تراولینگ و از مونوپد به جای بوم صدا استفاده کرد. سپس فیلم کوتاه «فرهنگ‌سوزی» را ساخت که به مسابقات ناحیه راه‌یافت و موفق به کسب رتبه‌ی سوم شد. عرشیا در گروه تئاتر مدرسه هم حضور داشت، که نمایش‌شان موفق به کسب رتبه‌ی برتر استان شد. پلان دو: در کنکور هنر سال نودوهشت عرشیا رتبه‌ی ۷۶ را به‌دست‌آورد و در مصاحبه‌ی ورودی دانشگاه، پیشینه‌ی حضورش در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان از طرف داوران دانشکده‌ی صدا و سیما مورد تحسین قرار گرفت.

**پلان سه:** او معتقد است که باید از کارهای کوچک شروع کرد و برای ماندگار شدن می‌بایست پله‌پله مسیر را طی نمود. خودباوری که در زمان داوری به آن‌ها داده شد، انگیزه‌بخش او برای ادامه‌ی این راه و تصور مهم قلمداد شدن در این عرصه شد. عرشیا هم‌اکنون مشغول نوشتن نمایش‌نامه و فیلم‌نامه‌ی بلند نیز هست.

**پلان چهار و تیتراژ:** به گفته پدرش تمام فکر و ذهن عرشیا سینما و هنر شده و بسیار جدی آن را پی‌گیری می‌کند. او می‌گوید من از زمانی که پسرم خیلی کوچک بود راه‌های مختلفی را پیش رویش می‌گذاشتم و تا حد ممکن آگاهی لازم را به او می‌دادم تا بتواند علاقه و استعداد واقعی‌اش را بیابد؛ فرصت حضور در جشنواره برای ما و عرشیا نقطه‌عطفی بود که او با آن توانست به طور صحیح سینما را بشناسد تا جایی که رشته‌ی دانشگاهی‌اش را هم در این عرصه انتخاب کرد. من از این بابت بسیار خوشحالم که موقعیتی فراهم شد تا فرزندم راهش را پیدا کند و امیدوارم با تلاش و پشتکاری که از او سراغ‌دارم بتواند در این راه موفق و سربلند باشد.

## محمد رضا رهبری

### رفرنس

من محمد رضا رهبری، فعال عرصه ادبیات داستانی و ادبیات نمایشی و کارمند بخش فرهنگی شهرداری اصفهان، بیش از دو دهه و تقریباً نزدیک به سه دهه است که در این عرصه فعالیت می‌کنم.

فریدالدین رهبری فرزند من دو دوره به‌عنوان داور کودک در جشنواره حضور داشت. دوره سوم هم می‌خواست شرکت کند که با مشکل مواجه شد. با توجه به فضایی که فریدالدین در آن رشد کرده بود، فضای فرهنگی- هنری بود به‌ویژه هنر نمایش و طبیعتاً با سینما هم بیگانه نبود، فیلم‌های خوبی دیده بود، ولی وقتی در جشنواره حضور پیدا کرد، سه اتفاق ویژه برای او افتاد: یکی فضای جمعی را تجربه کرد، دوم کلاس‌های هنری را در دوره‌های آموزشی که با دوستان بود و کلاس‌هایی می‌آمد و فضای کلاس‌های متفاوتی را تجربه کرد به دلیل این که نه شبیه کلاس‌های مدرسه بودند و نه شبیه کلاس‌های آموزشگاه‌های آزاد بود. فضای متفاوتی بود و سه این که با توجه به وضعیت سنی که این بچه‌ها در آن قرار داشتند از نظر هویت‌بخشی و عزت‌نفس برایشان بسیار مفید بود. طبیعتاً این‌ها موجب شد که کمی آمال و آرزو و چشم‌انداز برایشون تعریف شود. کما این که بعداً فریدالدین یک فیلم‌بین کاملاً حرفه‌ای شد. زبان دوشم تقویت شد، فیلم‌های روز جهان را به زبان اصلی می‌دید و می‌بیند و امروزه علاوه بر یک دانشجوی متخصص در برنامه‌نویسی، در فضای سینما، مطالعه و بطور جدی این فضا را دنبال می‌کند. از این نظر جشنواره مفید بود. کلاس‌هایی که بود، فیلم‌هایی که دیدند برخلاف بسیاری از تصورات، که آدم‌ها هم که می‌آمدند به‌عنوان سینماگر، صرفاً آن‌ها یعنی بچه‌ها دوست داشتند ببینند. اما من فکر می‌کنم خود کلاس‌ها، جلسات و گپ و گفتگو و برنامه‌های جنبی که وجود داشت برای این بچه‌ها مفیدتر و جذاب‌تر بود.

چون این بچه‌ها این قدر سنی نداشتند که چهره‌ها برایشان مسئله باشد، آن محتوا و فرم و رفتار مهم بود. بخاطر همین من تأثیرش را در فضای زندگی پسر می‌بینم. حال اگر خانواده‌ای فرهنگی نبود؛ نمی‌توانم بگویم که احتمال این نبود که اگر در این فضای خانواده این بستر را فراهم نمی‌کرد، ممکن بود ادامه ندهد. به دلیل این که ممکن بود یکی از این مربی‌ها، خود شما یا مرحوم قوکاسیان، چون رصدکنند یک بچه‌ای را و آن را به یک فضا یا یک سمتی هدایت بکنند، ولی خوب بستر فرهنگی خانواده خیلی کمک‌کننده است. به دلیل این که آن بستر فراهم است، یکسری مقدمات را آن بچه دیگر نیاز است بداند. تجربه این فضاها را دارد، تجربه زیسته‌اش در این فضاها خیلی غنی است، قبلاً در سالن بوده، قبلاً درباره فیلم و تئاتر حرف زده، قبلاً تجربه کرده که در یک فضای فرهنگی چه رفتاری داشته باشد، قبلاً تجربه کرده که با آدم‌هایی که در این

فضا زندگی می‌کنند و کار می‌کنند باید چه جور گپ و گفتگو کند. این تجربه‌ها کمک می‌کند ضمن این‌که خانواده هم راحت‌تر ارتباط برقرار می‌کند، مثلاً وقتی فریدالدین مطرح می‌کرد، من برای مطالعه رفرنس‌های اصلی سینمایی را در اختیارش قرار می‌دادم؛ یا آدم‌های مطرحی که دلش می‌خواست دربارشان بدانم، به او معرفی می‌کردم، یا اساتید را معرفی می‌کردم. تماس می‌گرفت و از آن‌ها اطلاعات می‌گرفت. خوب این‌ها کمک‌کننده‌است ولی از آن طرف هم یک نکته وجود دارد که کسانی که این وضعیت را خانوادشان ندارد ولی علاقه دارند. خوبه که بچه‌هایشان به این جمع‌ها اضافه شوند به دلیل این‌که تعداد علاقه‌مندان به هنر و فعالان هنر را افزایش می‌دهد.

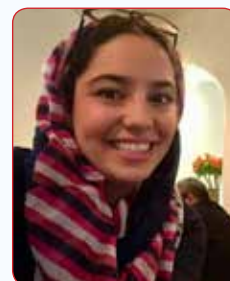
دو نکته ویژه وجود دارد: یکی این‌که اگر جشنواره قرار است ادامه داشته باشد، آن چیزی که شهر را تحت تأثیر قرار می‌دهد صرفاً نمایش فیلم‌ها نیست، بلکه این است که آدم‌های دیگری نیز برای آینده در این جشنواره تربیت شوند. بخاطر همین اگر قرار است داورها باشند خیلی مهم است که: ۱- کسانی به‌عنوان مربی و مدرس و سرپرست داور کودک باشند که کار با کودک را بلد باشند، تعهد نسبت به کودک را تجربه کرده باشند. از طرف دیگر مدرسین هم کسانی باشند که واقعاً بدانند به بچه‌ها چه می‌خواهند بگویند و بچه‌ها قرار است از سینما چه تصویر و تصویری داشته باشند و چه توقعی داشته باشند و آینده خودشان را با سینما چطوری بتوانند تنظیم کنند. خیلی مدرسین مهم هستند، این‌که صرفاً طرف فارغ‌التحصیل سینمایی یا تئاتر باشد و به بچه‌ها آموزش بدهد کفایت نمی‌کند. خیلی خیلی مهم است و دست‌اندرکارها علاقه به این‌که آدم، به این جمع هنرمندان اصفهان و ایران اضافه شود، درونشان باشد، یعنی مدیری که هست علاقه داشته باشد که چهار تا آدم دیگر اضافه کند.

## فریدالدین رهبیری

### هفتمین هنر و مولانا

فریدالدین رهبیری که متولد بهار هشتاد است تجربه‌ی داوری در دوره‌های بیست‌وپنجم، بیست‌وششم و بیست‌وهفتم جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان را دارد. نشست بر صندلی داوری، انگیزه‌ای شد تا مطالعاتش را پیرامون مبانی سینما، شعر و ادبیات بالاخص مولانا آغاز کند که حاصلش شد ساخت ۲ فیلم کوتاه به نام‌های «صحرا» و «شب». حالا فرید دانش آموخته‌ی مجمع فرهنگی تیزهوشان شهید اژه‌ای است و به‌عنوان نویسنده و سرپرست نشریه‌ی مجمع فعالیت می‌کند. او هم‌چنین به کارگردانی تئاتر هم مشغول است.

حضور در جشنواره برای فریدالدین تغییر جهان‌بینی و انتخاب مسیر آینده را به‌همراه داشت که پایه‌های آن در بالارفتن اعتماد به نفس و تقویت توان مشارکت در کار گروهی بود. فرید می‌گوید نکته‌ی ارزشمند این تجربه‌ی شیرین، مورد توجه قرار گرفتن نوجوانانی بود که حداقل استعداد هنری و اندک علاقه‌ای به سینما داشتند و یکی دیگر از نقاط قوت آن شرکت در دوره‌های آموزشی اساتید بزرگی همچون زنده‌یاد «زاون» بود. به عقیده‌ی او تأثیر خانواده در این مسیر بسیار مهم است به‌طوری که می‌تواند بستر مناسبی را برای ادامه‌ی راه چه از طریق در اختیار گذاشتن منابع و کتب مختلف و چه به صورت حمایت معنوی فراهم کند.



یاسمین سبٹا احمدی

## عضو کوچک سینما

من یاسمین سبٹا احمدی، نوزده ساله، وقتی که چهارده سال داشتم، در سال ۱۳۹۲، در جشنواره کودک و نوجوان به‌عنوان داور شرکت کردم. خیلی تجربه جالبی بود، به‌خاطر این‌که اولین بار بود که وارد یک محیط اجتماعی‌تر می‌شدم؛ همین اجتماعی‌شدن را در هم‌سن‌وسال‌های خودم که با من هم‌دوره بودند به‌وضوح می‌دیدم.

از طرفی به محیط‌های هنری علاقه‌مند شدم. رفتن فیلم‌های مختلف را دیدم. برای هر نوجوان و هر کودکی خودش یک مرحله پختگی می‌آورد. آخر هر فیلمی بچه‌ها راجع به مسائل مختلفی که در فیلم مطرح می‌شد، بحث می‌کردند و خود این بحث‌کردن و اشتراک‌گذاشتن افکار و عقیده‌ها می‌تواند خیلی آموزنده باشد؛ چون به هر حال داورها از شهرهای مختلف، خانواده‌های مختلف آن‌جا دور هم جمع می‌شدند و می‌توانم بگویم این‌که برداشتشان را از فیلم‌ها با هم مبادله می‌کنند و به اشتراک می‌گذارند، خودش خیلی برای رشد فکری بچه‌ها کمک‌کننده است.

فایده دیگرش هم این است که وارد شدن به هر محیط اجتماعی یک‌سری دستاورد دارد. این‌که حالا بچه‌ها آمدند و داوطلبانه وارد شدند، خودش یک فرصتی است که با محیط سینما آشنا شوند که اگر واقعاً استعداد و توانایش را داشته باشند، می‌توانند در آینده وارد دنیای سینما شوند و از این طریق بتوانند یک عضو کوچک از سینما شوند. مثلاً من یادمه جشنواره زمان ما، مهر و آبان بود؛ بالاخره کسی که از مدرسه‌اش می‌زند؛ صبح و شب وقتش را پای فیلم می‌گذارد؛ بیست و چهار ساعته همکاری می‌کند یعنی علاقه دارد به سینما و همین باعث می‌شود که بتواند سرنوشتش را رقم‌بزند.

من الان دانشجوی رشته علوم ارتباطات اجتماعی در دانشگاه علامه طباطبایی هستم و رشته من خیلی مربوط می‌شود به فضای سینما. سینما به نوعی جزئی از وسایل ارتباط جمعی است یعنی یک فضایی است که

فیلم‌سازها می‌توانند از این طریق عقایدشان و دغدغه‌هایشان را به‌اشتراک بگذارند و از این طریق با مخاطبین ارتباط برقرار کنند. برای همین مثل خیلی از عوامل دیگر که در دنیای ارتباطات حضور دارند مثل تلویزیون، روزنامه و کتاب. سینما هم یکی از عناصر اصلی است و خوب از این جهت، جشنواره فیلم کودک در واقع این دیدگاه را به من بخشید. از رشته‌ای که انتخاب کردم راضی‌ام و این را مدیون همون تجربه‌ای می‌دانم که در بیست‌وهفتمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان به‌دست‌آوردم.



سید مهدی سجادزاده

## در روزنامه همشهری

من سید مهدی سجادزاده هشتم متولد ۱۳۶۴. تحصیلاتم لیسانس مهندسی زمین‌شناسی و کارشناسی ارشد مدیریت فرهنگی است. از دوران نوجوانی با جشنواره آشنا شدم. وقتی که دوم - سوم دبستان بودم به واسطه مرحوم مادرم. از سنین راهنمایی که جشنواره را شناختم اون رنگ سبز برگه کنداکتور برنامه‌ها هیچ وقت از ذهنم نمی‌رود. جشنواره چندتا بازه زمانی در اصفهان دارد: دوره اول که از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۴ است و سال بعد می‌رود کرمان و سپس تهران و دوباره برمی‌گردد اصفهان. البته از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۸ به مدت چهار سال اصفهان نیست که در حقیقت دو دوره نیست و دو دوره هم برگزار نمی‌شود. آن دوره اول فقط در جشنواره به تماشای فیلم می‌گذراندم و البته سن من هم خیلی اقتضای این مسئله که وارد بشوم را نداشت؛ ولی از دوره چهاردهم به بعد که جشنواره برگشت، من سعی می‌کنم هر سال خودم را درگیر کنم و در جشنواره باشم.

داستان من در سری دوم از یک اطلاعیه در روزنامه همشهری شروع شد. در صفحاتش که ورق می‌زدم اطلاعیه را دیدم؛ یک طرف آرم شهرداری و یک طرف آرم جشنواره کودک، چون آن موقع هیچ فضای مجازی نبود. برای دوره سیزدهم که اول قرار بود اصفهان برگزار بشود و دقیقه نود جشنواره به تهران رفت و هم‌زمان با جشنواره فجر برگزار شد. آن موقع دفتر جشنواره خیابان چهارباغ عباسی بود. دفعه اول که امتحان دادم قبول نشدم، فکر می‌کنم دوستان از تهران آزمون می‌گرفتند و تنها سؤالی که یادم هست، درباره فیلم «چکمه» بود که تصویر چکمه روی پوستر بود و از من پرسیدند: می‌دانی این مربوط به چه فیلمی است؟ ... دوره بعد و بعدترش به عنوان عضو خانه کودک و نوجوان آمدم و باز انتخاب نشدم تا دوره هفدهم این دوره بواسطه برادرم که کارمند صداسیما بود و دوست زاون هم بود، رفتم آزمون دادم و آزمونمان در موزه هنرهای معاصر برگزار شد. بعد یکی دو جلسه توجیهی برایمان برگزار کردند و بعد هم خانم عقلی که باید



به نیکی از ایشان یاد کنم ادامه دادند؛ یعنی بعد از جشنواره ما را رها نکردند. کنار خانه کودک یک سالن بود که هر هفته نمایش فیلم‌های هفتگی را آن‌جا داشتیم و بعد از جشنواره یک کانون فیلم کوچکی برایمان راه انداختند، که این شیرازه از هم گسسته نشود و همان تیم خیلی‌هاشون در سال‌های بعد ادامه‌دهنده جشنواره شدند. یکی دیگر از کارهایی که خانم عقیلی کردند، این بود که یک کانون خبرنگاران تشکیل دادند؛ ما آن موقع خبرنگار نوجوان نداشتیم، کسانی که سنشان بالا می‌رفت می‌توانستند در آن کانون عضو بشوند و در کنارش کارهای روزنامه‌نگاری آماتوری به صورت غیرحرفه‌ای برگزار می‌شد. آن موقع فرهنگ‌سرای رسانه، فرهنگ‌سرای نوجوان نداشتیم و ایشان این‌خلاف را پر می‌کردند. ما کانونی داشتیم که بچه‌های روزنامه‌نگار حرفه‌ای از آن درآمدند، بچه‌هایی که بعضاً رفتند روابط عمومی سازمان‌ها و مؤسسات شدند و روابط عمومی اتاق بازرگانی: خانم دانشور که مجموعه فولاد مبارک هستند یا شیرین صمدی که الان کار اجرا می‌کند و یا خانم مینوخالقی که چند سال پیش از اصفهان رأی آورد و...

### شروع یک فصل جدید

سن داوری آن موقع سقفش شانزده سال بود و من هم فقط یک دوره داور بودم. بعد سراغ کانون خبرنگاری رفتم و دیگر آلوده سینما شدم و این شروع یک فصل جدید در زندگی من بود. من به جشنواره کودک آمدم و پس از آن مسئله من سینما، کارگردانی و فیلم‌سازی شده بود. از دوره هجدهم در بولتن اصفهان کار می‌کردم چون ما آن موقع دوتا بولتن داشتیم یکی مربوط به تهران که خیلی حرفه‌ای و خوشگل کار می‌شد و بولتن اصفهان، که کار بچه‌های نوجوان کانون خبرنگاران بود. شهردار وقت اصفهان برای این‌که می‌خواست به نوجوان‌ها بها دهد، ترتیبی داده بود که بولتن اصفهان نسبت به تهران تیراژش بالاتر باشد و خواه‌ناخواه بیش‌تر دیده می‌شد. این بولتن تا جشنواره بیستم چاپ شد. این دوره پرونده بسته شد، تا شش سال بعد، سال نود، که دوره معاصرش شکل می‌گیرد که طبیعتاً ما سنمان به خبرنگار نوجوان نمی‌خورد. در این فاصله زمانی من به دانشگاه رفتم و لیسانس گرفتم. در سینمای جوان یک دوره یک‌ساله گذراندم و مدرک گرفتم. یکسری کلاس‌های فیلم‌نامه‌نویسی، کلاس کارگردانی را گذراندم و یک نیروی تخصصی در حوزه سینما شدم.

درضمن ما یک کانون فیلمی داشتیم در راستای همان جریانات فکری که ایجاد شده بود، این کانون فیلم و عکس در دانشگاه خوارسگان بود و جزو قدیمی‌ترین کانون‌های فیلم و عکس کشور بود که سال ۱۳۷۲ تأسیس شده بود. آقای مهدی کوهیان، سیاوش گلشیری و بعدتر خانم جنتیان که این‌ها همه عضو این کانون بودند و بعد رسیده بود به من که از خانم رضایی تحویل گرفتم. یکی از کارهایی که ما در آن کانون انجام

دادیم سال ۱۳۸۶ یک طومار برای مدیر وقت فارابی امضاء کردیم، یک طومار حدود سی متر که این جشنواره باید به اصفهان برگردد. آن دوره تنها کاری که از دست ما برمی‌آمد، به‌عنوان یک دانشجوی فعال فرهنگی همین بود که البته باز هم با همه تلاش‌ها، برگشت جشنواره به اصفهان چند سالی طول کشید تا این که سال ۱۳۹۰ آمد اصفهان که من آن موقع در سینمای جوان بودم و از این حوزه می‌خواستم به جشنواره کمک کنم. این جا بخش آرای مردمی بود که مسئولیت این بخش به اصرار آقای طباطبایی، مدیرعامل سینمای جوان اصفهان، قرار شد که به بچه‌های اصفهان داده‌شود. یک فراخوان از بچه‌های قدیم جشنواره دادیم و رفتیم برای جمع‌آوری آرای مردمی که جایزه نسبتاً معتبری هم در اختتامیه جشنواره بحساب می‌آمد. در کنارش مبحث جلوه‌گاه امید هم با من بود که آن هم یک بحث نوپایی بود، از این نظر که بعد از شش سال که جشنواره به اصفهان آمده، این بخش هنوز متولی نداشت و البته از قبل از آن هم به شکل حمایت سازمان‌ها و نهادها در یک محیط خیلی کوچک مثل هتل کوثر با سی-چهل نفر برگزار می‌شد که آن دوره یکی از اسپانسرهای بزرگی که جایزه می‌داد، ایران خودرو بود؛ غیر از این که در اختتامیه به برگزیدشان، یک خودرو می‌دادند. بحث حمایت مادی از نظر تولید اثر بعدی هم بود؛ و یا هواپیمایی هما که حتی آرم‌اش هم کنار پوستر جشنواره بود. تا دوره بیست و هشتم هم جلوه‌گاه امید و هم آرای مردمی را داشتیم.

دوره بیست و نه که کار رفت همدان و باز کمک فعالین سینما و کنشگرهای فرهنگی را داشتیم، برای این که تلاش کنیم جشنواره به اصفهان برگردد. دوره سی‌ام بخش بین‌الملل و بعد هم در مدیریت جدید شهری به‌عنوان مسئول دبیرخانه مشغول به فعالیت شدم.

**کاتالیزور:** اگر در جشنواره حضور نداشتیم مسلماً ادامه نمی‌دادم و حتی یک درصد هم اگر این مسیر را می‌رفتم، به احتمال زیاد به بیراهه می‌رفتم. در واقع جشنواره یک جوری مثل کاتالیزور عمل می‌کند و حتی می‌بینیم که خیلی‌ها می‌گویند با فلان مسئول سینما یا فلان کارگردان می‌توانی ساعت‌ها راحت صحبت کنی، چون یک هفته - ده روزی و یا حتی بیش‌تر بخاطر جشنواره ممکن است به اصفهان سفر داشته باشند.

**اندرسون و زاگرب:** کارگاه‌های آموزشی که قبلاً نبود. از دوره بیست و پنجم به بعد یک کمی منسجم‌شد اما در عوض بزرگ‌داشت‌های قدیم که خیلی هم مؤثر بودند، مثل دوره بیستم، بزرگ‌داشت هانس کریستین اندرسن که خیلی خوب بود و من همیشه دوست داشتم برای شخصیت‌های بین‌المللی، هم از نظر سینمایی و هم از نظر ادبیات کودکان، بزرگ‌داشت گرفته‌شود. ما بیش‌تر مرور روی آثار را داریم که بیش‌تر بدون حضور خود اشخاص است. ما دوره نوزدهم بررسی مکتب زاگرب گذاشتیم؛ سینمای انیمیشن بود که فوق‌العاده بود و امسال در جشنواره سی‌و دوم مخصوصاً مدیر بازار «جشنواره کن» که آمد خیلی استقبال شد؛ به‌عنوان کسی

که به دید یک صنعت دارد به جشنواره نگاه می‌کند نه صرفاً بحث هنر...

**سفر جادویی:** خیلی خوشحالم که این‌ها ثبت و ضبط می‌شود و الان می‌بینم چه قدر بچه‌های این دوره با بچگی من فاصله دارند که البته اشکالی در آن نمی‌بینم. بالاخره خیلی چیزها قبلاً نبود که الان هست اما حد اقل ما آن موقع سینمای کودک داشتیم، الان متأسفانه سینمای کودک نداریم. الان داریم خودمان را هلاک می‌کنیم برای این که بگوییم ما جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان داریم که فقط حسرت گذشته را می‌خوریم؛ «کلاه قرمزی» برایش صف کشیده می‌شد، «پاتال»، «سفر جادویی» و...

**انارهای نارس:** یکی از پوسترها مربوط به بزرگداشتی بود که بعد از برنامه جشنواره، برگزار شد توی سینما قدس. فکر می‌کنم سال هشتادویک بود و خود بچه‌ها برگزار کردند که یکی از قشنگ‌ترین برنامه‌هایی بود که اون سال برگزار شد. خانم باران کوثری را آوردند و چند نفر دیگر که این‌ها همه‌اش در اثر آن ارتباطی بود که در جشنواره شکل گرفته بود و این ادامه پیدا کرد و آن جمع مثلاً شیرین صمدی رفت، ثناتری شد یا علی عطار فیلم‌سازی را ادامه داد؛ علیرضا آب‌آب همین‌طور؛ حتی فکر می‌کنم این آقای مصطفوی کارگردان «انارهای نارس» هم داور جشنواره بوده؛ این‌ها از دل این مجموعه در آمدند.

**نگرانی من برای آینده است:** یک مثال از دانشگاه برای شما می‌زنم، روز اول که رفتم سر کلاس در رشته کارشناسی زمین‌شناسی، یک رشته خشک، حدود پنجاه دانشجو سر کلاس بودیم و استاد به ما گفت: در نهایت شاید سه نفر شما یک چیزی بشوید. آن روز این حرف برای ما، به‌عنوان کسی که تازه رفته دانشگاه خیلی گران تمام شد. خلاصه این سوزنه را زد و بادکنک ترکید و من بعدها در سینمای جوان این را دقیقاً لمس کردم یعنی هم در کمپوزیسیون یک هنرجو و هم در کمپوزیسیون مسئول آموزش سینمای جوان. سالی حدوداً صد و چهل نفر ثبت‌نام می‌کنند؛ از این تعداد - که آخر کلاس، از دوتا کلاس شده، یک نصفه کلاس، یعنی عملاً بشود حدود بیست نفر- وارد پروژه پایان دوره می‌شوند و ده سال بعد وقتی آمارشان را می‌گیرید همان سه نفر ماندند و بقیه رفتند. خوش‌بینانه‌ترین حالت این است که به روابط عمومی سازمان‌ها و مراکز رفتند و کار تدوین و تصویر و خبرنگاری می‌کنند یا اصلاً نیستند. نگرانی من بیش‌تر برای گذشته نیست بیشتر برای آینده است. ما چند ماه پیش بچه‌های سینمای جوان دهه شصت دور هم جمع شدیم و اگر این سرمایه نبود هیچ وقت سینمای جوان در اصفهان پابرجا نبود و از آن جمع اصغر فرهادی‌ها و... بیرون نمی‌آمدند و همین دغدغه را من برای جشنواره کودک و نوجوان دارم یعنی بچه‌ها دیگر خیلی آن دغدغه را برای سینما ندارند؛ بیشتر دغدغه فان دارند که البته از دید جامعه‌شناسی قابل بحث است که شاید بگویید و به این نتیجه برسید که شرایط اجتماعی ما این طوری است که سینما از درجه اعتبار زیادی

برخوردار نباشد. ولی ماهایی که آن دوره بودیم یک تعصبی نسبت به سینما داشتیم، یک تعصبی نسبت به کار خوب یا وظیفه‌شناسی داشتیم اما حس من این است که بچه‌هایی که امروز دارند کار می‌کنند، آن حس را ندارند. الان فیلم‌ها برای بچه‌ها هیچ جذابیتی ندارد؛ علاقه‌ای به زدن کانون فیلم نشان نمی‌دهند. ما در آن زمان کانون فیلم حوزه هنری برایمان جالب شد؛ عصرهای سه شنبه، با امکانات همان موقع، فیلم‌های VHS می‌دیدیم. آن زمان برنامه هنر و تجربه هم نبود، در واقع مثل یک ریشه‌ای بود یا یک درختی که لاجرم باید در این فضا به سمت بالا حرکت کند، به رشد می‌رسیدیم؛ حالا این مسیر رشد نیست و خیلی کم رنگ‌تر شده است. البته هنوز نفراتی پیدا می‌شوند که تعصب خاصی روی سینما دارند. الان هم در چند سال اخیر خیلی از بچه‌های جشنواره‌ای هستند که کارها را دارند پیش می‌برند، مثلاً امسال پسر آقای صلواتی که یک روز داور بود، سرگروه داورها بود؛ یا خانم علی‌زاده از دل همین مجموعه بیرون آمدند و بهترین حالت همین است که نفراتی که می‌آورید ره‌اشان نکنید، خانم عقیلی ما را رها نکردند به هر ضرب و زوری بود.

## حسام‌الدین سماوات

### آهنگ‌های یک نوجوان پانزده‌ساله

من حسام‌الدین سماوات هستم؛ متولد ۹ آبان ۷۲. در جشنواره کودک و نوجوان همدان در دوره بیست‌ویک داور بخش فیلم‌های ایران بودم. در دوره بیست‌ودو داور بخش بین‌الملل بودم؛ من دو دوره داور بودم، دوره سوم در آزمون به‌نحوی قبول‌نشدم که ناراحت‌شدم چون دو سال بودم و دوست داشتم این داستان ادامه‌داشته‌باشد، در دوره بیست‌وسه مشاوره مدیر اجرایی جشنواره بودم و در دوره بیست‌وچهارم داور بخش فیلم‌های بین‌الملل بودم. خبر نداشتیم داستان چی هست؛ یکی از معلم‌های زبان انگلیسی ما آمد در کلاس و اسم یک‌سری از ما را نوشت و رفتیم برای کلاس‌های داوری، قبل از آن هم یک‌سری آزمون‌ها دادیم. دوره اول بین چند هزار نفر، چهل نفر انتخاب شدیم؛ فیلم را نگاه می‌کردیم و دوست داشتیم در سن پایین وارد فضای فرهنگی هنری شویم و دید من را نسبت به مسئله هنر کلاً عوض کرد. خیلی احساس کردم دید من و افرادی که آن‌جا بودند از آن نگاه سطحی فراتر برود و یک نگاه حرفه‌ای را برای ما القا می‌کرد. کلاس‌هایی که برای ما گذاشتند خیلی کلاس‌های خوبی بود. غالباً استاد‌های همدانی ولی در بین آن‌ها اساتید سرشناس کشوری هم حضور داشتند. هنر و الفبای هنر و فیلم را خیلی آکادمیک و خوب به ما یاد دادند. الان هم یادم هست. می‌توانم بشینم و راجع به ریتم و تم صحبت کنم. قدرت نقدی که ما یاد گرفتیم خیلی فراتر از فیلم در زندگی شخصی خودم به کار آمد. نگاه نقادی کلاً در نگرش ما تأثیرگذار بود.

برای بخش بین‌الملل ما رفتیم تهران، مناسبات مربوط به جشنواره در تهران انجام می‌شد، توی هتل‌های تهران ساکن بودیم؛ توی سینما سمت باغ فردوس؛ فیلم‌ها را می‌دیدیم. تجربه جالبی بود. قسمت جالب این بود که من به‌عنوان نوجوانی که خارج از کشور نرفته‌ام، مجالی داشتم با یک‌سری افراد در سن خودم از کشورهای دیگه هم صحبت می‌شدم؛ می‌شد بشناسم‌شان دغدغه‌های زندگی‌شان، نوع نگرش و نوع دیدگاه‌شان را نسبت به فیلم‌ها ببینم چی هست. خود این خیلی تجربه خوبی بود و پر از اتفاق‌های غافل‌گیرکننده. مثلاً می‌دیدم که من یک نوجوان پانزده‌ساله یک‌سری دغدغه‌دارم که با یک نوجوان ایتالیایی، یک نوجوان تونسی کسی که از جنوب‌شرق آسیا آمده، دغدغه‌ای یکسان است که در زندگی تأثیرش یکسان است و این خیلی نکات جالبی بود که من دوست داشتم و ما آن‌جا به‌عنوان سفیران فرهنگی ایران بودیم. تیم ما هم خیلی تیم خوبی بود و من هر وقت به این موضوع فکر می‌کردم، می‌دیدم که ما نماینده‌های خوبی بودیم چون آن‌ها فهمیدند که آن اتفاق‌هایی که در ایران دارد می‌افتد همه چیز منطبق با زمان آن است؛ مثال ساده‌اش آهنگی که یک جوان اروپایی الان دارد گوش می‌دهد؛ آن موقع به هم نشان می‌دادیم؛ مسائل فرهنگی ما جالب بود و خیلی چیزهای جالبی از ما یاد گرفتند هم فرهنگی، هم مذهبی.

## پرستش رضوانیان

### پزشک چنگ نواز

نت سفید: دختر چنگ نواز هم‌اکنون دانشجوی رشته‌ی پزشکی دانشگاه اصفهان است. پرستش رضوانیان آن روزها در بیست‌وهفتمین و بیست‌وهشتمین جشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان در بخش بین‌الملل داور نوجوان بود. او می‌گوید علاقه‌اش به دنیای پر رمز و راز هنر از زمان حضور در جشنواره شکل گرفت و محرکی بود برای نواختن ساز در کنار طبابت.

**یک لا چنگ:** پرستش بیست‌ساله، امروز به این موضوع اشاره می‌کند که حضور آن‌ها در بخش بین‌الملل باعث شد به‌عنوان نوجوان ایرانی تأثیر مثبتی بر داوران خارجی گذاشته و بتوانند دوستان‌شان در دیگر کشورها را با فرهنگ و تمدن ایران اسلامی آشناکنند. هم‌چنین او می‌گوید روزی که بیانیه‌ی هیأت داوران بخش بین‌الملل را خواندم باعث شد تا امروز در سمینارهای بزرگ دیگر هم با اعتمادبه‌نفس حاضر شوم و باور کنم که من هم می‌توانم...

**دولا چنگ:** حالا از گذشته تا کنون، از روزهای جشنواره تا امروز، مادر پرستش به همه اطرافیان توصیه می‌کند، دقت کنید اگر فراخوان داوران جشنواره را دیدید امکان حضور فرزندتان را فراهم کنید چراکه تأثیر مثبتی در زندگی و رشد شخصیت آن‌ها خواهد داشت.



حمیدرضا سیدی

### حمیدرضای جدید ...

حمیدرضا سیدی بعد از حضور در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، خودش را پیدا کرد و توانست با اعتمادبه‌نفس بیش‌تری در جامعه‌ی هنری حضور یابد. او تا پیش از این هم در فعالیت‌های هنری گوناگون حضور داشت؛ او در جشنواره تئاتر «آفتاب» به‌عنوان بازیگر خردسال برتر شناخته و موفق به کسب جایزه شد؛ اما برگزاری جشنواره‌ی کودک و نوجوان بستری را برایش فراهم کرد تا بتواند در کنار دیگر دوستانش به قضاوت بپردازد.

حمیدرضا می‌گوید: وقتی می‌دیدم من هم می‌توانم مانند بقیه رأی بدهم و در این برنامه مثل بقیه‌ی هم‌سن و سالانم شرکت کنم احساس خوبی داشتم و به تعبیری معلولیت برایم محدودیت به همراه نداشت. حمیدرضا که خود را قبل از جشنواره منزوی و گوشه‌گیر می‌بیند، اضافه‌می‌کند که دوستان و دیگر همراهانی که در کنارش برای داوری به جشنواره آمده‌بودند چه‌قدر با او انس گرفتند و در کنارشان چه لحظات مفرح و شادی را گذرانده‌است.

او که متولد هشتادویک است؛ در بیست‌وهفتمین و بیست‌وهشتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان به‌عنوان داور توان‌خواه نوجوان حضور داشت. وی پس از جشنواره برای نقش‌آفرینی در دو فیلم کوتاه «توپ» و «هستی، نیستی، رهایی» دعوت شد. حمیدرضا به‌صورت تخصصی نقاشی هم می‌کند؛ به‌تازگی در خانه‌ی هنرمندان استان اصفهان نمایشگاهی از آثارش برگزار شد و تمام این آثار به‌فروش رسید. علاوه بر آن به آموختن موسیقی و آواز هم مشغول است و با دیگر دوستان توان‌خواهش گروه سرودی را برپا کرده‌اند.

در پایان حمیدرضای هفده‌ساله دوباره به آن جمله‌ی معروفش اشاره‌می‌کند که در جشنواره یک حمیدرضای جدید متولد شد و حمیدرضای قبلی مرد ...

## حنانه شریعتی

### حنا ... دختری در جشنواره

سکانس حنا: او را حنا صدا می‌زنند؛ حنانه شریعتی دختر خزان طلایی هشتادودو، در بیست‌وپنجمین، بیست‌وششمین و بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان داور کودک بود. او که در زمان ورودش به این رویداد، کودکی ده‌ساله بود می‌گوید: کلاس‌های آموزشی دوره‌ی داوری برایش بسیار مفید بوده و باعث شده علاقه‌اش به سینما افزایش یابد. او امروز با نگاهی ژرف به تماشای فیلم‌ها می‌نشیند و مطالعاتش در این زمینه بیش‌تر شده‌است.

سکانس مریم: مریم وفایی، مادر حنانه هم در زمان نوجوانی داور جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان بوده؛ او هم‌اکنون در زمینه‌ی رسانه فعالیت دارد و عضو عوامل اجرایی دوره‌های مختلف جشنواره است. خانم وفایی می‌گوید: چون در آن زمان آموزش‌های مفیدی دیده، دخترش را به این فضا هدایت کرده‌است.





## اشکان شکوری

### فارابی

کلمه‌ای در هم‌تپیده شده با دوران متبلور نوجوانی دوره‌ای جشنواره‌ی فیلم کودک و نوجوان در همدان بود؛ از هم سن‌وسال‌های من هم داور داشتند، باید داشته‌باشند مثلاً جشنواره کودک است.

یاد جمله‌ی استاد کلاس‌های داور می‌افتم که می‌گفت فیلم کودک یا برای کودک باید باشد یا درباره‌ی او هنوز هم پس از گذشت ۲۵ سالگی ام کلمه‌ی فیلم کودک برایم جذاب است. چه کسی دوست ندارد کودک درونش فعال باشد، نباشد دل‌فوشی‌ها جذاب نیستند چه قدر فوش گذشت

سال‌های دور، فاطرات نزدیک

از فارابی به هتل، از پردیس سینمایی به موزه، چه افتخاری جلو فارابی‌ها فریدیم چه به رخ کشیدیم، چه قدر کیف کردیم. هنوز ارتباط داریم، یکی عکاس شده، یکی کارگردان، یکی بازیگر ولی نقطه‌ی مشترک همه‌ی کودکان اون دوران نگاه منتقدانه به فیلم.

چوان شریف اما کودک منتقد داور درون هنوز زنده است.

اشکان شکوری متولد ۱۳۷۳

داور بخش بین‌الملل دوره‌های بیست‌ودو و بیست‌وسه و داور بخش سینمای ایران

دوره بیست‌وپنجم جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان

## محبوبه شمس

### مخصوص بچه‌ها

من محبوبه شمس هستم، متولد ۱۳۵۷. دکترای کامپیوتر دارم و عضو هیأت‌علمی دانشگاه صنعتی قم هستم. جشنواره هفتم، هشتم و نهم داور جشنواره بودم که معمولاً زمان آن بین یازده تا هفدهم مهر ماه بود. سال هفتاد، هفتاد و یک و هفتاد و دو؛ بین گروه‌بندی سنی چهارده تا شانزده سال شرکت می‌کردم. در واقع راهنمای ما آقای افشین اعلا، خانم گیتی خامنه، علی‌رضا خمسه، منوچهر نوذری و خانم مرضیه برومند بودند. جشنواره به ما خیلی کمک می‌کرد. آن موقع در خانواده و اجتماع فقط تحصیلات، درس و کتاب خیلی مهم بود. جشنواره یک جنبه فرعی در نظر گرفته می‌شد که اعتمادبه‌نفس ما را بالا می‌برد. حس خوبی بود، این که می‌دانستی نظرات تو می‌تواند خیلی تأثیر گذار باشد برای یک دسته، جمعی از جامعه، که در واقع همان کارگردان‌ها بودند.

من عضو کتابخانه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بودم. یادم هست که در آن کانون یک خانمی به اسم خانم دبیری بود. من از سال اول دبستان آن‌جا عضو شدم حتی تا سال آخر دبیرستان. روی شناختی که از من داشتند، من را معرفی کردند برای جشنواره، یک مصاحبه انجام شد.

منتخبین ما در جشنواره هفتم «مدرسه پیرمردها» بود؛ در جشنواره هشتم «دره شاپرک‌ها» در جشنواره نهم یادم هست که از خود جمع دآوری بزرگسال هم استفاده می‌شد و بچه‌ها متعرض بودند روی این که تا سال قبل نظر ما مهم بود الان نظر افراد بزرگسال هم دخیل شده، مگه فیلم‌ها مخصوص بچه‌ها نیست؟ فیلم برای بچه‌ها است، چرا آن‌ها دآوری می‌کنند و نظر ما دیگر خیلی مهم نیست.

بعد از آن زمان فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی باب شد: نقاشی، موسیقی و خطاطی؛ این‌هایی که تا قبلش مورد توجه من نبود چون من فقط در خط درس بودم. بعد هم که دانشگاه قبول شدم در انجمن‌های مختلف موسیقی و نقاشی شرکت و عضو گروه تئاتر هم شدم.

## پانته‌آ صادقی

### خواستن... توانستن

دخترکی با چشمان سیاه، خیره به آینده ... او از روزهای پرهیاهوی کودکی پی‌گیر حضور در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان بود تا بالأخره در سی‌امین جشنواره بر صندلی داوری تکیه‌زد. پانته‌آ صادقی که دختر خزان طلایی هشتادوسه است ارتباطش را با جشنواره حفظ کرد؛ در جشنواره‌ی سی‌ویکم به‌عنوان خبرنگار نوجوان و در سی‌ودومین دوره به‌عنوان عکاس خبری با جشنواره هم‌کاری داشت. پانته‌آ معتقد است که جشنواره باعث شد بتواند استعدادش را در عکاسی کشف کند و آن را پرورش دهد. او سعی در پی‌گیری تخصصی این هنر دارد.

می‌گوید جشنواره حس بزرگ‌شدن به او داده است. به گفته‌ی پدر پانته‌آ جشنواره مقدمه‌ای بود برای دخترش و هم‌سن‌وسالان او تا بتوانند خود را بشناسند و راهشان را بیابند و متوجه شوند که خواستن توانستن است.

## سپهر صادقی

### صدا/ دوربین/ حرکت

سپهر می‌گوید: در زندگی هر آدمی تجربیاتی هست که مسیرهای بعدی زندگی‌اش را تعیین می‌کنند؛ یک نفر این تجربه را بعد از یک سال به دست می‌آورد یکی ده سال و دیگری ممکن است یک روزه ... پستی و بلندی‌هایی که خیلی‌ها در سنین بالاتر به آن می‌رسند را من در لابه‌لای روزهای نوجوانی‌ام تجربه کردم؛ صحبت در جمع، دغدغه برای ادامه‌ی هدف، ماندن در گروه و اجتماعی شدن. برایم شد آیین‌گذار از کودکی به نوجوانی. حضور در فضای جشنواره به عنوان اولین تجربه‌ی مستقل‌ام اعتماد به نفسم را بالا برد؛ شد اولین گام شناختم از آدم‌ها و موقعیت‌ها.

پسر متولد زمستان هفتادونه، داور نوجوان دوره بیست‌وهفتم و بیست‌وهشتم جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان؛ پس از اتمام جشنواره به‌واسطه‌ی دوره‌های آموزشی آن روزها، مسیر سینما و تئاتر را در پیش گرفت؛ به زودی سرپرست و مربی گروه تئاتر مدرسه شد و رتبه سه ناحیه را دریافت کرد. سپس تحت نظر مجموعه‌ی فرهنگی هنری استاد فرشچیان به‌عنوان کارگردان نوجوان به تهیه‌ی فیلم کوتاه پرداخت.

سپهر دستی هم بر قلم دارد و با هدف چاپ کتاب، فیلم‌نامه و داستان می‌نویسد؛ او به صورت تخصصی‌تر گوینده‌ی رادیو نیز هست. سپهر صادقی می‌گوید: قطعاً داشتن خانواده‌ای هنری هم بر انتخاب این راه تأثیر داشته و جشنواره و خانواده باعث شده که حداقل یک گام از هم‌سن‌وسال‌هایم جلوتر باشم.

## فرشته عالم‌شاه

### دوتا بال

فرشته عالم‌شاه هستم، مامان سپهر صادقی. فعال هنری، هنرمند محیط‌زیست و ویدئوآرتیست که کار سینما هم کردم. اول تشکر می‌کنم بابت این جریانی که برای بچه‌ها راه‌اندازی کردند. بعد مثبتش این بود که به بچه‌ها اعتمادبه‌نفس می‌داد، بچه‌هایی که علاقه‌مند به سینما بودند یا هستند و یک موقعیتی را برای آن‌ها فراهم می‌کند که مثل یک آرزو است و در یک جریانی قرار می‌گیرند که باورش‌شان می‌شود که از این طریق هم می‌توانند خودشان را نشان دهند. دیگران باورش‌شان می‌کنند و اگر ادامه پیدا کند، فکرمی‌کنم به نتایج مثبتی حتماً برسند.

من روی نکات مثبت بیشتر صحبت می‌کنم که کسی مثل سپهر یک‌دفعه وارد یک جریان جدید شد؛ یک دنیای جدید برایش باز شد. در زمان داوری خیلی به این بچه‌ها توجه می‌شد، یک نگاه ویژه؛ مورد توجه قرار می‌گیرند و بزرگ می‌شوند. یک‌دفعه این جشنواره داوری بچه‌ها را می‌برد بالا بالا؛ به یک اوجی می‌رسندشان ولی بعد همان‌جا یک‌دفعه رها می‌شوند، مثل این است که دوتا بال به آن‌ها داده می‌شود؛ بعد یک‌دفعه این بال‌ها از کار می‌افتد. برای ما این اتفاق افتاد تا یک مدتی بعد از جشنواره سردرگم بود و نمی‌دانست دنیای واقعی کدام است. این که در مدرسه می‌دید که به توانایی‌هایش بها داده نمی‌شود و خیلی جریان چیز دیگری می‌شود. در جشنواره بود و این‌قدر مورد توجه قرار گرفت؛ بعد دو - سه ماهی طول کشید تا دوباره به زندگی عادی برگشت، سردرگم بود. یک خاطره خوب برایش ماند و یک‌دفعه رها شد؛ بهش خیلی آسیب‌زد از نظر روحی، توقعاتش عوض شده بود ما را هم دچار سردرگمی می‌کرد. یک‌دفعه این بچه‌ای را که این‌قدر تغییر کرده با یک دنیای جدید روبرو شد و آن دنیا یک‌دفعه و ناگهانی ارزش گرفته شد. حالا ما باید با آن چه کار کنیم؟

یک خبر خوب: سپهر در ویدئوها و کارهای من شرکت کرده بود. نسبت به دوربین و جلو دوربین ناآشنا نبود ولی این محیط جدید و این همه توجه به آن‌ها برایش جدید بود، بهش یک اعتمادبه‌نفس داد که تو مدرسه دیگه خیلی راحت می‌رفت روی سن مدرسه می‌ایستاد، تئاتر اجرا می‌کرد. گروه راه می‌انداخت. بچه‌ها اخلاق و روحیات‌شان با هم فرق می‌کند. نمی‌شود یک نسخه کلی برایشان پیچید. پسر من روحیات خاص خودش را دارد؛ در این مسیر که قرار گرفت؛ نتایج شخصی خودش را گرفت و بچه‌های دیگر، شرایط خاص خودشان را دارند. سپهر همیشه فیلم دوست داشت، کارتون نگاه می‌کرد؛ بچه که بود فیلم بازی می‌کرد؛ فیلم کوتاه با دوستانش، ولی بعدش خیلی قضیه برایش فرق کرد و جدی‌تر شد. من خیلی دلم می‌خواست که

این جوری بشه؛ در این مسیر، خیلی هم همراهیش کردم. یک مدت با دوستانش شروع کرد به فیلم ساختن، رادیو کار کردن، خیلی هم موفق بود. این کارها را انجام داد اما نتیجه‌ای که ازش گرفت این بود که الان فقط فیلم می‌بیند.

وقتی از طرف جשוاره به او زنگ زده می‌شود مثل همان روزی که شما زنگ زدید و گفتید بیاین این جا یک جلسه هست، این قدر خوشحال شد که به من زنگ زد «یک خبر خوب، یک خبر خوب» فکر کرد یک دورهمی است و قراره بچه‌ها همه دور هم جمع شوند و خیلی خوشحال شد.

## سروش صادقی نژاد

### و این حکایت ماست

مادرش معتقد است که دیدگاه فرزندم پس از حضور در جشنواره، بسیار دقیق‌تر شده و هر چیزی را با منطق و استدلال می‌پذیرد.

سروش صادقی نژاد نوجوان ۱۵ سال‌های است که پس از حضور در بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان به‌عنوان داور، با توجه به علاقه‌اش به سینما و نمایش‌نامه‌نویسی در گروه نمایش مدرسه شرکت کرد و در همان سال موفق به کسب رتبه‌ی سوم استانی شد؛ سال بعد آن‌ها با نمایش «و این حکایت ماست» رتبه‌ی برتر استان را به‌دست آوردند.

او به‌خاطر علاقه‌ای که به فضای جشنواره داشت، در جشنواره‌ی سی‌ام هم با شرکت در کارگاه‌های انیمیشن با تکنیک استاپ‌موشن آشنا شد و در مدرسه این آموزه‌ها را در درس انیمیشن‌سازی به دوستانش آموزش داد. او به بچه‌های هم‌سن و سال خودش پیشنهاد می‌کند وقتی بنرها و بیلبوردهای جشنواره را در سطح شهر می‌بینند حتماً شرکت کنند؛ مطمئناً خیلی علاقه‌مند خواهند شد.



شیرین صمدی

## باغ نور

من شیرین صمدی هستم؛ از دوره پانزدهم وارد جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان شدم، در این دوره من داور جشنواره بودم. در دوره شانزدهم به‌عنوان داور شورای شهر فعالیت کردم و در دوره هفدهم به‌عنوان داور سازمان ملی جوانان، در دوره هجدهم در مجمع سینمای کودک داوری کردم و همین‌طور دوره‌های بعد در بولتن جشنواره فعال بوده‌ام. سال نود و هشت مجری مراسم افتتاحیه بودم، برای خودم خیلی جالب بود چون همیشه افتتاحیه با آقای پاکدل برای من رقم‌می‌خورد و افتتاحیه یعنی آقای پاکدل. برای من خیلی جذاب بود که خودم یک بار افتتاحیه را برگزار کنم. در واقع یک اتفاق خیلی خوب به‌واسطه جشنواره فیلم کودک نوجوان برای بچه‌های اصفهان رقم‌خورده بود و برگزارکننده‌های خوبی داشت.

ما بچه‌هایی بودیم که در خانه کودک و نوجوان اصفهان فعالیت‌می‌کردیم. در واقع با حضور دوست‌داشتنی زاون، ما اولین گروهی بودیم که پایه کانون فیلم کودک و نوجوان اصفهان را گذاشتیم. به‌واسطه خانم عقیلی و خانم پرویزی، اولین گروه تئاتر و اولین گروه خبرنگار کودک و نوجوان اصفهان را پایه‌گذاری کردیم.

دوران نوجوانی ما می‌توانست به‌گونه‌ای دیگر بگذرد. ما این دوران را در فرهنگ و هنر گذراندیم و من فکر می‌کنم این تأثیر زیادی در زندگی من و سایر دوستانم داشت. حالا داره اتفاق‌های دیگری برای نوجوان‌های ما می‌افته. آن موقع فضای مجازی این قدر پیشرفت نکرده بود و ما مجبور بودیم بخونیم و بخونیم و تحقیق کنیم برای یک تست ساده که برای ما خیلی هم سخت بود. خود من زمانی که قرار بود برای اولین بار تست بدهم به‌عنوان داور کودک، کلی تحقیق و مطالعه کردم؛ سینما خواندم، تئاتر خواندم در چهارده - پانزده سالگی؛ تا قبول شوم. بسیار در زندگی من تاثیرگذار بود و چه خوب بود که با این اتفاقات بزرگ گذشت. ای کاش برای بچه‌های الان هم اتفاق بیافتد.

من فکر می‌کنم در جریان زندگی همه ما تاثیرگذار بوده‌است، چه بچه‌هایی که فیلم‌ساز شدند و چه من که



در تلویزیون اجرا می‌کنم و مستند هم می‌سازم. فکر می‌کنم آن دوران بی‌تأثیر نبوده.... یادم هست که ما پنجاه دختر و پنجاه پسر کنار زاینده‌رود می‌رفتیم و می‌خواندیم جشنواره، جشنواره، جشنواره، چهاردهمین دوره جشنواره کودک و نوجوان. هیچ‌وقت این را فراموش نمی‌کنم. من از دوره چهاردهم در جشنواره بودم با کاورهای زرد، ما فیلم «دختری با کفش‌های کتانی» آقای رسول صدرعاملی را انتخاب کردیم و من یادم هست در سینمای روباز باغ‌نور اکران شد و چه قدر ما خوشحال بودیم.

یادم هست یک سال ما کوچک بودیم با آقای عادل بزوده برای افتتاحیه، دو سال بعد از جشنواره چهاردهم، یک تئاتر عروسکی سایه‌ای اجرا کردیم. برای خود من جذاب بود با عادل به خاطر جشنواره کارکنم و من فهمیدم که هنر سقف ندارد و تو باید هی بالاتر و بالاتر بروی و این به واسطه دیدن آدم‌بزرگ‌هایی بود که به اصفهان می‌آمدند و شاید ما می‌دیدیم.

در دل همین جشنواره، صد دختر و پسر، به واسطه کار فرهنگی با هم آشنا شدند و به واسطه آدم خوب‌هایی که به ما کمک می‌کردند - که در خانه کودک و نوجوان با آنها آشنا شدیم- و پدر مادرهای ما که به آنها اعتماد داشتند؛ نسل ما گفتگو کردن را یاد گرفت؛ ما گفتگوی فرهنگی را یاد گرفتیم. یادم هست آن روزها عضو انجمن گفتگوی تمدن‌ها شده بودم که آقای خاتمی راه‌اندازی کرده بودند. ما با هم گفتگو می‌کردیم در پانزده - شانزده سالگی؛ با آقای قوکاسیان نقد فیلم می‌کردیم و قطعاً بی‌تأثیر نیست در زندگی ما. خیلی فیلم‌ها که الان دوستانم می‌بینند من در شانزده سالگی دیدم و نقد کردم. آرزو می‌کنم جشنواره به همان دوران درخشان خود برگردد. من دوستان خیلی خیلی خوبی در آن زمان پیدا کردم که هنوز هم دوستی ما ادامه دارد.

## عرفان صیفی کار

### خاکِ صحنه

عرفان صیفی کار، لیسانس مهندسی شهرسازی از دانشگاه بوعلی سینا هستم. در جشنواره بیست و یکم، حدوداً سیزده ساله بودم و در جشنواره بیست و چهارم، شانزده ساله. برای جشنواره بیست و یکم، بعد از آزمون کتبی اولیه، دو دوره کلاس برگزار شد؛ که آخر هر کلاس آزمون برگزار می‌شد و نفرات برتر انتخاب می‌شدند که خدا را شکر من هم جزو اون نفرات بودم.

سال اول جشنواره در همدان با تغییرات زیادی همراه بود و همچنین با حضور مهمانانی که سال‌ها بود حضور پررنگی نداشتند اما با تغییر شهر برگزارکننده جشنواره، استقبال خوبی شد و فکر می‌کنم نتایج خوبی هم داشت؛ به جز تغییرات زیربنایی در حوزه هنر علی‌الخصوص سینما، تغییرات فرهنگی زیادی در همدان داشت و تأثیراتش هنوز هم دیده می‌شود.

همدان خواستگاه جشنواره تئاتر کودک بود؛ اما با آمدن جشنواره فیلم به شهر، انگار هنرِ همدان جان دوباره گرفته بود. افرادی که تا اون لحظه سینما نرفته بودند، پاشون به دنیای جدیدی باز شد و شهری که فقط سه سینمای فعال داشت، با گذشت هر سال، به تعداد اون‌ها افزوده می‌شد.

اتفاق جالبی که در جشنواره بیست و یکم افتاد، شباهت آرای داوران کودک بخش ایران به داوران بخش اصلی جشنواره بود؛ به طوری که هر دو گروه داوران به فیلم «بچه‌های ابدی» ساخته خانم پوران درخشنده پروانه زرین دادند و این از آن منظر جالب توجه بود که کودکان و نوجوانانی که تازه وارد عرصه فیلم و شناخت فیلم و زیبایی‌شناسی سینما شده بودند، نظری مشابه با داورانی کارکشته در عرصه سینما داشتند، داورانی که به اصطلاح، سال‌ها خاکِ صحنه خورده بودند...

داور شدن در سن سیزده سالگی و در آغاز دوران نوجوانی تأثیر زیادی در روند زندگی من در اون سنین داشت و باعث شکل‌گیری هرچه بهتر روابط اجتماعی بنده شد. البته ناگفته نماند که پی‌گیری نکردن مسئولین و رها شدن داوران و دیگر فعالان در جشنواره تا دوره بعدی اون، باعث می‌شد که انگیزه‌ها تا سال بعد کاهش پیدا کنه. جشنواره بیست و سوم که دبیر جشنواره تصمیم گرفتند از نوجوانان باتجربه در دوره‌های قبلی برای مشاوره استفاده کنند و بنده هم یکی از اعضای گروه مشاوران شدم. تجربه متفاوتی بود؛ جناب زمریدیان از ما خواستند که به صورت ناشناس از تمام بخش‌های جشنواره، از جمله بخش‌های اصلی و جنبی و جشن‌ها و اقامتگاه‌ها و سینماها و... بازدید کنیم. از چند روز قبل از جشنواره تا روز اختتامیه و گزارش‌هامون رو به صورت مکتوب و شفاهی به اطلاع مدیران و معاونین جشنواره برسونیم و ما هم سعی کردیم که به نحو احسن این کار را انجام بدیم

و تغییرات را هم مشاهده می‌کردیم.

در دوره بیست‌وچهارم که از نظر سنی، به شرایط بهتری رسیده بودم و تجربه دو دوره همکاری با جشنواره را داشتم، از چند ماه قبل پیگیر داوری شدم و توی آزمون‌ها شرکت کردم و در نهایت قبول شدم و به‌عنوان داور نوجوان بخش ایران برای بار دوم انتخاب شدم.

در دوره بیست‌وچهارم، فیلم‌ها به نسبت افت کرده بودند، هم از نظر کیفیت و هم از نظر کمیت ولی به‌هرحال با توجه به شرایط موجود، فیلم «دختران» که ژانر اجتماعی داشت و محدودیت سنی هم داشت به‌عنوان فیلم برتر انتخاب شد.

در دوره بیست‌وچهارم خانم ترلان پروانه هم به‌عنوان داور کودک و نوجوان ما را همراهی می‌کردند که میتونه جزو اتفاقات جالب جشنواره اون سال باشه.

جشنواره بیست‌وچهارم هم مثل سه دوره قبلی برگزار شد و تجربیات زیادی برای من و داوران دیگه داشت اما با انتقال جشنواره به شهری به‌جز همدان و رها شدن همه فعالان کودک و نوجوان حوزه سینما، میتونم بگم که این موج مثبت به ساحل آرامش نرسید و نتیجه‌ای که می‌تونست بده را نداد. همه داوران و دست‌اندرکاران بعد از جشنواره بیست‌وچهارم پراکنده شدند و دیگه تا امروز حرفی از اون روزها نشده بود؛ پتانسیلی که از بین رفت. شاید بیش از پانصد کودک و نوجوان آموزش‌دیده در مراحل انتخاب داوران که می‌شد منتقدان و فعالان سینمایی خوبی از بینشان استعدادیابی کرد، دیگه کاملاً دل‌سرد و فراموش شده بودند و نه کسی پیگیر حال اون‌ها بود، نه اون‌ها تونستند به خواسته‌هاشون برسند.

درباره تأثیر جشنواره در زندگی امروز من هم، واقعاً نمی‌تونم چیزی بگم جز تأثیر مثبتش بر روابط اجتماعی و شناخت محدودی از هنر هفتم.

## اویس طوفانی

### شیرین‌ترین آلبوم

من اویس طوفانی هستم. در دوره یازدهم جشنواره که می‌شود سال هفتادوسه، در گروه داوران نوجوان بودم. آن موقع یک روزنامه آفتاب‌گردان بود که ویژه بچه‌ها بود. من فراخوان را دیدم. خیلی خوب یادم هست؛ سیزده‌ساله بودم با اتوبوس یا تاکسی رفتم خیابان آفریقا که آن روزها ساختمان روزنامه همشهری بود. آقای فریدون عموزاده با من مصاحبه کرد و بیش‌تر مصاحبه در مورد فیلمی که من خیلی دوستش داشتم یعنی فیلم «نیاز» بود. بعدش هم که دیگر اعلام نتایج کردند و ما رفتیم جشنواره.

من دورادور بقیه بچه‌هایی که در این فضاها بوده‌اند را می‌شناسم. به نظرم حضور در این فضاها دو وجه دارد: یک بخش موضوع، آثار مستقیم یعنی فعالیت فرهنگی و اجتماعی است. یک بخش، آثار غیرمستقیم است. الزامی ندارد حتماً بچه‌ای که داور جشنواره بوده یا فعالیت‌های نظیر این را داشته (مسابقه‌های نقاشی، گروه‌های موسیقی و...) در بزرگ‌سالی هم به سمت این کارها برود اما به نظر من آثار غیرمستقیم آن مثل افزایش اعتماد به نفس، اجتماعی‌شدن، تقویت هوش اجتماعی و... حتماً اتفاق می‌افتد و تأثیرش می‌شود این‌که آن آدم بعداً یک پزشک موفق باشد یا یک اتفاق‌هایی از این دست برایش بیفتد.

در مورد خود من؛ خیلی اتفاق هیجان‌انگیزی است برای یک نوجوان سیزده‌ساله که تا اندازه‌ای هم به سینما علاقه‌مند است. من جشنواره را خیلی دوست داشتم. به خاطر یک تیزر خاطره‌انگیز و یک موسیقی خاطره‌انگیز که اتفاقاً تا همین سال‌های اخیر بعضی وقت‌ها پخش می‌شد. به همین دلیل هم در این فراخوان شرکت کردم. این قدر این تیزر را دوست داشتم، فکر کردم ببینم جشنواره‌ای که این شکلی است چه حرفی دارد و حتماً آن حال و هواس مثلاً در هتل عباسی اصفهان... من نوجوان سیزده‌ساله علاقه‌مند به سینما، آن موقع یاد می‌آید که آقای انتظامی در اتاقی نزدیک به اتاق ما بود؛ آقای طهماسب، آقای کیانیان، خیلی‌های دیگر...

آن موقع هفت تا نوجوان داور بودیم و جایزه یک بخش ویدئویی را می‌دادیم. آن سال ما اولین جایزه را به «بهمن قبادی» دادیم. یک فیلمی به اسم «آن مرد در باران آمد» یا یک همچنین چیزی و او هم خیلی جوان‌تر بود. اصلاً فراموش‌نشده‌ای نیست برای یک نوجوان و حتماً یک اتفاق مؤثر و جدی در زندگی آینده او می‌تواند باشد.

البته من این را کنار اتفاق‌های دیگری که در کودکی‌ام افتاده می‌گذارم. همه را در یک رشته می‌بینم. مثلاً حضور تمام وقت من در کتابخانه‌های کانون پرورش فکری، کتابخانه شماره پانزده تهران. می‌خواهم بگویم یک مسیری بود که یک ذائقه سینمایی در آن شکل گرفت و منجر به حضور در جشنواره شد.

من الان فکر می‌کنم تا امروز حق هر چه خوراک فرهنگی در زندگی‌ام دارم یا اگر ذائقه‌ای برای من ساخته شده یا سلیقه فرهنگی دارم از همان روزها، از همان ماجراهاست، از همان اتفاق‌هاست. در کنارش البته من خیلی به‌طور مستقیم وارد حرفه‌هایی که مرتب با فرهنگ و هنر است، شدم ولی به هر حال همان فضا را دنبال می‌کردم و حتماً تأثیر آن ماجرا انکارناپذیر است. به اضافه این که به‌نظرم می‌رسد که خیلی وقت‌ها ممکن است این تأثیر آگاهانه اتفاق نیوفتد. آن آموزش که در کودکی اتفاق می‌افتد، در نوجوانی اتفاق می‌افتد همراه با یک لذت و اشتیاق است و حتماً تأثیرات بعدش خیلی جدی است. هر آن‌چه که شدم یا نشدم در این وضع موجودی که قرار گرفتم، همه‌اش خوراکش مال همان روزهاست. البته از نظر خانوادگی شرایط من یک کم متفاوت بود؛ به جهت این که خانواده ما در همین فضاها بود خودش؛ و اتفاق جالب این بود. البته شکل انتخاب من هیچ ربطی به پدرم نداشت ولی هم من، هم پدرم در آن دوره با هم داور بودیم. یعنی پدر من در جشنواره در همان دوره داور یک بخش بود که اتفاقی هم بود.

شیرین‌ترین بخش آلبوم من، عکس‌های جشنواره است. البته من در یک مدرسه‌ای درس می‌خواندم (مدرسه مفید) که در آن سال‌ها به نسبت امروز خیلی بسته‌تر بود؛ جشنواره اول سال تحصیلی بود. فکر کنید در یک مدرسه سنتی، مذهبی من می‌خواهم یک هفته مرخصی بگیرم، مدرسه‌ای که یک دقیقه هم نمی‌شود از آن گذشت؛ من تا پای اخراج شدن باید بروم تا چنین اتفاقی بیافتد. اما به‌نظرم نه فقط جشنواره بلکه مجموعه اتفاق‌ها، هنوز هم می‌تواند برای نوجوان‌های امروز بی‌نظیر باشد. ما در جنوب تهران زندگی می‌کردیم و من از پنج - شش سالگی در کتابخانه کانون بودم. زندگی‌ام آن‌جا بود. این که من در یک ذائقه سینمایی شکل بگیرم؛ یک فیلم را ببینم و ببینم؛ آثار روزنامه را دنبال کنم؛ مجموعه آن اتفاق‌ها خیلی تأثیر تربیت جدی دارد برای اتفاق‌های بعدی و هنوز هم بچه‌های نوجوان برایشان این‌ها جذاب است.



## بنیامین عباس زاده

تجربه‌ی بسیار خوبی بود. با دوستان زیادی ارتباط برقرار کردم. من از بچگی به ریات‌سازی و انیمیشن‌سازی علاقه‌داشت‌م و به پیشنهاد و همکاری پدرم این کارها را انجام می‌دادم و یک فیلم کوتاه و یک فیلم انیمیشن ساخته‌ام و در فیلم کوتاه باینزه هم گرفته‌ام ولی تجربه داری، یک تجربه‌ی خاصی بود و دوست دارم باز هم برایم تکرار شود.

بنیامین عباس زاده  
داور کودک و نوجوان  
اردبیل

## کیمیا عجمی

### ایران و ایرانی

کیمیا عجمی دانشجوی مدیریت جهانگردی دانشگاه شیراز است و در بخش خارجی آژانس هواپیمایی مشغول به فعالیت. او معتقد است چمدان علاقه‌اش به این حرفه را در روزهای پریه‌های جشنواره‌ی کودک بسته و هنوز هم پس از گذشت چندین سال با داوران بین‌الملل کودک و نوجوان آن روزها ارتباط دارد که این ارتباطات بر استواری گام‌هایش در مسیر حرفه‌اش نقش به‌سزایی داشته‌است.

او داور دوره‌ی بیست‌وششم جشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان در بخش بین‌الملل بوده؛ به عقیده‌ی کیمیا حضور آن‌ها به‌عنوان سفیران فرهنگی ایران در ایجاد ذهنیتی مثبت بر افراد خارجی نسبت به ایران و ایرانی بسیار مؤثر بوده؛ دوستان خارجی‌اش هنوز پس از گذشت چند سال یادآور خاطرات خوب‌شان از ایران و جشنواره هستند و تمایل‌شان برای سفر به ایران را بارها بیان کرده‌اند. او می‌گوید که ما با حضورمان به‌عنوان نوجوانان موفق ایرانی و با ایجاد ارتباط صمیمی با دیگران در مجامع بین‌الملل، دوستانی را در سراسر جهان داریم که از ایران و ایرانی به نیکی یاد می‌کنند.

کیمیا متولد هفتادوشش و در آستانه‌ی بیست‌و دو سالگی است اما هنوز به یاد می‌آورد که در زمان ثبت‌نامش در نوجوانی از او خواسته شده بود که فرم را خودش تکمیل و امضاء کند و او چنان احساس مسئولیتی داشته که هنوز هم امضایش را حفظ کرده و این در تقویت اعتماد به نفسش خیلی مؤثر بوده‌است.



## امیر محمد علایی

تجربه‌ای بسیار عالی بود. چون مقایسه‌ی بین فیلم‌ها را یادگرفتم و آشنایی با داورى پیدا کردم. الان احساس می‌کنم که دقتم در دیدن فیلم‌ها زیاد شده و آرزو دارم که سال‌های آینده هم بتوانم باز هم فیلم‌های جشنواره‌ی کودک و نوجوان را ببینم.

امیرمحمد علایی

داور کودک و نوجوان

اردبیل





عالیه عقیلی

## قصه‌ی زندگی خودمان

من عالیه عقیلی متولد بیست‌هشت مرداد ۱۳۶۱ در دوره نوجوانی در دوره‌های سیزدهم و چهاردهم داور جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان بودم. مثل همه بچه‌ها ما هم امتحان کتبی و شفاهی دادیم، این‌که چه اتفاقی برای شخص خود من افتاد خیلی برایم لذت‌بخش و آموزنده بود که در اوج دوران نوجوانی بتوانی فضایی را برای خودت ایجاد کنی که بتواند جهت بدهد که این حس همچنان با من باقی ماند؛ دوره دبیرستان مجبور شدم تجربی بخوانم و در نهایت شاخه تحصیلی‌ام را تغییر دادم و به سمت هنر رفتم، لیسانسم را نقاشی خواندم و بعد در این فرصت تحصیلی خیلی کارهای دانشجویی انجام دادم، طراحی صحنه تئاتر در جشنواره هنرهای سنتی انجام دادم و نمایشگاه و گالری و تدریس هنر را از سال ۸۰ شروع کردم، بعد رفتم آلمان رشته علوم تربیتی هنر خواندم برای ارشدم و بعد برگشتم ایران و برای ارشد دومم فلسفه هنر خواندم، الان هم دکترای فلسفه هنر می‌خوانم، به‌هرحال رشته من و فضای خانوادگی ما و فضای آن سال‌ها بود که یک جهتی به من دادند و یک راه را به من نشان داد که راه اصلی زندگی من شد، از آن سال‌ها خاطرات زیادی با بچه‌ها دارم، یک‌بار استاد ارحام صدر با بچه‌ها در هتل عباسی جلسه نقد فیلم بود، ایشان از ما پرسیدند این فیلم چه کمکی به شما کرد، چه چیزی از این فیلم یاد گرفتید، من گفتم این فیلم خیلی لذت‌بخش بود ولی برای کودک ساخته شده بود، خود کودک در آن نقشی نداشت و کودکانه نبود، و از نگاه یک بزرگ‌سال برای یک کودک بود، و آقای ارحام‌صدر آن سال از صحبت من خیلی خوششان آمد و گفتند دقیقاً همین‌طور است و با هم بحث کردیم، و چیز دیگری که از آن سال‌ها به یاد دارم آشنا شدن با خیلی کسانی که قبلاً با من در خانه کودک بودند با توجه به این‌که می‌دانیم، مدیریت خانه کودک با مادرم بود و ایشان در آن سال‌ها مسئولیت‌هایی داشتند برای برگزاری جشنواره کودک، بچه‌هایی که آن سال بودند الان خیلی هاشان به جاهایی رسیدند مثل آقای علی عطار و خانم شیرین صمدی این‌ها بچه‌هایی بودند که همه به نوعی وارد عرصه هنر

شدند و به‌خصوص در عرصه سینمایی و آن زمان که ما مؤسسه «دیگر» را سال هشتاد تأسیس کردیم، آقای علی عطار با خانم شیرین صمدی در ادامه‌ی همان کار آمدند و با هم جشن سینما را برگزار کردیم، که تصاویرش هم موجود است. یک گروه نقدفیلم تشکیل دادیم، نقد فیلم «سگ‌کشی» بود و این کار همچنان هم در مؤسسه ادامه دارد و کار نقد فیلم را همچنان داریم که از اساتید هنر در این زمینہ کمک می‌گیریم و نقد فیلم‌ها، به نوعی برای خود من برای این که بتوانم بهتر صحبت کنم، تکلمم بهتر شود و خجالت‌م از بین برود؛ خیلی خوب بود برای یک نوجوانی که خیلی هم خجالتی بودم، برای کسی که فقط مشغول درس بود این بحث‌ها، می‌توانست خیلی کمک کند، می‌توانستی فیلم‌ها را نقد کنی و ایده بدهی، هرچند خیلی کوچک باشد ولی همین که می‌توانی حرف بزنی خیلی جذاب و جالب بود.

من خوش‌بختانه در خانواده‌ای که در آن همیشه بحث راجع به ادبیات و هنر و ادبیات نمایشی بوده بزرگ شده‌ام، ولی این که من به‌عنوان یک نوجوان و یک شخص می‌توانستم به تنهایی با نظر خودم رأی بدهم با این که در یک گروه بودم ولی به تنهایی رأیم مؤثر بود، پس من نباید از روی احساسم تصمیم می‌گرفتم و رأی می‌دادم پس من باید خیلی چیزها رو با دقت ببینم. به یاد دارم که افراد خیلی معروفی برای دوبله به اصفهان می‌آمدند و به یاد دارم طبقه بالای سینما ساحل دوبلورها کنار ما داورها نشسته بودند و هم‌زمان فیلم‌های خارجی را دوبله می‌کردند و تجربه این چیزها برای من خیلی جالب بود و این که به‌عنوان یک داور می‌توانم در آن سال‌ها قضاوت کنم و قضاوت درست انجام بدهم و به یاد دارم که روی صحبت‌های کودکان‌ای که بچه‌ها باهم می‌کردند به هم می‌گفتند به این فیلم رای بده، همین پسری که کنار کارگردان نشسته همین است، ولی به نظر من مثلاً اون فیلم خیلی ترسناک بود، سعی می‌کردم با همان ذهنیت کودکانه یا نوجوانانه که داشتم قضاوت درستی انجام بدهم در انتخاب فیلم‌ها که مسلماً خیلی کمک کرد.

قطعاً فقط دوران دآوری باعث رفتن من و جهت دادن من به رشته هنر نبود، مجموعه‌ای از همه این‌ها بودند، در خانواده‌ای فرهنگی بودن، در فضای هنری قرار گرفتن و بودن در همین فضای جشنواره، همه‌ی این‌ها تأثیرگذار بود و درست است که من رشته تحصیلی‌ام نقاشی و هنر تجسمی بود ولی از موسیقی در کارهایم زیاد استفاده کرده‌ام هنوز هم استفاده می‌کنم و یا به یاد دارم در آلمان جشنواره‌ای بود به نام «فستیوال کتاب خواندن برای کودکان» و یادم هست که داستان‌های شاهنامه را حتی به صورت نمایشی اجرا کردم و با تئاتر شروع کردم با بچه‌ها صحبت کردن و فضایی شاهنامه را و داستان زال و سیمرغ را با آنها کار کردم و چقدر بچه‌ها نقاشی‌های زیبایی کشیدند و ما نمایشگاه تشکیل دادیم به هر حال درست است که فیلد کاری من هنرهای تجسمی شد ولی از تئاتر و موسیقی و سینما زیاد استفاده کردم و خیلی دخیل بودن در آن و هنوز که هنوز است به دانشجویهایم سر کلاس می‌گویم فیلم خوب دیدن و کتاب خوب خواندن در هنرتان بسیار مؤثر

است در همین هنر تجسمیتان.

زمان‌هایی که ما با هنرمندها نشست داشتیم، ما خیلی از هنرمندها را از طریق تلویزیون می‌شناختیم با سینما خیلی با آن‌ها آشنایی نداشتیم وقتی ما در آن فضا قرار می‌گرفتیم چون ما در آن سن قهرمان پروری هم داریم در پیش‌زمینه‌ی فرهنگی خودمان و وقتی به مدرسه می‌رفتیم و به دوستانمان گفتیم ما این اشخاص یا این هنرمندها را دیده ایم آن‌ها باور نمی‌کردند و می‌گفتیم این هم امضایش، که هنوز هم آن دفتر خاطرات با امضاها را دارم و اینها برای ما خیلی جالب بود و این که من هنوز این‌ها را نگه داشته‌ام و شاید من با توجه به تکنولوژی زمانه، می‌توانستم یک عکس از این اسناد بگیرم و وارد کامپیوتر بکنم و کاغذهای اضافی را از زندگی آپارتامانی حذف کنم ولی باز آنها را نگه می‌دارم، چون احساس می‌کنم لمس کردن این‌ها برایم لذت‌بخش بود تا این صرفاً فقط داوری باشد و از طریق اینترنت با آن‌ها ارتباط گرفته شود.

به یاد دارم مراقبینی که داشتیم، هیچ‌کدام اعمال نظری نمی‌کردند و یا حتی تحمیل نمی‌کردند به ما که این رأی را حتماً بدهید، نگاه ما داورها، با بزرگترها و داوران بزرگسال متفاوت بود چون جشنواره برای کودکان ساخته شده نه برای بزرگسالان و نگاه و انتخاب کودکان و نوجوانان خیلی مهم است، فکر می‌کنم آن سال‌ها این اتفاق افتاد که کودکان و نوجوانان خودشان انتخاب کنند و نگاه بزرگسالان نبود.

کانون فیلم که البته من در آن سال‌ها کمتر می‌توانستم شرکت کنم چون تهران بودم، خانم صمدی و آقای عطار از قبل از جشنواره وارد خانه کودک شده بودند، حدوداً ۱۱ یا ۱۲ ساله بودیم، از آن سال‌ها همدیگر را می‌شناسیم و به یاد دارم در جلسات نشست بعد از فیلم‌ها این ما بودیم که به بچه‌ها راه‌های نقد فیلم را یاد می‌دادیم و می‌گفتیم چگونه باید نقد کنند و خودمان می‌توانستیم به‌گونه‌ای آموزش هم بدهیم و البته در حد خودمان نه پیشرفته و نه از روی مطالعه، از روی تجاربی که در آن سال‌ها داشتیم و بعدها این کانون بزرگ‌تر شد تا جایی که جشن خانه سینما را این جا گرفتیم.

این‌که هنوز به‌عنوان یک دوست، یاد این عزیزان، آقای قوکاسیان، مادر عزیزم یا خانم پرویزی به این دلیل که فضای بسیار صمیمی داشتیم و آموزش‌ها از صمیم قلب بود به ما نگاه درست می‌دادند، بعضی وقت‌ها راجع به قصه فیلم با هم صحبت می‌کردیم، چه به ما خیلی کمک می‌کرد شاید در ساختن زندگی‌قصه زندگی خودمان.



علی عطار

## سرنوشت ما جذاب بود

من علی عطار هستم. در حال حاضر دکترای بازاریابی دارم از دانشگاه تهران. حوزه‌ای که در حال حاضر کار می‌کنم حوزه تدریس، بازاریابی و مارکتینگ هست. همچنان دستی در فیلم‌سازی تبلیغاتی دارم. الان هم دارم یک رستوران ایرانی راه می‌اندازم.

دوره سال هفتادوهفت و هفتادوهشت و بعدش درگیر راه‌اندازی کانون فیلم شدیم. مرحوم زاون بخشی از دوستان را انتخاب کرد و ما با هم یک گروهی تشکیل دادیم، در خانه کودک و نوجوان و مباحث مربوط به کانون فیلم نوجوان را تدریس کردیم. دو یا سه سال بعد دیگر سن ما به سن داورها نمی‌خورد ولی در انتخاب داورها و امتحان گرفتن همراه داورها بودیم که تا سال هشتاد ادامه داشت. ما دیگر نوزده ساله شده بودیم و با تغییراتی که در شهرداری و خانه کودک و نوجوان اصفهان انجام شد، مجبور شدیم که کانون فیلم را رها کنیم.

یک شورای مرکزی بود که من هم یکی از آن پنج نفر بودم که آن کانون را راه‌انداخت و همان کانون باعث شد که مسیر ارتباطی با تهران بگیریم و جشن صدویک سال سینما را برگزار کنیم. بودن ما کنار زاون باعث شد یکسری ارتباطات بگیریم که منجر شد به این که من از سال هشتاد و یک دستیار دوم کارگردان شوم، در سریالی به اسم «بچه‌های خیابانی» به کارگردانی همایون اسعدیان. در واقع جذاب‌ترین بخش این بود که در این سریال مرضیه برومند بازی می‌کرد. ایشان قهرمان تمام سال‌هایی بود که من به جشنواره می‌رفتم؛ یعنی از سال شصت و نه که یادم می‌آید در جشنواره داور نبودم ولی می‌رفتم جشنواره، خیلی مرتب و خیلی زیاد. بعضی وقت‌ها شاید سه یا چهار سانس، بعضی وقت‌ها تا پنج سانس هم فیلم می‌دیدم. خانم برومند به نظرم خیلی آدم بزرگی بود و قهرمان آن سن و سال ما بود. «الو الو من جوجوام» مال دوران کودکی ما و «مربای شیرین» مال شروع دوره نوجوانی ما بود. این ارتباط سر آن فیلم که ایشان بازیگر سریال ما بودند؛ باعث شد که سال‌ها بعد من به‌عنوان دستیار خود خانم برومند در سریال، فیلم‌ها و کارهای ایشان همراه باشم و برای امیرحسین صدیق،

کار دستیار کارگردانی و برنامه‌ریزی کنم؛ تا سال هشتاد و هشت که به‌طور مرتب شغلم دستیاری کارگردان بود. فیلم‌سازی را آرام آرام شروع کردم. سال ۲۰۰۹ یک فیلم کوتاه ساخته‌بودم که منتخب جشنواره بین‌المللی فیلم کوتاه ایران شد. جایزه آمریکا را گرفت. در جشنواره بین‌المللی فیلم کیش دیپلم افتخار گرفت و در جشنواره فیلم‌های ایرانی لندن هم، بهترین فیلم ایرانی یعنی بهترین فیلم کوتاه انتخاب شد. سال‌ها فیلم کوتاه ساختم. شش یا هفت فیلم کوتاه حرفه‌ای با بازیگر حرفه‌ای ساختم. از سال هشتاد و هشت به‌خاطر یک‌سری ملاحظات کارم در سینما کم‌رنگ شد و چون هیچ‌کار دیگری جز فیلم‌سازی بلد نبودم، رفتم در شرکت‌های تبلیغاتی شروع کردم تیزرهای تبلیغاتی ساختن؛ فیلم‌سازی از جنس تبلیغات تا سال نود که احساس کردم سواد کم است. رفتم دانشگاه تهران فوق‌لیسانس و دکترای حرفه‌ای گرفتم در همین حوزه و بعد کشیده‌شد به ماجرای این‌که بیش‌تر حالا کارم تبلیغات است. فیلم‌سازی همچنان دارد با من می‌آید، کاری که ما سال شصت‌ونه با خودمان کردیم آن سببی که گاز زدیم و آن سال رفتیم جشنواره هنوز ادامه دارد.

اگر رشدی قابل تشخیص باشد، قطعاً همین است ولی به نظرم بخشی از سرنوشت من را تغییر داد. الان صمیمی‌ترین دوستان ما هم‌چنان آدم‌هایی هستند که ما در آن دوران با آن‌ها فیلم می‌دیدیم و داور شدیم. من فکر می‌کنم جشنواره، ما را فیلم‌بین کرد. یک تأثیری گذاشت که خیلی زیاد است. الان من هجده سال است که در این زمینه کار می‌کنم. یک مدتی از سینما فاصله گرفتم ولی ارتباطات ما با سینما بود. چند باری هم مرتکب بازی در سریال شدم و فیلم بازی کردم. این ارتباط قطع نشده و با این‌که شغل حرفه‌ای من مستقیماً سینما نیست ولی همچنان خودم را متعلق به سینما می‌دانم و ارزشمندترین کارتی که بیش‌تر وقت‌ها دنبالم می‌برد؛ بیش‌تر از کارت ملی، کارت گواهینامه، کارت بانکی، این کارت خانه سینما همراه من است و حس خوب نسبت به آن دارم.

حداقل به دوره ما، خیلی قصه‌ها جذاب بود. کنار هم بودن، آقای زاون و وجود خانم عقیلی، ترکیبی که در شهرداری اصفهان بود؛ به نظرم زندگی خیلی از ماها را تغییر داد؛ آن نسل داورهای سال هفتاد و هشت. الان دوستان ما خیلی‌هاشون کار حرفه‌ای سینما می‌کنند؛ یک جوری ما رو برد در آن وادی.

درست است که من علوم سیاسی خوانده‌ام ولی هیچ‌وقت هیچ‌جا نمی‌گویم که من لیسانس علوم سیاسی دارم. افکار، ما را از جایی بلند کرد و برد گذاشت در فضایی دیگر. حتی محل سکونت‌م را به‌خاطر این موضوع تغییر دادم. من اسم این را می‌گذارم سرنوشت. دیگر نمی‌گویم حتی راه و تغییر؛ دیگر وقتی محل سکونت را به‌خاطر سینما عوض می‌کنی؛ در مسیری تحصیل می‌کنی و در مسیری کار می‌کنی؛ کارهایی که قبلاً نمی‌کردی را می‌کنی؛ معاشرت تغییر می‌کند؛ یک کم بیشتر از تغییر؛ تغییر سرنوشت است. من این جور فکر می‌کنم تأثیرگذارترین چیز خارجی در زندگی من، آمدن من در جشنواره بود.

سال نود و دو - نود و سه بود شاید نود و چهار بود چون آقای معلم هم‌چنان در قید حیات بودند، دعوت شدم به جشنواره. رفتم خیلی دلم‌سوخت، از این بابت سوخت که فیلم خوب کودک دیگر ساخته نشد. فیلم خوب کودک آن چیزهایی که ما قبلاً به‌عنوان فیلم خوب کودک می‌دیدیم. شاید هم من بزرگ‌شدم. شاید ما خیلی خوش‌شانس بودیم، ما خوش‌شانس‌ترین نسل این مملکت بودیم که پوراحمد، برومند و صدرعاملی برای ما فیلم ساختند و ما عاشق سینما شدیم. ما خیلی خوش‌شانس هستیم که تمام بزرگان سینما برای نسل ما، فیلم کودک ساختند. امیدوارم این مسئله حل شود. برگردیم و بگوییم آقای پوراحمد، آقای طالبی، آقای صدرعاملی فیلم کودک بسازید ولی امیدوارم از فیلم‌سازهای کودک الان، آقای صدرعاملی و طالبی در بیایند و فیلم کودک بسازند.

## سیمین علی‌عسگری

### فریم به فریم

از فیلم‌هایی که کمی حالت علمی - تخیلی دارد و کمی سورئال‌تر است بیش‌تر خوشم می‌آید. من سیمین علی‌عسگری، متولد مهر پنجاه‌وهشت؛ مدرس رشته انیمیشن در آموزش و پرورش هستم؛ البته زمانی هم دانشگاه تدریس می‌کردم. در کارگاه‌های جشنواره یک‌سری از تکنیک‌های انیمیشن را شناختم؛ آن زمان در فیلم‌های خارجی از فناوری‌های جدید که برای ما تازگی داشت استفاده می‌شد. با چه زحمتی این فیلم‌ها کار می‌شدند؛ فکر کنم فیلم ۳۵ میلی‌متری بود که الان در آموزش خودم به بچه‌ها می‌گویم که شما این قدر راحت با یک کلید کامپیوتر کاری را انجام می‌دهید؛ فکر نکنید این خیلی دور بوده که این‌ها را فریم به فریم درست می‌کردند و بچه‌ها فکر می‌کنند مربوط به زمان‌های خیلی دور بوده؛ حداقل من در زمان خودم دیدم که چگونه با نگاتیو، ظهور و این چیزها... کار می‌کردند. الان همه چیز شده تکنیک‌های کامپیوتری و دیجیتال. من تصمیم برای انتخاب شغل آینده‌ام را آن موقع در زمان جشنواره نگرفتم ولی چون خودم خیلی اجتماعی بودم دوست داشتم کار، کار دست باشد؛ کار گروهی باشد و تعامل در جامعه را خیلی دوست داشتم.

سال هفتاد عضو هیأت داوران کودک و نوجوان جشنواره بودم؛ به پیشنهاد پدرم داور جشنواره شدم. ایشان کار فرهنگی می‌کردند، انتشاراتی داشتند و با جامعه فرهنگی در ارتباط بودند. در آن دوره هم جزو طراحان پوستر جشنواره بودند. البته خانواده همیشه در بطن هنر بود. پدرم یک شخصیتی بودند که همیشه به من می‌گفتند تو متوجه نشدی که چه قدر استعداد داری چون زمانی که من مدرسه بودم به واسطه این که ما دوقلو بودیم من همیشه قل پیرو بودم و این حرف رو نفهمیدم تا زمانی که وارد دانشگاه شدم.

از بچگی به طراحی کردن و خیال‌پردازی علاقه داشتم مخصوصاً با خواهر دوقلویم که خودم را مقایسه می‌کنم می‌بینم حتی زمان راهنمایی، دبیر هنرمان تابلو را دو قسمت می‌کرد و به من می‌گفت: نقاشی درس‌ده؛ خواهرم خیلی خوش خط بود. به خواهرم می‌گفت: تو خوش‌نویسی درس‌ده. در نهایت پیش‌دانشگاهی که بودم این رشته را انتخاب کردم؛ چند ماهی کلاس‌های حوزه هنری را رفتم و وارد رشته گرافیک شدم و بعد چون خیلی علاقه داشتم به شخصیت‌پردازی انیمیشن، فوق‌لیسانس انیمیشن خواندم.

یکی دوتا پروژه در زمان دانشجویی ساختم و بلافاصله وارد سیستم آموزش و پرورش شدم. چند سال اول رشته انیمیشن نبود؛ چند تا مدرسه در اصفهان کار می‌کردم و کارهایی که بچه‌ها ساختند خیلی خوب بود؛ الان انیمیشن اصفهان خیلی حرف برای گفتن دارد؛ چند بار هم به تهران رفتیم و بچه‌ها رتبه آوردند و من به‌عنوان یکی از مؤلف‌های کتاب‌های عروسک‌سازی آموزش و پرورش انتخاب شدم. فکر کنم الان سه سال است که

انیمیشن کتاب درسی دارد و ما کار می‌کنیم. به یاد تجربه آن زمان، هر موقع زمان جشنواره می‌شود می‌خواهم بچه خودم را ببرم چون یک حس استقلال به آدم می‌دهد. در جشنواره در جلساتی که با کارگردان‌ها حرف می‌زدیم؛ بعد از این که فیلم‌ها را می‌دیدیم، یک‌جا جمع می‌شدیم و درباره آن حرف می‌زدیم. من حرف‌های بقیه را می‌شنیدیم و غیرممکن است که بگویم این اتفاق‌ها تاثیری در روند کاری من نداشته‌اند.

یکی از چیزهایی که از آن جشنواره برایم خیلی خوشایند بود و الان به یاد می‌آورم؛ جمعی بود که بعد از فیلم با هم گفتگو می‌کردیم؛ چون ما در سیستم آموزشیمان نداریم. خوش به حال آن‌هایی که در یک مقطع زمانی در یک جای خاصی قرار بگیرند؛ جشنواره کودک و نوجوان که زندگی تو را تحت تاثیر قرار بدهد و این یک شانس است برای کسانی که می‌توانند وارد شوند. فکر می‌کنم امسال حدود پانصد- ششصد نفر متقاضی بودند و کاش می‌شد که یک کمی هم جا بیشتر بود؛ یعنی بچه‌های بیش‌تری استفاده می‌کردند چرا که حتماً برایشان تاثیرگذار است؛ مخصوصاً الان که بچه‌ها روابط عمومی ضعیفی دارند؛ تعامل کردن بلد نیستند؛ حرف‌شنیدن از همدیگر را نمی‌دانند؛ با هم کنار نمی‌آیند و در جشنواره این خیلی خوب است که کنار هم می‌نشینند و در مورد یک فیلم صحبت می‌کنند. یک آدم بزرگ، یک کارگردان سرشناس که شاید یک سال یا دو سال زحمت کشیده و فیلمی را ساخته حالا راحت فیلمش را در معرض انتقاد می‌گذارد و به حرف‌های بقیه گوش می‌دهد.

الان تخصصی بالاتر از ساخت کار عروسکی نیست و مواد متریال است و به بچه‌ها می‌گویم هر کدام بتوانید غیر از روش‌هایی که من سر کلاس گفتم روش‌های دیگری ارائه دهید برای ساختن؛ دست، مفاصل و... یک نمره ویژه دارد. حتی اگر وسط کلاس متوجه شدیم که این کار اشتباه است و به نتیجه نمی‌رسد. همیشه سعی کردم در معرض قضاوت باشم و با هنر جوهایم همیشه رابطه‌ای داشتم و بچه‌هایم بدون ترس نظرشان را می‌گویند. من کلاً از تخیل و خیال‌پردازی و تصویرسازی خوشم می‌آید و به خاطر همین در بچگی ترس‌های زیادی داشتم؛ بر عکس خواهر دوقلویم که مغز خیلی منطقی دارد. من مغزم کاملاً برعکس است مثلاً از ترک دیوار از سایه یا هر چیزی برای خودم یک چیزهای وحشتناکی می‌سازم و از چیزهایی که بوجود می‌آورند، لذت می‌برم. چیزی که مهمه این است که چیزهایی که در بچگی هست در بزرگی نیست.





## کسرا علی‌زاده

من قبل از این برنامه دوستان فیلی کمی داشتم و ارتباطم در عد دوستان فناوری و مدرسه بود و چون خودم در یک فضای هنری بزرگ شده‌ام، دوستانم نمی‌توانستند مرا درک کنند. ولی این جشنواره باعث شد تا دوستان هنرمند زیادی پیدا کنم و بتوانیم باهم در مورد فیلم و سینما بحث و گفت‌وگو کنیم.

تجربه‌ی داوری برای من فیلی عالی بود و از آن موقع با دقت بیشتری به فیلم‌ها نگاه می‌کنم و از طرفی یاد گرفته‌ام که قضاوت عادلانه در مورد چیزهای دیگر هم داشته باشم. کلاً قضاوت و داوری کار سختی است و اگر بتوانیم بین چند فیلم یا هر چیز دیگری بهترین‌ها را انتخاب کنیم، باید فیلی دقت داشته باشیم تا بعداً دچار عذاب وجدان نشویم. من دوست دارم باز هم این تجربه را تکرار کنم و می‌فواهم در آینده به‌عنوان کارگردان در همین جشنواره‌ها شرکت کنم.

داور کودک و نوجوان

دوره سی و دوم جشنواره

اردبیل



## سلدا فرمانی

من قبل از این که داور جشنواره یا مسابقه‌ای شوم، فکر می‌کردم قضاوت کردن فیلی آسان است ولی وقتی که داور شدم، دیدم که باید به هر چیزی که در یک فیلم هست، توجه کرد مثل فیلم‌نامه، لاکردان، بازیگر، تصویربرداری، عنوان فیلم، موسیقی، نورپردازی، صداگذاری، طراحی صحنه، طراحی لباس، گریم، تدوین، تهیه‌کننده و ... تا ببینیم در همه‌ی این موارد آیا اشکالی هست یا نه؟

مثلاً آیا بازیگر می‌تواند دیالوگی که در فیلم‌نامه هست را با احساس خود دیالوگ بگوید؟  
من فیلی دوست‌دارم در آینده یک بازیگر موفق و یک فیلم‌ساز موفق شوم.

داور کودک و نوجوان  
دوره سی و دوم جشنواره  
اردبیل

## محمد فتح‌نجات

### یک پروانه ... و ... لباس سفید

محمد فتح‌نجات مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز روزنامه کرمان امروز هستیم. در مهر ماه سال هفتادوپنج که جشنواره فیلم کودک و نوجوان در کرمان برگزار شد، من یازده سالم بود، متولد ۲۵ / ۶ / ۶۷ هستم و به دلیل فعالیت‌های روزنامه‌نگاری پدرم، با سیستم اجرایی این جشنواره آشنا شدم و بعد به پیشنهاد سید جواد جعفری که آن زمان مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بودند، در روابط عمومی این جشنواره مشغول به کار شدم که البته فعالیت‌م افتخاری بود، این جور نبود که صددرصد موثر باشد. بگونه‌ای حضور کودکان و نوجوانان در این جشنواره بیش‌تر افتخاری بود؛ به‌غیر از آن مراحل داوری به نوعی ابراز سلیقه بود در بین نوجوان‌ها که به‌نظر من رفتار خوبی است.

اتفاقی که آن سال‌ها افتاد، تا چند سال بعد هم کرمان تحت تأثیر بود. بسیاری از کودکان که تا آن زمان اصلاً با سینما به دلایل فرهنگی و شاید اقتصادی‌اش آشنایی نداشتند در این جشنواره توانستند بیایند سینما و فیلم‌ها را ببینند؛ این اتفاق خوبی بود. از طرفی محلی که جشنواره در آن برگزار شد خانه شهر کرمان بود - که حالا چند وقت هست نیمه‌فعال است و در راه‌اندازی مجددش اختلاف‌نظر بسیار است - اما آن زمان بسیار فضای خوبی بود؛ هم موقعیت جغرافیایی‌اش وسط شهر بود؛ هم این‌که فضای پارک ماشین و فضای سبز داشت و اطرافش تماماً پارک بود. فکر می‌کنم تأثیرگذار بود تا حدی که بعضی بچه‌ها که برای بازی به پارک می‌آمدند یک‌دفعه متوجه برگزاری این اتفاق و جشنواره می‌شدند.

یقیناً جشنواره برای من مؤثر بوده، الان در متدهای روانشناسی و روان‌شناختی که ما داریم بیش‌تر بعد از گذشت بیست سال متوجه می‌شویم که ایجاد مسئولیت برای کودکان و نوجوانان بسیار سرنوشت‌ساز است برای آینده. این یقیناً برای من تأثیرگذار بوده با وجود این‌که ما متوجه بودیم که آن زمان این رفتار یک رفتار افتخاری است و ما عاملیت صددرصد نداریم در موضوع‌ها؛ اما برای اولین بار بود که یک مسئولیت با شما میل رسمی داشتیم. لباس فرم می‌پوشیدیم، یک لباس سفید رنگ بود یادم هست که متأسفانه عکس هم ندارم مگر این‌که خود آرشبو جشنواره از ما داشته باشد. یک لباس‌های سفید رنگ بود؛ زیبا. یادم هست: آستین سبز داشت و یک پروانه سفید رنگ هم داشت. خیلی غرور آفرین بود برای ما که لباس فرم داشتیم. یک مقداری سازمان‌دهی شده بود.

ما بعد از مدرسه می‌رفتیم. اتفاق‌های خیلی خوب جشنواره: اول همان‌که در ابتدا گفتم آشنایی ناگهانی بعضی از کودکان که اصلاً نمی‌دانستند سینما چی هست. دوم، به‌خاطر دارم سوپرستارهای آن زمان، افرادی مثل

علی‌رضا خمسه، اکبر عبدی که آن زمان حرف اول را می‌زدند. سریال «کارگاه علوی» پخش می‌شد، نقش اولش؛ افرادی مثل رامبد جوان که در سریال «خانه سبز» بازی می‌کرد؛ خیلی مشهور بودند. من و دیگر بچه‌ها یک دفترچه داشتیم از آن‌ها امضاء می‌گرفتیم. برای ما یک متن‌هایی را می‌نوشتند، شعر می‌نوشتند. لیلی رشیدی و پدرشان آمدند و رفتارهای خیلی خوبی داشتند. آقای علی مصفا خودش ما را جمع می‌کرد و می‌گفت من بازیگرم بیاید با من عکس بگیرد و متن‌های امیدوارکننده می‌نوشت: «به افق پیش‌رو باید نگرست...» این یک اتفاق بود که از نزدیک خیلی تأثیرگذار بود. تفکرات گوناگون وارد شهر کرمان شدند آن هم در غالب هنرمندانی جریان‌ساز؛ تفکرات هنرمندانه داشتند و نگاه هنرمندانه به شهر می‌کردند و تا سال‌ها بعد تأثیرگذار بود و این یکی از فایده‌های جشنواره بود.

خاطرات من از آن زمان مربوط به آن سطح از اطلاعات آن زمان من بود؛ احتمالاً هدایت داوران کودک و نوجوان آن زمان به‌عده‌ی کانون پرورش فکری بود، ارشاد که تأثیری داشت. آموزش و پرورش را نمی‌دانم اما یادم هست بعضی از مدارس بچه‌ها را برای تماشای فیلم می‌آوردند. یادم هست که بیرون یک تلویزیون بزرگ گذاشته بودند تا بیرون هم از این طریق پی‌گیری کنند. یعنی بچه‌هایی که بدسرپرست یا بی‌سرپرست بودند هم در خیابان جمع می‌شدند و فیلم را نگاه می‌کردند؛ این اتفاق جالبی بود. من الان نمی‌دانم با این حجم از مواجهه کودکان با فضای مجازی، هنوز هم تأثیرگذار هست؟ اما احساسم هست که با همان‌ها هم می‌توان کار کرد. شبکه‌هایی باشد که اکران فیلم داشته‌باشد برای بچه‌هایی که بیش‌تر سرشان در گوشی و تبلت است. من می‌دانم که هنوز در شهر کرمان یا شهرهای این کشور هستند بچه‌هایی که توان سینما رفتن ندارند و هیچ فضای مجازی هم در اختیارشان نیست. شاید بتوان فیلم‌ها را برای آن‌ها هم نمایش داد.

## فاطمه فرنام

### هیجان شیرین

فاطمه محبوبانه می‌گوید شاید یک نوجوان خجالت‌بکشد که روی صحنه برود، جایی که هنرمندان بزرگ حضور دارند، اما این یک هیجان شیرین است. فاطمه فرنام پانزده ساله در آن ایام به واسطه‌ی خانواده‌اش با فضای فرهنگ و سینما بیگانه نبود اما استعدادش را در این زمینه نمی‌شناخت. او پس از تجربه‌ی داوری در سی‌امین دوره‌ی جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، نقاشی و عکاسی را دنبال کرد و به علاقه‌اش در زمینه‌ی نویسندگی و نقد فیلم هم پی‌برد. علاوه بر آن با عضویت در انجمن فانوس به سرپرستی استاد داستان‌پور ارتباطش را با فضای فرهنگی - مذهبی نیز حفظ کرد. او معتقد است که حضور در جشنواره باعث بالارفتن اعتماد به نفسش شد و توانست در تصمیم‌گیری‌هایش از آن به‌درستی استفاده کند. فاطمه می‌گوید دوره‌ی نوجوانی دوره‌ی رشد جسمی و فکری است و حضور در جشنواره به رشد فکری آن‌ها کمک می‌کند.

## غزل فلک

### دیافراگم باز

دوربین‌هایی که یونیسف در دوره‌ی بیست‌وهفتم جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به غزل و دوستانش هدیه‌داد؛ محرکی بود برای شرکت در کلاس‌های تخصصی عکاسی. او بعد از جشنواره در کانال تلگرامی عکاسان اصفهان در مسابقه‌ی عکاسی از طبیعت رتبه‌ی دوم را به‌دست آورد.

غزل فلک که اکنون نوجوانی ۱۷ ساله است در دوره‌ی بیست‌وهفتم و بیست‌وهشتم داور جشنواره بود؛ پس از آن شروع به نویسندگی کرد و بعدها داور فیلم‌نامه‌ی کوتاه در مدرسه شد.

مادر غزل می‌گوید: جشنواره در رشد شخصیت بچه‌ها بسیار مؤثر بوده و قدرت تحلیل آن‌ها را بالا برده‌است، امیدواریم در آینده غزل بتواند مسیر هنر را ادامه‌دهد.



آلا فوقی

## پنجره عقبی هیچکاک

آلا فوقی هستم، سی‌وهشت سال سن دارم. اولین باری که داور جشنواره شدم، سال هفتاد بود که فکر کنم کلاس چهارم دبستان بودم. خواهرم تازه وارد انجمن سینمای جوان شده بود و آقای بودند به نام آقای جوزدانی که به خواهرم گفته بودند جشنواره کودک یک فراخوان زده برای داور کودک و من هم آن موقع علاقمند بودم. یک هفته‌نامه‌ای بود که چهارشنبه‌ها می‌آمد؛ می‌رفتم می‌گرفتم و عکس‌های آن را می‌چیدم؛ آن موقع که اینترنت نبود. من رفتم و آزمون دادم. یادم هست که یک آقای بودند که متأسفانه اسم‌شان یادم نیست، از من پرسیدند آخرین فیلمی که دیدی چی بوده است؟ و من گفتم «پنجره عقبی» هیچکاک را دیدم و بعد لپ من را گرفت و گفت مگر تو هیچکاک را می‌شناسی؟

البته آن دوره که من داور شدم فقط مصاحبه بود و کتبی امتحان نداشتیم. بعد علاقمند شدم. غیر از این که سینما را دوست داشتم یک حس استقلال هم به من داد که یک هفته از صبح تا آخر شب با بچه‌ها بیرون هستم و خانواده‌ام نیستند. سال بعد خودم پیگیرش بودم که البته فکر کنم سال بعد، اول امتحان کتبی دادم و بعدش مصاحبه؛ دوسال بعدش هم داور جشنواره شدم. سال دوم راهنمایی بودم و یک مقطعی هم همیشه در زمان مدرسه بود. بزرگ‌ترین مشکل من این بود که مدرسه اجازه نمی‌داد؛ دوم راهنمایی که بودم، مدیران می‌گفت نمی‌توانم اجازه بدهم که هفت روز ایشون به مدرسه نیایند و من سال هفتاد و سه داور نبودم و خوب سن من هم اجازه نمی‌داد که داور کودک باشم. آخرین دوره‌ای که داور بودم سال هفتاد و چهار بود؛ سالی بود که فیلم «نان و شعر» بود کار آقای پوراحمد. آن سال که اول دبیرستان با هزار مکافات من دبیرستان محبوبه‌دانش می‌رفتم یک خانم ناظمی داشتیم که این قدر به‌سختی به من اجازه داد. ولی به هر حال رفتم.

جشنواره که قطعاً تأثیر داشته؛ ولی خوب خانواده من با این که پدرم اهل سینما نبودند ولی پدر من عاشق فیلم بود و یک دوست یهودی داشت که هر شب از او فیلم‌های ویدئو می‌گرفت؛ مادرم همیشه نگران بود که بابام را بگیرند. من

فیلم زیاد می‌دیدم شاید بگویم تمام فیلم‌های قبل از سال پنجاه و هفت ایران را دیدم و چون خواهرم هم علاقه‌مند بود یک‌سری لیست به پدرم می‌داد و ما می‌دیدیم. راستش چیزی که من را به سینما علاقه‌مند کرد، دیدن فیلم بود؛ یعنی وقتی کنکور دادم هر کس از من می‌پرسید، قبول می‌شی یا نه؟ به همه می‌گفتم یا رتبه‌ام تک‌رقمی می‌شود و یا نمی‌شود یعنی من درس زیاد خوانده‌بودم ولی دیدن فیلم خیلی کمک کرد.

برای من بار اولی که به جشنواره آمده‌بودم، دیدن بازیگرها برایمان خیلی مهم بود. بچه‌تر که بودیم یک برنامه‌ای بود به نام «هوشیار و بیدار» که آقای خمسه بازی می‌کردند و یک نفر دیگر که فوت شدند. وقتی آقای خمسه را در جشنواره دیدم برایم خیلی جذاب بود و برای بقیه تعریف می‌کردم.

یک دوره‌ای که داور جشنواره بودم فیلم «بدوک» آقای مجید مجیدی را گذاشته‌بودند، که این فیلم قاچاق بچه‌ها بود؛ این فیلم من را به قدری ناراحت کرده بود و ترسانده بود که من فردای آن روز گفتم نمی‌خواهم بروم. و یک زمانی هم فیلم را نشان دادند، فکر می‌کنم هشت تا ده بود و این قاچاق بچه بود و نشان می‌داد بچه‌ها را اذیت می‌کنند و می‌فرستند آن طرف مرز و من هنوز آقای کاسبی را که در فیلم‌های طنز هم بازی می‌کند. دوستش ندارم و از آن موقع هم دیگه نخواستم فیلم را ببینم؛ شاید آن موقع من ده - یازده سالم بود؛ واقعاً ترسیده‌بودم و فردای آن روز یک زمان دو روزه‌ای بود که من نمی‌خواستم بروم. ولی چیزی که برایم جذاب بود همان سال هفتاد و چهار بود که من «قصه‌های مجید» را فکر می‌کنم از کلاس پنجم دبستان تا دوم - سوم راهنمایی داشتیم می‌دیدم و بعد «نان و شعر» را آورده‌بودند و بعد مهدی باقری با ما همراه بود و خیلی برایم جذاب بود که البته بعد هم در دانشگاه خوراسگان هر دو مهندسی کشاورزی بودیم و من می‌دیدمشان.

متأسفانه این چندسال اخیر جشنواره را دنبال نکردم یعنی در جایگاهی هم نیستم که بخواهم نظریه‌ها و نظریه‌ها را برادرم امسال داور بود و او هم شعور درک فیلم را دارد. وقتی از او درباره فیلم‌ها می‌پرسیدم، چون من خودم فیلم ۲۳ نفر را در جشنواره فجر دیدم و وقتی از او پرسیدم که به نظرت فیلم خوبی بود؟ گفت فیلم خوب بود ولی برای بچه‌ها نبود، این چه فیلمی بود که بچه‌ها را کتک می‌زدند و... پس همان «بدوکی» که من دیدم شاید بیست سال پیش، هنوز فیلمی بوده در جشنواره که فرضاً بچه برادر من را هم اذیت کرده، و می‌گفت: فیلمی بود که من با مامان و بابام می‌رفتم در سینما می‌دیدیم ولی در جشنواره که دیده‌بود اذیتش کرده بود. البته من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظریه‌ها و نظریه‌ها را بگویم ولی به هر حال فکرمی‌کنم این یک ایراد است. به یاد دارم خودم بچه که بودم یک فیلمی بود به نام «پاتال و آرزوهای کوچک» که شاید من ده بار اصرار می‌کردم من را ببرید سینما و این فیلم را دیدم ولی مثلاً «دزد عروسک‌ها» به خاطر آریتا حاجیان یا اکبر عبدی که با اون شمایل می‌آمدند می‌ترسیدم؛ یا از گربه در «شهر موش‌ها» من خیلی می‌ترسیدم؛ ولی مثلاً یک فیلمی بود به نام «گلنار» در جنگل که هنوز هم دوست دارم، چون یک فیلم لطیفی بود. آن موقع کودکی ما که فیلم‌ها زیادتر بود باز هم فیلم‌هایی بود که اذیت‌کننده و البته الان هم



فیلم کودک ندیدم که در سینما اکران شود؛ شاید فقط این فیلم که از سید جواد هاشمی است. یا فیلم «پدر دیگری» که چند تا جایزه گرفت که به نظر من آن فیلم هم برای بچه‌ها نیست.

هنر و تجربه: اول دبیرستان که بودم و می‌خواستم انتخاب رشته کنم، یک طوری بود که هنرستان دوتا رشته داشت: یکی گرافیک و یکی خیاطی و خانواده. می‌گفتند این رشته برای بچه تنبل هاست و من رفتم رشته تجربی و دانشگاه دولتی، مدیریت قبول شدم که یزد بود؛ چون نمی‌خواستم یزد بروم و مهندسی کشاورزی هم قبول شدم؛ مجبور شدم بروم همان مهندسی کشاورزی دانشگاه خوراسگان؛ ولی از همان موقع آمدم و انجمن سینمای جوان اسمم را نوشتم و همین‌طور که داشتم دوره لیسانس را می‌گذراندم به انجمن می‌رفتم. بعد یک سری کلاس‌های فیلم‌نامه‌نویسی آقای سعید عقیقی که اصفهان آمده بودند رفتم و یک دوره هم با آقای شهنام شکل آبادی. واقعاً هم نمی‌دانم لیسانسم را چه طوری گرفتم.

بعد از لیسانسم چند سالی هم در بانک کشاورزی کاری کردم؛ کارشناس بیمه محصولات کشاورزی بودم. با آن‌ها مستند می‌ساختیم و یک زمانی شد که من دیدم که دیگر بانک نمی‌توانم بروم. البته در بانک کشاورزی هم در همین زمینه فعالیت می‌کردم؛ زرین‌شهر می‌رفتم و باید صبح زود ساعت ۷:۳۰ کارت می‌زدم و دیگر عصرها به کلاس‌هایم نمی‌رسیدم و خسته بودم. با همسر صحبت کردم و گفتم می‌خواهم بروم و شهر یور استعفا بدهم. از طرفی چون همه می‌گفتند این سابقه کار و بیمه چه می‌شود؟ من به تنها کسانی که گفتم همسرم و مادرم بود و استعفای خودم را نوشتم سال هشتاد و شش.

موقعی که می‌خواستم امتحان فوق لیسانس بدهم آن موقع امتحان اردیبهشت‌ماه نبود، اسفند بود. سال هشتاد و شش از شهر یور تا بهمن واقعاً درس خواندم و کنکور دادم و دانشگاه تهران فوق لیسانس قبول شدم؛ دانشکده هنرهای زیبا رفتم؛ البته اگر دانشگاه هنرهای زیبا نمی‌رفتم و دانشگاه هنر می‌رفتم یک کم بهتر بود چون به هر حال فضای دانشگاه تهران یک فضای خشکی بود و کار عملی زیاد نداشت؛ از دواج هم کرده بودم و خیلی هم سخت بود چون باید هفته‌ای دو روز می‌رفتم تهران، دوشنبه‌ها و سه‌شنبه‌ها. یعنی می‌رسیدم آرژانتین می‌رفتم انقلاب، دانشگاه؛ بعد شب خوابگاه و فردا که ساعت پنج دانشگاه تمام می‌شد می‌رفتم آرژانتین. چون لیسانسم مرتبط نبود درسم دوساله تمام نشد و تقریباً سه‌سال ونیم طول کشید چون واحدهای پیش‌نیاز داشتم.

بعد از این که درسم تمام شد یک سری کار مستند انجام دادم بعد فیلم کوتاه ساختم؛ برای چند تا مجله کار نقد انجام دادم؛ تدریس کردم به گروه سمعی بصری فولاد مبارکه و در آموزشگاه آزاد تهران. چند بار دانشگاه سپهر به من پیشنهاد شد که نرفتم چون هم من آدم تدریس نیستم و هم این که راهش برایم دور بود. بعد روی یک موضوعی تحقیق کردم و آن موضوع را با پرویزال فرستادم دانشگاه هنرپاریس که قبول کردند و گفتند می‌توانی به صورت غیر حضوری دکتری بگیری؛ یعنی به صورت رساله‌های به این صورت که هر پنج، شش ماه بیایی آن‌جا و برگردی،

کلاس زبان فرانسه هم به صورت فشرده رفتیم که این کار را انجام بدهم ولی نشد. یک فیلمی دارم که فکر می‌کنم از اواسط مهرماه به هنر و تجربه آمد و رونمایی‌اش هم سیتی سنتر بود؛ جمعیت زیادی هم برای رونمایی آمده بودند. برای تهیه این فیلم باید با کارتن خواب‌ها می‌رفتم و می‌آمدم؛ بیش‌تر با موبایل بود. خودم هر فیلمی که می‌بینم همه می‌گویند آلا هر فیلمی می‌بیند می‌گوید این فیلم بد است؛ بعد رونمایی که شد من خودم آن انتظاری که همیشه از خودم داشتم را دیگر نداشتم و فکر می‌کنم باید خیلی بهتر از این می‌شد و از نظر فیلم‌سازی به آن جایگاهی که می‌خواستیم هنوز نرسیده‌ام.

البته مستندهایم را هم سعی کردم مستندهای خاصی باشد. چندتا مشکلی که داشتم مثلاً این کارتن خواب‌ها قرار بود اردیبهشت وارد هنر و تجربه شود ولی اداره ارزشیابی خیلی ممیزی رویش گذاشت چون من نمی‌توانستم وسط صحبت‌هایشان بوق بگذارم، بعد یک مستند دیگری در مورد سکس‌وورکرهای خانم که آن‌ها هم کارت‌خواب بودند، کار کردم که ادرا ارزشیابی تا حالا هشت‌بار اصلاحیه برایم گذاشت و یک مستند هم در مورد خودم کار کردم. البته علاقه‌ام فقط سینمای مستند نیست، دوست دارم سینمایی کارکنم ولی متأسفانه پول ندارم.

فضای کودک را انتخاب نمی‌کنم. البته یک فیلم هم برای جشنواره کودک برای شهرداری دو-سه سال پیش ساختم به نام «دوراهی» که نویسنده‌اش خانم علی‌نقیان بود. به نظر من کار با کودک خیلی سخته یعنی خیلی خیلی سخته؛ شاید اگر هزینه بیش‌تری داشتم و می‌توانستم با آن کودک یا نوجوان بیش‌تر کار کنم، مثلاً به جای این که شش روزه این فیلم را می‌بستیم، بیست‌روزه می‌بستیم این خیلی بهتر بود ولی خیلی انرژی می‌برد و باید زمان بگذاری چون کودک وسط کار می‌گوید: خوابم می‌آید و همه چیز تعطیل می‌شد؛ یک‌دفعه می‌گفت گرسنه‌ام؛ یا اگر برایم پاستا نخرید من هیچ کاری نمی‌کنم. با این که بازیگر هم بود و آماتور نبودند. من خودم کودک کار نمی‌کنم. استاد راهنمای من استاد السنتی همیشه به من می‌گفت هر کس وارد هنر می‌شود آدم عقده‌ای است؛ یعنی دغدغه‌هایی داشته و می‌خواهد آن را برون بریزد؛ نه من این طوری نیستم و اگر قرار باشه فیلم بسازم ترجیح می‌دهم، رئال اجتماعی بسازم. یعنی واقعیت‌های جامعه را نشان بدهم. مثل زندگی‌های خودمان پایانش کسی نه قهرمان داشته‌باشد و نه این که همه چیز بخوبی و خوشی تمام شود و شاید در فیلم‌هایم کودک باشد ولی محوریت فیلم برای کودک نباشد. از کارهای خودم یکی «زمان افقی ضربدر هیچ» را ساختم. یک فیلم «دوراهی» برای کودک ساختم، فیلم «وای انسان» را ساختم. یک بار در جشنواره بزرگ‌داشت کوروسلاوا برای نقد فیلم داگ‌لین دوم شدم؛ که ژاپن برگزار شد. در جشنواره صلح مسکو فیلم «وای انسانم» منتخب شد. در جشنواره سلامت مستند «وتن»، فیلم‌نامه‌اش منتخب شد. من یک زمانی که دچار بیماری خاصی شده‌بودم این فیلم را از خودم ساختم که اطرافیانم موافق نبودند؛ مادرم در سینما فقط گریه می‌کرد، من یک مشکل خونی پیدا کردم و هم‌زمان بود با این که داشتم سریال برکینگ بد را می‌دیدم و این فیلم را ساختم.

## مهدی فولادگر

### بزرگ‌ترین فستیوال شهر من

**روز - داخلی/خارجی - فستیوال:** او که پسر روزهای گرم مرداد هفتادوهفت است، در بیست‌وپنجمین و بیست‌وششمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به‌عنوان داور و در دوره‌ی بیست‌وهفتم به‌عنوان خبرنگار نوجوان حضور داشت.

مهدی فولادگر اولین تجربه‌ی حرفه‌ای‌اش در قاب تلویزیون را بعد از بیست‌وششمین جشنواره با نقش آفرینی در تله‌فیلم «زنگ حساب»<sup>۱</sup> آغاز کرد. به گفته‌ی مهدی جشنواره بستری بود تا او و هم‌سن‌وسالانش بتوانند سینما را بهتر بشناسند و در مدتی هر چند محدود با هنرمندان بزرگ نشست و برخاست کنند که این امر می‌تواند در سرنوشت‌شان بسیار مؤثر باشد. او معتقد است که پی‌گیری و ادامه‌ی مسیرش به صورت حرفه‌ای در هنر ششم و هفتم یادگار جشنواره‌ی کودک است.

او دوران نوجوانی‌اش را در هنرستان هنرهای زیبا به آموختن رشته‌ی نمایش پرداخت و می‌گوید که پیشینه‌اش در «بزرگ‌ترین فستیوال بین‌المللی زادگاهش» و علاقه‌مندی به سینما، در قبولی او در مصاحبه‌ی حضوری دانشگاه بسیار مؤثر بوده؛ مهدی فولادگر هم‌اکنون دانشجوی رشته‌ی کارگردانی تلویزیون در دانشگاه صدا و سیما است.

**روز - داخلی/خارجی - سینما/تئاتر:** مهدی فعالیت حرفه‌ای‌اش را ابتدا با بازیگری آغاز کرد و در مراحل بعد مشغول کار دستیاری صحنه، مدیریت صحنه، منشی‌گری صحنه و در نهایت کارگردانی شد. از فعالیت‌های او می‌توان به هم‌کاری در این آثار اشاره کرد: بازیگری در سریال «روزها و رازها»<sup>۲</sup>، مدیریت صحنه در گروه «کاووش» در جشنواره‌ی کاشان<sup>۳</sup> با اجرای دو نمایش «پنج سالگی» و «ستارگان به آسمان بر نمی‌گردند»، کارگردانی دو نمایش «خرگوش سفید با چشمان قرمز» در سال ۱۳۹۶ و «دعوت»<sup>۴</sup> در سال ۱۳۹۷؛ او هم‌چنین در دو نمایش «هنگامه‌ای که آسمان شکافت» و «حرف‌شورخانه» هم به‌عنوان دستیار کارگردان فعالیت داشت. اولین تجربه حرفه‌ای مهدی در هنر نمایش، کارگردانی خیابانی نمایش «بیرق» بود. مهدی فولادگر هم‌اکنون مدرک بازیگری آکادمی تئاتر لیو<sup>۵</sup> را دارد و در تلاش است تا به صورت حرفه‌ای با این تیم هم‌کاری کند.

۱. کارگردان: «فریدون خسروی»  
 ۲. کارگردان: «فریدون خسروی»  
 ۳. سرپرست گروه: «احسان جانمی»  
 ۴. نویسنده: «غلام‌حسین ساعدی»  
 ۵. سرپرست گروه: «حسن معجونی»

## مهدی قاسمی

### استارت

قضاوت، اعتیاد و کودکان کار، موضوع سه فیلم‌نامه‌ی کوتاهی است که مهدی قاسمی پس از جشنواره نوشت و با دوستانی که در آن زمان با آن‌ها آشنا شده بود تصمیم به ساخت‌شان گرفت. او که متولد هشتاد و دو است، اعتقاد دارد حضور در داوری جشنواره‌ی سی‌ام باعث شد با افرادی آشنا شود و فضایی را تجربه کند که حاصلش شد عمیق‌تر دیدن دنیای پیرامونش، دنیای هنر و سینما.

جشنواره اما بارقه‌ای را در ذهن مهدی روشن کرد تا او هنر را با همه‌ی ابعادش دوست بدارد و قدم در راه کلاس‌های بازیگری، فن بیان و فیلم‌نامه‌نویسی گذارد؛ او به نواختن ساز نی نیز مشغول است. به عقیده‌ی مهدی جشنواره‌ی کودک برای افرادی که با این حرفه آشنایی دارند، می‌تواند در حکم پلکانی بزرگ یا به عقیده پدرش آسانسور مسیر آینده باشد اما برای برخی دیگر مانند خودش که آشنایی کم‌تری با سینما داشتند در حکم استارتی قوی عمل می‌کند که به واسطه‌ی آن فرد می‌تواند علاقه و استعدادش را در این مسیر بیابد و آن را پرورش دهد.

## دانیال قندی

### شعله‌ی دل آپاراتچی

**حلقه‌ی اول:** شاید هیچ وقت فکرش رو نمی‌کردم که بشه ... یا بهتر بگم، بتونم فیلم را از جای دیگری بالاتر از بقیه ببینم؛ جایی که فقط خودم باشم و تاریکی سینما و یه عالم تماشاچی و ... من از آن بالا ... نمی‌دونم اما شاید این جرقه زمان داوری به ذهنم خورد که می‌شود طور دیگری به سینما رفت و فیلم‌ها را دید ... این نوجوان علاقمند به سینما مدتی پس از جشنواره آپاراتچی سینما ساحل اصفهان شد؛ به عقیده‌ی او تماشای فیلم از اتاقک بالای سینما تجربه‌ای وصف‌ناشدنی است.

**حلقه‌ی دوم:** شروع آشنایی دانیال قندی با سینما به‌طور جدی، در بیست‌وپنجمین تا بیست‌وهفتمین دوره از جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان بود. دانیال می‌گوید حضورش در بخش داوری بین‌الملل به‌عنوان یکی از نمایندگان فرهنگ ایرانی هم برای خودش - از نظر افزایش اعتمادبه‌نفس و تقویت حس استقلال - و هم برای هم‌پایگانش از ملل مختلف - به جهت آن‌که با منش، فرهنگ و تمدن ایرانی آشناشوند - بسیار مفید بوده و حتی بر سلیقه‌ی موسیقایی او هم تأثیر گذاشته‌است. این علاقه و تعامل تا آن‌جا ادامه‌می‌یابد که در سفر دانیال به رم؛ او پول‌هایش را جمع‌می‌کند تا به دیدار دوستی که در زمان جشنواره پیدا کرده و در میلان ساکن است برود؛ دانیال دو-سه شبی هم کنار دوستش، آنتونیو، می‌ماند. آنتونیو هم که روزی داور جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوان در ایران بوده‌است، دوست‌دارد بار دیگر به ایران بیاید و در کنار ایرانیان سفرش را خاطره‌انگیز کند.

**حلقه‌ی سوم:** دانیال پس از جشنواره، فیلم‌نامه‌ی دو فیلم کوتاه «بیننده» و «جنایت» را نوشت. او اعتقاد دارد که بسیاری از ایده‌هایش برای نوشتن از همان کلاس‌های آموزشی دوره‌های داوری در ذهنش ایجاد شده‌است. دانیال به‌عنوان بازیگر هم، در فیلم کوتاه «بیننده» و در دو فیلم نیمه‌بلندی که در حال ساخت است حضور دارد. او با پی‌گیری و علاقه‌مندی توانست در بسیاری از پروژه‌های هنری دوستان هم‌سن‌وسالش به‌عنوان مشاور، راهنمای آن‌ها باشد. هم‌چنین او به‌صورت حرفه‌ای برای مجموعه‌ی علوی تیزرهای تبلیغاتی ساخته‌است. به گفته‌ی این زاده‌ی مرداد هفتادوهشت جشنواره مانند شعله‌ای است که در درون هر فرد روشن‌می‌شود و هر کس خودش را از آن پیدامی‌کند و به دنبال آموخته‌هایش می‌رود.



## حسین قاسمی هنر

### مشاور کوچک

من حسین قاسمی هنر متولد ۲۷/۱/۷۹. اولین باری که با جشنواره فیلم کودک و نوجوان برخورد داشتم برمی‌گردد به اولین بار که جشنواره از اصفهان برگشت به همدان سال هشتاد و شش بود که من هفت سال سن داشتم که شدم کوچک‌ترین فرد جشنواره فیلم. به نوعی از ارتباط با داوری شروع کردم. بعد هشتاد و هفت به‌عنوان مشاور مدیر اجرایی جشنواره بودم. سال هشتاد و هشت به‌عنوان داور و هم مشاور مدیر اجرایی، بعدها سه دوره مشاور مدیر اجرایی شدم. اما داور نبودم و این‌که حدوداً هفت - نه سال شد.

من سال هشتاد و شش که داور شدم، سال هشتاد و هفت مشاور مدیر اجرایی بودم و این باعث شد که با فیلم کودک و نوجوان آشنا شوم و همین موضوع باعث شد سال هشتاد و هشت در فیلم سینمایی «پرواز مرغابی‌ها» به کارگردانی آقای علی شاه‌حاتمی بازی کنم و همان سال کاندید دریافت بهترین بازیگر در جشنواره کودک و نوجوان شدم؛ جشنواره بیست و سوم بود. جشنواره بیست و پنجم هم که جشنواره آمد بود اصفهان دوباره یک فیلم سینمایی کار کردم با آقای ابراهیم فروزش. آن سال هم کاندید بهترین بازیگر شدم و بهترین بازیگر دانش‌آموز کشور هم شدم؛ از طرف آموزش و پرورش انتخاب شدم.

راستش وقتی جشنواره بعد از چند سال دوباره آمد همدان این جوری بود که یک جو خیلی عالی در شهر در مردم ایجاد شد و همین‌طور توی بچه‌ها، و این‌که برای یک سال داوری که فراخوان داده بودند برای داوری نزدیک دو هزار نفر ثبت‌نام کرده بودند و این نشان‌دهنده یک شور و حال به‌واسطه جشنواره فیلم بود که در همدان شکل گرفته بود که این خیلی خوب بود و باعث شد که گروه‌های سینمایی بیایند همدان و استعدادیابی کنند. اولین فیلم سینمایی تولیدشده در همدان برمی‌گردد به همین حضور جشنواره فیلم در همدان. خیلی تأثیر داشت روی مردم همدان و بچه‌ها، بچه‌هایی که تازه داشتن محیط جشنواره را تجربه می‌کردند. در زندگی من هم تأثیر داشت. یعنی جرقه این فعالیت‌های هنری در من خورده شد و دقیقاً برمی‌گردد به همان سال‌ها

وقتی که من رفتم برای داوری ثبت‌نام کردم و اولین تست را دادم که بازی کنم برای بازیگری. اول علاقه نداشتم بعد که تست دادم بعد دیدم چه قدر خوب است و علاقه ایجاد شد. الان هم در حال حاضر دانشجوی کارشناسی نمایش عروسکی در دانشگاه هنر تهران و دانشگاه سینما و تئاتر هستم. کلاً همین باعث شد این روند را ادامه دهم و بیایم سمت هنر کار کنم؛ حال چه در فیلم باشد چه تئاتر. امسال هم اردیبهشت یک فیلم سینمایی کار کردم که ان شاءالله آماده شده برای جشنواره فجر، اسمش «دختر ایران» با کارگردانی سید جلال دهقانی اشک زری. آن موقع کلاً طوری بود که دو دسته واکنش داشتیم: یک تعداد کمی می‌گفتند این‌ها بچه‌اند از تکنیک‌های فیلم سازی به نوعی چیزی بلد نیستند، درسته آموزش‌هایی داده می‌شد اما از دید این‌ها ما بچه‌ایم چیزی بلد نیستیم و ارزش برای جایزه کودک و نوجوان قائل نبودند ولی یک تعداد خیلی زیادی برعکس شدند که مخاطب ما مخاطب کودک و نوجوان است و جایزه از این‌ها می‌گیریم. برای ما ارزشمند است. مهم این است که این بچه‌ها کار ما را دوست داشته باشند. شاید نود به ده بود. برخورد عوامل فیلم و کارگردان‌ها این جور بود به نوعی.

آن سال چون اولین سال بود که داور شده بودم، خیلی یادم هست آن موقع که فیلم «بچه‌های ابدی» را دیدم فیلم راجع به اُتیسم بود. آن سال فیلم جواب همه سوال‌های بچه را می‌داد. من یادمه از خانم درخشنده پرسیدم یک بچه اُتیسم چه جور می‌تواند از کنار خیابان رد شود بدون این‌که تصادف کند یا ماشینی برایش بوق بزند سوال‌های بچگانه، با دلیل قانع‌کننده در فیلم خانم پوران درخشنده جواب داده می‌شد و من کاملاً هم‌ذات‌پنداری می‌کردم و این خیلی ارزش داشت.

آن موقع در آن سال‌ها من بازیگر آقای علی شاه حاتمی بودم و آقای علی شادمان بازیگر کار آقای فروزش بود. یکی دو دوره بعدش در جشنواره ۲۵ این عوض شد، من شدم بازیگر آقای فروزش و علی شادمان شد بازیگر آقای علی شاه حاتمی. در کار «شیر تو شیر» من نقش اول را داشتم.

من آن سالی که داور شدم، سال هشتاد و شش متقاضی زیاد بود. سال بعدش که شرکت کردم متأسفانه انتخاب نشدم. چهار و پنج مرحله تست می‌گرفتند و من مرحله سه و چهار حذف می‌شدم. من اعتماد داشتم که ناعدالتی شده و یک‌سری پارتی‌بازی‌ها شده؛ همین باعث شد با این سن کم بروم دفتر مدیر اجرایی که آقای زمردیان بود، هشت سالم بود، رفتم بهشان گفتم چرا این جور شده... بعد از جسارت من خوششان آمد گفتند تو می‌خواهی من را کمک کنی در برگزاری جشنواره؟ چون یک‌سری چیزها هست - وقتی مخاطب کودک و نوجوان هست - که بچه‌ها آن را می‌بینند اما بزرگ‌ها ممکن است هیچ وقت آن را نفهمند؛ که بتواند آن پیشنهاد را بدهد و با این رویکرد آقای زمردیان یک مشاور کودک و یک مشاور نوجوان آن سال انتخاب کردند. یک‌سری پیشنهاد می‌دادم؛ آقای زمردیان می‌گفتند این یا آن؟ و من می‌گفتم کودک با این بیش‌تر حال می‌کند و این روند

ادامه داشت. سال هشتادوهشت اولین سالی بود که مشاور کودک انتخاب می‌شد وقتی انتخاب شد و باز خورد خوب داده شد، این باعث شد که چند سال ادامه پیدا کند و هر سال یک تیم مشاور کودک و نوجوان باشد؛ دو نفر بودیم در ابتدا و سال‌های بعد شدیم تیم.

راستش اول خانواده سنتی گارد داشتند روی محیط سینما... یعنی برداشتی که از سینما می‌کردند فضای خیلی بد، برداشت خیلی بد، با آدم‌های خیلی بد بود؛ ولی وقتی رفتم توش و محیط را دیدم، برداشت خانواده هم تغییر کرد و دانستند که همه این قدر بد نیستند. اول مخالف بودند و بعد کنار آمدند و حمایت کردند. پدرم خیلی حمایت کرد و همش می‌گفت: برو من پشتت هستم و این بی‌تأثیر نیست و من همیشه می‌گویم اگر حمایت‌های پدرم نبود شاید الان به این جا نمی‌رسیدم.





## رضا کتیرایی

### پل و پله

تند قدم برمی‌داشت، ریزنقش و سبزه‌رو، تیز و فلفلی، مؤدب و موقر. پی‌گیری‌هایش به‌عنوان یک نوجوان مستقل، آن روزها زبان‌زد عوامل اجرایی جشنواره‌ی فیلم کودک بود. پیش از حضور در این رویداد هم به واسطه‌ی فعالیتش در هنر نمایش با این فضا بیگانه نبود اما به گفته‌ی خودش حضور در جشنواره گامی بنیادین بود تا ماندگار شود.

رضا کتیرایی متولد سال هفتادوهفت است. در بیست‌وششمین و بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، داور نوجوان و در جشنواره‌ی بیست‌وهشتم در بخش فیلم‌سازی سیار<sup>۱</sup> فعال بود. در جشنواره‌ی سی‌ام در بخش جنبی و در جشنواره‌ی سی‌ویکم با بخش جلوه‌گاه‌امید حضور داشت. در سی‌ودومین جشنواره‌ی فیلم کودک به‌عنوان معاون کمیته‌ی رویدادها و مناطق امور شهری فعالیت داشت. او هم‌اکنون مسئول آموزش گروه هنری «بی‌نهایت» و مؤسسه‌ی «ادیبان» است که این مؤسسات در زمینه‌ی آموزش‌های هنری و سینمایی فعالیت می‌کنند. وی هم‌چنین مشاور کنکور هنر نیز هست.

گام‌های بلند رضا به امور اجرایی محدود نمی‌شود؛ او در دو فیلم کوتاه از تولیدات جشنواره‌ی بیست‌وهشتم نقش آفرینی کرد. رضا فیلم‌نامه هم می‌نویسد و می‌گوید: فیلم‌نامه‌ای که در زمان نوجوانی نوشته مورد تأیید و حمایت «زاون قوکاسیان» و «فرزان معظم» قرار گرفته‌است. به عقیده‌ی او حضورش در محضر این اساتید در دوره‌های آموزشی جشنواره توانسته روند رسیدن به اهداف حرفه‌ای را برای او و دوستان هم‌سنش تسریع کند. اساتیدی که وقت ملاقات گرفتن با هر کدام از آن‌ها در طول سال دشوار بود در زمان جشنواره بی‌هیچ ادعایی و خالصانه هر آن‌چه که می‌دانستند را به بچه‌ها می‌آموختند؛ از نظر رضا این امر نه تنها از ارزش‌ها کم نمی‌کند بلکه ارزش وجودی آن‌ها را چند برابر می‌کند چرا که هر کدام از این بچه‌ها سرمایه‌ها و آینده‌سازان این کشور

۱. این بخش هم اکنون با عنوان المپیاد فیلمسازی شناخته می‌شود.

هستند و چه بسا افرادی که در همین جشنواره حضوری هر چند کم و کوتاه داشته‌اند اما این رویداد را پلی دیدند برای شکوفاشدن و هم‌اکنون از افراد مطرح این حرفه به‌شمار می‌روند.

رضا در حال حاضر دانشجوی رشته‌ی برق است و علاوه بر آن به فیلم‌نامه‌نویسی، کارگردانی و دستیار کارگردانی و مجری‌گری مشغول است. تمام این‌ها را میوه‌ی درخت جشنواره می‌داند و معتقد است شاید اگر جشنواره و داوری نبود او هم‌اکنون در این جایگاه قرار نداشت؛ برای رضا کتیرایی جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان در حکم پله‌ی اول قلمداد می‌شود...

## حانیه کفعمی

### کارت طلایی

حانیه کفعمی چراغ طلایی پنجره‌ی خانه‌ی در دی‌ماه هشتادودو و داورکودک دوره‌های بیست‌وششم و بیست‌وهفتم جشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان است. او هم‌اکنون به همراه دوستانی که آن‌ها را در جشنواره یافته به کمک آموزش‌هایی که دیده مشغول ساخت فیلم کوتاه «نیاز» است. هم‌چنین به کار خبرنگاری در خبرگزاری تسنیم اشتغال دارد و با کانون فیلم‌سازی خانه‌ی نوجوان نیز هم‌کاری می‌کند.

حانیه معتقد است که یافتن هویت و شخصیت اجتماعی‌اش را مدیون پله‌ی اول و گام نخستش در جشنواره بوده است. او می‌گوید حضور در کلاس درس بزرگانی همچون «زاون قوکاسیان»، «غلام‌رضا مهیمن»، «فرزان معظم» و دیگر اساتید، برایش غرورآفرین است. هم‌چنین تعاملاتی که در آن فضا تجربه کرد گامی استوار بود برای حضور پررنگ‌ترش در جامعه‌ی بزرگ‌تر. حانیه ادامه می‌دهد: شاید پیش از جشنواره، آرزویش که بازیگری، فیلم‌سازی و خبرنگاری بود، محدود به ذهنش می‌شد اما بعد از آن توانست مسیری که بتواند به آرزوهایش جامه‌ی عمل بپوشاند را بیابد.

حانیه می‌گوید فرصت طلایی زندگی‌اش پدرش است که او و دو خواهرش را با این مسیر آشنا کرده؛ او به یاد می‌آورد زمانی که برای آزمون داوران ثبت‌نام کرده بودند پدرشان برای این که بتوانند در آزمون قبول شوند و به این فضا راه پیدا کنند تمامی بروشورها و اطلاعات جشنواره را جمع‌آوری کرده و در اختیار آن‌ها قرار داده است. او با شور و حرارت تعریف می‌کند: هم‌زمان با حضور من در تیم داوری خواهرم هم به عنوان خبرنگار در جشنواره حضور داشت و به این خاطر شور و هیجان جشنواره به محیط خانه و خانواده هم منتقل می‌شد به طوری که تقریباً همه اطرافیان ما مشتاق شرکت در این فضا شده بودند.

## حوریه کفعمی

### خواهرانه

داور کودک در دوره‌ی سی‌ام جشنواره بوده‌است. حالا شکوفه‌ی خرداد هشتادوشش به میوه نشست‌است؛ او به‌واسطه‌ی علاقه‌اش به سینما و حضور خواهرش در هیئت داورى نوجوان در دوره‌های پیشین، به کانون فیلم‌سازی نوجوانان رفت و هم‌اکنون مشغول هم‌کاری در تولید فیلم کوتاه «نیاز» است. هم‌چنین حوریه که تنها دوازده‌سال دارد در حال نوشتن رمانی رئال - فانتزی می‌باشد. به‌عقیده‌ی او بهادادن به کودکان در جشنواره باعث افزایش اعتمادبه‌نفس آن‌ها و رشد شخصیت اجتماعی‌شان شده‌است.

## فرناز کلاه‌دوزر حیمی

### دو اپیزود ... و ... فرهنگ

**اپیزود مادر:** مادر می‌گوید که جشنواره فضایی فرهنگی - هنری است که افرادی که تفکر و دیدگاهی فرهنگ‌دوست و فرهنگ‌پرور دارند را دورهم جمع می‌کند؛ آدم‌هایی که دیدگاهشان برای انتخاب به هم نزدیک‌تر است. در چنین فضایی دوستی‌های سالم‌تر و صحیح‌تری شکل می‌گیرند. دوستانی که انتخاب مسیر آینده‌شان بسیار برهم تأثیرگذار بود و فرناز هم از این قاعده مستثنی نیست.

**اپیزود دختر:** فرناز کلاه‌دوزر حیمی، دختر پیانیست هفتادوهشتی، داور بخش بین‌الملل در دوره‌های بیست‌وهفتم و بیست‌وهشتم جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان بود. او معتقد است حضورش در جشنواره و در بخش بین‌الملل تأثیر زیادی در افزایش اعتمادبه‌نفس و تقویت حس استقلال او داشته و به‌طبع دوستانی که با آن‌ها در آن فضا آشنا شده، اعم از ایرانی و خارجی بسیار در انتخاب مسیر آینده‌اش مؤثر بوده‌اند و هنوز هم با برخی از آن‌ها در ارتباط است.



## مهدخت محمودآبادی

«هر جا روی آسمان همین رنگ است»

ولی داستان ما به آسمان فتم‌نشد و فرش‌های قرمز جشنواره‌های سراسر دنیا نشان‌دادند که گاهی هم می‌شود روی کره‌ی فلکی، فارغ از مرز و فرهنگ، به یک زبان صحبت کرد آن‌هم زبان سینما. و چه فرسندم که اولین تجربه‌رفتن به جشنواره‌ی فیلم را در زادگاهم اصفهان تجربه‌کردم. یادگرفتم چگونه فیلم ببینم و چگونه روایت‌کنم. لطافت به یادماندنش را در چمدانم گذاشتم و باهم مهاجرت کردیم.

به امید مانا مادرن همین یکدلی و هم‌زبانی سینمای عزیزمان که هرجا اسمش را به زبانت می‌آوری پیزی به غیراز

تممید نمی‌بینی.



مسعود کوهیان

## جشن تولد سینما

من مسعود کوهیان متولد سال ۱۳۶۲ هستم. سال هفتادوهفت - هفتادوهشت در گروه داوران کودک و نوجوان فعال بودم. سال‌های بعد به‌عنوان سرپرست و مسئول گروه داوران فعالیت داشتم. همان سال ما داور بودیم. روزهای آخرش من یک نامه نوشتم برای خانم عقیلی که آن زمان مسئول خانه کودک و نوجوان بودند و خواهش کردم که یک کانون فیلم کودک و نوجوان آن‌جا ایجاد شود و همه دوستانمان هم امضاء کردند؛ ایشان هم موافقت کردند؛ کانون تشکیل شد و جمع‌پرباری بود. ایشان با هوش‌مندی تمام از همان بچه‌ها که سال گذشته در گروه داوران بودند در سال‌های بعد به‌عنوان فعال استفاده کردند و اتفاق بعدی این‌که جشن تولد صد و بیست‌سالگی سینما در همان کانون فیلم برگزار شد که مورد استقبال قرار گرفت. بزرگان سینما از جمله خانم بنی‌اعتماد و آقای کیانیان و بسیاری دیگر تشریف‌آوردند و خدا رحمت کند آقای زاون قوکاسیان که در این برنامه پشتیبان بودند. در کانون نظرمی‌دادند و نقد فیلم و معرفی فیلم‌های ارزشمند را بر عهده داشتند. همین‌طور آقای اکبر خامین حضور پیدا کردند. آن سال‌ها شناخت ما از سینما بسیار زیاد شد، ما آن موقع شناختی به سینما نداشتیم، سنی نداشتیم. آقای زاون ما را باورداشتند و برای بچه‌ها ارزش قائل بودند. با فضای اجتماعی حالا بسیار متفاوت بود؛ این‌که یک عده نوجوان دور هم جمع‌شوند برای داوری. یک اتفاق بود، یک اتفاق خیلی بزرگی بود. جو فرهنگی خوبی بود من دوستان خوبی پیدا کردم. از بعد از آن من با کانون فیلم همکاری داشتم و عملاً سینما شد جدی‌ترین هنر من که در زندگی‌ام حضور دارد و علاقه‌مند هستم به سینما و دنبالش می‌کنم.

ولی در دانشگاه لیسانسم را اقتصاد گرفتم و فوق لیسانسم را مدیریت. الان هم در بانک هستم و همیشه می‌گویم ای‌کاش در فضای سینما مشغول به‌کار شده‌بودم یا در سازمان‌هایی مربوط به سینما، مثل وزارت فرهنگ ارشاد و بنیاد فارابی، معاونت سینمایی و نهادهایی که با سینما درگیر هستند. ای‌کاش فعال بودم حتی

اگر در حسابداری و امور مالی هم بودم برای من ارضاء‌کننده بود. ولی متأسفانه نشد البته یک نکته مهم هم بگویم؛ خانه من در تهران روبروی خانه سینما است و اگر برنامه‌ای داشته‌باشد حتماً شرکت می‌کنم. آقای کامران ملکی را می‌بینیم بعضی وقت‌ها و عرض‌ادب می‌کنم خدمت‌شان. امیدوارم ماجرای آشنایی کودک و نوجوان با سینما ادامه‌داشته باشد و مهم‌تر از آن پدر و مادرها.





## شایان‌گودرزی

### افق روشن

مشنواره‌ی فیلم‌ کودک و نوجوان؛ یکی از جشنواره‌های موضوعی و ارزشمند و قابل تأمل و معتبر کشورمان است که در میان انبوه جشنواره‌های ریزودرشت، بی‌تردید یک سرگردن بالاتر است.

در متن این جشنواره، بخش مهم و تاثیرگذاری وجود دارد که از ثمرات جشنواره‌ی فیلم‌ کودک و نوجوان است که با برپان‌سازی درست، آبرومند و ارزشمندش توانسته درست قضاوت‌کردن، خوب‌دیدن، دقت و ظرافت را آموزش‌دهد و افق روشنی را برای زندگی بهتر فراروی داوران کودک و نوجوان قراردهد.

در یک دوره‌ای که داور این جشنواره بودم جزاییت آموزش با روش‌های نوین برایم تجربه‌ای ماندگار و ارزشمند را رقم‌زد. و نکته‌ی دیگر این‌که با وجود این بخش و تلاش‌های جناب معظم عزیز، دریافتیم که توانایی‌هایی بالقوه خود را بالفعل درآوریم و با اعتمادبه‌نفس، اجازه افکار بریع و خلاق را در وجودمان آشکارکنیم.

فوشالم‌که در آن دوره از میان میلیون‌ها کودک و نوجوان سرزمینم، این شانس و شرایط شکوفایی برایم مهیاشد و اتفاق‌های فویی را برایم رقم‌زد و صد البته این از خصوصیات یک حرکت فکرشده و برپان‌ساز است.

داور نوجوان دوره بیست و هفتم جشنواره

## محمد صالح مرادی

### جایزه‌ی ماندگار

محمد صالح مرادی، متولد هشتاد و دو است؛ داور جشنواره‌ی بیست و هفتم و بیست و هشتم. می‌گوید کلاس‌های جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان در زمان داوری برایش بسیار مفید بوده؛ بعد از جشنواره فیلم‌ها را با دقت بیش‌تری می‌بیند و علاقه‌اش به فیلم و فیلم‌سازی بیش‌تر شده؛ به دلیل این علاقه کم‌کم به سمت فیلم‌سازی کشیده شده و با تدوین، فیلم برداری، انیمیشن‌سازی و کارگردانی فیلم‌های کوتاه داستانی و مستند به فعالیت ادامه داده است.

خود را مدیون خانواده و تشویق‌هایشان می‌داند و می‌گوید: در اواخر جشنواره بیست و هفتم، در افتتاحیه از طرف یونیسف دوربین canon جایزه گرفت که برای اولین بار با آن یک انیمیشن ساخته و ادامه می‌دهد: حال و هوای عالی داشت، برای بچه‌ها دوست داشتنی بود و جایزه‌ای ماندگار شد.

## مهتاب مزدک

### روایت مهتاب

مهتاب مزدک می‌نویسد؛ چند فیلم‌نامه‌ی کوتاه و نمایش‌نامه. او باز هم خواهدنوشت. دختر پاییز طلایی هفتادوهشت هم‌اکنون در رشته‌ی هنر مشغول تحصیل است به‌گفته‌ی او کارگاه‌های آموزشی جشنواره توانست دید او را نسبت به دنیای هنر و سینما وسیع‌تر کند. مادر مهتاب می‌گوید حضور دخترم در جشنواره باعث شد که تصمیمش برای ادامه‌ی این راه جدی‌تر شود و با دلیل و منطق بتواند انتخاب کند.

مهتاب که پس از اتمام جشنواره تاکنون مطالعات و پژوهش‌هایش را در زمینه‌ی سینما ادامه‌داده؛ داور نوجوان بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان بوده‌است. وی عقیده‌دارد که هنوز در مرحله یادگیری است و برای ساخت و تولید اثر، نیاز به تجربه، دانش و مهارت بیش‌تری دارد.

## هادی مردانیان

### پاهای همراه

روزهایی را در کنار هم سپری کردیم که همه فقط یک دنیا داشتیم همه مشترک در کودکی، در حس و حال نوجوانی، آن روزها نه پای رفتن داشتن ملاک دوستی‌ها مان بود و نه حتی هم‌گفوبودن مان؛ حرف ما یکدلی بود در عین تفاوت و این سینما بود که ما را با هم آشتی می‌داد.

مرداد ماهی هفتاد و هشتی، داور نوجوان بیست و هفتمین دوره‌ی جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، هادی مردانیان، هم‌اکنون در سن بیست‌سالگی مشغول تحصیل و تدریس نرم‌افزار در دانشگاه کرمانشاه است. او در حال ساخت اپلیکیشن و طراحی صفحات وب نیز می‌باشد. هادی به‌واسطه‌ی حضور در خانواده‌ی فرهنگی و شرکت در رویدادهایی هم‌چون جشنواره‌ی کودک، مطالعات جانبی در زمینه روانشناسی، موسیقی و... دارد.

او می‌گوید: یکی از نقاط عطفی که در جشنواره‌ی کودک می‌توان به آن اشاره کرد حضور داوران توان‌خواه در بین سایر بچه‌ها بود؛ روحیه‌ی بالای آن‌ها به بقیه درس پایداری و امید می‌داد. آن‌ها با وجود نقص در جسم‌شان حتی خیلی بهتر از افراد سالم جسمی پایه‌پای همگان حضور داشتند و نظرات‌شان را ابراز می‌کردند و قطعاً لحظه‌ای هم از یادگیری دست نمی‌کشیدند. به‌قول معروف معلولیت برایشان محدودیت نداشت.

## مریم‌سادات موسوی

### مریم و بابا

مریم‌سادات موسوی دختر شکوفه‌های بهاری هشتادویک است. او داور نوجوان بخش داخلی و بین‌الملل در بیست‌وهشتمین و سی‌امین دوره از جشنواره بود و در بیست‌ونهمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان با فیلم کوتاه «بهترین دوست» در بخش المپیاد فیلم‌سازی شرکت کرد. از دیگر فیلم‌های کوتاهی که مریم بعد از جشنواره ساخت «رویای یک رزمی‌کار» بود. او فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان مستند نیز هست؛ گاهی کار تصویر و عکاسی هم می‌کند.

مریم به‌واسطه‌ی شغل پدرش و حضور در خانواده‌ای فرهنگی- هنری با این فضا بیگانه‌نبود اما به گفته‌ی خودش در جشنواره با افراد بزرگ حرفه‌ی مورد علاقه‌اش آشنا شد؛ یک تجربه‌ی مستقل از پدر. او هنوز هم با کارگردانان و فیلم‌سازان بخش بین‌الملل در ارتباط است و از آن‌ها برای ساخت آثارش مشاوره می‌گیرد. او می‌گوید که حضور در کارگاه‌ها و کلاس‌های آموزشی دوره‌ی داورى برایش بسیار مفید بوده و توانسته در فعالیت‌های حرفه‌ای‌اش از آن آموزه‌ها استفاده کند.

## موسوی (پدر)

### با بچه‌های اصفهان

من پدر مریم موسوی، کارگردان صدا و سیما هستم. وقتی دوستان برای داوری آموزش‌می‌دادند، همیشه دوست داشتم مریم هم جوری وارد این رشته شود که اصولی باشد. خدا را شکر دوستان خوب و بسیار حرفه‌ای در کنار او قرار گرفتند. مریم کوچک بود و من می‌رفتم و درگیر جلسات آموزشی می‌شدم، می‌دیدم آقای معظم، خانواده‌شان و بقیه دوستان چه قدر با علاقه و حرفه‌ای کار انجام می‌دادند. من اگر سؤالی از دخترم می‌پرسیدم می‌گفت: نه این محرمانه است و این برای من جالب بود. فیلمی را می‌دیدند، روی کاغذ می‌آوردند. برای روی کاغذ آوردن هیچ وقت نظر من یا مادرش لحاظ نمی‌شد و کاملاً از طریق آموزش‌های خودش بود. من آرام آرام در این مسیر قرار گرفتم، خودش هم به همین صورت.

الان بچه‌های اصفهان را خیلی خوش فکر و خوب می‌بینم و آموزش‌هایی که بچه‌ها دیدند در کارهای‌شان و فیلم‌سازی آن‌ها تاثیر خوبی دارد. کم‌کم جشنواره به مسیر خودش رسید و حالا که جشنواره تمام شده‌است، انگیزه‌های دخترم را دیدم. اولین کار او فیلمی به اسم «بهترین دوست» بود. بعد از جشنواره المپاد فیلم‌سازی تشکیل شد و بین پنجاه‌هفت اثر در رتبه دوم قرار گرفت. این اثر کاملاً ایده خودش بود. فیلم داستان یک ناشنوا و یک نابینا بود که با هم دوست شده بودند.



## پرنیان مصطفوی

کودکانه‌ترین شکل

داستان من، پرنیان مصطفوی؛ از بایبی شروع شد که به کودکانه‌ترین شکل ممکن رفتم مصامبه‌دارم و در مصامبه هرچه می‌دانستم گفتم؛ از فیلم موردعلاقه‌ی آن موقع‌ام که «پهارشنبه‌سوری» بود، با بازی هریه تهرانی. درباره‌ی همه‌ی این‌ها صرف‌زدم. خوب یادم است که در پانزده سالگی هرگز توجهی به تنبیه نداشتیم، فقط با شور و شوق از پیزی که فیلی دوستش داشتم یعنی سینما صحبت کردم. آن زمان در دبیرستان دانشگاه صنعتی اصفهان درس می‌خواندم، کلاس‌های ملال‌آور فیزیک و ریاضی و شیمی. قرار بود مثل فیلی‌های دیگر در یکی از همین رشته‌های ملال‌آور ادامه‌تعمیل‌دهم و بعد پیش‌دانشگاهی هنر بخوانم، اما راستش را بگویم اصلاً دلم نمی‌فواست، وقتی پیزی به اسم هندستان وجود دارد چرا باید سال‌های زیبای نوجوانیم را در دبیرستان، آن هم دبیرستانی به آن سفت‌گیری سپری می‌کردم. با هزار گواهی و قول و قرار و حضور مادرم در مدرسه که به مدیر اطمینان‌برده که من این یک هفته غیبتم را جبران می‌کنم، مدرسه را راضی‌کردم که غیبتم را بپذیرد، قلباً راضی بودم، اما مغزم مدام می‌گفت نلند نمراتت افست‌کند؟ نلند دیگر نتوانی شاگرد خوب مدرسه باشی؟ اما بگذارید خیالتان را راحت‌کنم من که شاگرد بدی نشدم اما اگر هم می‌شدم واقعاً به تجربه‌اش می‌ارزید. به تجربه‌ی پیدا کردن دوست‌های رنگارنگ از کشورهای رنگارنگ به گفت‌وشنودها و دیدن فیلم‌ها و مواجهه‌ی جدی و حرفه‌ای با تقلیل و نقد فیلم. به آشنا شدن با دنیای نوجوانانی از کشورهای دیگر می‌ارزید، از آیشواریا که هم اتاقی خودم در هتل بود گرفته تا سیتورا دقتر تابلیکی که در اولین برفور در جواب Hello به ما گفت سلام فویین؟

زندگی من در آن یک هفته شبیه به یک رویا بود، رویایی که حتی نمی‌دانم کی آرزویش را کرده‌بودم. مدت زیادی از روز را در باغ فردوس به تماشای فیلم‌های جشنواره مشغول بودیم، نظراتمان را روی کاغذ ثبت می‌کردیم؛ این اولین بار بود که من موشکافانه به فیلم‌ها دقت می‌کردم و لذتی را کشف می‌کردم که هرگز تا آن زمان کشف نکرده‌بودم.

بعد از سه چهار روز وقتی که جشنواره تمام شد به اصفهان بازگشتیم و البته من تصمیم گرفتم که بقیه‌ی هفته را هم با دوستان چربری که پیدا کرده‌بودم سپری‌کنم، فاطراتی که از بیست و پنجمین جشنواره‌ی بین‌المللی کودک و نوجوان با من هست از بهترین و تاثیرگذارترین فاطرات زندگی من است. تاثیرگذار، به این دلیل که از آن یک هفته به بعد همان اندک علاقه‌ای که به ریاضیات، فیزیک، شیمی و مثلثات داشتم، از بین رفت چون من عاشق سینما بودم. علاقه‌ای در من شکل گرفته بود و حالا هر روز بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد؛ تازه فهمیده بودم که سینما نه فقط از جنبه‌ی مشاهده‌ی فردی در فانه،

با تلویزیون و یا لپ‌تاپ و نه فقط از جنبه‌ی تفریح و تماشای سینما که از جنبه‌ی حضور در یک محیط مرفه‌ای و نشست و برخاست با آدم‌هایی که آن‌ها هم عاشق سینما هستند و زندگی‌شان را براساس این علاقه شکل داده‌اند، بسیار جذاب و شگفت‌انگیز است. من تصمیمم را گرفته‌بودم و امروز از تصمیم آن روزهایم فیلی فوشالم.

نزدیک امتحانات ترم دوم شده بود و من همه‌ی زورم را می‌زدم که نمرات خوبی بگیرم، این هم از سر عادت نه از سر علاقه. یک روز که گذرم به میدان نقش‌چوآن افتاد، در یکی از کوفه‌هایی که به میدان قتم میشد، تابلویی را دیدم که شاید نشانه‌ای بود برای این‌که مطمئن شوم در مسیر درستی هستم. اولین هنرستان برای هنرهای دراماتیک یعنی سینما و تئاتر در اصفهان دو سالی بود که افتتاح شده بود و من بدون معطلی برای ثبت‌نام اقدام کردم. البته با همان معدل بین هجده و نوزده‌ام باید می‌پذیرفتم که سال دوم ریاضی را نادرده بگیرم و یک بار دیگر در هنرستان دوم سینما را بگذرانم که البته از این تصمیم اصلاً پشیمان نیستم.

هنرستان فضای عجیب‌غریبی دارد، خصوصاً اگر از مدرسه‌ای سفت‌گیر آمده‌باشی اما من سعی کردم به موازی هنرستان اهمیتی ندهم. در هنرستان دروسی داشتیم که برای من بسیار بسیار دلچسب بود، با اشتیاق به عرف معلم‌هایم گوش می‌دادم؛ به تاریخ سینما، تحلیل فیلم، تاریخ هنر، فن سینما. نمی‌دانید که حتی با تعریف کردنش چه شعفی وجودم را دربرمی‌گیرد، حتی یاد می‌آید که یک بار سر امتحان گزارش‌نویسی با خودم گفتم، پرنیان درست همان جایی که هستی که می‌فواستی باشی و با علاقه به سوالات امتحان پاسخ دادم، تازه می‌فهمیدم که چه عذاب بیهوده‌ای در ماندن در رشته‌ای است که علاقه‌ای به آن نداری.

برای پیش‌دانشگاهی در هنرستان هنرهای زیبا ثبت‌نام کردم، یک محیط فوق‌العاده برای یادگیری هنر. در سال کنکور با علاقه درس خواندم و کنکاورانه آثار هنرمندان دوره‌های مختلف را یادگرفتم و البته علاقه‌ی من نتیجه بخش بود. در کنار درس‌های هنری جذاب باید درس عمومی غیر جذاب را هم می‌خواندم، اما همه‌ی تلاشم را می‌کردم که پاسش علاقه، از درس خواندنم حزن نشود. با رتبه‌ی ۲۳ وارد دانشگاه شدم، دانشگاهی که یک سال تمام عامل همه‌ی سفت‌کوشی‌هایم بود. دانشگاه هنر تهران با همه‌ی کوچکی‌اش جای فیلی بزرگی در قلب من دارد، چهار سال بسیار مفید و دوست داشتنی را در دانشکده‌ی سینما تئاتر سپری کردم؛ تجربه کسب‌کردم؛ آدم‌های چرید را دیدم؛ کسانی که مثل خودم آن‌ها هم عاشق سینما بودند.



## امیر مظاهری

### نمک نوشابه

جشنواره شاید به روی من هم تأثیر گذاشته باشد و دارم ازش فرار می‌کنم. اما الان همه دارند در دنیای مجازی فعالیت می‌کنند. در واقع نیستند! در دنیای مجازی هستند. الان کاری که دارم به‌عنوان کار دوم می‌کنم؛ کافه بازی دارم؛ بازی رومیزی است؛ بازی فکری، که روی میز می‌چینم و به آن‌ها یاد می‌دهم. در واقع می‌خواهم ارتباط برقرار کنم بینشان. خیلی فراتر و قوی‌تر از شطرنج. خانواده‌ها از سنین کوچک تا نود سال کنار هم می‌نشینند و بازی می‌کنند. بازی یک نوع هنر است؛ جشنواره هم یک هنر است که همه را به هم وصل می‌کرد. مشکل بزرگ دهه هشتادی‌ها هم این است که بلد نیستند با هم باشند. مدت طولانی نمی‌توانند با هم باشند؛ با هم حرف بزنند. در حد اینترنت؛ در حد لایک دوست دارند با هم باشند.

در جشنواره در نوشابه‌ها نمک می‌ریختیم و می‌پاشیدیم در رستوران. من امیر مظاهری هستم متولد ۶۶/۰۳/۰۳. دوره دهم، یازدهم و چهاردهم جشنواره، داور کودک و نوجوان بودم. جشنواره برای ما دهه شصتی‌ها یک افتخار بود؛ حتی در همان سن، وقتی از نفرات دیگر جدا می‌شدیم و یک حق رأی پیدا می‌کردیم در آن شرایط که آدم خیلی خجالت می‌کشد حرف بزند، خیلی تأثیرگذار بود در روحیه من. به شخصه که اجتماعی‌تر شدم. آن گروه و شیطنت‌های کوچک و بزرگ آن سال‌ها، سه سال گروه‌بندی می‌کردند با سرپرست دو سال بزرگ‌تر که با هم می‌رفتیم پیاده و فیلم می‌دیدیم و این سینما را برای من جذاب‌تر؛ و من را دقیق‌بین کرد. همین حالا من یک فیلم را دو - سه بار می‌بینم؛ فیلم را فقط به دید سرگرمی نمی‌بینم.

جشنواره در زمینه کار هنری من را درگیر کرد به صورت تخصصی؛ یک تفریح مازاد نبود. یک تفریح هدفمند بود ولی متأسفانه دنبالش را نگرفتم. علاقه من به سینما از همان موقع شروع شد و خوب خیلی خوب بود؛ مخصوصاً گروهی کار کردن. چون بچه‌های دهه شصت با تیمی کارکردن مشکل دارند. جشنواره خیلی تأثیر داشت نه تنها در زمینه کاری بلکه در شرایط زندگی. این که بتوانی هدفمند شوی و کارت را به آن نتیجه که می‌خواهی برسانی را مدیون جشنواره هستم.

مادرم بسیار به هنر علاقه داشت. خودش هنرمند بود؛ نقاش بود و به من فشار می‌آورد که برو. سال بعد من فشار می‌آوردم که جشنواره کی هست، من می‌خواهم بروم. جشنواره آن سال دفترش روبروی سی و سه پل در یک ساختمان بود. شاید الان خراب شده باشد. پله می‌خورد می‌رفت بالا. مصاحبه‌ها همیشه آخر تابستان بود و من همیشه آخر شهریور هر روز از آن جا رد می‌شدم که اگر پوستری اعلامیه‌ای هست ببینم. شروع جشنواره اول مهر بود که ما هفته اول مهر را مدرسه نمی‌رفتیم. جشنواره باعث شد من در یک فیلم هم بازی‌کنم که

آقای قاسمی کارگردان بودند و آقای عزیزی تهیه‌کننده؛ من هشت یا نه سالم بود. اولین جشنواره که بود سال بعدش از من دعوت کردند.

الان با موبایل عکس می‌گیرم و فیلم می‌سازم برای کارم؛ در حد فیلم کوتاه، ولی با خلاقیت‌های خاص خودم که از جشنواره دارم. یک آقای بود هم‌دوره من بود، فامیلش جالب بود در ذهن من مانده علیرضا آب-آب که در فیلمی که بازی کردم او هم بود. من نقش اول بودم، اسمم محسن بود و او نقش دوم و همیشه با هم دعوا داشتیم. خانم پریوش داوری بود که هم دوره ما بود و الان در زمینه گل‌آرایی فوق‌العاده موفق است. گل پریوش دوران خیلی قشنگ و خوبی بود. حدوداً بیست‌سه سال از آن دوران گذشته است.

زمان ما خیلی خوب بود. پیاده‌روی داشتیم، از این سینما تا آن سینما. خیلی خوب بود؛ همه را راهنمایی می‌کنم که بچه‌های خودشان را ببرند. خاطرات جشنواره حتی در باب آشنایی ما با همسر من نیز تاثیر گذاشت. کلی کلاس گذاشتیم و بله گرفتیم. هر سال هم که جشنواره اتفاق می‌افتد خاطرات را تکرار می‌کنیم.

مدرسه هم محمد باقر می‌رفتم، بعد عدل ... دانشگاه اصفهان. در مدرسه مثلاً سردبیری روزنامه را به من می‌دادند و می‌گفتند: تجربه‌دارتر است. بعد که من تیزهوشان می‌رفتم همچنان پی‌گیر بودم. حتی یک جلسه به‌عنوان دبیر رفتم بچه‌ها را می‌بردم این‌ور آن‌ور. اتفاق تکرارناپذیری در زندگی آدم هست که هیچ‌گاه تکرار نمی‌شود.



سپیده‌مظاهری تهرانی

## یک فصل جدیدی

من سپیده‌مظاهری تهرانی، متولد یک بهمن‌ماه پنجاه‌ونو در شهر زیبای اصفهان هستم. فرزند یک خانواده فرهنگی هستم که اولویتش درس و مدرسه و البته هنر در کنار درس است. اگر بخواهم از علاقه‌ام به بازیگری بگویم و فعالیت‌م در این زمینه، می‌توانم به زمان سه یا چهار سالگی‌ام که جلوی آئینه می‌ایستادم و با آن شخصیت داخل آئینه صحبت می‌کردم، برگردم. آن موقع من شخصیت اصلی بودم و آن شخصیت داخل آئینه نقش‌مقابل من بود. این را کوتاه و کوچک گفتم که بگویم از کی و چه‌طوری به بازیگری علاقه‌مند شدم و حالا این که چرخ چطور چرخید و چطور گشت، قصه‌ای است که الان درباره‌اش حرف می‌زنیم.

قصه برای من از آن جایی شروع شد که چند روز پیش در مراسم قدردانی از عوامل فعال در جشنواره سی‌ودوم دعوت شدیم و من کمی زودتر به مراسم رسیدم و داشتم در حیاط هنرسرای خورشید قدم می‌زدم که یک تابلو توجه من را جلب کرد، رفتم جلوتر و دیدم ... ا ... این منم! داور پرچم به دست نوجوان جشنواره یازدهم، سال هفتادچهار، درست بالای سر آقای کیومرث پوراحمد نشسته‌بودم. یک‌دفعه کلی خاطره برای من زنده شد و من غرق در دوران کودکی و مسیرهایی که گذراندم شدم. یاد می‌آید آن موقع اطلاعات سینمایی و کلاً اطلاعات فرهنگی در روزنامه‌ای به نام آفتاب‌گردان منتشر می‌شد. من چند سالی بود که مترصد این بودم که داور جشنواره شوم، مشکلی که بود برای این که جشنواره در مهر ماه برگزار می‌شد و همیشه خانواده این نگرانی را داشتند که من از درس و مدرسه عقب بیافتم ولی من بالأخره کار خودم را کردم و آن سال وقتی که فراخوان انتخاب داور دادند، پُر کردم و فرستادم و جوابش آمد که انتخاب‌شدم. ما یک مصاحبه حضوری داشتیم در دفتر جشنواره، سر سی‌وسه‌پل و رفتم مصاحبه عملی‌ام را هم انجام‌دادم و انتخاب‌شدم و یک فصل جدیدی در زندگی من رقم خورد.

خلاصه جشنواره و یکی دو هفته‌ای که ما مدرسه نرفتیم، گذشت و ما برگشتیم به زندگی عادی‌مان ولی این

بازیگری همیشه برای من دغدغه بود و من همیشه دوست داشتم بروم دانشکده صداوسیما و آن موقع اصفهان نداشتیم. خانواده‌ام هم به خاطر کارشان و هم به خاطر این که دختر بودم، اجازه ندادند که من به تهران بروم. درسم را خواندم و زود ازدواج کردم، حدود هجده سالگی. بعد هم دانشگاه، حسابداری خواندم و یک‌سالی هم رفتم سر کار ولی بعد دیدم حسابداری کار من نیست، حالم را خوب نمی‌کند و من دلم می‌خواهد برگردم به آن دنیایی که حال من را خوب می‌کند. دختر اولم ترانه چهار ماهه بود که من مصمم شدم و قطعی که دوباره به بازیگری رو بیاورم و شروع کردم کلاس‌های بازیگری حوزه‌هنری اصفهان را شرکت کردم و استارت بازیگری را دوباره رقم‌زدم و تا سال هشتاد و نه دوره‌های بازیگری را گذراندم. بعد برای تست بازی در سریال «پشت کوه‌های بلند» به کارگردانی آقای ام‌الله احمدجو شرکت کردم و انتخاب شدم. آن موقع ترنم را هم داشتم که هنوز یک‌سال هم نداشت و یادم هست سر سریال پشت کوه‌های بلند که می‌رفتم، ترنم پرستار داشت جا دارد از همسرم خیلی تشکر کنم که اگر همراهی‌های او نبود، با توجه به انگیزه و علاقه‌ام هرگز نمی‌توانستم با دوتا بچه، یکی چهارساله و یکی حدود یک ساله ادامه بدهم. خلاصه اولین تجربه تصویری من با آقای ام‌الله احمدجو یک‌سال و خورده‌ای به طول کشید که تجربه خوبی بود. بعد از آن برای کار خارج از اصفهان کمی صبر کردم تا بچه‌ها بزرگ شوند و از آب و گل دربیایند ولی دورادور آموزش‌هایم را هم‌چنان ادامه می‌دادم. از کلاس‌ها یا مطالعات مختلف، تا کم‌کم بچه‌ها بزرگ شدند و من بیشتر وارد دنیای کار شدم. مثلاً یک تله فیلم به کارگردانی آقای احسان اکلیلی در سال نود کار کردم، بعد تله فیلم «یحیی» به کارگردانی آقای مرتضی آتش‌زمزم، تئاتر «نامه‌ای به دوست مریخی» را کار کردم، بعد سعی کردم بیشتر در حوزه تهران کار کنم و بخاطر شغل همسرم ما آن‌جا اقامت کردیم و کلاس‌های آقای سیامک صفری، آقای رضا بهبودی را رفتم. یک‌سری دوره‌های فن بیان با آقای آبسالان را گذراندم و توانستم با یک‌سری کارگردان‌های مطرح مثل آقای محسن عبدالوهاب در سینمایی «به دنیا آمدم»، آقای کمال تبریزی در سینمایی «امکان مینا» کار کنم. هر چند نقش‌های کوتاهی بود ولی به من کمک شد تا به جلو بروم. توانستم با آقای مهدویان در سینمایی «ماجرای نیمروز» هم‌کاری کنم، دوباره با آقای مرتضی آتش‌زمزم هم‌کاری کردم؛ در سینمایی «مالیخولیا» و «سیمین» و یکی دوتا سریال «رنج پنهان» با آقای بیژن میرباقری و یکی «پرستاران» با آقای شهرام شاه‌حسینی کار کردم. حالا یک چیز دیگری که برای من مهم بوده، این است که ضمیر ناخودآگاه غنی یک بازیگر خیلی می‌تواند به او کمک کند. من به شخصه حس می‌کنم همان بودن در جشنواره کودک در آن سال‌ها یک‌سری پایه‌ریزی بود در شخصیت من و مثل یک فونداسیون محکم بود در وجود من که خشت‌هایی را که قرار است ان شاءالله تا ثریا بالا رود را کج نگذارم. کار کودک هم خوشبختانه خوب انجام‌دادم یعنی در این کارها هفت - هشتای آن، کار کودک بوده که از این بابت خیلی خوشحالم.

به یاد دارم آن سال داوران کودک ونوجوان فیلم «به‌خاطر هانیه» کیومرث پوراحمد را انتخاب کردند و جایزه اصلی جشنواره را فیلم «شاخِ گاو» آقای کیانوش عیاری دریافت کردند و چیزی که جالب بود تعاملی بود که در آن مدت با این افراد داشتیم. برای من خیلی این اتفاق، انگیزه‌بخش و جالب بود. وقتی بچه‌ها شخصیت‌های محبوب خودشان را - که آن زمان برای من آقای طهماسب، آقای انتظامی، خانم معتمد آریا، نگار استخر و... بودند - صورت به صورت می‌دیدیم و بعد از جلسات نقد و بررسی در حیاط هتل عباسی فرصتی بود برای گپ زدن با آنها، این‌ها خودش به ما یک نگاه و یک جهان‌بینی می‌داد. به هر حال آن زمان امکانات اندازه الان نبود، اینترنت و این‌که هر چیز می‌خواهی سرچ کنی و اطلاعات بگیری. اطلاعات ما با مصاحبت با آنها به‌دستی می‌آمد. مخصوصاً بودن جشنواره در اصفهان که شهر خیلی عزیزی است ولی به‌رحال یک شهرستان بود و این امکانات و حضور این افراد خیلی می‌توانست به ما احساس ارزشمندی بدهد. این‌که من کنار آقای انتظامی دارم عکس می‌گیرم و من هم می‌توانم در این جایگاه قرار بگیرم و این‌ها چیزهایی است که شاید من آن موقع کلمه‌هایش را پیدا نمی‌کردم ولی روی ضمیر ناخودآگاه من اثر می‌گذارد و از یک منظر دیگری به رشد نگاه می‌کنم، به صورت عملی نه فقط به صورت دیکته و کتابی.

بر حسب زمان و آگاهی که به خانواده‌ها تزریق می‌شود، انتظارات و نگاه خانواده به فرزندانشان فرق می‌کند. ارزش‌ها هر زمانی یک‌طور تعریف می‌شوند. شاید زمان بچگی من ارزش به پزشک یا مهندس بودن بود و من نمی‌توانم خانواده‌ام را مقصر بدانم که چرا صددرصد به آن بازیگری که من علاقه‌مند بودم، آن‌قدر بها ندادند که مثلاً به جای این‌که چهار سال حسابداری بخوانم، چهار سال بازیگری بخوانم. من نمی‌توانم آن‌ها را مقصر بدانم چون ارزش‌های تعریف‌شده در جامعه گاهی ممکن است اشتباه باشد ولی همین‌که خانواده‌ام این امکان را برای من فراهم کرد که به‌رحال در جشنواره کودک شرکت کنم و این آگاهی، این مطالعه و این همراهی بود، این برای من ارزشمند است.

متولیان جامعه هستند برای فرهنگ‌سازی کردن، برای حمایت کردن. وقتی می‌شنوی یک بچه‌ای با سطح پایین خانواده و با داشتن پدر و مادری خاص، الان در جایگاهی قرار گرفته، می‌پرسیم در اثر چه چیزی اتفاق افتاده؟ قطعاً کمک‌های اجتماعی بوده که صورت گرفته که این فرد را به این‌جا برساند و طبعاً جشنواره می‌تواند مؤثر باشد. مثل اتفاقی که همین امسال برای مناطق کم‌برخوردار با پخش فیلم‌ها پیش آمد، جرقه‌هایی است که می‌تواند اتفاق بیافتد.

در آن زمان آموزش‌ها برای داور شدن آن‌قدر قوی نبود، که بگویم ما خیلی تکنیکی پخته می‌شدیم. کمی از اطلاعات شخصی مان استفاده می‌شد. یاد می‌آید آن زمان فیلم‌ها را که نگاه می‌کردم، می‌دیدم که چه قدر به دل من نشست، چه قدر باورش کردم، چه قدر توانستم با آن ارتباط بگیرم و این‌ها در تصمیم‌گیری من به‌شخصه مؤثر بود.

حضور من به عنوان یکی از عوامل اجرایی جشنواره هم علت شخصی دارد و هم علت‌های فرهنگی و اجتماعی. از نظر شخصی، من یک مدت تهران زندگی کردم و بعد که به اصفهان برگشتم، احساس می‌کردم از این دنیا [سینما] دارم دور می‌شوم، چون به‌رحال تهران قطب فعالیت است، و از آن طرف آدمی هستم که معتقدم جلوی مشکلات نباید کم آورد. باید همراهی و خلاقیت کرد. تصمیم گرفتم که حُب الان من چه کار می‌توانم انجام دهم، آیا خودم را عقب بکشم یا بیش‌تر در میدان باشم و آن چیزهایی که برایم ارزش است و فعالیت‌هایم را ادامه بدهم. این شد که یکی دو سال بود که به فکر فعالیت در جشنواره افتادم، چون هم کودکان برایم ارزشمند هستند و هم خودم. یک مادرم و از طرفی یک موقعیت خوبی که در اصفهان است. چرا هنرمندهای اصفهانی در آن فعال نباشند و یکی از دلایل فعالیت‌م معرفی خودم توسط خودم به افراد بود. به‌رحال بخاطر سوابق ملی و سینمایی که دارم، چرا که نه؟ چرا از این نیروی اصفهانی استفاده نشود و چرا همکاری نکنم؟ دوستان هم لطف کردند، دعوت کردند و من آمدم. من امسال در سینمای رسانه با آقای هامون شیرازی، مسئولیت مواجهه و همراهی با میهمانان و کارگردانان و بازیگرانی را داشتیم که فیلم‌هایشان پخش می‌شد. با داشتن یک سری اطلاعات سینمایی و این‌که با یکسری از این افراد کار کرده بودم، می‌توانستیم با هم، هم‌صحبت شویم. این یک اتفاق خوبی بود و در کنار این‌که من هم یک بازیگر اصفهانی هستم، یعنی یک شهرستان هم توانسته آدمی پرورش دهد که الان در این جایگاه قرار دارد و با دیگر هنرمندان کشورش ارتباط برقرار می‌کند.

دختران من هر دو برای داوری شرکت کردند، که البته در مصاحبه عملی قبول نشدند، ولی هر دو در کارگاه‌های فیلم‌سازی شرکت کردند، هم مستند و هم داستانی. واقعاً تأثیر مثبت برای بچه‌هایم داشت و شرکت‌شان در این کارگاه‌ها باعث شد که اولاً من را بیش‌تر درک کنند و صمیمیت بیش‌تری بینمان به‌وجود آمد؛ همچنین شرکت در این کارگاه‌ها باعث شد که به صورت تکنیکی‌تر با زیر و بم این کار آشنا شوند و جدی‌بگیرند و ببینند چه قدر سخت و مهم است و البته به مطالعه و فیلم دیدن بیش‌تر تشویق شدند.

امیدوارم جشنواره هم‌چنان در اصفهان فعال بماند و از نیروهای خود اصفهان در برپایی جشنواره استفاده شود. هرچند با هرچه پرشورتر برگزاری جشنواره در این یک هفته موافق هستم ولی این هم ضروری است که این خدمات، این امکانات و این پایه‌ریزی فرهنگی محدود به این یک هفته نشود، و این‌ها یک کار مستمر و مداوم باشد، مثل همان پخش فیلم در مناطق کم‌برخوردار، فقط به ایام جشنواره ختم نشود و به‌صورت مداوم انجام شود تا یک فرهنگ‌سازی اتفاق بیافتد.

## زهره معتمدی

### می‌خندم ...

من زهره معتمدی هستم. لیسانس کارگردانی سینما دارم و ارشد ادبیات‌نمایشی. به صورت تخصصی سینما کار می‌کنم. عضو انجمن مستندسازان سینمای ایران هستم. بیش‌تر کار تدوین می‌کنم. شاخه تحصیلی‌ام کارگردانی بوده اما سال‌ها تدوین کردم و الان من را بیش‌تر به‌عنوان تدوین‌گر می‌شناسند ولی برای صداوسیما؛ مستند داستانی هم کار کرده‌ام.

من متولد ۲۵ / ۹ / ۵۹ هستم. آن زمان من فکر می‌کنم سوم راهنمایی یا اول دبیرستان بودم. یک دوره هم در دوران آقای خلیلی خبرنگار همین روزنامه آفتابگردان بودم و از طریق همین روزنامه اسم ما را در روزنامه زدند و ما رفتیم مصاحبه کردیم و داور بودیم.

من خودم از اول عاشق سینما بودم، تئاتر، سینما، فیلم دیدن. یک چیزی که خیلی یادم‌هست این است که خیلی اصرار داشتم در این محیط باشم مخصوصاً جوی که در اصفهان وجود داشت. پدر و مادرم اصلاً ذهنیتی راجع به این قضیه نداشتند و چون عاشق فرآیند فیلم دیدن بودم، فکر می‌کنم جشنواره خیلی به من کمک کرد که خانواده‌ام قبول کنند که من در این مسیر که دوست دارم بروم. یک برنامه‌ای بود که روی من تأثیر گذاشت، این که دیگران را با ذهنیت من آشنا کرد. دیگران قبول کردند.

الان هم که بخوادم در موردش حرف بزنم هیجان زده‌ام. الان که بچه‌ها را می‌بینم که دارند می‌روند امتحان بدهند و شرکت کنند؛ من هنوزم آن هیجان را دارم. می‌گفتم کاش می‌شد من هم با این بچه‌ها بروم در فضا باشم و با آن‌ها امتحان بدهم. یادم هست که آن موقع این اتفاق داوری خیلی مهم بود. الان که بهش فکر می‌کنم خودم می‌خندم. به شما امتیاز می‌دهند راجع به چیزی نظردهی؛ به خودت می‌گویی به من اعتماد کردند؛ من را قبول کرده‌اند و از من مصاحبه گرفته‌اند و بین صد نفر تو را هم پذیرفتند. تو یک حداقل‌ها، یک استانداردهایی داری که در جمع شرکت کنی و از تو هم نظرخواهی می‌شود. به خودت ثابت می‌شود مسیری که می‌روی درست است. به نظرم آن موقع این من را تثبیت کرد که این مسیری که می‌خواهم بروم مسیری است که دور از ذهن هم نیست. خیلی‌ها یک مسیر را می‌روند بعد متوجه می‌شوند که استعدادش و علاقه‌اش را ندارند؛ یا پشت‌کارش را ندارند اما به نظر من آن داوری‌ها به خودم و خانواده‌ام ثابت کرد که من دارم یک مسیر را می‌روم که در آن استعداد دارم و یک گروهی من را پذیرفته‌اند؛ در یک جمعی که مهم هم هست.

بعد سینما خواندم و بعد هم ارشد نمایش خواندم. الان هم در تلاش هستم که اولین فیلم سینمایی‌ام را کارکنم. فیلم‌نامه آماده‌است دنبال تهیه‌کننده و سرمایه‌گذار هستیم. جدا از آن هم حدود ۲ سال است در زمینه

تخصصی کودک در یک زمینه دیگر فعالیت می‌کنم با همسر. یک پورتال کودک راه انداختیم؛ به صورت خیلی خیلی تخصصی در زمینه کودک فعالیت جدی می‌کنم. ما یک سایتی زدیم یک پورتالی به اسم زرافه جادویی که دو نفر با هم داریم کار می‌کنیم. الان داره دیده می‌شه؛ کاملاً در مورد کودک است، خلاقیت کودک و هوش کودک، روانشناسی کودک. تلاش مان این است که این را به یک پورتال جامع کودک تبدیلش کنیم و صبح تا شب در این زمینه کار می‌کنم.

چیزی که در سینمای کودک اذیت می‌کند، این رویاپردازی است که ماها نداریم و جایش خیلی خالی است. اصلاً کاش کلاس می‌گذاشتیم آدم‌ها را تربیت کنیم که رویاپرداز باشیم و به بچه‌هایمان هم انتقال بدهیم. این متأسفانه چیزی است که کاش می‌توانستیم، تنهایی از پس آن بر نمی‌آیم. این که به آدم‌ها یاددهیم که رویاپرداز هم باشند همه چیز این قدر رئال؛ و این قدر ... رئال زده شدیم. مخصوصاً در سینمای کودک؛ یکی از دغدغه‌هایم این است که این رویاپردازی در سینمای کودک را من انجامش بدهم و نترسم... جاش خالی است در متن‌ها و فیلم‌ها. یادم هست که بحث جمیل رستمی آن سال‌ها بود و ماها به «برف» جایزه دادیم.



## کیمیا سادات میر صادقی

### گوشه‌ی کیمیا با پیش درآمد چیلیک

گوشه‌ی کیمیا: کیمیا سادات میر صادقی از سن ۱۱ سالگی در جشنواره‌ی فیلم کودک به عناوین مختلف حضور داشته و معتقد است ۷۰٪ راهی که امروز در آن قرار گرفته را مدیون جشنواره است. او که دختر تابستان گرم و دل‌گشای هشتاد است در بیست‌وپنجمین، بیست‌وششمین و بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به عنوان داور فعال بود؛ در جشنواره‌ی سی‌ام به‌عنوان خبرنگار نوجوان و در سی‌و دومین دوره در کمیته صداوسیما حضور داشت. کیمیا یادآور می‌شود که حتی در دوره‌هایی از جشنواره که در آن مسئولیتی نداشت هم به صورت آزاد پی‌گیر تمامی رویدادها بودم و از این فضا لذت می‌بردم چون به‌قدری جشنواره در انتخاب مسیر حرفه‌ای من مؤثر بوده که لحظه‌ای از آن غافل نمی‌شوم.

در جشنواره‌ی بیست‌وششم بود که او برای بازی در فیلم سینمایی «لباسی برای خدمت»<sup>۱</sup> انتخاب شد؛ این فیلم بارها از شبکه‌های مختلف سیما پخش شده است. از دیگر تجربه‌های بازیگری کیمیا می‌توان به بازی در فیلم کوتاه «هستی، نیستی، رهایی» اشاره کرد.

پیش‌درآمد چیلیک: علاقه و تخصص اصلی کیمیا عکاسی است و در کارگاه‌ها و ورکشاپ‌های عکاسی در سراسر کشور شرکت کرده است که از جمله می‌توان به کلاس‌های آقای «جواهری»<sup>۲</sup> و آقای «نورانی»<sup>۳</sup> اشاره کرد. وی اعتقاد دارد جرقه‌ی اصلی علاقه‌ی او به این حرفه از همان کلاس‌های آموزشی جشنواره زده شده و اضافه می‌کند حضورم در این رویداد باعث شد با بسیاری از هنرمندان بزرگ آشنا شوم که این آشنایی بعداً در فضای کار تخصصی‌ام، عکاسی کنسرت، کمک بسیاری به من کرد به علاوه اعتماد به نفس بالایی را برای حضورم در مجامع بزرگ‌تر به من داد.

۱. کارگردان: «هادی شریعتی»

۲. استاد دانشگاه هنر اصفهان

۳. عکاس تخصصی کنسرت در تهران

## نیلوفر میراثی

### میراث ماندگار

در حال حاضر دانشجوی داروسازی دانشگاه اصفهان است. نیلوفر میراثی دستی هم بر قلم دارد؛ یکی از آثارش در جشنواره‌ی «شکرانه»<sup>۱</sup> موفق به کسب مقام دوم کشوری شد. وی هم‌اکنون عضو انجمن ادبی اصفهان نیز هست و در این راه موفق به کسب افتخارات فراوانی شده‌است.

نیلوفر معتقد است یک نویسنده برای بهتر نوشتن نیاز به دیدی وسیع و نگاهی ژرف دارد که جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان این دیدگاه را به او داده؛ باعث شده بیش‌تر با فضای هنر و فرهنگ آشنا شود و بهتر بتواند بنویسد. نیلوفر در بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان داور نوجوان بخش بین‌الملل بوده‌است.

۱. جشنواره‌ای مربوط به نوشته‌ها و متون ادبی است.

## متین نصر اصفهانی

### کی فریم آوازه خوان

در آن سن و سال شرایط به صورتی بود که هر جا می‌رفتیم، همراهی بزرگترها را از ما می‌خواستند، اما جشنواره این بستر را فراهم کرد تا در نوجوانی استقلال را تجربه کنیم و همین امر به بالارفتن اعتماد به نفس ما بسیار کمک کرد.

**فریم کلیدی اول:** متین نصر اصفهانی در بیست و پنجمین و بیست و ششمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به عنوان داور نوجوان، در بیست و هفتمین و بیست و هشتمین دوره به عنوان خبرنگار نوجوان حضور داشت، او در سی‌امین دوره به عنوان سرپرست خبرنگاران نوجوان با جشنواره هم‌کاری کرد؛ هم‌چنین در سی و یکمین دوره در کمیته‌ی نظارت و در سی و دومین دوره در کمیته‌ی کارگاه‌ها و نشست‌ها مشغول به فعالیت بوده‌است.

**کلیدهای میانی:** از اولین تجربه‌های او می‌توان به ساخت انیمیشن «ویروس» اشاره کرد. متین از کلاس‌ها و کارگاه‌های آموزشی و تأثیر به‌سزایی که «فرزان معظم» در روند آشنایی او با سینما داشتند بسیار سخن می‌گوید و معتقد است اگر جشنواره نبود با این مسیر آشنا نمی‌شد و قطعاً خیلی دیرتر به جایگاه فعلی‌اش می‌رسید. متین متولد سال هفتاد و هفت است؛ هم‌اکنون به حرفه‌ی تصویربرداری به صورت تخصصی اشتغال دارد و دانشجوی رشته‌ی مدیریت تبلیغات نیز می‌باشد؛ او می‌گوید برای این که بتواند در کارش پیشرفت بیشتری داشته‌باشد این رشته را انتخاب کرده‌است. او در کنار فعالیت فیلم‌سازی و تصویربرداری به هنر موسیقی و خوانندگی و ترانه‌سرایی هم مشغول است.

**فریم کلیدی آخر:** متین اعتقاد دارد هر لحظه‌ای که در جشنواره است برای او آموزش و جهشی را به همراه دارد؛ با افراد متخصص آشنا می‌شود و می‌تواند در کارش از تجربیات آن‌ها نهایت استفاده را ببرد. او ادامه می‌دهد که البته اگر حمایت‌های خانواده را نداشتیم هم نمی‌توانستیم در این حرفه ماندگار شویم.

## رامتین نصرافهانی

### فرکانس مثبت

رامتین به واسطه‌ی علاقه‌ی خودش و حضور برادرش متین، جشنواره را شناخت و پیوستنش به این رویداد فرهنگی موج این علاقه را به‌اوج رساند. به‌گفته‌ی او، جشنواره باعث شد که علاقمندی‌هایش جهت‌دهی شوند و توانست به‌واسطه‌ی آن به یک نظم ذهنی برسد. او اضافه‌می‌کند: تا پیش از این اطرافیان می‌گفتند استعداد داری اما باید جهت‌دار شود و جشنواره برای من همان موج مثبت و فرکانس درست زندگی‌ام یعنی سینما، دنیای تصویر، خبر و رسانه بود.

رامتین نصرافهانی متولد هشتادودو داور بیست‌وهشتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان بوده‌است. او در جشنواره‌ی سی‌ام به‌عنوان خبرنگار نوجوان، در جشنواره‌ی سی‌ویکم به‌عنوان فیلم‌بردار خبری و در سی‌ودومین دوره در کارگاه‌های فیلم‌سازی حضور داشته‌است که حاصل این تجربیات، گویندگی حرفه‌ای در رادیو و ساخت فیلم کوتاه است...



امین نقی‌ئی

گاهی اوقات به این فکر می‌کنم که اگر مسیر زندگی‌ام به سمت سینما و این حرفه کشیده نمی‌شد، باید چه‌کار می‌کردم؟ حقیقتش را بخواهید بپای ندارم.

اما می‌دانم چه‌شد که قرم در این مسیر گذاشتم.

اوایل مهرماه سال ۸۹ بود، عرودا یازده‌ساله بودم و کلاس پنجم دبستان

که دو یا سه روزی از طرف مدرسه کلاس‌ها تعطیل شد و به سالن‌های سینما رفتیم برای دیدن فیلم!

اولین موضوعی که فوشالم‌کرد تعطیلی کلاس درس بود

شاید آن زمان درک درستی از سینما، هنرهای نمایشی و علاقه‌ام به این رشته نداشتم

اما شور و شوق و اتمسفر جشنواره‌ی فیلم‌های کودک و نوجوان

جوانه‌ای را در من کاشت که سال‌ها بعد و زمانی که بعد از چند سال جشنواره‌ی فیلم نوجوان به همدان بازگشت،

رشد کرده بود و می‌توانست اثرگذار باشد

حالا دیگر درک و شناخت من با آن کودک چندسال پیش متفاوت بود

دوره‌های بازیگری تئاتر و فیلم‌سازی را در انجمن سینمای جوان گذرانده‌بودم، بازیگر تئاتر و سینما بودم و در حال تفصیل

در رشته‌ی هنرستانی نمایش بودم که فرصتی پیش آمد بعد از این‌که نتوانستم فیلم خودم را در مرحله‌ی ترویج به المپیاد

فیلم‌سازی جشنواره برسانم

بتوانم داوری بخش سینمای ایران را تجربه کنم

من و چند نوجوان یا جوان دیگر که بنا به آزمون‌های بنیاد سینمایی فارابی صلاحیت حضور به‌عنوان داور برای تصمیم‌گیری

در یکی از بخش‌های مهم جشنواره، ما به دست آورده بودیم قطعاً فکرش را هم نمی‌کردیم که روزی برسد که ۱۹ نفر نوجوان غریبه با دنیاهای متفاوت خودشان، بتوانند از یک دیگر دل‌بکنند و جدا شوند

اتفاق، اتفاق مهمی بود

شوقی نبود، و برای هیچ‌کس تفریح هم نبود

رفاقت و بهتر بگویم خانواده بودنمان در طول جشنواره یک امر غیرقابل‌انکار بود

اما موقع بررسی و تحلیل فیلم‌ها پیمان دقیق و موشکافانه به تفاوت می‌نشستیم که گاهی خودمان هم از کیفیت بحث‌ها به وجد می‌آمدیم

در تمام طول این مدت یک پدر، آرام و با تدبیر بالای سر این خانواده بود: علی وفایی، کسی که از اولین روز تا آخرین ثانیه و حتی همین حالا بعد از گذشت چند سال نقطه‌ی اتصال این خانواده‌ی دوست‌داشتنی است

بایزه‌ی بهترین فیلم آن سال از طرف ما اهدا شد به فیلم «دریا و ماهی پرنده» که اتفاقاً هنوز هم که هنوز است از این انتساب اساس رضایت فراوانی داریم

جشنواره‌ی بیست و نهم در سال ۹۴ برای من اتفاق مهمی بود که هنوز هم جریان‌دار و دست‌کم ۵ نفر از دوستان عزیز و نزدیکم را از آن خانواده‌ی ۱۹ نفره‌ی پرمهر هنوز در کنار خودم دارم

و با اکثر این افراد هم هنوز در ارتباطیم و مرور خاطرات می‌کنیم گاهی!

مرف آفر این که این جشنواره و جشنواره‌ها جریان‌ساز هستند و ای‌کاش که همیشه در جریان باشند اما آن‌طور که باید! (در دستان کودکان و نوجوان‌ها)

در حال حاضر عجیب‌ترین کسی که در من وجود دارد این است که کسی دارد این متن را می‌نویسد که دیگر نه خود را، کودک و نه نوجوان می‌تواند بنامد اما احساساتش به اندازه‌ی همان روزها زنده و رقیق روی کاغذ جاری می‌شود.

## مهدی نیک‌خواه

### پل. آرزو. کارنامه

مهدی نیک‌خواه یکی دیگر از نوجوانان علاقمند در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان بوده، او در دوره‌ی سی‌ام داور بخش بین‌الملل بود؛ هم‌چنین در جشنواره‌ی سی‌ویک و سی‌ودو در بخش باشگاه مخاطبین با جشنواره‌ی کودک همکاری داشت.

مهدی متولد هشتادویک است و به نوشتن علاقه‌ی زیادی دارد. او با استفاده از آموزش‌های کارگاه‌های نویسندگی و فیلم‌نامه‌نویسی سه فیلم‌نامه به نام‌های «هفت»، «آرزوی بزرگ» و «کارنامه» را نوشت؛ پس از جشنواره به ساخت یک فیلم کوتاه به نام «کارنامه» با محوریت کودکان کار پرداخت و هم‌چنین دستیار کارگردان دو فیلم کوتاه به نام‌های «بادکنک آرزو» و «چک‌پول» نیز بود.

او می‌گوید حضور در بخش بین‌المللی جشنواره باعث شد که او بتواند با افراد بزرگی در سطح جهانی آشنا شود و در مورد فیلم‌هایش نظرات آن‌ها را بداند، برای مهدی این خیلی جالب بود که خانواده‌های داوران بین‌الملل معتقد بودند بچه‌های ایرانی خیلی کنجکاو هستند و می‌خواهند نظرات دیگران و داوران خارجی را هم بدانند.

وی بر این باور است که جشنواره‌ی کودک توانست برای او پل‌های ارتباطی فراوانی را بسازد تا بتواند در مسیری که انتخاب کرده آموزه‌های بزرگان را پیش رویش قرار دهد. مهدی اضافه کرد از نظر من یکی از اتفاق‌های مؤثر جشنواره، باشگاه مخاطبین بود که باعث شد تعداد زیادی کودک و نوجوان علاقه‌مند، به جشنواره و کارگاه‌های آن راه پیدا کنند و از آموزه‌های آن بهره‌مند شوند.



## مهسا وحیدپور

به یاد روزهای نوجوانی، وقتی هم‌سن‌وسال دخترم بودم، به یاد روزهایی که داور جشنواره‌ی فیلم کودک و نوجوان بودم.

په‌قدر فاطره امروز برایم مرور شد.

دست آورد من از آن روزها و سال‌ها چیست؟

دست آوردم ذهنی است که هر بار با دیدن یک فیلم، داور می‌شود، پروانه امتیاز می‌دهد و خودش را به‌جای کارگردان فیلم می‌گذارد تا پایان جشنگنتری بسازد.

دست آوردم شناخت دنیایی است که در آن آدم‌های مقلبی زندگی می‌کنند با عقاید، فکرها و روش‌های مقلبی که برای زندگی‌شان انتساب کرده‌اند اما همگی قصه‌ی مشترکی دارند، اینکه آمده‌اند تا دنیا را بسازند و بزرگ‌ترین قدم در سافتن این دنیا سافتن فویشتن‌شان است.

هرچه قدر تبلیغ کنیم و ببینیم در سطح شهر برای فرهنگ‌سازی به‌سببیم تا وقتی ادبیات درست زندگی‌کردن و عاشقانه نگاه‌کردن را به بچه‌هایمان یاد ندهیم، فردایمان درست نمی‌شود و جشنواره‌ی فیلم کودک برای من جایی بود که الفبای نگاه‌کردن و عمیق نگاه‌کردن را آموخت.

سیف‌که همه‌پیز در همان سال‌ها تمام شد اما تأثیر جشنواره برای من پیزی بیش‌تر از یک نقطه‌ی عطف هنری که شروع تمرین برای یک سبک درست زندگی بود.



## آرش وهوشی

### نوش دارو

آرش متولد خزان هشتادویک، در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان نحوه‌ی قضاوت و نقدفیلم را آموخت. او در بیست‌وهشتمین دوره داور نوجوان بوده‌است. جشنواره سلیقه‌ی سینمایی و انتخاب فیلمش را پخته‌تر کرد؛ او بعدها سعی کرد تجربیاتش را به دوستان و اطرافیان هم انتقال دهد.

بعدها آرش وهوشی به مدت دو سال در کلاس‌های بازیگری شرکت کرد که در تقویت فن بیان و ارتباط اجتماعی و سلیقه‌ی مطالعاتی‌اش مؤثر بود. او هم‌چنین به عکاسی طبیعت به صورت تجربی مشغول است. به گفته‌ی خودش بنیان همه‌ی این‌ها داشتن خانواده‌ای فرهنگی و حضور در جشنواره است.

به گفته‌ی پدرش نوع نگاه آرش به زندگی بعد از حضور در جشنواره بسیار متفاوت شده و این در عکس‌های او به چشم می‌آید. هم‌چنین اضافه کرد که جشنواره هم مانند هر رویداد دیگری یک زمان تأثیرگذاری دارد؛ همان اوایل همه در اوج هستند ولی مثل تأثیر یک دارو که اثر بخشی آن به مرور کم می‌شود، تأثیرگذاری حس حضور در جشنواره هم با گذر زمان پایین می‌آید؛ گرچه هنوز اثرات مثبت آن در فرزند من پابرجاست و تا پایان عمر هم می‌ماند؛ اما حیف این همه وقت و هزینه است که بچه‌ها رها شوند. من دوست داشتم هر ساله تجدید شود و هم‌چنان بچه‌ها روی موج مثبت بمانند؛ قطعاً تأثیرگذاری‌اش بیشتر می‌شد. البته خود ما خانواده‌ها هم مؤثریم، هر فیلم جدیدی که می‌آید آرش ما را برای دیدن ترغیب می‌کند و ای کاش این استمرار داشته‌باشد، بهتر است برای داورهای گذشته یک جلسه پخش و نقد فیلم برگزار شود، حتی سالی یک بار تا دُر این تأثیر هم‌چنان بالا بماند و کلاً تمام این اتفاق‌ها منجر به داشتن جامعه‌ای بهتر و تربیت انسان‌های سالم‌تری شود.

## لعیا وزیری

### از شنیدن تا دیدن

لعیا وزیری از سنین کودکی و پیش از حضورش در جشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان در هوای فرهنگ، هنر، سینما و بازیگری تنفس می‌کرد و با این فضا بیگانه نبود اما در هنگام انتخاب رشته با این که به رشته‌ی هنر خیلی علاقه‌مند بود از هنرچند سالی فاصله گرفت و رشته‌ی تجربی را انتخاب کرد. لعیا تصمیم دارد دوباره در کوچه‌های هنر قدم بزند.

دختر شکوفه‌های بهاری سال هشتاد، در بیست و پنجمین دوره از جشنواره به‌عنوان داور حضور داشت. او شنیده‌های تئوری‌اش را، در دوره‌های آموزشی و فرایند داوری به صورت عملی دید و آموخت که چگونه می‌تواند دنیای تازه‌ای را در منظر مخاطبانش بیافریند. لعیا پس از حضور در جشنواره به مدت دو سال خبرنگار خبرگزاری پانا بود. علاوه بر آن فیلم کوتاهی به نام «از آغاز تا شروعی دوباره» را ساخت که موفق به کسب رتبه‌ی دوم استان شد. از دیگر فعالیت‌های لعیا بازی در فیلم نیمه‌بلند «چتری برای رویا» و نقش آفرینی در فیلم‌های «روپای آرزو»، «عینک» و «فانوس» است. او در نمایش هم به صورت تخصصی فعالیت می‌کند.

لعیا که قبل از جشنواره، انیمیشن را نمی‌شناخت با شرکت در کلاس‌های انیمیشن «علی مفضلی» با این حرفه آشنا شد و با ساخت انیمیشن «نادانی و پشیمانی» رتبه‌ی اول استان را کسب کرد. او می‌گوید تا قبل از جشنواره نمی‌دانسته که می‌تواند تقلید صدا کند؛ در جشنواره با «فریدون نجف‌پور» و دخترشان آشنا شده و به رادیو راه پیدا کرده‌است. لعیا هم‌اکنون به صورت حرفه‌ای کار دوبله برای انیمیشن را انجام می‌دهد ...

## سایه وزیری‌فر

### صدای سایه

سایه وزیری‌فر دختر زمستان هشتادوپنج یکی دیگر از داوران کودک دوره‌ی سی‌ام جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان است. او معمولاً آرام و ساکت گوشه‌ای می‌نشیند و گوش می‌کند. به گفته‌ی محمدرضا وزیری‌فر، پدر سایه که بازیگر و کارگردان نمایش برای کودک و نوجوان هم هست وجود چنین رویدادهای فرهنگی در شهر، مانند جشنواره‌ی فیلم کودک بسیار ضروری است چراکه حداقل می‌تواند یکی دو هفته بچه‌ها را در جوی فرهنگی، مستقل از خانواده قرار دهد که این امر به تعاملات اجتماعی آن‌ها کمک می‌کند. او اضافه کرد سایه با آموزش‌هایی که در کارگاه داوری فیلم دیده‌بود نگاهش به بازیگری در فیلم عمیق‌تر شد و یادگرفت بعد از هر فیلم در مورد آن صحبت کند و موشکافانه به نقد اثر بپردازد.



مریم وفائی

## شب باغ نور

من مریم وفائی هستم. سه دوره، داور کودک و نوجوان جشنواره فیلم کودک و نوجوان بوده‌ام. برمی‌گردد به خیلی سال پیش؛ ولی نکته جالب این که من فکرمی‌کنم نقطه‌عطف زندگی من، همان سال‌های داور بودنم بود و جرقه‌ای زده شد و کلیدی بود برای ورود به آینده من؛ چون من اصلاً وقتی که داور جشنواره شدم آن قدر به دنیای سینما و کلاً معقوله هنر هفتم، کلاً سینما، رسانه و تئاتر علاقه‌مند شدم که اصلاً همه هدفم و زندگی‌ام روی آن پایه و اساس جلورفت، به طوری که می‌خواستم دانشگاه ادبیات بخوانم یا سینما؛ ترجیح دادم سینما بخوانم. سوره تهران سینماخواندم. فیلم‌نامه‌نویسی و کلاً در امور سینمایی و رسانه‌ها فعالیت کردم. تا حالا فیلم نساختم، غیر از اتوهای دانشجویی، اون هم چون گرایش من فیلم‌نامه نبود بیش تر کارگردانی بود. حالا به نوشتن می‌پردازم، اما زندگی‌ام با سینما عجین شده و بعد از آن هم با تلویزیون و تئاتر و کلاً این چیزها.

سعی کردم با سازمان‌ها و مراکز سینمایی هنری هم‌کاری داشته‌باشم. کلاً از سینما به دور نبودم، همیشه یک جورایی با سینما آمدم جلو دیگه. بعدش هم که به یک نقطه‌ای رسیدم که توانستم جزو عوامل اجرایی جشنواره باشم. فکرمی‌کنم حدود هفت - هشت سال؛ از جشنواره بیست و پنج که آمدند اصفهان. جشنواره‌های مختلفی هم در تهران، جشنواره فیلم مستقل، جشنواره فیلم مستند، جشنواره سینماحقیقت، جشنواره بین‌المللی فیلم فجر، جشنواره ملی فیلم فجر، این‌ها همه در امور روابط عمومی، رسانه و متن به نوعی همکاری داشتم.

همکاری رسانه‌ای صوتی و تصویری دارم با شهرداری اصفهان و از همان طریق کارهای رسانه‌ای جشنواره‌های مختلف اصفهان را هم دارم. در جشنواره کودک و نوجوان هم مسئول امور اجرایی روابط عمومی بودم چندین سال. جشنواره حسنات در روابط عمومی و مسئول امور ستاد خبری بودم. کلاً در جشنواره‌های مختلفی که در اصفهان برگزار می‌شود حضور داشتم.

حقیقت این است که آن سال‌ها جشنواره خیلی از فیلم‌های خوب پُر بود. یعنی واقعاً آن سال‌ها جادوی خود

سینما ما را می‌کشاند سمت جشنواره. یعنی فیلم‌هایی که ما در جشنواره می‌دیدیم. خُب اکران کودک که آن سال‌ها وجود داشت. یعنی من یادم هست در طول سال سینما می‌رفتیم با خانواده‌ها. بگذریم از این... متأسفانه حالا سینمای کودک در اکران مهجور مانده‌است؛ ولی آن سال‌ها فیلم‌هایی که ما می‌دیدیم این قدر شور داشتیم برای آن یک هفته جشنواره. چون ممکن بود در یک سال، یک فیلم ببینیم در سینما، اما در جشنواره ما پنج و شش تا فیلم خوب می‌دیدیم و این خیلی خوب بود. ما با شور و ذوق می‌رفتیم می‌گفتیم حالا جشنواره می‌آید ما فیلم می‌بینیم. مثل دوره‌های الان نبود که این همه کلاس برای ما بگذارند با آموزش و این‌ها... ما راستش را بگویم مخصوصاً سال اول که داور شدیم، فقط اسم ما داور بود. یک جلسه توجیهی هم گذاشتن که ما داوریم ولی صبح تا ظهر مدرسه می‌رفتیم، قشنگ سر کلاس، بعدازظهر در باغ نور، می‌گفتند ساعت پنج چون هوا روشن بود باید صبر می‌کردیم شب شود و هوا تاریک شود. اکران در باغ نور بود، که دو سانس اکران داشت: یکی اکران در سینمای ایران و آخر شب هم یک فیلم دوبله همزمان بود که خیلی برام آن اتفاق جالب بود. من یادم هست از مدرسه می‌آمدیم مشق و درس‌هایمان را انجام می‌دادیم و ساعت چهار و پنج با خانواده‌ها می‌رفتیم باغ‌نور و آن‌جا به هم می‌پیوستیم. نه لباس فرمی داشتیم و نه کارت خاصی مخصوصاً سال اول، سال دوم و سوم یک چنین اتفاقی‌هایی داشتیم؛ تازه داشت شروع می‌شد. سال اول خیلی ابتدایی ولی قشنگ بود برامون. اما همان سال‌ها من یادمه یک آیین‌نامه داشتیم، آیین‌نامه جهانی بود. خیلی احساس خوبی داشتیم، احساس می‌کردیم بزرگ‌شده‌ایم و به ما احترام می‌گذارند. ما نظرم‌ان مهم است، همه داور داور می‌کردند؛ خیلی حس خوبی بود. آن موقع مثلاً بیست و بیست‌وپنج سال پیش یک نوجوان ده یا یازده ساله این اتفاق برایش بیافتد، خیلی مهم بود. نه آن موقع دنیای مجازی داشتیم نه اینترنت. نه موبایل، بعدازظهر یک برنامه کودک تلویزیون می‌گذاشت. شاید چند سال یک‌بار، برویم سینما فیلم ببینیم و برای ما این اتفاق خیلی هیجان‌انگیز بود.

جشنواره برای ما یک نقطه‌عطفی بود در زندگی، برای همین برامون خیلی چیز جالب و مورد توجهی بود. فیلم‌های خوبی هم می‌دیدیم. «دره شاپرک‌ها»، «کاکلی»، «گلنار»، «شهر در دست بچه‌ها»، «دزد عروسک‌ها»، «پاتال و آرزوهای کوچک»، ... خیلی؛ چه فیلم‌های خوبی. جالب این‌که آن فیلم‌ها آن موقع‌ها برای ما این قدر جالب بود که ... الان به‌وجود می‌آییم می‌بینیم. اما متأسفانه سینما کودک الان به جایی رسیده که بچه‌ها خیلی به وجد نمی‌آیند. چون بچه‌ها رفته‌اند جلو ولی سینما مانده همان‌جا. اگر سینمای کودک ما یک کم به روز می‌شد با بچه‌ها؛ شاید بهتر بود. چون الان بچه‌ها اصلاً به‌وجود نمی‌آیند؛ براشون الان خیلی پیش‌پا افتاده است. بچه‌ها الان خیلی فرق کرده‌اند نظراتشان، فکرشان. شاید برای همین است که برای ما این قدر جذاب بود برای آن‌ها نه. من سال‌های اول در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان عضو کتابخانه بودم. یعنی بچه بودم آن سال‌ها؛ شصت‌ونه و هفتاد، کانون یک مکان معتبر و از نظر فرهنگی جزو مراکز درجه یک کشور بود. حتی یادم هست

فیلمی که از طرف کانون ساخته می‌شد، فیلم‌های مطرح و ماندگار سینمای کودک و نوجوان بود. خیلی از کارگردان‌های خوب و به نام سینمای ایران فیلم‌های خیلی خوبی را از همان کانون آوردند جلو. من یادم هست کلاً بچه‌های فعال و بچه‌های کتاب‌خوان اکثراً عضو کانون پرورش فکری کودکان بودند. آن موقع پل فلزی بود، می‌رفتیم کتاب می‌گرفتیم و در تئاتر عروسک‌ها شرکت می‌کردیم. آن موقع خیلی مرکز فرهنگی خوبی بود. خانم دبیری هر جا هستند خدا سلامت نگهشون داره. ایشان به بچه‌های فعال پیشنهاد دادند که بیایید یک آزمون هست که یادم هست سال اول به صورت کتبی نبود فقط به صورت حضوری بود که با ما مصاحبه شد. سال‌های بعد کتبی هم شد. ما یک امتحان تصویری و کتبی دادیم، بعد هم مصاحبه دادیم. یادم هست رفتیم در دفتر جشنواره که روبروی سی‌وسه پل بود: هتل پل. آن جا یک ساختمان قدیمی بود، منشی آن هم یک خانم جهان‌بازی بودند، رفتیم از ما امتحان گرفتند. سال‌های بعد خانم عقیلی بودند از ما امتحان می‌گرفتند؛ یادم هست: هر سال چند بار سینما می‌روی؟ یا آخرین فیلمی که دیدین؟ تصویری که در ذهنتان هست را برای ما نقاشی کنید؟ چه قدر سینما را می‌شناسید؟ اگر خودتان بخواهید فیلم بسازید چه فیلمی می‌سازید؟ که مبانی تصویرشناسی بود. یک تست‌هایی می‌زدیم. حضوری هم صحبت می‌کردند.

آقای فیضی در گروه ما بود. الان کارگردان سینما هستند. بچه‌های اکیپ ما کلاً سینمایی شدند. مثلاً مهسا وحیدپور می‌نویسد خیلی هم خوب. سیما و سیمین علی‌عسگری، دوقلوهایی که من یادم هست با ما در جشنواره بودند؛ سیما هلند زندگی می‌کند و سیمین همین جا هست.

من کلاً فکر می‌کنم اگر این جریان داور فیلم کودک و نوجوان در جشنواره فیلم کودک یک کم بهش جدی‌تر پرداخته شود - البته در تیم آقای معظمی واقعاً این داستان دیده شد و مشهود بود - اگر جدی‌تر بهش نگاه شود، این بچه‌ها رها نشوند و در طول سال یک جورایی برایشان کلاس گذاشته شود و باهاشون در تعامل باشند، خیلی می‌شود نتایج مثبتی از این قضیه گرفت. خروجی خیلی خوبی دارد که قطعاً به نفع سینما ایران است؛ به نفع جشنواره است و کسی چیزی از دست نمی‌دهد. حتی هزینه هم بکنند مهم چیزی است که بدست آورده‌اند که از دست نداده‌اند.

## نازگل هادی

### زندگی همیشه در جریان است

کلمات در دنیای سپید کاغذی بازی می‌کند و من با دنیای قصه‌هایم زندگی. از نظر من یک نویسنده برای آن که بتواند بهتر بنویسد باید خوب ببیند و دیدی وسیع داشته‌باشد که جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان این ژرفای نگاه را به من داد. جشنواره باعث شد من با آدم‌های مختلف با طرز فکرها و روحیات متفاوت آشنا شوم که در داستان‌نویسی برایم بسیار مفید بوده‌است.

نازگل هادی متولد آذر هشتادو دو در بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به‌عنوان داور کودک فعالیت داشت. او می‌گوید با مشاهده‌ی تیم داوران بخش بین‌الملل این انگیزه در من به‌وجود آمد که پی‌گیر یادگیری زبان دوم شوم؛ همچنین بعدها در جشنواره‌ی بین‌المللی «فرانکوفونی»<sup>۱</sup> رتبه دوم داستان‌نویسی را در نشریه‌ی هنری به زبان فرانسه کسب‌کنم و لوح تقدیر را با امضای سفیر بلژیک دریافت نمایم. مادر نازگل می‌گوید حضور او در جشنواره در سنین کودکی باعث‌شد، نازگل و دوستان هم سن و سالش به خودباوری برسند و همین امر برای او انگیزه‌ای شد تا بتواند بهتر و بیش‌تر بنویسد و داستان‌نویسی را به صورت تخصصی دنبال کند، او به نوشتن فیلم‌نامه نیز مشغول است.

پیامی که نازگل برای هم سن و سالانش دارد، این است که شاید خیلی کوچک باشید ولی بدانید که می‌توانید کاری بزرگ انجام‌دهید. زندگی همیشه در جریان است، پس ناامید بودن بی‌معناست.

## کوثر یار محمدی

### نویسنده‌ای بر پلکان

دستانش کوچک است؛ انگشتانش ده‌سال‌هاند و آثارش در حال چاپ. می‌گوید در زمان ثبت‌نام وقتی قرار شد خودمان قلم به‌دست‌بگیریم و فرم داوری را پر و امضا کنیم، من با دقت این کار را انجام‌دادم و دیگر نتوانستم به آن زیبایی امضا کنم.

کوثر یار محمدی نویسنده و شاعر کوچکی است که از کودکی شعر می‌سرود مدتی بود که رویاهایش به خواب رفته‌بودند تا این‌که به گفته‌ی خودش با حضور در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان ذهنش دوباره بیدار شد.

کوثر هشتادو هفتی‌ما، تنها نه زمستان را دیده بود که در دوره‌ی سی‌ام جشنواره به عنوان داور کودک حضور داشت. پس از جشنواره، داستان‌نویسی را به‌صورت تخصصی‌تر پی‌گیری کرد و با شرکت در دوره‌های تصویرگری و طراحی، خودش برای داستان‌هایی که می‌نوشت تصویرسازی کرد. قدم‌قدم از پله‌های آموزه‌های جشنواره‌ی کودک بالا رفت و در بیست و دومین جشنواره‌ی قصه‌گویی هم داور شد.

کوثر می‌گوید: کلاس‌های آموزشی باعث شد تا خلاقیتم بیدار شود و با اصولی که آموخته‌بودم توانستم این حرفه را بهتر بشناسم و دوباره نوشتنم گل کرد. از طرفی دیدن داوران نوجوان بخش بین‌الملل انگیزه‌ای شد برای آموختن زبان.

مادر کوثر می‌گوید: او از کودکی دختر مستقلی بود اما من همیشه دورادور همراهی‌اش می‌کردم اما وقتی مسئولیت‌پذیری و درجه‌ی علمی و تخصصی هر کدام از اعضای گروه را دیدم با خیال راحت دخترم را در آن ساعات طولانی به آن‌ها سپردم. جشنواره برای خیلی از بچه‌ها می‌تواند پلکانی باشد برای رسیدن به اهداف‌شان اما به جرأت می‌توانم بگویم که جشنواره‌ی کودک برای کوثر من در حکم یک جهش بزرگ بود چیزی فراتر از پلکان.



## علی یزدانی

### رویای حضور

از سال‌ها پیش رویای حضور در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان را درسرداشت در این راه بسیار تلاش کرد تا این‌که ایده‌هایش را در بیست‌وهشتمین دوره به ستاد جشنواره فرستاد و به مرحله‌ی فیلم‌نامه و تولید رسید. او نام اثرش را «آرزوی بادکنکی» گذاشت.

علی یزدانی میوه‌ی رسیده‌ی اواخر بهار هشتاد است و در سی‌امین دوره، یعنی زمانی که به‌دلیل شرط سن، آخرین شانس‌اش را برای حضور به‌عنوان داورِ نوجوان داشت، توانست به رویایش جامه‌ی عمل بپوشاند و داور شود. او پس از جشنواره با همکاری یکی از داوران نوجوان، علی‌رضا احمدی، دو فیلم کوتاه ساخت که موفق به کسب رتبه در سطح مدرسه و سپس استان شد. وی هم‌اکنون جذب کانون فیلم‌سازان خانه‌ی نوجوان اصفهان شده و با هم‌سن‌وسال‌هایش به تولید فیلم کوتاه می‌پردازد. از دیگر آثاری که علی بعد از حضور در جشنواره ساخت می‌توان به «کنکور»، «اعجاز» و «چک‌پول» اشاره کرد.

**در سفر آنسوها**  
**[داور بین الملل (غیر ایرانی)]**

## مصاحبه با داور بین‌الملل بیست و پنجمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان – اصفهان

چه زمانی در فستیوال شرکت کردی؟

۲۰۱۱

جشنواره چگونه بر زندگی تو تأثیر گذاشت؟ خاطره‌ای داری که تعریف کنی؟

خیلی خوب فیلم‌ها رو یادم نمیداد چون بیش‌تر کارتون بودند ولی چیزی که یادمه اینه که اونا رو دوست داشتم.

ولی چیزی که از همه بیش‌تر توی ذهنم مونده ، فضا و انرژی جشنواره‌س، که با روی باز استقبال می‌کرد و الهام‌بخش بود. همین‌طور برای کسی که سن زیادی نداره ، تجربه‌ی زندگی کردن در جایی خیلی خیلی دور از خانه میتونه تأثیر زیادی روی شخصیت آینده‌اش بگذاره.

شخصاً فکر می‌کنم که جشنواره چیزهای خیلی زیادی به من اضافه کرد و یکی از مهم‌ترین تجربه‌های زندگی بود.

و در آخر میتونم اضافه‌کنم که من به دنبال تجربه‌ی چیزی بودم که به رشد من کمک‌کنه و فرصت شرکت در جشنواره چیزی بود که نصیبم شد.

## Giuliana Benincasa from Italy

**When did you attend to the festival?**

2011

**How did these festivals impress your life? Do you have any memory?**

**Can you narrate?**

Very positively, I don't remember very well the movies because they were mostly cartoons and I remember I liked them, but mostly I remember the feeling of living the atmosphere of the festival, that was very welcoming and truly inspiring, also because being so young and living an experience so far away from home helps a lot with the person you can become in future. Personally, I think that the experience gave to me a lot, and I can say that it has been one of the most important ones :

**What was your reason for attending?**

I think I answered already, but I can add that I wanted an experience that could help me growing and that was what I found!!

Giuliana Benincasa from Italy



المپیاد فیلمسازی نوجوانان ایران  
Youth Film Making Olympiad of Iran

سومین المپیاد فیلمسازی نوجوانان ایران  
مهر و دومین جشنواره بین‌المللی فیلمهای کودکان و نوجوانان  
۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۸ - استهبان

رویای نقره‌ای  
[المپیاد فیلم سازی]

## متینا اکبرزاده

من متینا اکبرزاده متولد سال ۱۳۸۲ هستم و رشته‌ی تحصیلیم تئاتر در هنرستان هنرهای زیبای دختران تهران هست.

به دلیل رشته‌ی تحصیلی‌ام و شغل پدرم و به‌طور کلی محیطی که از ابتدای طفولیت تو اون بودم بیش‌تر اطلاعات و علاقه‌ام به تئاتر بوده اما داستان آشنایی من با سینما به چیزی حدود یک‌سال پیش برمیگردد. این علاقه تا حدی عمیق و زیاد شده که من تصمیم به تغییر رشته‌ی دبیرستان از تئاتر به سینما را داشتم اما متأسفانه به دلایلی این عمل انجام‌نگرفت. فعلاً تا به‌امروز با تکیه به علاقه و شناخت نسبی که‌از سینما پیدا کردم می‌خوام توی دانشگاه سینما بخونم. اما حُب به طبع فعالیت‌ها و تجربیات سینمایی‌ام از تئاتری‌ام کم تره. اما همون فعالیت‌های محدود شامل یه فیلم کوتاه که سال هشتم ساختم، نوشتن چند ایده و طرح فیلم‌نامه و خواندن کتاب‌های مرتبط با سینما، بررسی و تحلیل فیلم‌های معتبر ایران و جهان و هنرمندانشون و بخشی از فیلم‌های درخشان نسل اول و دوم و سینمای ایران هستش. پس اعتراف می‌کنم که کوله‌بارم از سینما هنوز خیلی خالیه.

اما اگه نخوام زیاده‌گویی کنم و برسم به مسئله‌ی جشنواره‌ی المپیدی که امسال توش شرکت داشتم میتونم بگم، هیچ وقت علاقه‌ای به کار برای بچه‌ها یا با بچه‌ها و به‌طور کلی تولید اثر هنری برای کودک و نوجوان رو نداشتم. اما با جشنواره‌ی کودک و نوجوان که سال‌هاست برگزار میشه آشنایی داشتم. اما این یک هفته و حال‌وهوای جشنواره همه‌ی تصوراتم رو راجع به این مسئله عوض کرد. تا حدی که حالا شروع به تدریس نمایش خلاق توی ۲ مهدکودک و هم‌چنین نوشتن یه نمایش‌نامه‌ی کودک و تلاش برای آماده‌کردن یک تئاتر برای شرکت در جشنواره‌ی تئاتر کودک و نوجوان رو شروع کردم.

در ضمن شایان ذکر هستش که ایده‌ای که من با اون توی المپید شرکت کردم هم موضوعش برای کودکان بود. من در اون ایده سعی کرده بودم که فلسفه و طریقه‌ی آفرینش آسمان و زمین رو با زبان کودکانه و تخیلی بیان کنم.

خاطرهم هست روز اولی که پدرم با من تماس گرفت و فراخوان المپید رو برام خوند. اول اصلاً جدی‌نگرفتم، فکرمی کردم که یه جشنواره‌ی جمع‌وجوره که حتی اگر هم این‌طور نباشه احتمال این‌که ایده‌ی من انتخاب‌بشه یک‌به‌صد هستش.

باید اعتراف کنم به هیچ وجه فکرشو نمی‌کردم پشت اون تماس تلفنی از طرف پدرم جشنواره‌ای با این عظمت و برنامه‌ریزی وجود داشته باشه، جشنواره‌ای با این میزان خرج و بودجه، حضور آدم‌های حرفه‌ای کاربلد، این همه شرکت‌کننده و...

استاد من در تقسیم‌بندی گروهی کارگاه‌های المپیاد جناب آقای علی‌اکبر قاضی نظام بودن که الحق والانصاف از آشنایی و معاشرت با ایشان هم خوشحالم و هم راضی. به نظرم برنامه‌ریزی که برای المپیاد شده بود برنامه‌ریزی خوبی بود اما دو تا نکته وجود داره، اول این که به تمامش همان‌گونه که اعلام شده بود عمل نشد، که البته اصلاً عیب محسوب نمیشه؛ چرا که همیشه در برنامه‌ریزی‌ها و پیش‌بینی‌ها تغییراتی به وجود میاد که کاملاً طبیعیه. و دوم این که از لحاظ زمانی به شدت فشرده و خسته‌کننده بود.

به طوری که روز دوم کارگاه‌ها از استادان خواسته شده بود دو ایده‌ی برتر گروهشون رو اعلام کنن و این در حالتی که ما هنوز وقت نکرده بودیم حتی همه‌ی ایده‌ها رو تجزیه و تحلیل کنیم و از بینشون بهترین‌ها رو انتخاب کنیم.

به علاوه‌ی هول و هراسی که به اساتید به دلیل کمبود زمان وارد شده بود، به همون میزان فشار و استرس روی بچه‌ها هم بود، به طوری که گاهی ذهنمون از یادگیری تمام و کمال گفته‌های استاد خسته می‌شد و به همون نسبت شب‌ها در هتل هم تا نیمه‌های شب جلسات طولانی مدت بچه‌ها با مربیانمون فشاری مضاعف بود.

متأسفانه به دلیل محدودیت سنی المپیاد من سال بعد نمی‌تونم شرکت کنم اما پیشنهاد من برای المپیاد سال بعد به جای چهار روز، هفت روز و با برنامه‌ای موزون‌تر و با دقت بیش‌تری هستش.

توی المپیاد من مدال برنز رو برای ایده‌ی «آفرینش هستی» به دست آوردم که یکی از عمده دلایل این مدال با این سطح، کمبود زمان هستش!

گروه ما روی ایده‌ی یکی دیگه از دوستانم که ایده‌ی دوم انتخابی بود هشت ساعت، یعنی سه جلسه کار کرد و متأسفانه روی ایده‌ی من که در نهایت هم مورد انتخاب داورها قرار گرفت دو ساعت!!

اگر بخوایم برای قیاس المپیاد و جشنواره از لحاظ کیفی اون‌ها رو در دو کفه‌ی ترازو قرار بدیم، کفه‌ی المپیاد بسیار سنگین‌تر از کفه‌ی جشنواره بودش. گفته‌ی من با همون میزانی از جشنواره هست که ما در اصفهان مشاهده کردیم، که تنها بخش افتتاحیه بود و از لحاظ کمی



قطعاً پرهزینه و از لحاظ کیفی بسیار ضعیف بود. اما افتتاحیه واختمایه‌ی المپیاد تا حد زیادی منظم و قابل قبول بود.

یکی دیگه از پیشنهادهاتی که فکر می‌کنم میتونه به المپیاد سال بعد کمک بکنه اینه که حتماً در برنامه‌ریزی تحلیل آثار بچه‌ها در بخش فیلم المپیاد به صورت جمعی و رفتن به تماشای لااقل دو فیلم شرکت‌کننده در خود جشنواره رو قراربدین تا بچه‌ها بیش‌تر با اصل جشنواره هم آشنا بشن.

اگر بخوام کمی هم درباره‌ی خود المپیاد و تأثیرات اون بر خودم بگم، میتونم بگم که المپیاد اولین تجربه‌ی شرکت من در یک جشنواره‌ی رسمی بود، تجربه‌ی متفاوت از سایر جشنواره‌هایی که با شمایی محدودتر در اون‌ها شرکت کرده‌بودم که قابل ذکره اصلاً قابل قیاس با عظمت المپیاد نیستن.

نه تنها که از المپیاد خاطرات بسیار خوب و به‌یادماندنی در ذهنم باقی‌مونده، سبب آشنایی من با آدم‌های عزیزی شد که از دوستی و معاشرت باهاشون خرسندم. آدمهایی که باهاشون وارد ارتباط نزدیک و صمیمانه‌ای شدم و هنوزهم باهم در ارتباطیم، آدمایی از رنگ و فرهنگ‌های مختلف که هر کدام جدای از نقطه‌ی مشترک همه‌ی ما که علاقه به فیلم و فیلم‌سازی هستش، سرشار از استعدادها و علاقه‌های منحصربه‌فرد هستن.

اما اگر بخوام به‌عنوان کلام آخر چیزی رو بیان کنم، باید بگم اگر کسی که ترتیب‌دهنده‌ی تمام این اتفاقات برای شکل‌گیری المپیاد بوده و هدفش رو تشویق نوجوانان و شناسایی استعدادهای هنری و فیلم‌سازی بیان کرد می‌تونین بی‌لحظه‌ای درنگ به ایشون بگین که موفق شدن. می‌تونم با اطمینان بگم که المپیاد یکی از بهترین تجربیات و خاطرات شرکت‌کننده‌ها تا به امروز زندگی‌شون بوده.

با سپاس از همه‌ی زحمات هنردوستان و دست‌اندرکاران المپیاد.

## ● محمد فیروزه

من محمد فیروزه از شهر تبریز. در بخش فیلم در المپیاد مقام سوم را کسب کردم. اولین تجربه من بود که در المپیاد شرکت کردم. استاد ما آقای طهماسب بود در این چند روز که کلاس داشتیم. خیلی از تجربیات ایشون استفاده کردم.

اولین تجربه‌ی من در زمینه‌ی فیلم‌سازی بود. قبلاً در هنرستان شکلک، آموزش بازیگری و کارگردانی دیده بودم.

مسیر فیلم‌سازی را دوست دارم. البته بازیگری را بیش‌تر دوست دارم ولی در فیلم‌سازی موفق‌تر هستم حتماً ادامه می‌دهم و در دانشگاه هم همان را می‌خوانم.

اگر استعداد دارید و خودتان می‌بینید حتماً دنبالش بروید من از بچگی وقتی حس کردم این استعداد در من است از همان بچگی اصرار کردم به والدینم؛ ولی والدینم نمی‌گذاشتند چون سنم نمی‌خورد که بروم در هنر. ولی بعد که بزرگ‌تر شدم رفتم. اگر استعدادی در آن هست حتماً دنبال آن بروید. استعداد خودشان را بشناسند و دنبالش بروند تا موفق شوند.



## پرنیا قانونی

پرواز پروانه‌ها از ماشیهی رودخانه‌ی زاینده‌رود امسال در سی‌ودومین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان به اصفهان، رنگ و بوی خاصی بخشیده‌بود. رنگ و بویی از جنس لطافت کودکی و قدرت نوجوانی.

ایده‌ی من امسال در سومین المپیاد فیلم‌سازی انتخاب شد و من توانستم در المپیاد شرکت کنم. المپیاد مس فاص و عیبی داشت از همان روز اول اعلام گروه‌بندی‌ها و تا روز آخر و برگشت هرکدام از بچه‌ها به شهرشان.

در روز اول المپیاد که قرار بود اعلام گروه‌بندی‌ها شود من دوست‌داشتم در گروه آقای طهماسب باشم چون برایم خیلی هیجان‌انگیز بود که بتوانم با مبری کلاه قرمزی هم‌صبت شوم. وقتی اسامی گروه آقای طهماسب را خواندند و اسم من در بین آن‌ها نبود ناراحت نشدم چون فرقی نداشت در گروه مبری کلاه قرمزی باشی یا کارگردان شهر موش‌ها یا کارگردانی که از هر دغدغه‌ی اجتماعی کوچک و بزرگ اما مهم، فیلم می‌سازد یا بقیه‌ی اساتید که همه‌ی اساتید با تجربه و هنرمند بودند و بودن در هر گروهی باعث افتخار بود. من در گروه فانم درفشنده بودم و از این بابت فوشمال بودم چون نوع نوشته‌ی من هم مثل فانم درفشنده اجتماعی بود. هر چه بیش‌تر می‌گذشت از کلاس‌ها چیزهای بیش‌تری یاد می‌گرفتم و با بچه‌ها هم که از شهرهای مختلف بودند بیش‌تر آشنا می‌شدم البته باید بگویم که دوست‌داشتم المپیاد در شهر دیگری برگزار می‌شد و من هم مثل بقیه‌ی بچه‌ها مسافر شهر دیگری بودم.

در یکی از روزهای المپیاد به همراه مربی، بچه‌ها و فانم درفشنده به کافه رفتیم و بستنی خوردیم آن روز برایم خیلی جالب بود چون کنار کسی نشسته بودم و بستنی می‌خوردم که آدم معروف و مشهوری است. تازه باید بگویم که فانم درفشنده شماره‌شان را به ما دادند چون به‌هرحال ما قرار بود با ایشان هم‌کار شویم و ایده‌یمان را به فیلم تبدیل کنیم. فانم درفشنده و مربی‌مان ایده‌ی من را برای روز ارزیابی ایده انتخاب کردند و در طول مدت کلاس روی ایده‌ی من کار می‌کردیم. هرچه به اقتضای نزدیک‌تر می‌شدیم انگار که مس فویی نداشتیم چرایی از فضای المپیاد، چرایی از دوستانی که تازه با آن‌ها آشنا شده بودم و البته باید بگویم اضطراب هم‌داشتم و نمی‌دانستم

کروهمان قرار است پنجم شود.

بالأفرض افتتایمه فرارسید و ما فهمیدیم مدال نقره‌ی المپیاد را گرفتیم، البته دوست‌داشتیم مدال طلا را بگیریم اما دریافت مدال نقره و هم چنین دریافت حمایت انجمن سینمای جوانان ایران هم برایمان خیلی هیجان‌انگیز و فوق‌العاده بود.

المپیاد تمام‌شد و همه پیش‌فیل‌ی خوب بود و به همه‌ی ما فیل‌ی فوش‌گزشت اما فقط یک پیش‌فیل بد بود و آن هم این بود که من می‌فواستم با آقای طهماسب عکس بگیرم اما هر وقت می‌فواستم با ایشان عکس بگیرم یا ایشان سر کلاس بودند یا کلا نبودند، البته همین که ایشان را دیدم و جایزه‌ام را از دست ایشان گرفتم فیل‌ی خوب بود.

امیدوارم که من و همه‌ی بچه‌ها به آرزوهای مان برسیم و بتوانیم ایده‌های کوچک و بزرگی که در ذهنمان هست را به فیلم تبدیل کنیم.

المپیاد فیلم‌سازی نوجوانان سال ۹۸

اصفهان



## روایت دوست











■ **اعضای اتاق فکر:** فرزانه معظم، شهرزاد میکانیک، آناهیتا معظم، محمدمهدی یزدانی، عطیه سلطانی

■ **راویان بخش داوران:** آناهیتا معظم، عطیه سلطانی

■ **ویراستار:** دکتر محمدحسن ادريس

■ **هنرمندان عکاس:** میثم افتخاری، مجید برزگر، وحید به‌خوش، مجید حجتی، افسانه راست‌قلم، محسن سیدی، عباس فلاح

■ **مدیر هنری:** عظیم فطرتی

■ **با سپاس از:**

□ دکتر میلاد شکرخواه      مدیر کنترل پروژه و مشاور مدیرعامل بنیاد سینمای فارابی  
□ استاد مسعود احمدیان

■ **با همدلی و همراهی این عزیزان این روایت آماده شد**

□ دکتر مهدی احمدی فر      ریاست حوزه‌هنری استان اصفهان  
□ حبیب ایل بیگی      قائم مقام بنیادسینمایی فارابی  
□ ایمان حجتی      مدیر کل ارتباطات و امور بین الملل شهرداری اصفهان  
□ علیرضا رضاداد      دبیر دوره‌های نوزدهم، بیستم، بیست‌ویکم، سی‌ام و سی‌ویکمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان  
□ مهدی سجاذاده      مسئول دبیرخانه جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان

□ **حسن علی شهیدی** مدیر اجرایی دوره‌های بیست‌پنجم، بیست‌وششم، بیست‌وهفتم، بیست‌وهشتم و سی‌امین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان

□ **دکتر محمد عیدی** معاون شهردار و مدیرعامل سازمان فرهنگی اجتماعی و ورزشی شهرداری اصفهان

□ **جعفر گودرزی** دبیر اجرایی دوره‌های بیست‌پنجم، بیست‌وششم و بیست‌وهفتمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان

□ **سید احمد میرعلایی** دبیر دوره‌های بیست‌پنجم، بیست‌وششم و بیست‌وهفتمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان

و سید علی الفت، زهرا جعفرپور، امیرشهاب رضویان، حمید رسولی، الهه زمانی، سیمون سیمونیان، حسین سیدی، فرزاد سپهر، شیرین شهیدی، داوود ضامنی، سهیلا عسگری، کیوان عسگری‌پور، عزت‌اله علیزاده، افسانه فدایی، مجید قادری، علی مفضل، فلورا معظم، زیبا مصطفوی، غلامحسین مردانیان

آخرین روز اولین ماه پائیز یک‌هزار و سیصد و نود و هشت

### تحول در مسیر ارتقاء

تغییر، ریشه‌دارترین و در عین حال مدرن‌ترین هدف‌گذاری بشری است. آنچه می‌تواند یک پدیده را ناکارا و مبتذل کند، ایستایی و رکود است و آنچه به همان پدیده، جان می‌بخشد؛ حرکت و تغییر. جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، به عنوان یکی از قدیمی‌ترین و جریان‌سازترین و زنده‌ترین جریان‌های فرهنگی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، چنین حکایتی دارد...

